

به جای سخن سردبیر

انقلاب اسلامی و بایسته‌های بازتولید فقه اجتماعی شیعه در عصر بیداری اسلامی

دکتر مظفر نامدار^۱

... هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم و همه ترس استکبار از همین مسئله است که فقه و اجتهاد، جنبه عینی و عملی پیدا کند...

امام خمینی (ره)^۲

انقلاب اسلامی در ایران آن گونه که غرب‌گرایان چپ و راست، سکولارها و لیبرال‌های وطنی انتظار داشتند از دل اندیشه‌های سوسیالیسم و لیبرالیسم پدید نیامد؛ از این رو در صفوف احزاب، جریان‌ها، گروه‌ها و جبهه‌های با سمت‌گیری سوسیالیستی و لیبرالیستی هیچ‌گاه مورد پذیرش قرار نگرفت. همه جریان‌های فکری و سیاسی این دوران از پذیرش این واقعیت که انقلاب اسلامی از قواعد از پیش تعیین‌شده اندیشه‌های غرب و شرق پیروی نکرده بود، سر باز زدند. داوری آنان از انقلاب اسلامی، مذهب، روحانیت و مردم ایران برداشتی خشک، جزمی و غیر واقعی بود؛ در حالی که امام از این مفاهیم برداشت

۱. سردبیر و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲. صحیفه/امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹.





خلاقی داشت.

امام به درستی می‌دانست سنت‌های توحیدی تاریخ به موجب قوانین خاص خود به مسیری می‌رود که این مسیر به حاکمیت حق و عدالت در زمین خواهد رسید. امام دشواری‌های غول‌آسایی را که اندیشه‌های باطل چپ و راست بر ملت‌ها تحمیل کرده بود تمیز داد و توضیح داد که چرا و چگونه انقلاب اسلامی در ایران به وقوع پیوست.

امام بارها در نوشته‌ها و گفته‌های خود توضیح داد که هم اندیشه‌های چپ و هم اندیشه‌های راست، حلقه‌های پیوسته زنجیر پوسیده و منحط سرمایه‌داری جهانی و استعمار سرخ و سیاه فلسفه‌های سیاسی غرب است.

امام از بدو ورود به صحنه مبارزه با رژیم پوسیده پادشاهی می‌پرسید: چرا نتوانیم برای آزادی، عدالت، استقلال و جبران عقب‌ماندگی‌هایی که حکومت پادشاهی بر ما تحمیل کرده است، قدرت سیاسی را به کار گیریم و حکومت اسلامی تأسیس کنیم؟

برای امام فقه پویای شیعه بستر واقعی و مستحکمی بود که می‌توانست تمامی آرزوها و آرمان‌های ملت ایران را عینیت بخشد. اکنون که ما وارد دهه سرنوشت‌ساز چهارم انقلاب اسلامی شده‌ایم و دنیای اسلام و جهان در معرض جنبش‌های تعیین‌کننده‌ای قرار دارند و بخش اعظمی از جهان اسلام تحت پوشش جنبش‌های بیداری اسلامی درس‌آموزی بر جسته‌ای از انقلاب اسلامی گرفته‌اند، شایسته است به این پرسش پاسخ گوئیم که آیا می‌توان بر مبنای الگوی فقهی جمهوری اسلامی در ایران نظام‌های سیاسی نوینی در جهان اسلام پایه‌ریزی کرد؟

انقلاب اسلامی به وسیله جنگ سردی که امریکا، اروپا و اسراییل علیه آن به راه انداخته‌اند و هدف آن نیز تخریب مبانی اعتقادی این انقلاب کبیر و ناکارآمد نشان دادن آن در چشم جهانیان به خصوص ملت‌های مسلمان است؛ در این شرایط بی‌نهایت دشوار، نه تنها عقب‌ماندگی‌های ناشی از قرن‌ها حکومت استبدادی مطلقه سلطنتی و خطاهای جدی و اندوهبار شبه‌روشنفکران چپ و راست داخلی در حمایت از استبداد و استعمار را جبران کرد بلکه در پس مبانی تئوریک انقلاب اسلامی به دستاوردهایی رسید که اکنون می‌تواند به عنوان الگویی بی‌بدیل در جهان مطرح شود و جای ایدئولوژی‌های به ظاهر رهایی‌بخش را بگیرد.

اگرچه کوشش برای گمانه‌زنی درباره تاریخ آینده انقلاب اسلامی کار بی‌ثمری است اما این پرسش را می‌توان به درستی بعد از سه دهه از عمر با برکت انقلاب اسلامی عنوان کرد که اگر در آن شرایط دشوار، انقلاب اسلامی بنیادهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی

ایران را چنین دگرگون کرد و بر جهان اسلام تأثیر گذاشت در یک شرایط عادی و بدون فشارهای جهانی نظام استکبار چه اتفاقی خواهد افتاد؟ در این نوشته تلاش می‌کنیم به این پرسش پاسخ دهیم که آیا مبانی فقهی انقلاب اسلامی می‌تواند به عنوان الگویی مناسب تکیه‌گاه جنبش‌های بیداری اسلامی برای ساختن نظام‌هایی جدید در جهان اسلام و کشورهای مسلمان باشد.

تبلور فقه قائم و پویایی اجتهاد شیعه در ایران

۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آغاز جنبش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گسترده‌ای در ایران بود که مرجعیت نظام پادشاهی، حکومت مشروطه سلطنتی، غربگرایی، سکولاریسم و کارآیی مدرنیته و مدرنیسم را به چالش کشید. اصل راهنمای این جنبش، اعتماد راسخ به توان دین اسلام و سنت اجتهادی فقه شیعه برای حل مسائل و مشکلات جهان امروزی و پیوند ناگسستنی سیاست با دیانت بود. از نظر آموزه‌های این جنبش، هر مسلمان در جهان اسلام قوه و قابلیت آن را دارد که با بررسی مسائل و ارزیابی براهین و مطالعه گذشته و حال، حقیقت و خطای حیات اجتماعی خود را تشخیص داده و نوع حکومت و حاکمیت خود را تعیین کند.

دگرگونی‌های فرهنگی، فکری و سیاسی پس از جنبش ۱۵ خرداد ۴۲، انقلاب اسلامی ایران را آسان کرد. انقلاب اسلامی جریانی از تغییرات را با خود به همراه آورد و به فرهنگ‌های اسلامی شکل نوینی بخشید و آرمان تشکیل دولت اسلامی را امکان‌پذیر ساخت. اکنون این دگرگونی فرهنگی پس از سه دهه مواجهه جانانه با تمامی ایدئولوژی‌های چپ و راست، مسیر جامعه در حال پیشرفت ایران اسلامی را هدایت کرده و به منزله معیار بی‌چون و چرای رفتار اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نهادهای اجتماعی و ساختارهای حکومتی محسوب می‌شود.

انقلاب اسلامی برای تداوم اثرگذاری خود در دنیای پساکولار، پساجرگرا و پسامدرنیته نیاز به بازاندیشی فرهنگی عمیقی دارد که بتواند الگوی موجهی را برای تغییرات اجتماعی در بستر فرهنگ اسلامی فراهم سازد. اگر فرهنگ را مجموعه‌ای از اعتقادات، باورها و نمادها در همه حوزه‌های اجتماعی تعریف کنیم که با تلاش‌های جامعه در فائق شدن بر مشکلات بیرونی و یگانگی درونی عمل می‌کند، باید فضا را برای این نواندیشی در بستر پژوهش‌های فرهنگی، به خصوص در فقه اجتماعی فراهم سازیم. دیگر کسی تردیدی ندارد که دامنه پیامدهای فرهنگی بسیار گسترده است.



دگرگونی‌های فرهنگی بر آهنگ رشد اقتصادی در جوامع، نوع توسعه اقتصادی، شالوده اجتماعی بر خوردهای سیاسی، حمایت مردم از نهادهای اجتماعی، مدنی و سازمان‌های دولتی و روابط اجتماعی اثرات عمیقی گذاشته و به آنها شکل نوینی می‌بخشد. اثرات هدفمند و روشمند فرهنگ و دگرگونی‌های فرهنگی بر جوامع، بخشی از مطالعات حیاتی مراکز برنامه‌ریزی آموزشی، سیاست‌سازی و تصمیم‌گیری در جهان می‌باشد. منازعات فرهنگی، چندفرهنگ‌گرایی، فرهنگ مشترک، نظریه‌های فرهنگی، صنعت‌های فرهنگ‌سازی، کالاهای فرهنگی، صنایع فرهنگی و از همه مهمتر مطالعات فرهنگی امروز، از جمله مباحث حساس و پیچیده در مطالعات علوم انسانی و اجتماعی به حساب می‌آیند. موفقیت دین در دوران پساکولاریسم، پساجرگرایی و پسامدرنیسم تا حدودی ناشی از آن است که بتواند جذب مطالعات گوناگون فرهنگی شود. بنابراین دین وقتی می‌تواند وارد حوزه حکومت و دانش اجتماعی شود که روشمند و مبتنی بر علم و معرفت باشد. اگر دین بخواهد به صورت غیر روشمند و غیر هدفمند وارد دستگاه سیاست و مطالعات اجتماعی شود بی‌تردید با مشکل بر خورد خواهد کرد و اعتبار خود را از دست خواهد داد. امام خمینی معمار بزرگ انقلاب اسلامی متوجه اثرات سوء ورود غیر روشمند و غیر هدفمند دین در مسائل اجتماعی بود لذا دستگاه حوزه‌های دینی را شدیداً متوجه این معنا می‌کرد که چگونه اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنند که هم فقه و اجتهاد جنبه عینی و عملی پیدا کند و هم معضلات پیچیده اداره جوامع امروزی توسط فقه و اجتهاد حل شود. ایشان در تذکر این امر حیاتی می‌فرماید: ... ما محصور شده بودیم در یک کتاب‌ها و در یک عقاید خاصی. کتاب‌ها از حیث تعلیم و تعلم غالباً از طهارت و تجارت و صلات... تجاوز نمی‌کرد. علوم قضایی و حدود و دیات و اینها از علوم غریبه بود، البته مشایخ نوشته‌اند، همه را مستقصی^۱ نوشته‌اند. لیکن در حوزه‌ها از باب اینکه، این امور خارج بود از حیطه عمل آنها، قضاوت دست آنها نبود، حدود و دیات و قصاص و اینها عملی نبود، از این جهت آنها مورد بحث واقع نمی‌شد و ما محصور شده بودیم در کتاب‌ها... یک تبلیغات خاصی انجام گرفته بود در سال‌های طولانی که باید حوزه‌ها از امور اجتماعی و سیاسی به کلی مبرا باشد و اسم سیاست را نمی‌توانستیم در حوزه‌های علمیه ببریم و امور مسلمین و چیزهایی که مربوط به جامعه مسلمین



است در حوزه‌ها بحثی از آن نبود. بحمدالله امروز که ما از آن قیدوبندها رهایی پیدا کرده‌ایم باید توجه به این معنا داشته باشیم که امروز حوزه‌ها با دیروز حوزه‌ها فرق دارد. امروز حوزه‌ها برای دنیا، الان دنیا یک تحولی پیدا کرده است که کأنه عائله واحد شده است... وضع این طور شده، دنیا کانه همه مجتمع شده است در یک محصوره کوچکی از حیث جهات.^۱ ما امروز نمی‌توانیم مثل سابق فکر کنیم. ما سابق تبلیغاتمان محصور به ایران بود... امروز همه تبلیغات دنیا بر ضد اسلام است... بحمدالله امروز آن بندهایی که به عقاید ما بسته شده بود رها شد... و این یک امری است که در این انقلاب تحقق پیدا کرد. بنابراین... از همه حوزه‌های علمیه در هر جا که هست این تقاضا را داریم که دامن به کمر بزنند و نقیصه‌های سابق را که عقب افتادگی‌های سابق را جبران کنند...^۲

کشمکشی که اندیشه‌های امام بر نقش نظری و عملی فقه در حل معضلات دنیای کنونی مطرح می‌کند، نشانه تغییر جهتی بسیار بزرگ در مطالعات فرهنگی، فرهنگ سیاسی و اجتماعی دوران معاصر است. آن شکل‌هایی از فقه که با حوزه دولت و اجتماع پیوند پیدا می‌کند بی‌تردید باید از استعداد و دامنه‌داری فقه و اجتهاد در اندیشه‌های امام، نیروی رهایی‌بخش به دست آورد و اندیشه‌های سیاسی، مطالعات فرهنگی و تحولات اجتماعی را از سیطره گفتمان‌های رسمی غرب که چون زنجیر بر پای معرفت و دانش بومی بسته شده است، رها سازد. باز تولید علم در ایران در پر تو دانش بومی (ایرانی - اسلامی) فقط از این طریق امکان‌پذیر است.

اگرچه اکنون توانایی فقه در فراهم آوردن شرحی از تولید فرهنگ بومی در معرض شبهه‌انگیزی و سخت مورد مناقشه است، اما فرآیند تکامل تاریخی فقه شیعه و پویایی اجتهاد، کاربرد علمی و عملی و بالندگی نظام‌مند (سیستماتیک) فقه شیعه را در حوزه اجتماعی به طرز آشکاری در معرض پژوهش‌های علمی قرار می‌دهد. دامنه‌های فقه شیعه که به تعبیر حضرت امام همه‌اش از کتاب و سنت است،^۳ به ما این امکان را می‌دهد که تعریف‌شده و تعیین‌شده به حوزه مسائل اجتماعی وارد شویم و با مبنای انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، دین‌شناسی، معرفت‌شناسی، سیاست‌شناسی و فرهنگ‌شناسی بومی خود به دگرگونی‌های عصر پساسکولار، پساغربگرایی و

۱. دهکده جهانی.

۲. صحیفه/امام، ج ۱۸، ص ۱۰۵-۱۰۳.

۳. همان، ج ۲۰، ص ۴۱۳.



پسامدرنیته بیندیشیم.

این همان کاری بود که امام از سال ۱۳۴۲ دنبال کرد. امام از سیاست، جامعه‌شناسی، علوم اجتماعی، معرفت‌شناسی و بسیاری از مسائل مربوط به علوم انسانی، تعریف خاص خود را داشت. تحت سیطره گفتمان‌های رسمی غرب نبود. یکی از دلایلی که تمام شاخصه‌های دگرگونی اجتماعی در تعاریف امام عوض شد به این دلیل بود که امام بر مبنای تعریفی که خود از انسان، علوم انسانی و علوم اجتماعی داشت، مفاهیم را تعریف می‌کرد. تبلور فقه اجتماعی و برآمدن حکومت به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم (ص) واگذار شده و اعم از احکام الهی بوده و بر جمیع احکام شرعی الهی تقدم دارد،^۱ و همچنین تبدیل شدن حکومت به فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت و طلوع حکومت در سپهر جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی و از همه اساسی‌تر، قرار گرفتن فقه در مقام تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور،^۲ بی‌تردید از خاستگاه چنین نگاه ساختارشکنی بود که حضرت امام به مبنای انسان‌شناختی اسلام در پرتو فقه شیعه داشتند. چنین نظامی برای فقه شیعه بایسته‌هایی دارد که اگر به این بایسته‌ها در بستر دولت اسلامی توجه نکنیم، نه تنها فقه شیعه خدای ناکرده اعتبار خود را از دست خواهد داد بلکه الگوی تام جنبش‌های بیداری در جهان اسلام نخواهد بود.

بایسته‌های باز تولید فرهنگی فقه شیعه در حوزه سیاست

این حقیقت دارد که تفکر فقهی هر عصر، همواره متنوع‌تر و در عین حال پیچیده‌تر از آن است که در بادی امر به نظر می‌رسد. فقه جدید با وجود نهایت احترامی که برای اسلاف بر جسته خود قائل است، لااقل از حیث حجم، تنوع موضوعات، تکرر مسائل مبتلا به و تنوع و تعقید عقاید و نظریه‌های فقهی به خصوص در فقه کلان یا فقه اجتماعی، از فقه دوران گذشته بس فراتر می‌رود. به این جهت، مشکل بتوان یک موضوع یا مسئله مهمی در آن یافت که اغلب متفکران بزرگ زمان گذشته عمدتاً بدان پرداخته باشند.

از این جهت، برابر نهادن نام‌های بزرگی در فقه چون: میرزای قمی، صاحب‌جو/هر، شیخ انصاری، میرزای شیرازی، آخوند خراسانی، میرزای نائینی، آیت‌الله حائری، آیت‌الله

۱. رک: همان، ص ۴۵۱.

۲. رک: همان، ج ۲۱، ص ۲۸۹.



بروجردی و غیره در مقابل نوآوری‌های فقه امروزی، به خصوص فقه اجتماعی که بخش عظیمی از آن زاینده اندیشه‌های امام خمینی و یاران ایشان است، بیش از آنکه راهگشای دقایق فقهی جهان امروز و دل‌مشغولی‌های فقیه امروز در حل مسائل اجتماعی، فردی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مسلمانان باشد، یکباره ذهن را متوجه تفاوت‌های بی‌سابقه فقه معاصر نه تنها در مسائل مبتلابه مسلمانان در دوران جدید می‌کند، بلکه تفاوت‌های خوی و سبک فقهی و حوزه‌های علمیه در عصر جدید با گذشته را نشان می‌دهد. این مسئله بیش از آنکه نشان‌دهنده اختلاف و ناتوانی فقه باشد، نشان‌دهنده راز ماندگاری فقیه شیعه و پویایی اجتهاد در ادوار تاریخی است.

با وجودی که این مسئله از امتیازات اعجاب‌برانگیز معرفت‌شناسی و روش‌شناسی فقه شیعه در برخورد با عنصر زمان است اما مشخص نیست چرا عده‌ای تلاش می‌کنند از این عنصر بالنده و حیات‌بخش و سازنده فضای زندگی مسلمانان در همه ادوار تاریخی، در جهت تخریب دستاوردهای فقهی دوران به خصوص در حوزه اجتماعی و ایجاد دگرگونی‌های سیاسی استفاده سوء کنند!

تاریخ نشان می‌دهد که مکتب‌ها و سلسله‌های فقهی کامل، ظرف چندین دهه نضج گرفته و اثرات خود را بر جامعه می‌گذارند، اما در قرن گذشته، خطوط شکل‌گیری فقه جدید و افتراق بین اسلوب، مکتب‌ها و مسائل فقهی به مراتب سرعت اعجاب‌برانگیزی داشته است؛ به طوری که در این دو قرن یک طبقه‌بندی مفید و سراسر است از فقه و فقیهان در یک فرآیند تاریخی مشکل می‌باشد. همه اینها نشان می‌دهد مسائلی که فقه و فقیه امروز با آن درگیر است حتی در مسائل شخصی و فردی با مسائل گذشته تفاوت دارد.

با ظهور میرزای شیرازی و مکتب سامرا و پس از آن آخوند خراسانی و مکتب نجف و از همه اساسی‌تر برآمدن امام خمینی و مکتب قم به عنوان سه جریان بزرگ دگرگونی‌های فقه اجتماعی و تحولات سیاسی در دوران معاصر، تصور فقهی رایج از زمان شیخ مفید تا شیخ انصاری (رضوان الله تعالی علیهم اجمعین) دست‌خوش تغییرات عمیقی شد. با این نتیجه که حتی حدود و دایره اظهارنظرها و معانی اصطلاحات اساسی فقهی و ورود فقه و فقیه به مسائل امور عرفیه عامه چنان تغییری کرد که در پاره‌ای جهات شناخته نشد و همین شناخته نشدن مسائل و موضوعات موجب تشکیک دستگاه جاری و عادی فقه و فقاहत نسبت به حدود و اختیارات فقه و فقیه برای ورود به بعضی از مسائل حیاتی جامعه مسلمانان به خصوص در اجتماعیات شد و اثرات نه چندان دلچسب خود را در



نهضت مشروطیت بین دو جریان فقهی مکتب سامرا به رهبری آیت‌الله شهید شیخ فضل‌الله نوری و مکتب نجف به رهبری مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی گذاشت. مسائلی که فحواً آن به مدت چند صد سال بلامعارض بود؛ به تعبیر پاره‌ای از سکولارها و معارضین و معاندین با اسلام، «دخالت اضطراری میرزای شیرازی در امر سیاست گرچه برای حفظ استقلال مملکت و نگاهداری از تجاوزات بیگانگان بسی سودمند بود ولیکن بذری در مزرعه روحانیت پاشیده شد که معلوم نیست چه حاصلی برویاند و چه نتیجه در آینده برای سیاست و روحانیت این مملکت داشته باشد و کدام دست قوی بتواند این خلط و مزج را بر هم زده و هر یک از سیاسیون و روحانیون را به ادای وظیفه خود وادارد.»^۱

قسمت عمده ابهامی که در تمام فقه دوران گذشته تا میرزای شیرازی ساری است مستقیماً با این امر ارتباط دارد. فقه و فقیه‌ای که به تعبیر امام (ره) در قدیم محصور شده بود، در چهار دیواری که کسی نمی‌توانست از آن بیرون بیاید و تبلیغات سوء به صورتی بود که اگر طلبه‌ای می‌خواست حرفش را بزند و در فکر تشکیلات باشد مورد طعن قرار می‌گرفت و همیشه صحبت «نظم در بی‌نظمی» است، مورد تأیید بود و اشکال اساسی به فقه و فقها این بود که به غیر از مسائل عبادی فقه هیچ کاری نمی‌کردند و حوزه‌ها در زمینه‌های دیگر حرکتی نداشتند و اصولاً کسی به این فکر نبود که چه چیزهایی باشد و چه چیزهایی نباشد و حرکتی در حوزه‌ها نبود؛^۲ به ناگهان چه اتفاقی افتاد که رهبری تمامی جنبش‌های اجتماعی دوران معاصر را آن هم در حاکمیت مطلقه اندیشه‌های غربی، مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیاسیون به عهده می‌گیرد و از خود میراث گران قدری به جا می‌گذارد؟!

بی‌تردید فرآیندی که از میرزای شیرازی و مکتب سامرا شروع شد و به امام خمینی و مکتب قم رسید، نه تنها بر عمق و اصالت فقه گذشته شیعه و شیوه‌های استنباط فقها و پویایی اجتهاد افزود بلکه فقه شیعه را به خصوص در فقه اجتماعی صریح‌تر، خواندنی‌تر و اساسی‌تر ساخت و فقه را هر چه بیشتر در معرض پاسخگویی به مسائل مبتلابه جامعه قرار داد و به رشد و بالندگی آن کمک کرد.

تفاوت حجم متون فقهی گذشته و حال و تنوع مسائل در فقه جدید، بارزترین دلیل این مدعاست و خواننده می‌تواند با رجوع به اولین منبع منظم سرآغاز این دوران، یعنی

۱. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، تهران، فردوسی/عطار، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۳۷.

۲. رک: صحیفه/امام، ج ۱۸، ص ۷۲-۷۱.



کتاب شریف عروه/لوثقی اثر آیت‌الله العظمی آقا سید محمد کاظم یزدی که خود از پرورش یافتگان مکتب سامرا و رهبر یکی از معروف‌ترین جنبش‌های اجتماعی دوران علیه استعمار انگلیس در عراق است، این تفاوت آشکار را حس کند.

اگرچه معرفی و نقد آثار فقهای مورد نظر در این فاصله زمانی با محدود بودن ظرفیت این مقاله مشکل است اما باید به این مسئله توجه کرد که اگر بناست این مقاله یک مجموعه بی‌معنا از اسامی، تمایلات و نقل قول‌ها نباشد، نباید حاوی شرح احوال تمام فقیهان برجسته عصر گردد. در این نوشتار تمرکز اصلی بر سه جریان و مکتب فقهی و سیاسی سامرا، نجف و قم^۱ مبتنی بر شش ملاحظه بنیادی است:

۱. اصالت و پابندی به روش‌شناسی و معرفت‌شناسی فقه سنتی

۲. نفوذ تاریخی

۳. توانایی در حل معضلات و مشکلات دوران

۴. تمایل اساسی به فقه اجتماعی

۵. درگیری عینی و عملی با مسائل زمانه و اتخاذ موضع انتقادی نسبت به نظم موجود
 ۶. دارا بودن نظریه سیاسی و اجتماعی بر اساس باورهای فقهی برای ایجاد نظم جدید
 با این ملاحظات بنیادی به ناگزیر نام چند تن از فقهای بزرگ که شاید بر اساس آن ملاحظات شایستگی ذکر نام آنها در این مقاله بود حذف می‌شود؛ از جمله شیخ مرتضی انصاری، میرزا حبیب‌الله رشتی، آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، آیت‌الله بروجرودی و دیگر بزرگان. چنانکه اگر این کار نمی‌شد، می‌بایست نام بزرگان دیگری حذف می‌شد که جنبه تأثیرات آنها در فقه اجتماعی یا فقه سیاسی به مراتب بیشتر بود. اما می‌بایست خوانندگان را متوجه این بحث نمود که قرن گذشته از حیث فقهی و اجتماعی چنان غنی است که مندرجات این مقاله فقط شمه‌ای از آن می‌باشد. عصر فقه اجتماعی برای خواننده متفکری نوشته شده است که احتمالاً به مباحث غامض و عالمانه فقهی و شارحان و مفسران ابواب فقه علاقه‌مند نیست، اما در جست‌وجوی چیزی است که شاید به مشکلات عقلی و شرعی خود او مربوط باشد یا کشمکش یا مجادلات عقیدتی و فقهی را که عصر ما از سلف خویش به میراث برده است را روشن سازد و نشان دهد چرا فقه امام خمینی از نظر مباحث و موضوعات با فقه شیخ

۱. نویسنده قبلاً پیرامون این سه مکتب به صورت اجمالی در آثار دیگری مطالبی نوشته است. برای آشنایی با این مباحث رک: مظفر نامدار، رهیافتی بر مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در صدساله اخیر، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۲؛ و همچنین موسی نجفی (به اهتمام)، تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۷۷-۱۳۷۴، ج ۵.



انصاری، میرزای قمی، علامه حلی و دیگر اساطین حکمت و فقه متفاوت است و چرا نباید دستاوردهای فقهی جدید و نظریات فقیهان حال را با منطق گذشته و نظریات فقه‌های پیشین به محک آزمون گذاشت و چرا نباید فقه جدید را در مقابل و در تعارض با فقه گذشته قرار داد و از این میان به ابطال و انکارهای غیر شرعی و غیر عقلانی رسید. به عبارت دیگر هدف از این مقاله نوشتن برای کسانی است که فکر نمی‌کنند تفاوت‌های استنباط‌های فقهی یا به تعبیر امام عظیم‌الشان، اختلافات فقهی زینت خطرناکی است، بلکه وسیله‌ای برای هدایت زندگی و درک معضلات زمان و آشنایی با حقوق و تکالیف زندگی در این زمان و از همه مهم‌تر بازگشت به مبانی انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، جامعه‌شناسی و سیاست‌شناسی بومی است. اگر چه ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا از میان همه موضوعات فقهی، موضوعی انتخاب نشد که جنبه عقیدتی آن آشکارتر بوده و با ذهن دینداران مأنوس‌تر باشد؛ مثلاً چرا به جای فقه اجتماعی و مسائلی مثل امور عامه، حق و تکلیف و غیره از فقه به مفهوم عام آن که با نماز، روزه، حج، جهاد، تکالیف فرد مکلف و امثال اینها سر و کار دارد، صحبت نشد؟

پاسخ به این سؤال کاملاً مربوط است به اصل تصویری که از فقه قرون گذشته به عنوان فقه فردگرا داریم. هیچ‌کس در فحواي عقیدتی و مسجل فقه فردی و شباهت تاریخی اعمال فردی مکلفین که در اغلب رساله‌های عملیه آمده است شک نمی‌کند؛ آنهایی هم که به فقه و فقها به بهانه تقبیح تقلید و تعزیز آزادی‌اندیشه و آزادی‌فکری می‌تازند نقطه عزیمت تهاجم خود را هیچ‌گاه متوجه فقه فردی نمی‌کنند زیرا دوست دارند که دستگاه فقه و اجتهاد شیعه برای همیشه تاریخ متمرکز در همین فقه باشد تا ورودی به جامعه سیاسی و اجتماعی نداشته باشد. اگر اسلاف همین جریان‌ات، مرثیه‌سرایی می‌کنند که «بعد از واقعه دخانیه و اعتبارات فوق‌العاده‌ای که از این راه در مرکز ریاست روحانی هویدا شد و روحانیون پیرو سیاست مرکز هم از آن استفاده اعتباری کردند عموم روحانیون به استثنای وجودهای مقدس و منزّه روحانی می‌کوشند تا در سیاست مملکت دخالت نموده و از این راه بر اعتبارات خود بیفزایند در صورتی که امتزاج سیاست و روحانیت نه تنها دامان روحانیت را لکه‌دار بلکه اساس سیاست را هم متزلزل می‌سازد»^۱ و به دنبال آن هستند که همان وجودهای مقدس و منزّه روحانی را که به تعبیر امام در چهار چوب حصارهای تنگ حوزه مروج وجود نظم در بی‌نظمی بودند دوباره به همان حصار برگردانند، به اعتبار اهتمام حوزه به فقه فردی نیست و اگر می‌بینیم که اخلاف،



همان سلف نظام فقهی شیعه را متهم به تکلیف‌اندیشی و گریزان از حق‌اندیشی می‌کنند و ایمان شیعیان را ایمان تقلیدی القامی‌کنند و امام خمینی را فقیهی می‌دانند که به نیابت از امام غایب و با برخورداری از امتیازات و اختیارات او سقف سیاست را بر ستون شریعت زد و دست قدرت از آستین مهدویت درآورد^۱ به اعتبار فقه فردی نیست، بلکه به اعتبار برآمدن حکومت از دل فقه و ابطال کارآمدی سکولاریسم، غربگرایی و مدرنیته در اندیشه‌های مسلمانان است. برآمدن چنین حکومتی از دل فقه یعنی آجر شدن نان کسانی که تا قبل از انقلاب اسلامی و حتی تا امروز، سقف معیشت خود را بر ستون رازدانی روشنفکری می‌زدند و با همین دنیای خیالی، دو قرن فرصت تحول و دگرگونی را از ملت ایران گرفتند. «نظام الیگارشیک» شبه‌روشنفکران غربگر از چنین فقه و فقیهی کینه در دل دارد. اگر می‌بینیم که چنین روشنفکرانی وقتی در کانون قدرت ملازم حکومت بودند، امام را آفتاب دیروز و کیمیای امروز^۲ می‌دانستند ولی امروز او را فقیهی می‌دانند که به خود جرئت داده تا اختیارات و امتیازات پیامبر و ائمه را برای فقیهان هم ثابت و هم جاری بداند و دست نیابت از آستین امامت به درآورد و نظریه ولایت مطلقه فقیه را با قدرت سیاسی درآمیزد و تکیه بر جای امامان بزند و حکومتی اتوکراتیک و غیر دموکراتیک بنا کند و از جایگاهی قدسی و الهی به تشریع و تقنین پردازد و مردم را ملزم به اطاعت از خود و گماشتگان خود بداند، آیا این کینه‌ورزی‌ها ناشی از حاکمیت فقه فردی است؟ یا به اعتبار آن است که حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است و حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی و فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است؟^۳ حقیقتی که جامعه، اندیشه، سیاست و دولت امروزه با آن سر و کار دارد این است که هم فقه فردی [نه فقه شخصی] و هم فقه اجتماعی در جهان نماینده کشمکش عقیدتی وسیعی هستند که در زمان مادغدغه‌های خاطر مردم، حوزه‌های علمیه و جریانات شبه‌روشنفکری سکولار و غربی را که فقط خود را نماینده و رهبر واقعی دنیای جدید می‌دانند، شده است.

آنچه شاید به وضوح درک نمی‌شود یا اجازه نمی‌دهند که درک شود این است که فقه

۱. تعبیرات و اصطلاحاتی است که عبدالکریم سروش در پاسخ به یکی از نامه‌های حجت‌الاسلام بهمن پور از آنها علیه فقه و فقهات شیعه و روحانیت استفاده کرده است.

۲. عبدالکریم سروش، قصه/رباب معرفت، تهران، صراط، ۱۳۷۳، ص ۳۶۶.

۳. تعبیراتی است که عبدالکریم سروش در پاسخ به نامه حجت‌الاسلام بهمن پور به کار برده است.

۴. رک: صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹.



به ظاهر فردی مادر قرون گذشته ماهیتاً و به طرز وسیعی اجتماعی بوده اما به دلایل عدم ظهور اجتماعی نتوانسته است خود را نشان دهد.

وقتی میرزای شیرازی ناقوس دگرگونی در فقه فردی را به صدا درآورد، شاید فکر نمی کرد که این مسئله مبدأ بازخیزی فقه اجتماعی از یک طرف و بازخیزی عظیم فقه فردی در پرتو تفسیرهای اجتماعی فقه در کمتر از دو دهه خواهد شد. بنابراین فرق میان فقه فردی و فقههای گذشته با فقه اجتماعی و فقههای دوران معاصر یک فرق عقیدتی و نظری نیست بلکه تفاوتی در معنای فرضیه های فقهی و مشکل گشایی های فقه است و این همان بایسته هایی است که حوزه های علمیه ما باید بدان عنایت داشته و فضای فرهنگی و دستگاه اجتهاد یا فرهنگ فقه و اجتهاد را متناسب با آن بازسازی نمایند و پشتوانه عظیم ثنوریک دولت اسلامی شوند.

فقه به مثابه آگاهی از تکالیف فردی و فقه به مثابه آشنایی با حقوق فردی و اجتماعی

همان طور که گفته شد تفاوت میان فقه فردی و فقه اجتماعی یک تفاوت عقیدتی و نظری نیست بلکه تفاوت در مورد فضای فرضیه های فقهی و مشکل گشایی های فقه است. در اینجا ما با دو شکل از مسائل و موضوعاتی که در معرض کنکاش های فقهی قرار می گیرد، روبه رو هستیم. فرق است بین شکلی از فقه برای تحصیل آگاهی درباره تکالیف و اعمال فرد و شکل دیگری از آن که به آشنایی با حقوق و تکالیف فردی و اجتماعی و تحصیل معرفت نظری راهبردی و کسب منویات اساسی ملازم با مسلمان بودن، اجتماعی بودن، مسئول بودن، عاقل بودن، شهروند حکومت اسلامی بودن و محق و مکلف بودن در جامعه اسلامی در زیر سایه حکومت اسلامی معطوف می باشد.

تلاش های فقهی و اجتهادی تا قبل از مرحوم میرزای شیرازی به تجسّسات اعمال فرد به عنوان مکلف پیوسته بود و تا حدود زیادی از حیث ساخت فردی اهمیت داشت و از همین جهت نیز بالنده گردید. چنین فقهی معطوف به حقوق و تکالیف فرد نه در جامعه اسلامی بلکه حتی در نظام اسلامی نیز نبود. اما برای میرزای شیرازی، آخوند خراسانی، میرزای نائینی، شیخ فضل الله نوری و از همه مهمتر و وسیع تر، برای امام خمینی اهتمام به موضوعات و مسائل و شیوه فقه در برخورد با آنها اساساً فضای دیگری مطرح بود.

فقه دیگر به تنهایی ناظر بر تکالیف فرد در مقابل با افراد جامعه نیست بلکه در کنار این تکالیف، حقوقی بود که فرد در ساختار متمرکز یک نظام سیاسی و بایسته های این نظام



با آن درگیر می‌شد و نیاز به آشنایی با حقوق و تکالیف دینی خود داشت. این مسئله وقتی به نظام جمهوری اسلامی که یک نظام بر خاسته از قوانین شریعت است رسید به مراتب پیچیده‌تر شد؛ زیرا فرد مسلمان اکنون دیگر با حکومت غاصبی روبه‌رو نیست که فقیه تکلیف او را با چند فتوای موضوعی و موضعی روشن کند. به تعبیر حضرت امام، فقیه و فقه اکنون با حکومتی که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم (ص) واگذار شده و اهم از احکام الهی است و بر جمیع احکام شرعیه الهیه تقدم دارد،^۱ روبه‌رو است.

حقوق و تکالیف یک فرد در چنین نظامی هیچ سنخیتی با حقوق و تکالیف یک فرد در نظام‌های غیر اسلامی ندارد. شاید به همین اعتبار بسیار حیاتی و حساس بود که امام عقیده داشت که فقه اسلام نه تنها باید تحکیم گردد بلکه باید بسط داده شود:

... کوشش کنید آقایان در تهذیب نفس، در تحکیم مبادی اسلام، در تحکیم فقه اسلام، در بسط فقه اسلام، این فقه غنی. در عالم مثل فقه شما چیزی نیست؛ این فقه غنی را بسطش بدهید. لیکن در عین حالی که فقیه هستید، جناح سیاست را رها نکنید. تفکر کنید در امور، وارد بشوید در امور، دخالت کنید در امور، من فقیهم و دیگر کاری ندارم به چیزی، نمی‌شود این...^۲

آنچه گفته شد فقط شرح واقعه نیست بلکه تقریرات و تقیداتی است که بر بایسته‌های فقهی دوران ما حاکم شده و حقوق و تکالیف ما را در رابطه با حکومت، مسئولیت‌پذیری اجتماعی، مشارکت سیاسی و بسیاری از مفاهیم دگرگون کرده است. این همان فقهی است که امروزه مورد تهاجم قرار می‌گیرد و از ناحیه اصحاب سکولار، بی‌دین و ضد دین مورد تردید و انکار واقع می‌شود. این همان فقهی است که امروزه دولت اسلامی برای اداره جامعه اسلامی به آن نیاز دارد. این همان فقهی است که مرحوم صدر المتألهین درباره آن می‌نویسد:

آن کس که از طرف رسول اکرم (ص) نیابت داشته باید بتواند ضبط سیاستی که وظیفه‌اش نگهداری فضای زندگی برای مسلمانان است بنماید. قرآن در این باره مشتمل بر آیات بسیاری است که بر تو پنهان و پوشیده نیست... این علم را فقها عهده دارند و آن علمی است که همگی

۱. رک: همان، ج ۲۰، ص ۴۵۱.

۲. همان، ج ۶، ص ۲۸۹.



بدان نیازمندند، چون در رابطه با صلاح دنیا است که به واسطه آن به صلاح آخرت می‌رسند. به همین جهت صاحب این علم بیشتر مشهور و مورد احترام همگان و بر دیگر واعظان و روایت‌کنندگان و متکلمین مقدم است... هر مجتهدی اگر درست اجتهاد کند و تشخیص بجا دهد دواجر و بهره می‌برد و اگر خطا کند، یک بهره نصیب او خواهد شد.^۱

این همان فقهی است که مجاور و همسایه علم آخرت است؛ چه آن را نظر در اعمال و کارهای اعضا است و مصدر اعمال و منشأ آنها صفات دل است. اهمیت و ارزش فقه در تولیت، وصایا، جمع مال‌های یتیمان، عهده‌دار شدن قضا و حکومت و پیشی جستن بر یاران و همسران و دستیابی بر دشمنان است.^۲

این همان فقهی است که سیاست را در ظل شریعت قرار می‌دهد و غایت سیاست را اطاعت از شریعت می‌داند و معتقد است اگر سیاست از شریعت اطاعت کند ظاهر عالم مطیع و منقاد باطن عالم می‌گردد و محسوسات در زیر سایه معقولات قرار می‌گیرد.^۳ این همان فقه است که باعث می‌شود نبوت و رسالت از جهت ماهیتشان هیچ‌گاه بریده و منقطع نگردد چون به قول صدر المتألهین «حکم مجتهدین به آنچه که نتیجه اجتهادشان است، باقی می‌ماند».^۴

این همان فقهی است که در حفظ و بسط آن، فقهایی چون شیخ فضل الله نوری شهید می‌شوند؛ زیرا اعتقاد راسخ داشتند که «به مذهب جعفری (ع) در صورتی که تصدی حکومت غیر از خدا و سه طایفه دیگر [پیامبر، امام و ولی فقیه] باشد واجب‌الاطاعه نخواهد بود. بلی؛ به مذاهب اربعه [چهار مذهب اهل سنت] سلطان اولی الامر و واجب‌الاطاعه است... مگر دولت می‌تواند شرعاً اعراض از قانون الهی بکند و خود را از تحت آن قانون خارج کند و خود قانونی جعل کند و در مملکت مجری دارد و بدین وسیله قانون الهی متروک شود؟»^۵

این همان فقهی است که برای نابودی آن باید فقهایی گران قدری چون شیخ فضل الله نوری، آیت الله مدرس، شهید مطهری، شهید بهشتی و دیگران شهید شوند؛ چون معتقد بودند «قوانین جاریه در مملکت نسبت به نوامیس الهیه، از جان و مال و عرض مردم باید

۱. ملاصدرا، مفاتیح‌الغیب، ترجمه محمد خواجوی، تهران، مولی، ۱۳۶۳، ص ۲۱۲.

۲. همان، ص ۶۶.

۳. رک: ملاصدرا، شواهد الربوبیه فی مناهج السلوکیه، ترجمه جواد مصلح، تهران، سروش، ۱۳۶۲، ص ۴۹۶.

۴. ملاصدرا، مفاتیح‌الغیب، همان، ص ۱۹۱-۱۹۰.

۵. شیخ فضل الله نوری، رساله تذکره‌الغافل و ارشاد‌الجاهل، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۲۶ق، ص ۱۵۴-۶۲.



مطابق فتوای مجتهدین عادل هر عصری که مرجع تقلید مردم‌اند، باشد. از این رو باید تمام قوانین ملفوف و مطوی گردد و نوامیس الهیه در تحت نظریات مجتهدین عادل باشد تا تصرفات غاصبانه که موجب هزار گونه اشکالات مذهبی برای متدینین است مرفوع گردد و منصب دولت و اجزای آن از عدلیه و نظمیه و سایر حکام فقط اجرای احکام صادره از مجتهدین عادل باشد.^۱

از زمان میرزای شیرازی تا برآمدن امام خمینی و طرح حکومت اسلامی، آگاهی روزافزونی از تکالیف اساسی اجتماعی وارد معانی عادی کلمه‌های فقهی شده است که به طور کلی و عمومی در فقه گذشته مطرح نبوده است. برای این آگاهی روزافزون از تکالیف و حقوق، هیچ تعبیر دیگری جز «فقه اجتماعی» نمی‌توان برگزید. این مسئله با تأسیس حکومت جمهوری اسلامی توسط امام خمینی (ره) وارد دوره‌ای از فلسفه و فرهنگ فقهی شده است که به هیچ عنوان نمی‌توان آن را با ملاک، مسائل و شیوه‌های باروری فقهی گذشته و آرای فقهای گران قدر سلف به تنهایی شکوفا کرد.

اکنون دیگر فقه و فقیه در حصارهای محصور شده حوزه‌های علمیه محبوس نیست. فقه شیعه در جوار ما، با آرمان‌ها و آرزوها و نیازهای ما و ساکن همان کوچه و پس کوچه‌هایی است که اعتقادات ما شکل می‌گیرد. فقه اجتماعی عصر امام خمینی با همه آرمان‌ها و اعمال شخصی، فردی و اجتماعی ما پیوند تنگاتنگی پیدا کرده است. فقیه چنین فقهی باید متوجه جایگاه سترگ فقه در دوران معاصر باشد. جهان سکولار، غربگرا، بی‌دین، ضد دین، جاهل و گریزان از عقلانیت، عدالت، آزادی و معنویت با تمام قوا به میدان مقابله با چنین فقهی آمده است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اکنون می‌توانیم با تفصیل بیشتری برخی از درون‌مایه‌ها و رویکردهای تکوین اندیشه سیاسی شیعه را در دوران معاصر بررسی کنیم و جایگاه ارزشمند سه مکتب فقهی - سیاسی سامرا، نجف و قم را در آن مشخص سازیم. چشم‌انداز فقه جدید در چهار چوب و بایسته‌های چند فرآیند عمده قابل درک است. فرآیندهای سیاسی، فرآیندهای فرهنگی، فرآیندهای اجتماعی و فرآیندهای اقتصادی. گذر از سکولاریسم، غربگرایی و مدرنیته در انقلاب اسلامی را می‌توان در قالب کنش‌های متقابل میان این فرآیندها توضیح داد.

۱. هما رضوانی (به کوشش)، *لوح‌ایح آقا شیخ فضل‌الله نوری*، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۶۹.



نباید تردید کرد که این گذار و ورود به دنیای پساکولار، پساربگرا و پسامدرنیته، بدون درک اندیشه سیاسی امام و بایسته‌های فقه اجتماعی در این اندیشه ممکن نیست. هیچ‌یک از فرآیندهای مذکور به خودی خود نمی‌تواند توضیح روشنی در مورد چگونگی تکوین فقه اجتماعی و شکل‌گیری انقلاب اسلامی بدست دهد. بنابراین در فهم انقلاب اسلامی به راحتی نمی‌توان ادعا کرد که کدام‌یک از این فرآیندها نسبت به یکدیگر اولویت تبیین دارد. مشخصه پیروزی انقلاب اسلامی و تبلور فقه اجتماعی شیعه زایش جهان فکری و معرفت‌شناسی جدیدی بود که به تدریج از خلال جنبش تحریم، جنبش مشروطه، قیام قم،^۱ جنبش ملی شدن صنعت نفت و جنبش ۱۵ خرداد در دوسده گذشته سربرآورد. این تغییر در سپهر اندیشه‌های اسلامی و جنبش‌های سیاسی و اجتماعی دوران معاصر تغییری بنیادی بود. صورت‌بندی انقلاب اسلامی در جهان پساکولار، پساربگرا و پسامدرنیته نیاز به بازتولید فرهنگی جدیدی دارد. نقطه عزیمت و شاخصه اساسی این بازتولید فرهنگی فقه اجتماعی است.

حوزه‌های علمیه ما باید در پرتو اندیشه‌های امام ارکان و بایسته‌های این فقه را تدوین کنند. این تدوین باید یک تدوین فرارشته‌ای و ناظر بر حقوق و تکالیف یک مسلمان در حکومت و جامعه اسلامی باشد. بازتولید فرهنگی فقه اجتماعی، بدون مطالعه همه فرآیندها و همه متون و ایجاد فضای کارآمدی و کاربردی برای دولت اسلامی امکان‌پذیر نیست. فقه اجتماعی نمی‌تواند در کلیات خود را محصور کند. همان‌طوری که فقه فردی در همه ادوار تاریخی کارآمدی خود را در حل مسائل حقوقی و تکالیف یک فرد مسلمان در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند نشان داد، فقه اجتماعی نیز باید چنین استعدادی را بروز دهد و فضای زندگی مسلمانان را در یک جامعه اسلامی و نظام اسلامی نگهداری کند. نگهداری این فضا همان‌طوری که حکیم صدر المتألهین گفته است به عهده فقه و فقیه است.

حوزه‌های علمیه فقه شیعه برای اینکه چنین بستری را برای دولت اسلامی فراهم سازند باید سیاست‌های فرهنگ فقهی مناسبی را در نسبت با مسائل جدید تدوین نمایند. سیاست فرهنگی شیوه بسیار ضروری و مؤثری برای حفظ هویت فقه شیعه و بازتولید آن در شرایط جدید است. اگر دولت‌ها احساس نکنند که مسائل پیچیده خود در موضوعاتی چون، بانکداری، تأمین اجتماعی، بیمه و بسیاری از مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مبتلا به را با رجوع به فتاوی فقهی می‌توانند حل نمایند و

۱. مقصود قیام مرحوم حاج آقا نورالله اصفهانی علیه رضاخان است.



نظام جمهوری اسلامی را اداره کنند، بی‌تردید به بیراهه خواهند رفت و ما از آرمان‌های امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی دور خواهیم شد. پاره‌ای از سیاست‌های دولت‌های گذشته باید برای ساختار دستگاه فقهی ما تحریک کننده باشد.

جمهوری اسلامی برای اینکه به چنین بازتولیدی برسد نیاز به مبانی انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، دین‌شناسی، معرفت‌شناسی، سیاست‌شناسی، فرهنگ‌شناسی و روش‌شناسی بومی دارد. بخش اعظمی از این مبانی باید در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌های ما تولید شود. زمانی حوزه‌ها و دانشگاه‌های ما قادر به تولید این مبانی خواهند بود که روشمند، هدفمند و نظام‌مند یعنی تعریف‌شده و تعیین‌شده به حوزه مسائل اجتماعی وارد گردند.

دوران رهبری ده‌ساله خمینی کبیر در جمهوری اسلامی اگرچه از نظر زمانی کوتاه به نظر می‌رسد اما در این ده سال کیفیت قابل تأملی از جنبه رهنمودهای استراتژیک انباشته شد. این رهنمودها می‌تواند برای همیشه تاریخ برای ملت ایران راهگشا، انرژی‌زا و معرفت‌افزا باشد. مقام معظم رهبری بر شالوده‌های اندیشه امام، انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را ژرفایی خاص بخشید و آن را از رسوبات تخیلی دیوان‌سالاری دولتی و خواصی که نشانی از بصیرت نداشتند و در همه جنبش‌های حق‌طلب و عدالت‌خواه مایه انحراف و گمراهی بوده و هستند، رهایی بخشید.

انقلاب اسلامی مانند اغلب انقلاب‌ها از تخیل‌گرایی و خودبزرگ‌بینی‌های کسانی که خود را صاحبان انقلاب می‌دانند و معتقدند که تمامی میراث این انقلاب به آنها خواهد رسید، مصون نبود. اما آن اندیشه‌ای که امام از بستر فهم مبانی فقهی تحت عنوان ولایت فقیه در ارکان نظام جمهوری اسلامی نهادینه کرد، جلوی این انحراف بزرگ ایستاد و اجازه نداد عوام‌فریبی‌های دموکرات‌مآبانه شبه‌روشنفکران یا افراطی‌گری‌های مقدس‌مآبانه مذهبی‌نماها که مشتاقانه در همه ادوار تاریخی دوران معاصر، در پی تحمیل غیر انسانی‌ترین نظام‌های سیاسی و فرهنگی بر مردم بودند، سرشت بنیادین استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی را نادیده بگیرند.

حوادث سه دهه گذشته و اتفاق بزرگی که در انتخابات ریاست جمهوری دهم در سال ۱۳۸۸ به وقوع پیوست و به فتنه ۸۸ مشهور شد، ظرفیت‌های بی‌نظیر مردم‌سالاری در جمهوری اسلامی را به رخ جهانیان کشید؛ اگرچه می‌رفت که با فتنه منافقان جدید و قدیم این اتفاق بی‌نظیر و فرح‌بخش در کام ملت ایران و ملت‌های منطقه که چشم به این انقلاب دوخته‌اند، تلخ شود اما حماسه ۹ دی به طور زنده نشان داد که فهم دشمنان



انقلاب اسلامی از رشد و توسعه انقلاب در ایران به میزان زیادی گرفتار توهمات شبه‌روشنفکرانه است.



پیداری اسلامی

بیداری اسلامی و بررسی تطبیقی ظرفیت‌های ایران و مالزی برای الگوی تمدنی جهان اسلام

دکتر احمد رهدار^۱

چکیده

همچنان که جریان اصلاحات در عهد رنسانس غربی با پیروزی انقلاب کبیر فرانسه به آرامش رسید، جریان بیداری اسلامی در جهان اسلام نیز که از یک صد و پنجاه سال قبل و با سید جمال الدین اسدآبادی شروع شد، با پیروزی انقلاب اسلامی به آرامش رسید. انقلاب اسلامی باعث به وجود آمدن پرسش‌هایی شالوده‌شکنانه هم در باورهای مسلمانان و هم در باورهای غیر مسلمانان شد. پرسش‌های مذکور از سویی در صلاحیت الگوهای غربی و از سویی در وضعیت موجود جهان اسلام تردید و تشکیک کرد که در نتیجه آن برخلاف غرب که رویکردهایی خصمانه نسبت به انقلاب اسلامی اتخاذ کرد، جهان اسلام بدان به چشم الگو و امید نگریست. ناامید شدن غرب از شکست انقلاب اسلامی آن را بر این داشت که تلاش کند در عرض انقلاب اسلامی، بدیل‌هایی ایجاد و معرفی نماید. این نوشتار در صدد است تا به بررسی تطبیقی ظرفیت‌های ایران

۱. دانش‌آموخته حوزه علمیه (قم)، دکترای علوم سیاسی (تهران) و رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اسلامی فتوح اندیشه (قم)



پساانقلابی و مالزی پساماهاتیری برای الگوی تمدنی جهان اسلام شدن بپردازد.
کلیدواژه‌ها: ایران، مالزی، انقلاب اسلامی، امام خمینی، ماهاتیر محمد، تمدن اسلامی

درآمد

انقلاب اسلامی ایران در شرایطی محقق شد که دو قطب سیاسی - فرهنگی استعمار یعنی امریکا و شوروی سابق بر اکثریت قریب به اتفاق افراد، جریان‌ها، دولت‌ها و حتی سازمان‌های فراملیتی سایه چترشان را گسترانده بودند و آنها را نسبت به این مسئله که گریزی از حرکت، تنها در یکی از این دو مدار ندارند، قانع کرده بودند. پیروزی انقلاب اسلامی اما پایانی بود بر این افسانه اسطوره‌ای و نقطه آغاز و امیدی برای همه افراد، جریان‌ها و دولت‌هایی که دغدغه فراروی از دو شکل بسته، تحمیلی و غیرانسانی استعمار را داشتند.

تحقق انقلاب اسلامی ایران بهترین دلیل برای امکان فراروی از وضعیت موجودی بود که حداقل، عموم ملت‌های جهان اسلام و نیز معدودی از دولت‌های اسلامی، خواهان گذار از آن بودند. از این رو بسیار طبیعی بود که انقلاب اسلامی به سرعت مورد مطالعه قرار گیرد؛ هم از جانب کسانی که امید به تکرار آن داشتند و هم از جانب کسانی که بیم تکرار آن را داشتند. این مطالعات به ویژه آنگاه که با استراتژی صدور انقلاب اسلامی گره می‌خوردند - طرحی که به منظور فراروی از جغرافیای ایران، فعالانه از جانب رهبران و تئوری پردازان انقلاب اسلامی دنبال می‌شد - تشدید می‌شدند. دیری نپایید که مقالات، کتاب‌ها، فیلم‌ها، کنگره‌ها و دیدارهایی درباره انقلاب اسلامی ایران به وجود آمد که هر چند همه آنها به لحاظ محتوایی در هم‌سویی با آن شکل نگرفته بودند، اما نشان از آن داشتند که انقلاب اسلامی پرسشی جدی فراروی دنیای معاصر ایجاد کرده است.

توانمندی انقلاب اسلامی در تثبیت هر چه بیشتر خود - به رغم وجود تحریم‌ها، جنگ تحمیلی، تبلیغات منفی و... - که معلول رهبری داهیانه حضرت امام و همراهی صبورانه ملت ایران بود، باعث شد تا بسیاری از مشکلات پیشین جهان اسلام از جمله مسئله اختلافات شیعه و سنی که چندان به استعمار هم مربوط نمی‌شد و بلکه سابقه‌اش به قبل از پیدایش استعمار نوین برمی‌گشت، تا حدودی رنگ بازند؛ به‌ویژه اینکه حمایت قاطعانه انقلاب اسلامی از فلسطین، تأکید بر استراتژی وحدت و تقریب مذاهب اسلامی - که قبلاً توسط آیت‌الله بروجردی و شیخ محمود شلتوت رئیس وقت دانشگاه الازهر طرح شده بود - ارتباط‌گیری علمی نسبتاً موفق نخبگان دانشگاهی و حوزوی ایران با نخبگان

انقلاب اسلامی ایران از بدو ظهورش

تاکنون همواره مورد تحریم و فشار بین‌المللی بوده است. با این همه در بسیاری از موارد اختلاف میان آن و ابرقدرت‌ها، به دلیل قدرت ویژه‌ای که داشته توانسته از گزینه خود دفاع کند. قدرت ابرقدرت‌ها به امکانات اقتصادی، نظامی، تبلیغاتی و سیاسی‌شان می‌باشد و قدرت ایران شده باشد. این طبیعی بود که برخی از افراد، جریان‌ها و دولت‌ها از سر جهل یا از سر تعامل با دشمنان جهان اسلام به انگیزه دسترسی به برخی مطامع محدود دنیوی همچنان بر وضعیت پیشین خود پافشاری کنند.

علمی جهان اسلام سنی و برخی دلایل خردتر دیگر نیز به فراروی از نگاه‌های تنگ، بسته و متعصبانه مذهبی (مثل تعصبات شیعی-سنی)، نژادی (مثل تعصبات عربی-عجمی)، قومی (مثل تعصبات معطوف به پان‌قومیسیم) و... کمک می‌کرد. البته نباید انتظار داشت که همه این مشکلات، در همه جغرافیای جهان اسلام حل شده باشد. این طبیعی بود که برخی از افراد، جریان‌ها و دولت‌ها از سر جهل یا از سر تعامل با دشمنان جهان اسلام به انگیزه دسترسی به برخی مطامع محدود دنیوی همچنان بر وضعیت پیشین خود پافشاری کنند.

به رغم همه مشکلات از قبل بوده یا جدید به وجود آمده، هر چه زمان بیشتر می‌گذشت، وضعیت ایران تثبیت یافته‌تر می‌شد و به همین میزان، هم برای همفکران و هم کیشانش قابلیت‌الگوی بیشتر پیدا می‌کرد و هم برای دشمنان اسلام خطرناک‌تر می‌شد. از این‌رو جهان استکبار احساس نیاز به یک مواجهه حداکثری با ایران کرد و برای این منظور اقداماتی را در سه سطح کوتاه‌مدت (از قبیل ایجاد ناامنی در درون ایران از طریق ترور یا گران کردن کالاهای اساسی زندگی مردم، ایجاد کودتا به امید بازگرداندن رژیم سابق، جذب و منحرف کردن برخی از انقلابیون و...)، میان‌مدت (از قبیل تحریم‌های اقتصادی-سیاسی، تحمیل جنگ و...) و درازمدت (از قبیل انزوای سیاسی ایران در دنیا، تحریف تئوری‌های اساسی انقلاب اسلامی، جلوگیری از تکرار انقلاب اسلامی و...) انجام داد که ضمن اینکه در برخی از این اقدامات موفقیت نسبی هم داشته است، اما در مجموع، موج انقلاب اسلامی فراتر از همه این اقدامات عمل کرده و هر روز فشار بیشتری را بر استکبار جهانی وارد می‌کند.

یکی از مهم‌ترین اقدامات درازمدت استکبار جهانی علیه انقلاب اسلامی، تحریف مهم‌ترین دستاوردها و نتایج آن از طریق بازخوانی و تفسیر مجدد آنهاست. برای این منظور، لازم بود طیف وسیعی از تئوری‌پردازان غربی و نیز وابستگان فکری آنها در شرق فعال می‌شدند. نکته مهم اینجاست که برای تأثیرگذاری عمیق‌تر و مداوم‌تر، این طیف نباید با تابلوی جاسوس، استعمار، وابسته غرب و... ظهور می‌یافتند بلکه تمام تلاش‌ها صورت گرفت تا آنها در قامت دوست ظاهر شده، اما اقدامات خصمانه داشته باشند. برخی





واقعیت این است که کشوری می تواند به عنوان الگوی تمدن اسلامی معرفی شود که هم دارای تاریخ و هم دارای فرهنگ اسلامی باشد. در میان کشورهای اسلامی معرفی شده برای این مقصود، کشور ترکیه به رغم داشتن تاریخ اسلامی، فاقد فرهنگ اسلامی و کشور مالزی هر دو مؤلفه فوق را در حد ضعیفی واجد است. در این میان کشورهای زیادی نیز از جمله عراق، سودان، عربستان، مصر و... هستند که به رغم داشتن هر دو مؤلفه مذکور در حد نسبتاً قابل قبول، به دلیل اینکه واجد دیگر شرایط لازم برای الگوی تمدنی شدن نیستند، نمی توانند برای این مقصود در نظر گرفته شوند

از مهم ترین اقدامات این طیف عبارت اند از:

۱. بازخوانی مجدد رابطه دین و سیاست: در این پروژه، برخلاف تحقیقات پیشین جریان شرق شناسی - که در آنها دین و سیاست دو حوزه مستقل از یکدیگر تعریف می شدند به گونه ای که اگر بخواهند در یکدیگر تداخل داشته باشند، هم به دین و هم به سیاست ضربه می خورد - تفسیری جدید از تعامل دین و سیاست ارائه می شد که بر اساس آن، سیاست تنها بخشی از دین شمرده می شد و این تفسیر اساساً در مقابل درک حضرت امام (ره) از این نسبت بود که می فرمود: «ولله اسلام همه اش سیاست است». در سال های اخیر، غرب برای این نوع درک خود از اسلام، واژه «اسلام سیاسی» را جعل کرده و ادبیات آن را با مفاهیم کلیدی خود ساخته و منفی ای از جمله «بنیادگرایی اسلامی»، «محافظه کاری اسلامی»، «تروریسم اسلامی» و... پررنگ کرده است؛ به

گونه ای که گذار از آن - یعنی نقد اسلام سیاسی تعریف شده توسط غرب - مستلزم نقد همه این مفاهیم حاشیه ای اما کلیدی مذکور می باشد. از همین رو بسیاری از مسلمانان مخالف غرب نیز به دلیل اینکه گذار منطقی از این حيله علمی غرب مستلزم تلاشی وافر، مستمر و حتی خسته کننده می باشد، ترجیح می دهند در درون همان تعاریف غربی رایج شده از اسلام به نقد و نقض آن بپردازند.

۲. بازخوانی مجدد تئوری ولایت فقیه: در این پروژه، برخلاف تفسیرهای رادیکال پیشین غرب که تئوری ولایت فقیه یک تئوری استبدادی، سنتی (ضد مدرن) و غیر پویا (متحجرانه) معرفی می شد، مسبوق بر جامعه شناسی ویژه ای از وضعیت ایران معاصر، به یک باره تبدیل به تئوری ای غیر استبدادی - و البته همچنان غیر دموکراتیکال - می شود که رسالت آن گذار جامعه سنتی ایران به سوی مدرنیت است. به عبارت دیگر تئوری ولایت فقیه در این تفسیر جدید، نه فقط سنتی نیست بلکه تئوری گذار از سنت به سوی مدرنیت است! و در این میان، جلوه های به ظاهر استبدادی آن نیز از طریق تبیین



ملزومات یک گذار جهشی از عالم سنت به مدرن توجیه می‌شود؛ همچنان که جوامع غربی نیز در مرحله گذار به عالم مدرن، ناگزیر از جاده استبداد گذشته‌اند! مهم‌تر اینکه امام خمینی (ره) نیز که در قرائت کلاسیک و پیشین غرب «فقیه سنتی دیکتاتور» تفسیر می‌شد، به «فقیه دوران گذار» تغییر نام می‌یابد و تئوری ولایت فقیه وی دیگر نه یک تئوری شرعی بلکه یک «تئوری عرفی» است که در آن «مصلحت» بر «شرع» مقدم شده و از همین روی «شورای تشخیص مصلحت نظام» که شورایی عرفی است، در جایگاه بالاتری نسبت به «شورای نگهبان» که شورایی شرعی است قرار دارد.^۱

۳. بازخوانی مجدد مسئله صدور انقلاب اسلامی: در این پروژه، برخلاف تفسیرهای پیشین غرب از موقعیت ایران پس‌انقلابی در میان جوامع اسلامی که آن را در هر حال، مؤثر و البته خطرناک و الهام‌بخش می‌دید- و از همین رو لازم بود که موانع و دغدغه‌هایی از قبیل تحریم‌های بین‌المللی، جنگ تحمیلی و... برای آن به وجود آید که پروژه صدورش به تعویق افتد- در تفسیر جدید از مکان‌یابی آن، مسبوق به یک جامعه‌شناسی ویژه از جوامع اسلامی، اساساً در «امکان» صدور، تردید و تشکیک می‌شود. در این برداشت جدید، موانع مذهبی مثل اختلافات ریشه‌ای تسنن و تشیع، موانع نژادی مثل اختلافات تاریخی عرب و عجم، موانع قومی مثل مسائل جدید پان‌قومی و... به گونه‌ای اصالت داده شده و مهم تلقی می‌شوند که به خودی خود مانع صدور انقلاب اسلامی می‌شوند؛ به ویژه اینکه بسیاری از کشورهای اسلامی برخلاف ایران که نسبتاً یک کشور یک‌دست مسلمان می‌باشد، یا دارای اقلیت‌های ذی نفوذ و نزدیک به اکثریت مسلمان بوده^۲ یا اساساً خود مسلمانان در آنها در اقلیت هستند. از این رو، الگوی ایران اسلامی در صورت صدور به این کشورها مستلزم چنان تغییراتی است که در صورت تحقق، با نمونه

۱. به عنوان مثال سعید حجاریان در کتاب/ از شاهد قدسی تا شاهد بازاری ضمن عرفی خواندن تئوری ولایت فقیه و تفسیر حضرت امام به فقیه دوران گذار، شرایط ایران پس‌انقلاب را همان شرایط پروس در حال گذار به آلمان شدن و نیز شخصیت حضرت امام را مشابه شخصیت بیسمارک ارزیابی می‌کند. همچنان که وی با تأکید بر اینکه ژان بدن نیز قید «اطلاق» را یکی از چهار ویژگی ضروری حاکمیت ذکر کرده، از وصف «مطلقه» برای «ولایت فقیه» در شرایط گذار از سنت به مدرن دفاع کرده است!

۲. به عنوان مثال در کشور لبنان هر چند تعداد مسیحیان یک‌سوم تعداد مسلمانان می‌باشد، با این همه به دلیل قانون اساسی ویژه آن که ریاست دولت را همواره به مسیحیان سپرده، مسیحیان از قدرت و نفوذ فوق‌العاده‌ای حتی بیشتر از مسلمانان برخوردار هستند و تنها در سال‌های اخیر به دلیل رشد محبوبیت و البته قدرت مردمی- سیاسی حزب‌الله لبنان است که قدرت مسیحیان در آن کنترل شده و تنزل یافته است.

اصل خود تفاوت‌های فاحشی خواهد داشت.^۱

۴. بازخوانی جایگاه اسلام در جوامع اسلامی: در این پروژه، برخلاف اظهار نگرانی بحقی که در دهه‌های گذشته از رشد روزافزون اسلام و خودآگاهی مذهبی - تاریخی مسلمانان می‌شد - مسئله‌ای که به نوبه خود باعث به وجود آمدن نوعی اسلام‌هراسی گسترده در غرب شد - مسبوق به جهان‌شناسی ویژه ناشی از تفسیر غیر واقعی جهانی شدن، مسلمانان امروزی فاقد یک هویت منسجم و وحدت‌بخش و نهایتاً در حال حل شدن درون نظام جهانی تفسیر می‌شوند. در این تفسیر جدید، «اسلام» - که هر چند به لحاظ نظری حاوی آموزه‌هایی با عقلانیت بالا نیز می‌باشد - به دلیل اینکه نتوانسته فاصله «آموزه» تا «عمل» را برای پیروانش پر کند، ناگزیر از حیات اجتماعی مسلمانان، به نفع «غرب» کنار می‌رود؛ چراکه غرب اگر چه ممکن است از آن در جه غنای آموزه‌ای که اسلام دارد، برخوردار نباشد، اما به دلیل اینکه به ضرورت‌های عملی (پراگماتیک) زندگی انسانی پاسخ‌های شدنی تر داده، از اقبال بیشتری برخوردار می‌باشد. به عنوان مثال در تفسیر جدید از مکان‌یابی اسلام در بین مسلمین و نیز مکان‌یابی مسلمانان در جهان امروز، از مفهوم «بحران» یا «خلأ» هویتی ناشی از ناهمخوانی احکام اسلامی با مقتضیات عصر استفاده می‌شود که بر اساس آن، یا مسلمانان باید از هویت اسلامی‌شان به نفع زندگی‌شان دست کشند یا باید از زندگی مدرنی که به هر حال درون آن قرار دارند به نفع اسلام دست کشند.^۲ تجربه تاریخی مسلمانان نشان داده که با گزینه اول راحت‌تر کنار آمده‌اند تا گزینه دوم؛ آنها در بهترین شرایط با توجیه‌های تقلیلی مکرر احکام اسلام تلاش کرده‌اند تا راهی میانه دو گزینه فوق انتخاب کنند.^۳

۵. بازخوانی مفاهیم اجتماعی هویت‌بخش در اسلام: در این پروژه، برخلاف انکار

۱. جان ال اسپوزیتو نویسنده کتاب مجموعه مقاله‌ای *بازتاب جهانی/انقلاب/اسلامی/ایران* هر چند از شیوه اصطلاحاً «یکی به نعل و یکی به میخ زدن» استفاده کرده و گاهی نیز به تأثیر گذاری انقلاب ایران بر برخی جنبش‌ها و جوامع اذعان می‌کند، اما در مجموع بر شکست صدور انقلاب ایران تأکید دارد و پروژه صدور را پروژه‌ای تمام‌شده تلقی می‌کند.

۲. به عنوان مثال الیویه راونویسنده کتاب *امت مجازی‌شده* تلاش می‌کند تا مسلمانان امروزی - به ویژه مسلمانانی که در اروپا و امریکا زندگی می‌کنند - را در ذیل مفهوم «هویت حیرت‌زده» یا «هویت به تقلیل رفته» تحلیل کند. از نظر روا، با گسترش عالم سایبری و ایجاد نوعی روابط گسترده، پیچیده، سریع و در عین حال ضروری، مسلمانان ناگزیرند از بسیاری از معتقدات خود به نفع زندگی‌شان دست کشند. ضمن اینکه با کم‌رنگ شدن همه مرزهای پیشین هویت‌بخش برای مسلمانان - از جمله مرزهای جغرافیایی - دیگر عالم اسلامی نیز چندان مفهوم روشنی نخواهد بود.

۳. به عنوان مثال اصرار اسلام بر خوردن غذای حلال، زندگی برای مسلمانان در دنیای غرب را با سختی روبه‌رو کرده است؛ به‌ویژه مسلمانان تازه‌وارد و مسافر در غرب که قصد اقامت طولانی مدت در آن را ندارند؛ آنها مجبورند به وعده مک‌دونالد مبنی بر ارائه غذای «حلال» اکتفا کنند، حتی اگر مک‌دونالد به واقع به آنها غذای حلال ندهد!

واقعیت این است که و بر خوردهای سلبی شدید غرب نسبت به برخی مفاهیم رقابت فرضی ایران و اجتماعی هویت بخش در اسلام از جمله مفهوم «جهاد»، مالزی بر سر الگوی تمدنی «ولایت» و... این دست مفاهیم به گونه‌ای باز تفسیر می‌شوند جهان اسلام اگر روزی که ضمن اسلامی خوانده شدن، از بیشترین هماهنگی با به واقعیت پیوندد، تراث اهداف کلی غرب بر خوردار باشند. به عنوان مثال در تفسیر غنی اسلامی در ایران به جدید از مفهوم «جهاد» تلاش می‌شود تا آن به یکی از دو راحتی قادر است تا عرصه قسمش یعنی نوع اکبر، درونی و فردی‌اش تقلیل داده شود. خالی از تراث اسلامی مالزی را درنوردد انحصار مفهوم جهاد اسلامی به «جهاد اکبر» یا همان «جهاد

با نفس»، ضمن فردی و درونی کردن آن، جریان مقاومت اسلامی را که مصداق «جهاد اصغر» و به مثابه مهم‌ترین مانع تحقق برنامه‌های استعماری- استکباری می‌باشد، به محاق می‌برد.^۱ همچنان که در تفسیر جدید از مفهوم «ولایت» غرب تلاش کرده تا این مفهوم را از ساحت «فقه» به ساحت «عرفان» انتقال دهد. تفاوت مهم فقه و عرفان اسلامی در این است که فقه، رسالت مدیریت جوارح و عرفان رسالت سامان جوانح را بر عهده دارند. به عبارت دیگر فقه، رفتارها و اعمال را تصحیح می‌کند و عرفان، میل‌ها و انگیزه‌ها را. ولایت فقهی، جهاد، حماسه، جنبش و انقلاب اسلامی خلق می‌کند و ولایت عرفانی صرف، خانقاه و محفل ذکر و رقص سماع^۲ و البته روشن است که ولایت عرفانی برای غرب به مراتب بهتر از ولایت فقهی است. غرب برای نیل به اهداف خود، جریان جهاد و مقاومت اسلامی را از طریق جریان‌های خودساخته، غیر انسانی و ناکارایی مثل «القاعده» و «طالبان» که وجودشان مایه ایجاد نفرت و دشمنی با اسلام می‌شود، به ورطه تحریف و انحراف می‌کشاند^۳ و جریان ولایت فقهی را از طریق هم‌عرض‌سازی ولایت عرفانی- با تفسیری کاملاً اباحی گرایانه و متساهلانه از عرفان- و حمایت گسترده

۱. پروفیسور شاسادینا استاد شیعه‌مذهب دانشگاه ویرجینیای امریکا در جلسه‌ای که خدمت ایشان بودم، نقل می‌کردند که مدتی قبل، از جانب دانشگاه هاروارد امریکا به من پیشنهاد یک پروژه تحقیقاتی درباره «جهاد اسلامی» با لحاظ همه امکانات و امتیازات مالی- معنوی شد. وقتی جلسات مذاکره با آنها برگزار شد، دانستم که آنها توقع دارند که در این پروژه، جهاد اسلامی به جهاد اکبر و درونی منحصر شود!

۲. در اندیشه شیعی، عرفان، مرحله‌ای بالاتر و پس از فقه است. عرفان شیعی دربردارنده همه آموزه‌های فقهی آن نیز می‌باشد. به عبارت دیگر عرفان شیعی برآمده از فقه شیعی است تا جایی که می‌توان گفت عرفان همان فقه به کمال رسیده و بارور شده است. این در حالی است که اگرچه در «اندیشه» تسنن، حداقل در «تاریخ» تسنن، عمده عارفان اگر ضد فقه نبوده‌اند، حداقل برآمده از آن نبوده‌اند.

۳. تبلیغات گسترده غرب برای نشان دادن جریان‌های «القاعده»، «طالبان» و... به عنوان نمونه‌های کامل جهاد اسلامی، مانع از این می‌شود که افکار عمومی دنیا به جریان‌های جهادی اصیل اسلامی مثل «حزب الله لبنان» (نمونه شیعی) و «حماس فلسطین» (نمونه سنی) معطوف شود.

از اقطاب سیاسی و وابسته تصوف، تضعیف می کند.^۱

۶. باز خوانی جایگاه الگویی ایران در جهان اسلام: در این پروژه، برخلاف اذعان پیشین غرب مبنی بر قابلیت الگوبخشی ایران برای سایر کشورهای اسلامی - که البته واکنش های خصمانه ای را از جانب غرب در پی داشت - تلاش می شود تا در شرایط پسینی چنین القا شود که ایران دیگر نمی تواند الگوبخش کشورهای اسلامی شود؛ چرا که برخی از دیگر کشورهای اسلامی در مقولات پیشرفت و آبادانی، رضایت مردمی، گسترش تعاملات بین المللی، التزام عملی به اسلام و... گوی سبقت را از ایران ربوده اند. غربی ها در سال های گذشته، کشور مالزی و در سال های اخیر، کشور ترکیه را به عنوان نمونه الگوبخش اسلامی معرفی کرده اند. تحلیل چرایی این باز تفسیر از مکان یابی کشورهای اسلامی توسط غرب بسیار ضروری به نظر می رسد. به نظر می رسد توجه به نکات ذیل در این خصوص حائز اهمیت باشد:

الف. از نظر نگارنده، هیچ یک از کشورهای اسلامی به اندازه ایران رویارویی خود با غرب را حداکثری نکرده است. ایران، هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی بیشترین موضع گیری علیه غرب و اهداف آن را دارد. سطوح درگیری ایران با غرب از بیرونی ترین و سطحی ترین مسائل خرد تا عمیق ترین و پنهانی ترین مسائل کلان را شامل می شود. به عبارت دیگر ضدیت ایران با غرب از چنان درجه ای برخوردار است که به درستی می توان غرب را «غیریت» هویت ایرانی معاصر دانست. این در حالی است که در سایر کشورهای اسلامی، معمولاً غرب به صورت موردی - در موارد خاص اختلاف یک کشور اسلامی با غرب - نفی می شود. از این رو الگوبخشی ایران برای کشورهای اسلامی می تواند به معنی حداکثری شدن رویارویی کشورهای اسلامی با غرب باشد. در حالی که مثلاً الگوبخشی مالزی یا ترکیه - که از نوعی تعامل و بلکه دوستی با غرب برخوردار هستند - هرگز نمی تواند چنین پیامدی داشته باشد و این بسیار طبیعی است که غرب، از الگوی مالزی و ترکیه خرسندتر از الگوی ایران باشد.

ب. مخالفت سیاسی و اولیه انقلاب اسلامی با غرب در ادامه به مخالفت های فرهنگی و نهایتاً مخالفت های فکری و زیربنایی رسیده است. به عبارت دیگر سطح درگیری

۱. به رغم اینکه جریان تصوف اسلامی در بسیاری از کشورهای اسلامی همچنان ضد غرب و حتی ضد نخله های افراطی و انحرافی اسلامی از جمله وهابیت می باشند، برخی از اقطاب تصوف به صورت آشکاری برخلاف آیین تصوف وارد زدوبندهای سیاسی و متأسفانه وابستگی مالی به غرب و امریکا شده اند. اقامت برخی از آنها در غرب و حمایت های آشکار رسانه های غربی از آنها به ویژه در مواضعی که علیه جریان های اصیل اسلامی اتخاذ می کنند، به خوبی گواه ادعای مذکور است.

یکی از مهم‌ترین اقدامات درازمدت استکبار جهانی علیه انقلاب اسلامی، تحریف مهم‌ترین دستاوردها و نتایج آن از طریق بازخوانی و تفسیر مجدد آنهاست؛ از جمله:

۱. بازخوانی مجدد رابطه دین و سیاست؛ ۲. بازخوانی مجدد تئوری ولایت فقیه؛ ۳. بازخوانی مجدد مسئله صدور انقلاب اسلامی؛ ۴. بازخوانی جایگاه اسلام در جوامع اسلامی؛ ۵. بازخوانی مفاهیم اجتماعی هویت بخش در اسلام؛ ۶. بازخوانی جایگاه الگویی ایران در جهان اسلام

انقلاب اسلامی با غرب از سطح قضاوت درباره سیاست‌های استعماری غرب به مراتب فراتر رفته و به حوزه‌های فلسفه سیاسی و فلسفه تاریخ رسیده است. درگیری در سطح تمدنی، با قطع نظر از مصادیق رفتاری صورت می‌گیرد؛ بدین معنی که امروزه حتی اگر غرب هیچ کاری هم با انقلاب اسلامی ایران نداشته باشد و بلکه به عنوان حق‌السلوک، امتیازاتی هم بدان بپردازد، باز هم بنیادها و بنیان‌های دو تفکر اسلامی و غربی به نفع یکدیگر خواهند رسید. درگیری تمدنی وقتی آغاز شد، رویکردهای سلبی چندان کارآمد

نخواهند بود و تنها رویکردهای اثباتی می‌توانند جا را برای تمدن رقیب تنگ کنند. در میان کشورهای اسلامی، تنها ایران وارد نوعی درگیری تمدنی با غرب شده است و از این رو به مراتب برای غرب خطرناک‌تر از کشورهایمانند مالزی و ترکیه می‌باشد.

ج. واقعیت این است که تمایز اساسی ایران با کشورهای اسلامی، پیشرفت صنعتی و آبادانی آن نیست؛ چه، برخی از کشورهای اسلامی از ایران آبادتر و بنا به دلایلی از پشتوانه اقتصادی بالاتری برخوردار هستند. آنچه ایران را از سایر کشورهای اسلامی متمایز می‌کند، اراده استقلال آن به معنی واقعی کلمه است که مستلزم به هیچ انگاشتن و دور زدن غرب می‌باشد. الگوبخشی ایران نیز برای سایر کشورهای اسلامی به این می‌باشد که به آنها می‌فهماند که می‌توان بدون اتکا به غرب - حتی با همه اقدامات خصمانه آن - با تکیه بر آموزه‌های اسلامی و خدمت صادقانه به مردم، راهی مستقل از غرب پیمود. ایران اسلامی به دنبال شکستن الگوی زیستی انحصاری غرب است و این چیزی است که غرب نمی‌خواهد آن را برتابد. غرب به دنبال سروری است و کشورهای اسلامی مادام که در اندیشه تقلید از آن به سر می‌برند، حتی اگر به اندازه کافی هم رشد کنند، هیچ خطری برای غرب نخواهند داشت؛ چرا که در بدترین شرایط، آنها با روش‌ها و ابزار غرب چنان رشد می‌کنند که از خود آنها هم جلوتر می‌زنند و در این صورت، آنها خود تبدیل به غرب شده‌اند و غرب را توسعه داده‌اند نه اینکه متمایز و متفاوت از آن بوده باشند. آیا به راستی کشورهای مالزی و ترکیه چیزی بیش از روش‌ها، ابزار، ساختارها و



حتی غایات غربی تولید کرده‌اند؟!

در این نوشتار، تلاش می‌شود تا به منظور نقد بازخوانی غربی‌ها از جایگاه انقلاب اسلامی در شرایط امروزی، به صورت موردی و تطبیقی به وضعیت و ظرفیت اسلام در مالزی و ایران پرداخته شود.

بر خلاف بسیاری از کشورهای اسلامی که به دلیل جمعیت زیاد، طبیعت نامساعد، فقر و عقب‌ماندگی و... خسته‌کننده به نظر می‌رسند، مالزی برای مسافرانی که بدان‌جا سفر می‌کنند، کشوری راحت به نظر می‌رسد: هزینه پایین زندگی، طبیعت زیبا، اخلاق نرم استوایی مردم، پیشرفت‌های ظاهری (مناسب بودن خیابان‌ها، ساختمان‌ها، منازل و...) به ضمیمه تبلیغات بیرونی و... همه باعث شده‌اند تا اتباع دیگر کشورها به راحتی بتوانند با آن خو بگیرند. خو گرفتن با فرهنگ یک کشور بیگانه به لحاظ هویتی اما پدیده مناسبی نیست؛ به‌ویژه اینکه کمیت ایرانیانی که به دلایل مختلف تحصیلی، تجاری، شغلی، اقامتی و... در مالزی زندگی می‌کنند، بالا و در حدود یک صد هزار نفر است. از این‌رو چگونگی حفظ هویت ایرانی در عمق یک کشور دیگر برای متفکران ایرانی باید مهم باشد. نوشته حاضر با این دغدغه نگارش یافته است تا تراث و ظرفیت ایرانی به صورت تطبیقی با تراث و ظرفیت مالزیایی به ایرانیانی که در مالزی زندگی می‌کنند هدیه داده شود. از این‌رو تلاش شده تا ذهنیت ایرانیان مسافر در مالزی نسبت به بسیاری از اموری که ممکن است به صورت مکرر در آنجا مشاهده کنند از طریق ارجاع تطبیقی با متناظرهای ایرانی‌اش حساس شود.

بازخوانی مؤلفه‌های اسلامی در مالزی

بی‌شک همه مسلمانان جهان از اینکه یک کشور اسلامی راه رشد و پیشرفت را برگزیده و در این راه توفیق کسب کرده باشد، خوشحال خواهند بود. همچنان که اخبار اسفناک فقر، بی‌نظمی، نابسامانی و... در کشورهای اسلامی نیز برای همه مسلمانان دردناک است.

از سال‌ها قبل از سفر به مالزی شنیده و خوانده بودم که اسلام در مالزی در حال رشد و پیشرفت است و مالزی از چنان وضعیتی برخوردار شده که به درستی می‌تواند به عنوان الگو برای کشورهای اسلامی مطرح شود. در آگوست ۲۰۱۱ (مردادماه ۱۳۹۰) برای یک پژوهش دانشگاهی به مدت یک ماه به مالزی سفر کردم و بیش از ده جلسه علمی با اسلام‌شناسان و متفکران دانشگاهی آن دیار داشتم. نتایج حاصل از این جلسات به

تفاوت مهم فقه و عرفان اسلامی در این است که فقه، رسالت مدیریت جوارح، و عرفان رسالت سامان جوارح را بر عهده دارند. به عبارت دیگر فقه، رفتارها و اعمال را تصحیح می کند و عرفان، میل ها و انگیزه ها را. ولایت فقهی، جهاد، حماسه، جنبش و انقلاب اسلامی خلق می کند و ولایت عرفانی صرف، خانقاه و محفل ذکر و رقص سماع؛ و البته روشن است که ولایت عرفانی برای غرب به مراتب بهتر از ولایت فقهی است

ضمیمه مشاهدات عینی و مصاحبه هایی با شخصیت های سیاسی و حتی مردم عادی آن دیار، در خصوص وضعیت اسلام در مالزی به شرح ذیل است:

۱. حداقل در میان بسیاری از نخبگان دانشگاهی مالزی نوعی عطش و ولع اسلام خواهی و اسلام پژوهی به شکل مشهودی وجود دارد. خوشبختانه این عطش در جانب سلبی اش به شکل خودآگاهی معطوف به گذار از غرب وجود دارد.^۱ به

عبارت دیگر بسیاری از نخبگان علمی مالزی به انگیزه گذار از غرب، به مطالعات و دغدغه های اسلامی روی آورده اند و این مسئله آنها را متفاوت از آن دسته از نخبگان جهان اسلام کرده که می خواهند اسلام را از طریق هماهنگی با دنیای مدرن اثبات کنند. به عبارت سوم برای نخبگان علمی مالزی حداقل در مقام نظر، اسلام از اصالت بیشتری نسبت به غرب برخوردار است؛ به گونه ای که در تعارض میان داده های اسلامی و غرب، ترجیح می دهند که غرب را به نفع اسلام مصادره کنند و نه برعکس. این جریان برای اینکه به بار بنشیند لازم است برخی اقدامات ذیل را ایجاد و مدیریت کند:

الف. یکی از نقص هایی که اساساً جهان اسلام عموماً و مالزی خصوصاً از آن در رنج

۱. باید توجه داشت که میان گذار از غرب و نفی غرب به صورت پیشینی تفاوت وجود دارد. گذار از غرب زمانی به درستی اتفاق می افتد که جوامع اسلامی معبری به درون غرب باز کرده و از طریق آن پس از آشنایی کامل با غرب از آن گذار کنند. این در حالی است که نفی غرب بدین معنی است که با تکیه بر برخی پیش داشت ها و باورها آن را به صورت پیشینی باید دفع کرد. الگوی جمهوری اسلامی و مالزی در قبال غرب، گذار از آن و الگوی طالبان نفی آن می باشد. البته باید توجه داشت که گذار از غرب نیز به دو صورت ممکن می شود: نخست اینکه با اتخاذ یک نقطه عزیمت در درون پارادایم غرب به نقد آن پرداخته شود و در فرآیند این نقد اگر نقطه اتکایی خارج از غرب پیدا شود بدان تمسک می شود و دوم آنکه اساساً عامل محرک برای گذار، وجود پیشینی یک نقطه اتکای بیرون از غرب باشد که در فرآیند گذار ممکن است به ظرفیت های عوامل درونی غرب برای گذار از آن نیز توجه شود. به عنوان مثال به نظر می رسد برخی از روشنفکران دینی مثل دکتر داوری اردکانی با رویکرد نخست فرآیند گذار از غرب را تجربه کرده اند؛ چه، آنها ابتدا با اتخاذ نقطه عزیمت «پست مدرنیسم» به نقد غرب پرداخته و در فرآیند این نقد به نقطه انقلاب اسلامی که بیرون از غرب وجود دارد رسیده اند و با استفاده از ظرفیت های انقلاب اسلامی برای گذار از غرب فرآیند گذار را کامل کرده اند. این در حالی است که امام خمینی به صورت پیشینی با تکیه بر مبانی حکومت اسلامی فرآیند گذار از غرب را آغاز کرده و البته در مسیر گذار، از ظرفیت های پست مدرنیسم نیز کمک گرفته است. نکته مهم اینجاست که در مالزی فرآیند گذار از غرب به صورت ناقصی از الگوی نخست می باشد؛ بدین معنی که آنها با تکیه بر پست مدرنیسم به نقد غرب پرداخته اند، اما در فرآیند این نقد هرگز به یک نقطه اتکایی بیرون از غرب نرسیده اند تا به مدد آن بتوانند پروژه گذار از غرب را کامل کنند و تا زمانی که به این نقطه اتکای بیرونی نرسند، امکان گذار از غرب به صورت مفید و کامل برای آنها میسر نخواهد بود. از این رو شاید نه فقط مالزی بلکه حتی هر کشور اسلامی دیگری که در صدد گذار از غرب باشد، گو اینکه ناگزیر است برای تکمیل کردن این پروژه از انقلاب اسلامی ایران مدد بگیرد.



در مقایسه میان جامعه ایران و مالزی

باید گفت که هر چه مظاهر، نمادها و بسترهای اسلامی در ایران به وضوح به چشم می آید، به همان میزان جای خالی نمادهای اسلامی در جامعه مالزی محسوس است. به عنوان مثال در حالی که مردم ایران شعار اسلام گرایی شان را طی سال های جنگ تحمیلی، طی تحریم های متوالی و متمادی و نهایتاً فتنه های گسترده و مکرر از طریق ثبات قدم شان در راه آرمان های اسلام نشان داده و در این مسیر متحمل هزینه های سنگینی نیز شده اند، ملت و جامعه مالزی تنها از امتیاز «شعار» اسلام گرایی بی آنکه فرصتی برای محک عملی آن یافته باشد، بهره می برد.

اسلامی ره به جایی نخواهد برد. اساساً می توان از پژوهش های راهبردی به عنوان گام دوم پژوهشی در پروژه مذکور یاد کرد.

ب. تولید فکر و سپس تمدن اسلامی درون عالم اسلامی به مراتب راحت تر از خارج این عالم ممکن می شود. به عنوان مثال اگر نتایج فعالیت دو محقق که در شرایط یکسان اما یکی درون عالم اسلامی و دیگری خارج از آن مشغول هستند بررسی شود منطقاً محقق که درون عالم اسلامی زندگی می کند باید به نتایج عینی تر، دقیق تر و اسلامی تری رسیده باشد؛ چرا که خود محیط و عالم می تواند زمینه ساز برخی جرقه های علمی باشد و در بسیاری از موارد هم می توان به عنوان بستر حمایت کننده عمل کند. یکی از راه های ساختن یا نزدیک شدن به عالم اسلامی، ایجاد، تکثیر و تقویت نمادهای آن می باشد. نمادها معمولاً ظاهری و ملموس هستند. به عنوان مثال گسترش پوشش اسلامی، تکثیر تابلوهای اسلامی در سطح شهرها، استفاده از نمادهای اسلامی در تبلیغات سیاسی، اقتصادی و...، تکثیر اسامی اسلامی برای افراد و... هر چند در زمره امور کاملاً ظاهری هستند - و حتی می توانند که احیاناً با فرهنگ های غیر و ضد اسلامی هم جمع شوند - به رغم این، برای تقویت فرهنگ اسلامی و سرعت بخشیدن تحقق تمدن



اسلامی مؤثر هستند؛ اگر چه این دست اقدامات هر گز نمی‌توانند در زمره عوامل اساسی فرهنگ‌سازی و تمدن‌سازی اسلامی قرار گیرند.

ج. بعد دادن به این عطش و ولع اسلام‌خواهی و اسلام‌پژوهی نیز می‌تواند در تقویت و تسریع آن کمک کند؛ بدین معنی که عطش اسلام‌خواهی نخبگان علمی نباید تنها معطوف به حوزه علوم باشد بلکه می‌تواند در حوزه‌های هنری، ورزشی، فرهنگ‌های عامه، روابط دیپلماتیک و خارجی و... نیز تعمیم یابد. حتی شعر و طنز و... نیز می‌توانند - و باید - در این پروژه استخدام شوند. بعد یافتن عطش و ولع اسلام‌خواهی و اسلام‌پژوهی باعث می‌شود که مخالفت با آن یا عدم پذیرش الزامات رفتاری آن به راحتی ممکن نباشد. به عبارت دیگر پروژه علمی اسلام‌خواهی زمانی می‌تواند در کمال آرامش به کار خود ادامه دهد که از خارج از این حوزه کم‌ترین فشار و انکاری را احساس کند.

د. قاعده ضرورت بعد دادن به عطش و ولع اسلام‌خواهی و اسلام‌پژوهی حتی در خود حوزه علم نیز جاری و ساری است؛ بدین معنی که به عنوان مثال به هر میزان که دپارتمان‌های مطالعات اسلامی تکثیر شوند مسائل و مشکلات عالم اسلامی به صورت جزیی‌تر و دقیق‌تری مورد مطالعه قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد اگر دپارتمان‌های مطالعات اسلامی حتی به صورت موازی نیز فعالیت کنند، از اینکه اساساً وجود نداشته باشند، به مراتب بهتر است؛ چرا که حداقل این است که افراد بیشتری را به طور مستقیم با مسائل اسلامی درگیر می‌کنند. ضمن اینکه نباید از این نکته غافل شد که ظرفیت‌ها و قابلیت‌های انسانی حتی آنجا که به نظر کاملاً مشابه و برابر می‌رسند، متفاوت هستند و معمولاً به هنگام درگیر شدن و قرار گرفتن در متن مسائل، شکوفایی می‌شوند. بسا انسان‌های معمولی که پس از قرار گرفتن در متن یک مسئله برای حل‌نهایی آن به خوبی توانسته‌اند زمینه‌سازی و فرصت‌سازی کنند.

۲. متأسفانه به نظر می‌رسد حس اسلام‌خواهی حتی نخبگان علمی تا چه رسد به نخبگان غیر علمی یا اساساً غیر نخبگان (عموم مسلمانان) مالزی به صورت غیر طبیعی فعال شده است. اینکه چرا چنین اتفاقی افتاده می‌تواند دلایل متعددی داشته باشد:

الف. اگر نقطه عزیمت اسلام‌خواهی، سیاست‌ورزی و نه اندیشه‌ورزی باشد، تا مدت قابل ملاحظه‌ای حس اسلام‌خواهی دارای رشد کاذب و غیر واقعی خواهد بود؛ چرا که بسیاری از مردم نه به دلیل باور به اسلام بلکه به این دلیل که اسلام‌خواهی مورد حمایت دستگاه سیاسی وقت می‌باشد، به اسلام روی خواهند آورد. به عبارت دیگر اگر سیاست، اندیشه اسلام‌خواهی را راهبری کند جریانی نحیف و ناقص از اسلام روی کار خواهد آورد



که البته در برخی از موارد ممکن است از نبودنش بهتر باشد.

ب. ظهور یک شخصیت کاریزما- مثل آقای ماهاتیر محمد در مالزی- در یک مرحله تاریخی ممکن است یک قوم را تا اندازه قابل توجهی جهش دهد؛ این در حالی است که اگر در ادامه، بنیادها و مبانی این جهش تثبیت نشوند و عموم مردم تا اندازه نسبتاً مطلوبی بدان‌ها خودآگاه نگردند، دیری نخواهد پایید که آن جهش رو به افول خواهد گذارد.^۱ به عبارت دیگر آن دسته از جهش‌های اجتماعی که فاقد مبنا و خودآگاهی باشند، ابتر و بی‌نتیجه خواهند ماند. بنیادها و بنیان‌های یک جنبش به مثابه منبع مولد آن عمل می‌کنند که اگر تولید و تثبیت نشوند یا حتی پس از تولید نسبت به آنها خودآگاهی به وجود نیاید، می‌خشکد و جریان ناشی از آن نیز نابود می‌شود.

ج. گاهی اوقات نیز تیپولوژی ژنی یک قوم به گونه‌ای است که تنها تا درجه‌ای معین می‌تواند در عمق اشیاء تأمل کند. همچنان که افراد انسانی از ضریب هوشی و استعدادهای نابرابری برخوردار هستند، اقوام انسانی نیز چنین هستند و نباید انتظار داشت راهی را که قوم «الف» با ظرفیت‌های امکان‌های مشخص طی کرده، بالضروره قوم «ب» نیز بتواند با همان ظرفیت‌ها و امکان‌ها همان راه را بپیماید. به نظر می‌رسد ژن قومی آسیای شرقی به گونه‌ای است که اساساً دیرتر تمایل پیدا می‌کند که به پرسش‌های عمیق پاسخ دهد.

د. در رفتارهای بسیاری از مردم، حس بر عقل تقدم دارد و این البته عیب نیست بلکه اگر حس نتواند به درستی به سوی عقل راهبری شود، عیب خواهد بود. به نظر می‌رسد حس اسلام‌خواهی مالزیایی‌ها در نزد بسیاری از اسلام‌خواهان آنها هنوز به مرحله عقل‌شان وارد نشده است. به عبارت دیگر در اسلام‌خواهی مالزیایی‌ها، «شعار» بر «شعور» غلبه دارد و البته لازم به ذکر نیست که در میان آنها نخبگانی نیز وجود دارند که شعارشان در خانه شعورشان قرار گرفته و علاوه بر این تلاش می‌کنند تا نوعی شعور جمعی نسبت به شعار اجتماعی‌شان ایجاد کنند.

۳. حتی شعار اسلام‌خواهی مالزیایی‌ها را باید جدی گرفت؛ چراکه شعارهای اجتماعی

۱. از آنجا که جریان اسلام‌خواهی در مالزی بیش از آنکه یک فرهنگ باشد یک سیاست است، با جابه‌جایی قدرت سیاسی نشاط آن نیز فروکش می‌کند و متأسفانه با کناره‌گیری ماهاتیر محمد از منصب نخست‌وزیری این اتفاق در مالزی به وقوع افتاده است؛ چه، از زمان خانه‌نشینی ماهاتیر محمد، مالزی در ادبیات طرفداران دیروزش جایش را به ترکیه داده است. از این‌رو اسلام‌خواهی به عنوان یک پدیده حادث در مالزی از این پس باید به دنبال علت مبقیه‌ای غیر از علت محدثه‌اش باشد. واقعیت این است که شرایط کنونی مالزی با شرایط یک دهه قبل آن بسیار متفاوت است؛ چراکه قبل از دهه گذشته، همین که برخی مالزی را پیشتاز کشورهای اسلامی به سوی تمدن اسلامی می‌دانستند به خودی خود قادر بود تا برای مالزی شور و انگیزه حرکت ایجاد کند، اما اینک که دیگران آن را پیشتاز نمی‌دانند، نشاط حرکتی مالزی به سوی تمدن اسلامی نیز به کندی گراییده است.



معمولاً پسینی تولید می‌شوند. شعارها، چکیده فرهنگ‌ها هستند و از این‌رو تا زمانی که فرهنگ اسلامی - هر چند در سطح اجمالی‌اش - به وجود نیاید، شعار اسلامی تولید نمی‌شود. وقتی احساسی - ولو در حد شعار - در انسان ایجاد شود، برای تثبیت و تکمیل شدنش فرصت‌سازی می‌کند. اهمیت شعار اسلام‌خواهی در مالزی زمانی آشکارتر می‌شود که بدانیم در بسیاری از کشورهای اسلامی حتی همین شعار اسلام‌خواهی نیز هنوز تولید و عمومی نشده است.^۱ به عبارت دیگر مالزی گام نخست در اسلام‌خواهی خود را برداشته و لازم است که با شناخت همه ظرفیت‌های موجود آن، گام‌های بعدی‌اش را طراحی کرد و برداشت.

توجه به این نکته مهم است که همه کشورهای اسلامی برای اینکه در عمل بتوانند غرب را دور بزنند، لازم است ابتدا به لحاظ نظری آن را دور بزنند. وابستگی بسیاری از مسلمانان به غرب به اندازه‌ای است که امکان‌گذار عملی از آن به سهولت غیر ممکن است. در چنین شرایطی، بسیار مفید خواهد بود اگر کشورها و ملت‌های اسلامی بتوانند معبرهای نظری گذار از غرب را ایجاد کنند. به هر میزان که غرب در ذهن مسلمانان از اصالت بیفتد به همان میزان آنها را برای گذار عملی از غرب مستعد می‌کند. گذار نظری صرفاً از طریق مطالعه در باره نقد و کاستی‌های معرفتی آن حاصل می‌شود و چنین اقدامی نباید برای مسلمانان سخت باشد. این در حالی است که نظر به اینکه غرب امروزه از طریق تکنولوژی و ابزار محسوس خود تا پنهانی‌ترین لایه‌های زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان رسوخ کرده، گذار عملی از آن در نهایت صعوبت است و بی‌شک گذار نظری از آن، استعداد مسلمانان در گذار عملی را تسهیل می‌کند.

شعار اسلام‌خواهی حتی اگر مسبوق به گذار نظری از غرب هم نباشد، به راحتی می‌تواند زمینه روانی برای این گذار را آماده کند. البته نباید پنداشت که عمومی کردن این شعار در میان مسلمانان کاری سهل و آسان است؛ چراکه تحقق یک شعار در جان و دل مردم از جنس خلق و ایجاد فرهنگ است که معمولاً به سادگی صورت نمی‌گیرد. ۴. ورود اسلام به برخی از سرزمین‌ها از جمله مالزی با تأخیر نسبتاً زیادی صورت

۱. به عنوان مثال تنها حدود ۶۰۰ نفر در مراسم روز جهانی قدس - رمضان ۱۴۳۳ که خود در جاکارتا حضور داشتیم - شرکت کردند! تعجب انسان آنگاه تشدید می‌شود که بدانیم عموم مردم اندونزی - حسب گفت‌وگوی شخصی اینجانب با بسیاری از آنها - ضد آمریکا و اسرائیل بوده و کشور اندونزی با داشتن ۲۳۰ میلیون جمعیت که ۲۱۵ میلیون آنها مسلمان هستند، پرجمعیت‌ترین کشور مسلمان در جهان می‌باشد! این مسئله تنها با تفتن به این قضیه قابل درک می‌شود که بدانیم فاصله وجود فردی افراد و وجود اجتماعی آنها کم نیست. به عبارت دیگر این گونه نیست که خواست‌های فردی افراد به راحتی بتوانند حیث اجتماعی پیدا کنند، حتی اگر افراد دارای خواست‌های مشترک زیاد هم باشند. از این‌رو اجتماعی شدن شعار اسلام‌خواهی در مالزی را از آن روی که نشان از تبدیل خواست‌های فردی‌شان به حیث اجتماعی دارد، باید ارج نهاد.

انحصار مفهوم جهاد اسلامی

به «جهاد اکبر» یا همان «جهاد با نفس»، ضمن فردی و درونی کردن آن، جریان مقاومت اسلامی را که مصداق «جهاد اصغر» و به مشابه مهم ترین مانع تحقق برنامه های استعماری - استکباری می باشد، به محاق می برد. همچنان که در تفسیر جدید از مفهوم «ولایت» غرب تلاش کرده تا این مفهوم را از ساحت «فقه» به ساحت «عرفان» انتقال دهد

البته ورود نسبتاً همزمان این عوامل هم بعید به نظر نمی آید. نکته مهم در این خصوص این است که ورود اسلام به مالزی همراه با نزاع و ستیز نبوده است. به عبارت دیگر اسلام با زور شمشیر وارد مالزی نشده است. ورود دیر هنگام، آرام، طبیعی و غیر تهاجمی اسلام در مالزی باعث شده که حافظه تاریخی عنصر مالایی نسبت به اسلام حساسیت منفی نداشته باشد.^۱ ورود اسلام به مالزی از هر یک از سه طریق پیش گفته باشد، نشان از آن دارد که حاملان نخستین اسلام به مالزی، اساساً اهل علم و متفکران اسلامی نبوده اند. این مسئله باعث شده که حتی امروزه و با گذشت چندین قرن از ورود اسلام به مالزی به زحمت بتوان از «تراث اسلامی» در آن صحبت به میان آورد تا جایی که شاید با مسامحه بتوان گفت اساساً مالزی فاقد تراث عملی اسلامی است!^۲

۱. افکار و اقوامی که از طریق تهاجم وارد یک سرزمین می شوند، حتی اگر باعث آبادانی و خدمت در آن منطقه بشوند، حافظه تاریخی قوم فتح شده نسبت به آنها حساسیت منفی می یابد. به عنوان مثال مغول ها در ایران و هندوستان با تهاجم وارد شده اند، با اینکه آنها کمی بعد از فتح این مناطق، خود مسلمان شده اند و حتی خدمات شایانی هم در ایران و هم در هندوستان کرده اند، باز هم حافظه تاریخی عنصر ایرانی و هندی نسبت به مغول ها دارای حساسیت منفی است. می توان به ورود انگلیسی ها در هندوستان نیز به عنوان شاهدی دیگر اشاره کرد. ورود خشن انگلیسی ها در هندوستان باعث شده، به رغم برخی آبادانی ها و خدماتی که به هندی ها داشته اند - که البته در برابر استثمار آن هیچ به حساب نمی آید - حافظه تاریخی عنصر هندی نسبت به انگلستان حساسیت منفی داشته باشد.

۲. اساساً همه کشورهایی که اسلام در آنها به صورت متأخر وارد شده، از فقدان یا نقص تراث اسلامی رنج می برند. شدیدترین فقر در این خصوص متعلق به کشورهایی است که در قرون اخیر - دوره معاصر - اسلام در آنها تبدیل به مسئله شده است. مسلمانان این کشورها به راحتی نمی توانند در جایگاه الگوی جهان اسلام قرار بگیرند (اگر چه این امر محال نیست اما واقع شدن آن در غایت صعوبت است). حسب حکمت و مثلی ایرانی، «توبه کرده را به مسجد راهش می دهند، اما امام جماعتش نمی کنند». تازه مسلمانان را اگر چه مسلمان شان می شمارند، اما به راحتی آنها را فرد ایده آل اسلامی نمی شمارند. این قاعده در مورد جوامع تازه مسلمان نیز صدق می کند.



ب. اساساً کشوری که فاقد تراث اسلامی است برای اینکه بتواند تبدیل به الگوی کشورهای اسلامی برای حرکت به سوی تمدن اسلامی بشود، راه دور و درازی را باید بپیماید. واقعیت این است که کشورهایمانند عراق، ایران، ترکیه، مصر و حتی عربستان، مغرب و... که دارای تراث غنی درباره اندیشه اسلامی هستند،^۱ به راحتی نمی‌پذیرند که مالزی به عنوان الگوی عملی و موفق جهان اسلام معرفی شود. به عنوان مثال در دیدارهایی که با برخی از اندیشمندان کشور اندونزی در جاکارتا داشتم، آنها ایده الگو بودن مالزی برای کشورهای اسلامی را بیشتر شبیه یک لطیفه سیاسی قلمداد می‌کردند. حتی اندونزی که به لحاظ فرهنگی، اقتصادی و... در شرایط پایین‌تری نسبت به مالزی قرار دارد، حقیقتاً در تولید تراث و علم اسلامی سنگین‌تر از مالزی می‌باشد و همین سنگینی باعث عدم پذیرش مالزی به عنوان الگو می‌شود. این در حالی است که کشور اندونزی اشتراکات زبانی، اقلیمی، نژادی و قومیتی زیادی با مالزی دارد که به نوبه خود می‌تواند آن را مستعد پذیرش مالزی به عنوان یک الگو کند.

ج. تأکید بر ضرورت وجود تراث برای حرکت به سوی تمدن از آن روی می‌باشد که تحقق تمدن و تکامل، موتاسیونی و جهشی صورت نمی‌گیرد. تفاوت و هم و امید هم در همین نکته است که امید با مقدمات معقول ساخته می‌شود برخلاف و هم. تمدن، بسط فرهنگ است و این دو پدیده‌هایی موهوم نیستند و به همین علت باید دارای مقدمات معقولی باشند. به عنوان مثال هر تمدنی باید مسبوق به نظامی حقوقی باشد؛ چراکه تمدن پدیده‌ای منظم و منسجم است و بدون نظام حقوقی - یعنی مجموعه ضوابطی که دارای ضمانت اجرایی هستند - امکان برقراری نظم نمی‌باشد. از سوی دیگر تمدن باید مسبوق به تراث مناسب باشد؛ بدین معنی که نمی‌شود با تراث بودایی، تمدن اسلامی ساخت. تراث بودایی، تراثی بسیط است و توان خلق تمدن که عین پیچیدگی می‌باشد را ندارد. از همین روی، برای اینکه مالزی بتواند تمدن‌سازی کند، لازم است بساطت فطری مردمش را تا حد پیچیدگی‌های عقلی ارتقا دهد و این امر جز از طریق تولید تراث در بستر زمان ممکن نمی‌شود. البته باید توجه داشت که تراث مثل آثار باستانی است؛ بدین معنی که هم‌چنان که نمی‌شود آثار باستانی را به صورت معاصر ساخت، تراث را هم نمی‌توان یک‌دفعه ایجاد کرد. نکته مهم‌تر اینکه به نظر می‌رسد حتی اگر

۱. نگارنده در پژوهشی دیگر به صورت تفصیلی به ظرفیت‌های تمدنی کشورهای اسلامی خواهد پرداخت. اجمالاً باید گفت که بسیاری از کشورهای اسلامی از جمله ایران، ترکیه، مصر، عراق، مراکش و... از ظرفیت‌های تمدنی به مراتب بالاتر از مالزی برخوردار هستند و حسب شرایط عادی چنین به نظر می‌رسد که مادام که این کشورها مدعی الگویی جهان اسلام باشند، بی‌شک جایی برای مالزی باقی نخواهد ماند.



ضدیت ایران با غرب از چنان

درجه‌ای برخوردار است که به درستی می‌توان غرب را «غیریت» هویت ایرانی معاصر دانست. این در حالی است که در سایر کشورهای اسلامی، معمولاً غرب به صورت موردی - در موارد خاص اختلاف یک کشور اسلامی با غرب - نفی می‌شود.

۵. کشور مالزی به لحاظ قومیتی و جمعیتی از سه قوم «مالایی، چینی و هندی» تشکیل شده است که عمده

چینی‌ها و هندی‌ها غیرمسلمان و عمده مالایی‌های آن مسلمان هستند. ۲ واقعیت این است که از دیروقتی است که این سه قوم، هر کدام برای برتری‌شان در کشور مالزی به رقابت برخاسته‌اند. ۳ این بسیار طبیعی می‌نماید که هر یک از این اقوام برای نیل به مقصودشان از ما به الاشتراک خودشان حداکثر استفاده را بکنند. هیچ عنصری اندازه

۱. تراث علمی اسلامی را در سه چیز می‌توان دنبال کرد: نخست در شخصیت‌های فکری جریان‌ساز مثل فارابی، ابن‌سینا، خواجه نصیر، ملاصدرا، امام خمینی و...؛ دوم در مدرسه‌های علمی با کتابخانه‌های غنی و معتبر مثل حوزه علمیه نجف، دانشگاه الازهر، حوزه علمیه قم و...؛ سوم در کتاب‌های مهم جریان‌ساز در تاریخ مثل تهافت / الفلاسفه غزالی، مقدمه / ابن‌خلدون، سفار / رابعه ملاصدرا، جوهر / کلام شیخ محمدحسن نجفی، / مراجعات امام شرف‌الدین و... متأسفانه هیچ کدام از این سه چیز در عقبه تاریخی مالزی یافت نمی‌شود! آیا به راستی می‌توان تمدنی را بر ستونی از «هیچ» بنا کرد؟!

۲. وجود دو قوم چینی و هندی در مالزی که عمدتاً غیرمسلمان هستند نیز الگوی تمدنی شدن مالزی برای جهان اسلام را به مخاطره می‌اندازد؛ چراکه اساساً با وجود کمیت بالایی از غیرمسلمانان در مالزی، امکان اینکه فضای عمومی شهر (خیابان، بازار، ادارات دولتی و...) آراسته به ظاهری اسلامی گردد ناممکن می‌شود. به عنوان مثال آیا با وجود قریب به نیمی از جمعیت غیرمسلمان مالزی، می‌توان وضعیت پوشش یا وضعیت اماکن عمومی در ماه مبارک رمضان و... را حداقل به صورت ظاهری اسلامی کرد؟ اهمیت این مسئله از این رو است که بدانیم اگر چه در اسلام، ظاهر اصل نیست، اما بی‌شک ظاهر تنها معبر به سوی باطن است و بدون اصلاح ظاهر، امکان اصلاح باطن در نهایت صعوبت خواهد بود. شاید به لحاظ فردی بتوان در شرایط خاص مثل شرایط تقیه، با ظاهری غیراسلامی به باطنی اسلامی دست یازید، اما این مسئله در مقیاس اجتماعی اساساً ممکن نیست؛ چراکه ظاهر - به‌ویژه وقتی فراگیر و مداوم شود - هنجارسازی می‌کند و بلکه مبنای هنجار می‌شود و در این صورت، ایجاد خودآگاهی جمعی برای گذار از ظاهر به باطن نامتجانس با آن در غایت صعوبت خواهد بود. به عبارت دیگر ظاهر فراگیر و مداوم، خود تبدیل به «سبک زندگی» می‌شود. امروزه مباحث گسترده‌ای در خصوص ارتباط متقابل فرهنگ و سبک زندگی مطرح شده است که به رغم وجود اختلاف دیدگاه‌ها، این مسئله از موارد اتفاقی و مشترک صاحب‌نظران در این خصوص می‌باشد که نمی‌توان با اتخاذ یک سبک زندگی، انتظار دسترسی به فرهنگی را داشت که نه فقط از هماهنگی و تجانس با آن سبک برخوردار نیست بلکه می‌تواند متضاد با آن نیز باشد. از این رو طرح این پرسش مهم است که در حالی که مالزی در مقیاس عمومی خود ناگزیر از اتخاذ یک سبک زندگی غیراسلامی است، چگونه می‌تواند به نتایج اسلامی دست یازد؟

۳. در این سه گانه، گفته می‌شود که مسلمانان، قدرت اجرایی، هندوها، قدرت علمی و چینی‌ها، قدرت اقتصادی را در اختیار دارند و هر گروه در تلاش هستند تا قلمرو و میزان قدرت‌شان را گسترش دهند.



اسلام و زبان مالایی در میان قوم مالایی وحدت‌بخش نمی‌باشد^۱ و در میان این دو عنصر نیز قابلیت اسلام برای وحدت‌بخشی به مراتب بیشتر از زبان مالایی - که تا حدودی چینی‌ها و هندوهای مالزی نیز با آن آشنایی دارند و آن را به کار می‌گیرند - می‌باشد. بر اساس این تحلیل، اسلام در مالزی بیش از اینکه یک «باور» باشد، یک اهرم و یک «بزار» وحدت‌بخشی به قوم مالایی برای کسب قدرت بیشتر در مالزی است. در این خصوص، توجه تفصیلی به محورهای ذیل حائز اهمیت است:

الف. تقلیل اسلام از محتوای یک «آیین و مکتب» به محتوای یک «ایدئولوژی ابزاری» کارویژه آن را بسیار پایین می‌آورد؛ چه برخلاف اینکه آیین‌ها معمولاً کارکردهای مانا و جاودانه دارند، ایدئولوژی‌ها و ابزارها دارای کارکردهای مقطعی و محلی هستند و از زمان و مکانی به زمان و مکان دیگر متفاوت عمل می‌کنند. به عبارت دیگر جایگاه اعتباری اسلام به مثابه یک «دین» - که مستلزم باور قلبی پیروانش بدان می‌باشد - با اسلام به مثابه یک «ملاط قومی» بسیار متفاوت است؛ چراکه اگر اسلام نه به عنوان یک باور بلکه به عنوان یک عامل وحدت‌بخش قومی مورد ملاحظه قرار گیرد، این امکان وجود دارد که در صورت پیدا شدن ملاطی مناسب‌تر و کارآمدتر به راحتی جایگاه اعتباری خود در میان آن قوم را از دست بدهد. واقعیت این است که کشوری که در آن اسلام حضوری صرفاً ابزاری و معطوف به قدرت دارد، به راحتی نمی‌تواند الگوی عملی کشورهایی شود که در آنها اسلام به مثابه یک آیین و مکتب حضور دارد و این بار البته نه فقط به این دلیل که پذیرش روانی برای الگو شدن چنین کشوری برای کشورهای اسلامی وجود ندارد، بلکه بیشتر به این دلیل که چنین کشوری از قابلیت‌های عملی اندکی در راستای آرمان‌های اسلامی برخوردار است.

ب. هیچ کدام از این تحلیل‌ها نباید مطلق انگاشته شوند؛ بدین معنی که نباید پنداشت همه مسلمانان مالزی به اسلام نگاه ابزاری دارند. بی‌شک، افراد و جریان‌هایی حضور دارند که حتی اگر در ابتدا هم از سر غفلت یا تغافل به اسلام، به شکل ابزاری نگاه می‌کردند، اینک آن را به مثابه یک استراتژی کمال‌بخش می‌شناسند. باید توجه داشت که اسلام ابزاری در مقایسه با اسلام راستین از امتیاز اندکی برخوردار است نه در مقایسه

۱. مالایی‌ها نمی‌توانند عامل اصلی وفاق قومی خود را صرفاً «قومیت مالایی» انتخاب کنند؛ چراکه قومیت به تنهایی نمی‌تواند قوام‌بخش و عامل وفاق یک قوم باشد. در مالزی حتی هندی‌ها و چینی‌ها هم به راحتی می‌توانند به مؤلفه‌های قومی مالایی مثل پوشش، زبان و حتی آداب و رسوم رایج در شادی‌ها، غم‌ها و... تمسک جویند. این در حالی است که تمسک آنها به اسلام به راحتی میسر نیست؛ مگر اینکه واقعاً مسلمان شوند. از این رو انتخاب اسلام به عنوان عامل وفاق قومی مالایی بسیار هوشمندانه و درست بوده است و به جرئت می‌توان گفت که هیچ عاملی مثل اسلام نمی‌تواند برای قوم مالایی وحدت‌بخش باشد.



بابی اسلامی. به عبارت دیگر اگر امر دایر باشد میان بی‌اسلامی (بی‌دینی) و اسلام‌ابزاری، بی‌شک، اسلام‌ابزاری گزینه بهتری خواهد بود؛ چراکه حتی اسلام به مثابه یک ابزار هم از دیگر ابزار متناظر و متشابه، کامل‌تر است. به عبارت سوم، عدالت، آزادی، انسانیت و بسیاری دیگر از شعارهای اسلامی، اگر نه به مثابه باور، حتی اگر به مثابه ابزار و روش هم به کار گرفته شوند، دارای کارآمدی و بهتر از دیگر ابزار خواهند بود.^۱

۶. اکثر مطالعاتی که درباره اسلام در مالزی صورت گرفته، این مسئله را به صورت «جریانی» مورد مطالعه قرار نداده‌اند. مطالعه جریانی اسلام‌خواهی در مالزی قضاوت نهایی درباره آن را دقیق‌تر می‌کند. حتی می‌توان اذعان کرد که اکثر مطالعاتی که با رویکردهای جریان‌شناختانه به این مسئله نپرداخته‌اند، نتایج غیردقیقی ارائه داده‌اند. مطالعه یک مسئله با رویکرد جریان‌شناختی می‌تواند پرسش‌های اساسی‌تری درباره آن را طرح کند و پاسخ دهد. به عنوان مثال برخی از این نمونه پرسش‌ها عبارت‌اند از:

الف. «نقطه عزیمت معرفتی» جریان‌های اسلام‌خواه در مالزی کجاست؟ اکثر کسانی که به عنوان رهبران معاصر جریان اسلام‌خواه در مالزی از آن‌ها یاد می‌شود از جمله انور ابراهیم،^۲ ماهاتیر محمد، هادی آونگ^۳ و... دارای تحصیلات دانشگاهی (بعضاً در کشورهای اسلامی و عمدتاً در کشورهای غربی) هستند که البته دغدغه‌های اسلامی

۱. اسلام‌ابزاری دو معنی می‌تواند داشته باشد: یکی بدین معنی که اسلام ابزار نیل به اهداف و برنامه‌هایی شود که در باطن‌شان در تضاد با روح خود اسلام است و دیگری اینکه اسلام در نازل‌ترین کارویژه‌اش - که ابزاری برای نیل به برخی اهداف و برنامه‌های جزیی انسانی است - مورد استفاده قرار گیرد. اسلام‌ابزاری به معنی نخست، مصداق نفاق بوده و مردود می‌باشد؛ اما اسلام‌ابزاری به معنی دوم وجودش از عدمش مفیدتر است. البته اسلام‌ابزاری ضرورتاً همان اسلام ناقص نیست؛ چراکه اسلام ناقص غلط نیست، بلکه کامل نیست. این در حالی است که اسلام‌ابزاری می‌تواند غلط هم باشد. اسلام‌ابزاری به معنی دوم، تنها یک «امکان» برای نیل به حقیقت است که از طریق تلاش مضاعف می‌تواند «بالفعل» شود. اسلام‌ابزاری به معنی دوم قابل دفاع است؛ چراکه ایجاد امکان یا همان «امکان‌سازی» برای نیل به حق نمی‌تواند اشتباه باشد، بلکه آنچه اشتباه است، فقدان توان برای تبدیل امکان به فعل می‌باشد. علاوه بر این باید توجه داشت که عامل اساسی در ارزیابی درست ابزاری بودن اسلام، نه صرف ابزاری بودن آن، بلکه جهتی است که ابزار بدان معطوف شده است. به عنوان مثال چنین به نظر می‌رسد که اسلام هم در مالزی و هم در عربستان ابزاری است، با این تفاوت که جهت اسلام در مالزی مثبت و در عربستان منفی است. ۲. وی یکی از سرشناس‌ترین رهبران اسلام‌خواه در دهه‌های هفتاد، هشتاد و نود قرن بیستم در مالزی بوده که سال‌ها در دولت‌های متعدد ماهاتیر محمد مسئولیت‌های مختلف در حد وزارت و حتی معاون نخست‌وزیر داشته است. گفته می‌شود که وی در سال‌های آغازین قرن بیست و یکم دچار نوعی دگراندیشی مذهبی - سیاسی می‌شود و ضمن جدا شدن از جریان ماهاتیر محمد، به اردوی غرب و امریکای پیوندد. در حال حاضر، جریان ماهاتیر محمد وی را به مفاسد عدیده‌ای از جمله فساد اخلاقی، مالی و سیاسی متهم می‌کند. در کتاب اخیر ماهاتیر محمد تحت عنوان *Doctor In House* بخش‌های نیز به جریان فکری انور ابراهیم اختصاص داده شده است.

۳. هادی آونگ - که اینک دبیر کل حزب PAS قوی‌ترین حزب اسلام‌خواه در مالزی می‌باشد - از روابط خوبی با رهبران فکری جهان اسلام و از جمله ایران برخوردار است. وی تاکنون به منظور شرکت و سخنرانی در کنفرانس‌های بین‌المللی چندین سفر به ایران داشته است.



پیدا کرده‌اند.^۱ چنین افرادی به دلیل اینکه با خود آموزه‌ها و معارف اسلامی عمیقاً آشنایی ندارند، در بهترین شرایط می‌توانند برای وارد شدن تمدن اسلامی زمینه‌سازی کنند. واقعیت این است که کار اصلی در فرهنگ‌سازی و تمدن‌سازی، پژوهش‌ها و راهبردهای اثباتی و نه صرفاً سلبی است. طرح‌های اثباتی در خصوص یک موضوع تنها از کسانی برمی‌آید که عمیقاً با آن موضوع آشنا باشند.

ب. «نقطه عزیمت تاریخی» جریان‌های اسلام‌خواه در مالزی کجاست؟ در تحلیل نمودار اسلام‌خواهی در یک منطقه باید میان دو گونه عوامل داخلی و خارجی تفاوت قائل شد و سؤال را این‌گونه مطرح کرد که اگر عاملی خارجی مثل استعمار هلند و انگلیس در مالزی وجود نداشت، آیا هیچ عامل درونی‌ای برای تحریک جریان اسلام‌خواهی در مالزی وجود داشت یا خیر؟^۲ به نظر می‌رسد به لحاظ تاریخی، جریان اسلام‌خواهی در مالزی بیش از آنکه دارای خاستگاه درونی باشد، دارای خاستگاه بیرونی است و مادام که عوامل بیرونی در تحریک جریان اسلام‌خواهی با عوامل درونی گره نخورند، امید به چشم‌اندازی روشن و پویا از آن چندان کارشناسانه نخواهد بود و حتی این اندازه هم کافی نیست؛ بلکه باید فرآیند اسلام‌خواهی بیش از آنکه واکنشی به عوامل بیرونی محرک آن باشد، تابعی از منطق حرکت عوامل درونی محرک آن باشد؛ چراکه اگر غیر از آن باشد، جریان اسلام‌خواهی همواره به عنوان یک جریان منفعل در برابر عوامل بیرونی عمل خواهد کرد. در چنین شرایطی، جریان اسلام‌خواهی در بهترین شرایط یک پاسخ‌گوی موقتی خواهد بود نه یک مسئله‌ساز موفق.

ج. جریانی دیدن فرآیند اسلام‌خواهی در مالزی مستلزم این است که بتوان برای آن امواج (مراحل)، نقاط اوج و فرود، چشم‌انداز و... شناسایی کرد. بی‌شک جریان

۱. دو جریان را می‌توان از یکدیگر متمایز ساخت: جریانی که خاستگاه معرفتی غربی دارد و البته در سیر مطالعات و دغدغه‌های پژوهشی-راهبردی خود به عالم اسلام رسیده و حتی سپس در برابر آن خاضع شده و با تغییر ذائقه علمی دوباره به جنگ غرب پرداخته است (بسیاری از روشنفکران دینی در این جریان جای می‌گیرند) و جریانی که خاستگاه معرفتی اسلامی دارد و البته در سیر مطالعات و دغدغه‌های پژوهشی-راهبردی خود به عالم غرب رسیده و آن را مهم و جدی دیده و از همین‌رو به مطالعه و تحقیق درباره آن پرداخته و هر چه بیشتر در آن خرد شده به نقض‌ها و ضعف‌های آن واقف‌تر گشته است. به نظر می‌رسد برای فرهنگ و تمدن‌سازی اسلامی اگر به جریان دوم امیدوارتر باشیم به حقیقت نزدیک‌تریم؛ چراکه جریان دوم به دلیل آشنایی عمیق با اسلام از ظرفیت‌های بیشتری برای ارایه طرح‌های اثباتی و ایجابی برخوردار است تا جریان اول. تجربه تاریخی نیز نشان داده است که جریان نخست در بهترین شرایط-به دلیل آشنایی دقیقی که از غرب دارند-می‌توانند منتقدان خوبی بر آن باشند، اما آنها عمدتاً نتوانسته‌اند هم‌زمان، تئوری پردازان خوبی نیز برای عالم اسلامی باشند.

۲. به عنوان مثال در مورد جریان اسلام‌خواهی در ایران می‌توان از اجتهاد تکاملی شیعه به عنوان مهم‌ترین عامل درونی جریان اسلام‌خواهی یاد کرد و ادعا نمود که حتی اگر دشمنی به نام غرب هم وجود نمی‌داشت، منطق اجتهاد تکاملی شیعه اقتضای حرکت و پیشی داشت و وجود غرب و غرب‌گرایان تنها سرعت حرکت این منطق را زیاد کرده نه اینکه موجد آن باشد.

مخالفت سیاسی و اولیه انقلاب

اسلامی با غرب در ادامه به مخالفت‌های فرهنگی و نهایتاً مخالفت‌های فکری و زیربنایی رسیده است. به عبارت دیگر سطح درگیری انقلاب اسلامی با غرب از سطح قضاوت درباره سیاست‌های استعماری غرب به مراتب فراتر رفته و به حوزه‌های فلسفه سیاسی و فلسفه تاریخ رسیده است

اسلام‌خواهی در مالزی دارای نقاط اوج و فرودی می‌باشد، اما این نقاط به راستی به آن اندازه «نقطه» نبوده‌اند که قبل و بعد خود را از یکدیگر متمایز کرده باشند؛ بدین معنی که به درستی نمی‌توان از قبل و بعد آن نقاط به عنوان یک «مرحله» و «موج» یاد کرد. اگر این نکته درست باشد، بدین معنی است که اساساً «فرآیند» اسلام‌خواهی در مالزی هنوز تبدیل به «جریان» نشده است. از همین روست که پرسش از چشم‌انداز اسلام‌خواهی در مالزی پرسشی نو به چشم می‌آید؛ چراکه در مورد چیزی که هنوز متولد نشده نمی‌توان سخن از طرح تکمیلی آن راند.^۱ واقعیت این است که فرآیند اسلام‌خواهی در مالزی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی متأثر از جریان بیداری اسلامی و اخوان المسلمین و پس از آن متأثر از انقلاب اسلامی - البته با در نظر گرفتن مجموعه شرایط مسلمانان مالزی - به وجود آمده و متأسفانه به جای اینکه رشدی صعودی داشته باشد، از نوعی رشد نزولی برخوردار شده است.

د. اگر بخواهیم نمودار فرآیند اسلام‌خواهی معاصر در مالزی را با مسامحه به صورت جریانی ترسیم کنیم، می‌توان مراحل ذیل را برای آن برشمرد:

• مرحله استعمارستیزی: در این مرحله اسلام صرفاً به مثابه یک ابزار در کنار دیگر ابزارها به عنوان اهرم فشار برای خروج استعمارگران انگلیسی از مالزی استفاده می‌شود. ادبیات ناظر به عصر استقلال مالزی^۲ به خوبی گواه این نکته است که به شکل باورنکردنی، در این مرحله حتی خودآگاهی نسبی برای عموم مسلمانان مالزی به نقش ابزاری اسلام - تا چه رسد به نقش واقعی آن - برای مقابله با استعمار نیز به وجود نیامده بلکه تنها به صورت ناخودآگاه - و البته برای برخی خواص جامعه به صورت خودآگاه -

۱. در دیدارهای علمی‌ای که با برخی از نخبگان جامعه مالزی داشتم، وقتی نظرشان را درباره چشم‌انداز فرآیند اسلام‌خواهی در مالزی می‌پرسیدم، متعجب می‌شدند؛ انگار که پرسش فوق، زیادی خارج از موضوع بوده است! معدودی از کسانی هم که به این پرسش پاسخ می‌دادند، چنان صحبت می‌کردند که گویی قبلاً درباره این پرسش اساساً تأمل نکرده بودند. ظاهراً آنها نه مقصر بوده‌اند و نه کوتاه‌بین؛ بلکه واقعیت این است که پرسش از چشم‌انداز یک جریان زمانی واقعی است که آن جریان، حقیقتاً «جریان» باشد.

۲. کشور مالزی در سال ۱۹۵۷ میلادی از انگلستان مستقل شده و در همان سال به عضویت سازمان ملل درآمده است.



ظرفیت ظلم‌ستیزی و استعمارستیزی اسلام به کار گرفته شده است.^۱

• مرحله جامعه‌سازی: در این مرحله اسلام به عنوان یک عامل وحدت‌بخش قوم مالایی در برابر قوم هندی و چینی مورد استفاده قرار گرفته است. تا حدودی می‌توان گفت که مسلمانان مالزی به این نقش اسلام نسبتاً خودآگاهی داشته‌اند و تا حدودی توانسته‌اند از طریق اسلام برای خودشان - البته در برابر هندوها و چینی‌ها - هویت‌سازی کنند. حتی در این مرحله که نوعی خودآگاهی عمومی نسبت به اسلام ایجاد شده نیز متأسفانه ظرفیت‌های اسلام در حد مسائل قومیتی تقلیل داده می‌شود و عجیب اینکه مسلمانان مالزی هم گویا بیش از این ظرفیت از اسلام مطالبه نمی‌کردند.

• مرحله نهادسازی: در این مرحله تلاش می‌شود تا از درون معارف اسلامی، نهادهایی ساخته شود که بتوان با آن جامعه را مدیریت کرد. این مرحله اگر به معنی واقعی‌اش در یک جامعه اسلامی به وجود بیاید، بی‌شک یکی از مراحل تمدن‌زایی اسلامی محسوب می‌شود؛ اما نکته این جاست که این مرحله جز در مقام نظر در مالزی به وجود نیامد، که البته در حد خودش ذی‌قیمت است. در این مرحله به جای اینکه از اسلام نهادسازی مطالبه شود، از آن قابلیت هماهنگ شدن با نهادهای مدرن مطالبه شد! به عبارت دیگر در این مرحله - که همزمان با دوره طولانی مدت نخست‌وزیری ماهاتیر محمد می‌باشد - اسلام چنان در ذهن مسلمانان مالزی مهم شده است که ناسازگاری‌اش با مدرن‌سازی جامعه می‌تواند برای آنها رنج‌آور باشد. از این رو باید اسلام به گونه‌ای تفسیر شود که پذیرای مدرنیته باشد.

• مرحله تمدن‌سازی: در این مرحله تلاش می‌شود تا فرهنگ اسلامی تبدیل به تمدن اسلامی شود. در برخی از مقاطع تاریخی، برخی از وعده‌ها چنان شیرین به ذائقه‌ها

۱. در مورد استعمارستیزی مالزی این سؤال به صورت جدی طرح است که آیا استعمارستیزی آن فعالانه بوده یا منفعلانه. مسئله این است که قرائنی وجود دارد که نشان می‌دهد استعمارستیزی مالزی بیش از آنکه یک خواست عمومی قوم مالایی باشد، اقتضای شرایط جدید استعمار انگلیس بوده است. استقلال مالزی در ۱۹۵۷ رقم خورده است؛ یعنی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم که اساساً خود کشورهای استعماری ترجیح دادند که شکل استعمارشان را از نوع «کلاسیک» به نوع «نو» تغییر دهند. در نوع کلاسیک، استعمارگران حضورشان در کشور استعمارشونده به صورت فیزیکی و عمدتاً نظامی بوده است. این در حالی است که در استعمار نو، استعمارگران ترجیح داده‌اند که حضور پنهانی و غیر محسوس داشته باشند و اهدافشان در کشورهای استعمارشونده را از طریق نیروهای بومی تربیت‌شده - مثل خاندان پهلوی برای انگلیس در ایران - دنبال کنند. واقعیت این است که اگر استعمارستیزی مالزی فعالانه می‌بود، تا قرن‌ها نوعی نفرت عمومی در میان مردم مالزی نسبت به کشور استعمارگر (انگلیس) باید وجود داشته باشد. این در حالی است که اساساً نمی‌توانیم در مالزی شاهد یک نفرت اجتماعی نسبت به انگلیس - آن سان که در ایران نسبت به امریکا وجود دارد - باشیم. اگر این تحلیل درست باشد، نتیجه این می‌شود که اساساً استقلال مالزی بیش از اینکه یک مقاومت و نهضت آگاهی‌بخش باشد، یک پروژه انفعالی و هم‌سو با برنامه‌های استعمارگران است. علاوه بر این، اگر استعمارستیزی مالزی فعالانه می‌بود، باید یک سیر اشتدادی پیدا می‌کرد و از سطح مخالفت با برنامه‌های محسوس و ظاهری، به سطح مخالفت‌های اساسی در حوزه میانی و مبادی پیش می‌رفت؛ بسان ایران که مخالفت خود با غرب را از سطح نفس سلطه سیاسی - فرهنگی شروع کرده و تا سطح مخالفت در فلسفه سیاسی و فلسفه تاریخ ارتقا بخشیده است.

می‌نشینند که حتی خواص کم‌تر فرصت می‌کنند تا با عقلانیت و مذاقه در آن، به بررسی بپردازند.^۱ جامعه مالزی قرن‌های متمادی - و حتی تا حدود چند دهه قبل - به صورت بدوی و اولیه زندگی می‌کرده است. گذار نسبتاً سریع و موفق از این وضعیت^۲ به وضعیتی که امروز در آن قرار دارد، چنان به ذائقه مردم مالزی شیرین آمده است که آنها فرصت نکرده‌اند تا از عقلانیت این گذار از منظر اسلام پرسش کنند. آنها تنها به همین «تصادف» که این گذار هم‌زمان با جریان بیداری اسلامی در جهان اسلام بوده، بسنده کرده و چنین پنداشتند که لابد این گذار به صورت اسلامی صورت گرفته است. عجیب اینکه آنها بسیار سریع فراوی کرده و یک‌باره با تکیه بر همین رشد چنددهه‌ای خود، شعار تمدن‌سازی اسلامی را مطرح کردند!^۳ تنها در این چند سال اخیر که برخی از عوارض و پیامدهای منفی توسعه غربی در جامعه مالزی رو شده، شعارهای احساسی، مطلق‌گرایانه و زیادی‌خوش‌بینانه‌ای که پیش از این هم در داخل و هم در خارج از مالزی درباره توانمندی مالزی در تمدن‌سازی اسلامی و الگوبخشی به جهان اسلام داده می‌شد، به سردی گراییده است.

۷. مالزی کشوری است که ظاهراً عموم کشورهای اسلامی و حتی کشورهای غربی و امریکا نیز با وی مشکلی ندارند. شاید در بادی امر چنین به نظر آید که این یک امتیاز باشد چرا که مالزی توانسته از خود چنان وضعیتی نشان دهد که مورد تحسین همگانی قرار گیرد. این در حالی است که در این خصوص تأمل در موارد ذیل می‌تواند نتیجه مذکور را مورد تردید قرار دهد:

الف. بر اساس یک مثل و حکمت ایرانی، باید به انسانی که همه مردم از او راضی هستند، شک کرد. انسان‌ها هر چه قدر هم که خوب باشند، به همان میزان دشمن خواهند

۱. به عنوان مثال شهید مطهری درباره حقوق زنان در غرب جدید می‌نویسد: مهجوریت و رنج تاریخی زن در غرب چنان سنگین و طولانی بوده که وقتی به منظور بهره‌گیری آسان‌تر و ارزان‌تر زنان در کارخانه‌ها و مراکز صنعتی، شعار آزادی زنان توسط مجلس لردهای انگلیس داده شد، چنان به ذائقه زنان اروپایی شیرین نشست که کم‌تر زنی فرصت کرد از خود بپرسد که چرا مردان به یک‌باره برای زنان دلسوز شده و خواهان آزادی آنان گشته‌اند. متأسفانه این سؤال به طور دیر هنگام و زمانی مطرح شد که دیگر بسیاری از زنان خانه و خانواده‌هایشان را به خاطر کارخانه‌ها از دست داده بودند.

۲. کشور مالزی به لحاظ فرهنگی شبیه اندونزی بوده و بلکه در حوزه تمدنی اندونزی نیز جای می‌گرفته است. مقایسه شرایط امروزی مالزی و اندونزی به خوبی نشان می‌دهد که تا چه اندازه رشد مالزی، سریع و موفق بوده است.

۳. البته برخی از خواص جامعه مالزی، زود هنگام‌تر از دیگران به این نکته رسیده‌اند که اساساً دارند بوق را از دهانه‌اش می‌دمند. نکته اینجاست که تا زمانی که این فهم، فراگیر و عمومی شود، دیگر ظاهراً راهی برای بازگشت یا دوباره شروع کردن باقی نمی‌ماند؛ چرا که همه این رشد و سازندگی - که به مدد برنامه‌های کاملاً هماهنگ با توسعه غربی به وجود آمده - به نام اسلامی‌سازی صورت گرفته و در این صورت، تبیین درکی متفاوت و تازه از اسلام، در نهایت صعوبت و سختی خواهد بود.

ایران پساًنقلاب علاوه بر

داشت. پیامبر اسلام (ص) پیامبر رحمت است، با این تراث معنوی اسلامی - که همه در طول تاریخ به اندازه کافی دشمن هم داشته است. شفقت، رحمت و خوبی انسان‌ها هرگز به خوبی خداوند متعال نمی‌رسد؛ به‌رغم این، انسان‌های زیادی هستند که حتی از خداوند متعال هم ناراضی هستند. اساساً این اقتضای یک ویژگی است که با ضدش جمع نمی‌شود (الضدان لا یجتمان). به عنوان مثال ویژگی مظلوم‌پناهی نمی‌تواند با ویژگی ظالم‌دوستی جمع

شود؛ عدالت نمی‌تواند ظلم، دزدی، رشوه و... را برتابد و... به نظر می‌رسد بتوان این قاعده را از انسان‌ها به کشورها و حتی نرم‌افزارها هم تعمیم داد و ادعا کرد باید به کشوری که هیچ کشوری با او مشکل ندارد یا باید به نرم‌افزاری که همگان آن را می‌پسندند، شک و تردید داشت. آیا می‌توان در چنین مواردی احتمال «شریک دزد و رفیق قافله» بودن را طرح کرد؟

ب. بی‌شک اسلام دین صلح و سلام است و تمایل دارد اهداف خود را از طریق گفت‌وگو با دیگران محقق کند اما واقعیت‌های تاریخی گواه آن است که بسیاری از افراد، جریان‌ها و دولت‌ها حیاتشان در گرو ستیز و جنگ است. امنیت، صلح، اعتماد و... مفاهیمی بین‌الائینی هستند و با التزام یک طرف به آنها، محقق نمی‌شوند. از این‌رو هر چه هم یک جریان قوی عمل کند، باز هم نمی‌تواند همه طرف‌های مقابلش را در برابر منطقش خاضع کند. این بدین معنی است که برخلاف میل اسلام، همواره تاریخ بستر جنگ و نزاع حق و باطل خواهد بود و در این میان در هر دو جبهه مذکور فرماندهی متعلق به کسی است که ستیزش با دیگری حداکثری است. به عبارت دیگر نمی‌توان فرماندهی جبهه حق را به کسی سپرد که همواره سخنان و افعالش دوپهلوی و به نفع جبهه باطل هم قابل تفسیر است. واقعیت این است که مالزی مواجهه حداکثری با جریان‌های بین‌المللی که خود آنها را باطل می‌پندارد، ندارد و به همین علت قطعاً نمی‌تواند نقش رهبری و الگویی برای جبهه اسلامی - که خود را حق می‌پندارد - داشته باشد.

ج. کشور الگو در جهان اسلام باید از چنان ظرفیتی برخوردار باشد که بتواند بسیاری از کثرات عالم اسلامی را در درون خود به وحدت رساند. به‌رغم این باید توجه داشت که کثرات، همان متضادها نیستند. به عنوان مثال در تمدن اسلامی فرق پنج‌گانه فقهی به‌رغم تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارند، می‌توانند حضور داشته باشند، اما جریانی مثل



وهابیت که حکم به تکفیر و لزوم قتل جریانی دیگر مثل شیعه می‌دهد، هرگز نمی‌تواند حضور داشته باشد؛ چون حضورش مستلزم نفی دیگری است. از این‌رو کشور الگوی اسلامی نمی‌تواند هم با وهابیت و هم با تشیع سرسازگاری داشته باشد و باید از میان این دو، یکی را برگزیند. همچنان که در مقیاس بین‌المللی نیز کشور الگوی اسلامی نمی‌تواند هم حامی فلسطین و هم طرف پیمان با اسرائیل و امریکا باشد.^۱ واقعیت این است که مواضع مالزی در قبال امریکا و دیگر کشورهای ضد اسلامی از چنان ابهامی برخوردار است که پذیرش نقش الگویی آن برای جهان اسلام نه ساده‌اندیشانه بلکه ابلهانه به نظر می‌آید.

۸. برخلاف انتظار، به نظر می‌رسد اصیل‌ترین جریان اسلامی مؤثر در مالزی کنونی هنوز «تصوف» باشد. البته وجود برخی از افراد و حتی دغدغه‌های اصیل در حزب PAS غیرقابل انکار است؛ با این همه، حزب مذکور به مثابه یک جریان، بیش از آنکه آبشخور اسلامی داشته باشد، آبشخور غربی دارد. از این‌رو جریان تصوف هنوز می‌تواند به عنوان تنها جریان اصیل اسلامی^۲ در مالزی مطرح باشد. واقعیت این است که بنا به دلایل ذیل، مالزی نمی‌تواند با تکیه بر این تنهاترین جریان اصیل اسلامی خود، تبدیل به الگویی برای کشورهای اسلامی شود:

الف. اساساً جریان تصوف، جریان ساختار ساز و نظام‌سازی نیست و خودش نیز چنین داعیه‌ای ندارد؛ بلکه برعکس، تصوف هویت خود را در اعراض از ساختارها و نظام‌ها تبیین می‌کند. تصوف جریانی است که کمال خود را در انزوا و سادگی می‌جوید؛ دو خصلتی که با ساختار سازی و نظام‌سازی که به صورت پیچیده‌ای در متن اجتماع روی می‌دهند به کلی تفاوت دارند. البته مالزی شاید بتواند با تصوف، نوعی فرهنگ اسلامی را گسترش دهد اما اگر بخواهد با تکیه بر آن به نظام‌سازی و تمدن‌سازی اسلامی برسد، ناگزیر باید آن را تغییر ماهیت دهد.^۳

۱. به عنوان مثال در حالی که در سال‌های اخیر شاهد تشدید مداخلات سیاسی میان ترکیه و اسرائیل هستیم، ناباورانه آمار حاکی از آن هستیم که بزرگ‌ترین شریک تجاری اسرائیل، ترکیه می‌باشد! آیا به راستی چنین کشوری می‌تواند الگوی کشورهای اسلامی شود؟

۲. واقعیت این است که هر چند در ایران، تصوف پساصفوی، تصوفی غیر پویا، سیاسی، وابسته به غرب و نهایتاً فاقد کارآمدی شده است، اما در بسیاری از کشورهای اسلامی و از جمله در مالزی هنوز تصوف - به عنوان جریانی که از یک سو گرایش تسنن دارد و از سوی دیگر از تشابهات اعتقادی زیادی با تشیع برخوردار است - بیشترین ظرفیت برای بسط فرهنگ اسلامی را دارد.

۳. در تجربه ایران اسلامی، هر چند متصوفه توانستند در عهد صفویه دولت تشکیل دهند و ساختار سازی و نظام‌سازی کنند اما واقعیت این است که تصوف پس از نیل به قدرت و تشکیل دولت، تغییر ماهیت داده و به تفقه شیعی روی آورده است. مؤید این ادعا، تخریب خانقاه‌های صوفیانه به دستور خود شاهان صفوی است.



واقعیت این است که

ب. حمایت حکومت مالزی از حرکت به سوی مالزی مواجهه حداکثری با مدرنیته - مسئله‌ای که چندان به ذائقه تصوف خوش نمی‌آید - باعث می‌شود تا فرهنگ مردم کم‌کم با هوای مدرنیته گره بخورد و سلائی و ذواق آنها در این راستا سرپرستی شود. به هر میزانی که مردم مالزی مدرن‌تر شوند، پذیرش تصوف برای آنها به عنوان یک «سبک زندگی» سخت‌تر خواهد بود. البته شاید بتوان حتی در

دل مدرنیته نیز به تصوف باور قلبی داشت، اما باوری که به ندرت توفیق عملی شدن می‌یابد. به عبارت دیگر حرکت عمومی مالزی به سوی مدرن شدن باعث می‌شود که این تنها جریان اصیل اسلامی خود را نیز بیش از پیش به انزوا ببرد و در این صورت برای الگوی جهان اسلام شدن چیزی برای ارایه نخواهد داشت.

ج. مالزی می‌تواند با نوعی سرمایه‌گذاری و توجه خودآگاهانه به جریان تصوف، آنها را مناسب با یک حضور اجتماعی فعال آموزش دهد و در این صورت، ضمن فرهنگ‌سازی اسلامی از طریق آنها، زمینه را برای تعالی دادن به این تنهاترین جریان اصیل اسلامی خود مهیا کند. نکته اینجاست که هر چند چنین چیزی می‌تواند با یک برنامه‌ریزی درازمدت محقق شود، اما تشابهات نظری و اعتقادی نسبتاً زیاد تصوف با تشیع از جمله اعتقاد به ولایت (البته با دو تفسیر متفاوت)، محبت اهل بیت (ع) و... باعث می‌شود که رشد و بسط تصوف در مقام عمل آنها را به سمت و سوی تشیع بکشانند.^۱ هر چند این مسئله به خودی خود نه تنها برای نیل به تمدن‌سازی اسلامی مشکلی نخواهد داشت بلکه حسب اعتقاد شیعه، از کارآمدی بیشتری آن را برخوردار خواهد کرد؛ اما اگر حکومت مالزی نخواهد با این قضیه کنار آید ناگزیر به نحو پارادوکسیکالی مجبور خواهد شد این تنهاترین جریان اصیل اسلامی خود را محدود کند!

۹. برای اسلامی‌سازی جامعه، الگوهای متفاوتی از سوی اندیشمندان اسلامی ارایه شده است که برخی از مهم‌ترین یا رایج‌ترین آنها عبارت‌اند از:

الف. الگوی تطبیق اسلامی (اسلام تطبیقی): بر اساس این الگو، هر آموزه، رفتار و

۱. هر چند در گرایش تصوف اجتماعی به تشیع الزام و ضرورتی وجود ندارد، اما نکته اینجاست که تصوف اگر بخواهد مدیریت اجتماع را به دست گیرد و همچنان بر آموزه‌های صوفیانه نیز باقی بماند، با فقه‌الامامه بهتر می‌تواند این مهم را انجام دهد تا با فقه‌الخلافه. حداقل سرگذشت تصوف ایرانی در دوره میانه اسلامی به مثابه یک تجربه تاریخی نیز گواه است که تصوف در مرحله اجتماعی شدن خود تا حدودی ناگزیر است که از فقه‌الخلافه فاصله گیرد؛ چراکه فقه‌الخلافه به دلیل اینکه قلمرو آن همواره در ذیل حاکمیت سیاسی تعریف شده، «فقه تابع» است نه «فقه مدیر» و تصوف اگر بخواهد مدیریت اجتماعی را در دست بگیرد، با «فقه مدیر» سازگارتر از «فقه تابع» خواهد بود.

ساختاری که با مجموعه منظومه معارف اسلامی در تضاد نباشد، می‌توان آموزه، رفتار و ساختار اسلامی نامید. در این تلقی حتی احراز موافقت قطعی برای هماهنگی با منظومه معارف اسلامی لازم نیست بلکه احراز عدم مخالفت قطعی با آن کفایت می‌کند. این الگو بسیار حداقلی است و برای محقق کردن آن حتی نیاز به کارشناس اسلامی مولد نیز نیست بلکه تنها عنصر مورد نیاز، یک کارشناس اسلامی است که بتواند امور تولیدشده را با اسلام تطبیق دهد نه اینکه لازم باشد خودش آنها را بسازد و سپس تطبیق دهد.

ب. الگوی کارشناس اسلامی: بر اساس این الگو، لازم است خود پدیده‌های فرهنگی - تمدنی توسط کسانی ایجاد شده باشند که خود، خبره اسلامی هستند. بر اساس این الگو، آشنا کردن برخی خبرگان اسلامی با مسائل پیرامونی از قبیل مدیریت، فعالیت اقتصادی، سیاست‌ورزی و... برای اسلامی کردن جامعه کفایت می‌کند. طبیعی است که هر چه تعداد این کارشناسان اسلامی بیشتر شود، نیل به هدف آسان‌تر و دقیق‌تر خواهد بود.

ج. الگوی کارشناسی اسلامی: بر اساس این الگو برای اسلامی کردن جامعه حتی اگر همه مدیران جامعه هم کارشناس اسلامی شوند کفایت نمی‌کند بلکه آنچه مهم‌تر و ضروری‌تر به نظر می‌رسد، «کارشناسی اسلامی» است نه «کارشناس اسلامی».

واضح است که الگوی دوم از الگوی اول و الگوی سوم از الگوی دوم اصیل‌تر و دقیق‌تر به نظر می‌رسند. پرسش این است که الگوی اسلامی سازی مالزی به کدام یک از الگوهای سه‌گانه فوق نزدیک‌تر است؟ در بهترین شرایط می‌توان گفت که فرآیند اسلامی سازی در مالزی همواره بین الگوی اول و دوم و بلکه بیشتر مناسب با الگوی اول بوده است. به راستی آیا با به کارگیری ضعیف‌ترین الگوی اسلامی سازی جامعه می‌توان به نمونه برتر و الگوی جهان اسلام تبدیل شد؟

۱۰. تمدن باید از هاضمه‌ای بزرگ برخوردار باشد چرا که اگر غیر از این باشد، نمی‌تواند خرده فرهنگ‌های مختلف را - که وجودشان برای تمدن ضروری است - در خود جای دهد. تمدن عین «پیچیدگی» است و پیچیدگی معلول کثرت‌ها و تفاوت‌هاست و گرنه، اشیاء یکسان هر مقدار هم که زیاد شوند، تنها «تورم» ایجاد می‌کنند نه «پیچیدگی». پس، از آنجا که برای برپایی تمدن به پیچیدگی نیاز داریم نه تورم، لازم است به کثرت‌ها و تفاوت‌ها بیندیشیم. اما جمع شدن تنها کثرت‌ها و تفاوت‌ها در مقام عمل چیزی جز «هرج و مرج رفتاری» به وجود نمی‌آورد، مگر اینکه این کثرت‌ها و تفاوت‌ها حول چیزی به وحدت رسیده باشند؛ وحدت در عین کثرت. نکته اینجاست که تنها چیزی می‌تواند



رسالت وحدت‌بخشی کثرات و تفاوت‌ها را بر عهده گیرد که خود، جامع همه آنها باشد. به عبارت دیگر امر وحدت‌بخش باید با همه کثرات و تفاوت‌ها وجه اشتراک داشته باشد. اگر ریشه تمدن را فرهنگ بدانیم، لازم است اذعان کنیم که باید درون فرهنگ معطوف به تمدن، علم وحدت‌بخش سایر علوم وجود داشته باشد. از همین روست که در همه فرهنگ‌ها مسئله طبقه‌بندی علوم - که نتیجه آن وحدت‌بخشی علوم می‌باشد - دغدغه صاحب‌نظران^۱ بوده است.^۲ نکته مهم در طبقه‌بندی علوم این است که علمی که به عنوان علم پایه (علم مادر) شناخته می‌شود، باید دارای زبان عام و کلانی باشد. در دنیای اسلام این علم، «فلسفه» - به معنی عام آنکه شامل کلام هم می‌شود - و در دنیای غرب، «ریاضیات» معرفی شده است. زبان عام علم مادر، اجازه زایش و تولید بدان می‌دهد، زبان‌های محدود و جزئی از قلمرو جولان محدودی برخوردار هستند.

چنین به نظر می‌رسد که کشوری که در جهان اسلام بخواهد الگوبخش باشد، باید به علم پایه (علم مادر) مجهز باشد تا بتواند مبادی سایر علوم را پایه‌ریزی کند و بسط دهد. واقعیت این است که کشور مالزی - و بلکه اساساً کشورهای آسیای شرقی - فاقد هر گونه فلسفه‌ای هستند تا جایی که به جرئت می‌توان گفت که فلسفه در آسیای شرقی مهجورترین علم می‌باشد.^۳ کوچک‌ترین اثر فلسفی شایسته‌ای که متعلق به آسیای شرقی باشد در گنجینه و تراث عظیم فلسفه اسلامی وجود ندارد. با این حساب آیا به راستی عاقلان می‌توانند باور کنند که مالزی الگوی تمدنی جهان اسلام باشد؟ جهانی که بر خی نقاط سرزمینی آن از جمله ایران، گنجینه‌ای عظیم از فلسفه اسلامی را در خود جای داده است! در این خصوص توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

الف. ممکن است گفته شود برخی از کشورها - مثل ژاپن - در حالی که به درستی الگوی تمدنی شده‌اند، فاقد فلسفه مشخص و شاخصی هستند. این بدین معنی است که فلسفه چندان هم برای برپایی تمدن ضروری نیست. به عبارت دیگر چه بعدی دارد که کشوری

۱. به عنوان مثال در میان طبقه‌بندی‌های کلاسیک در دنیای غرب، طبقه‌بندی ارسطو و در دنیای اسلام، طبقه‌بندی فارابی از علوم مشهور است.

۲. به عنوان مثال در غرب جدید، سراسر قرن نوزدهم دغدغه دانشمندان اروپایی چگونگی طبقه‌بندی و وحدت‌بخشی به علوم بوده است که پس از بحث و جدل‌های زیاد، نهایتاً مبادی همه علوم جدید به فیزیک و سپس به ریاضی برگردانده شد. از همین روست که امروزه، در دانشگاه‌های مدرن، علوم ریاضی، فیزیک، شیمی و... در زمره علوم پایه معرفی می‌شوند. علوم پایه یعنی علمی که مبادی علوم دیگر را پایه‌ریزی می‌کنند.

برای اطلاع تفصیلی از روند طبقه‌بندی و تحویل‌گرایی علوم در قرن نوزده و بیست، رک: مهدی گلشنی، علم و دین و معنویت در *استان‌های قرن بیست و یکم*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹.

۳. در دیدارهای علمی که با بعضی از اساتید فلسفه از جمله پروفیسور عثمان بکر، پروفیسور کریم کرو و... در مالزی داشتیم، آنها از تهایی و غربتشان در آن دیار سخت می‌نالیدند و برای توضیح وضعیتشان، مکرر از تعبیر غربت فلسفه در آسیای شرقی استفاده می‌کردند.

مثل مالزی الگوبخش نوعی تمدن ویژه از جنس اتفاقی که در ژاپن افتاده باشد؟ اساساً آیا نمی‌توان به یک نمونه ژاپن اسلامی اندیشید؟

واقعیت این است که باور به اینکه ژاپن ارایه‌دهنده تمدنی غیر و مستقل از همان تمدن غرب بوده، باوری ساده‌اندیشانه است. تنها چیزی که در مورد ژاپن می‌توان گفت این است که این کشور بنا به دلایلی به خوبی توانسته است همراه با دیگر کشورهای اروپایی در تاریخ تمدن غرب شریک شود.^۱ اساساً تأمل در قضیه ژاپن به درستی مؤید ادعای نگارنده مبنی بر «عدم امکان برپایی تمدن بدون اتکا بر فلسفه» می‌باشد؛ چرا که اگر ژاپن با همه پشتکار و هوشمندی خود در رشد تکنولوژیک خویش، دارای یک فلسفه قوی می‌بود، چنان متمایز می‌شد که در ادبیات علمی سخن از «تمدن ژاپنی» به میان می‌آمد. این در حالی است که حتی خود ژاپنی‌ها نیز تاکنون این واژه «تمدن ژاپنی» را به مثابه تمدنی در عرض «تمدن غربی» به کار نبرده‌اند تا چه رسد به دیگران. ب. از اواخر قرن بیستم تاکنون کتاب‌های زیادی با مضمون و حتی نام «مرگ فلسفه»

۱. شهید آوینی در مقاله معروف «راز سرزمین آفتاب» خود در کتاب *فردایی* دیگر در خصوص نسبتی که ژاپن با تمدن غرب برقرار کرده می‌نویسد: «جمع سنت و تجدد ممکن نیست و اگر در سرزمین آفتاب این جمع امکان یافته، از آن روی است که از یک سو مقاومت سنت ژاپنی در برابر تمدن غرب و توسعه سرمایه‌داری از همه جای دیگر کم‌تر است و از سوی دیگر در بطن سنت ژاپنی صفات و خصایصی وجود دارند که می‌توانند با توسعه تکنولوژی و تمدن سرمایه‌داری هم‌سویی و هم‌جهتی داشته باشند. [علاوه بر آن] میان خصوصیات روحی نژاد زرد و سنت‌های آنان نیز نسبتی خاص وجود دارد... رویکرد تام تاریخی به تمدن غرب - یعنی آنچه که در ژاپن امروز روی داده است - نمی‌تواند بدون انصراف از دین و سنت محقق شود، مگر آنکه در بطن دین و سنت یک قوم، آمادگی لازم برای هم‌سویی با آن موجود باشد و نگارنده... ناگزیر است که در این مقام به ماکس وبر و تحقیقات گران قدر او در جامعه‌شناسی تطبیقی ادیان و مذاهب اشاره کند. او با درک این حقیقت که واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی را نمی‌توان در قالب‌های انتزاعی قوانین علمی محصور کرد، در انتقاد به ماتریالیسم تاریخی اظهار می‌داشت که در تحولات تاریخی جوامع نباید در جست‌وجوی علتی مشترک و ایجابی برآمد. نسبتی را که او بین تمدن سرمایه‌داری و پوریتانیسم یافته بود می‌توان صورتی دیگر از همین رابطه‌ای دانست که در این مقاله بین سنت ژاپنی شینتو و توسعه تکنولوژی در ژاپن برقرار می‌شود. پوریتانیسم که صورت دنیا زده مسیحیت است ماهیتی منطقی و ضد سنت دارد و به همین لحاظ، نه تنها در برابر رویکرد اروپای شرقی به سرمایه‌داری و انقلاب تکنولوژیک ممانعتی ندارد، بل با این اعتبار که در میان همه فرق پروتستان‌ها مقبول است و حیات دنیایی انسان‌ها را عین تکلیف الهی‌شان می‌انگارد، به آن مدد می‌رساند... توانایی ژاپن را در الحاق به تاریخ غرب باید در آنجا جست‌وجو کرد که در دین شینتو صفاتی آماده‌گر برای رویکرد تام به نظام سرمایه‌داری وجود دارد. دین شینتو (شینتائو) تفسیر خاص ژاپنی‌ها از تائوئیسم است و باید دانست که اگر تائوئیسم ژاپنی نسخه‌ای مکرر از همان صورت چینی آن می‌بود، بدون تردید در ژاپن نیز مقاومت سنتی در برابر روح سرمایه‌داری و تعلق به تکنیک، آن همه بود که این توجه تاریخی به تمدن غرب روی نمی‌نمود. تمدن صنعتی ماهیتاً امکان قبول صورت‌های متعدد قومی ندارد و در هیچ جای دیگر از دنیا جز با همان صورتی که در غرب به خود گرفته است، موجود نمی‌شود. تمدن تکنولوژیک ماهیتاً با هیچ شیعت دیگری نیز جمع نمی‌شود؛ چرا که خود در صورت یک شیعت ظهور یافته است... حقیقت تکنولوژی یک صورت وجودی بیش ندارد و آن همین صورتی است که در غرب ظهور یافته است و هیچ دینی جز با انکار خویش نمی‌تواند روی به این حقیقت بیاورد، مگر آنکه آن رویکرد از حد ظاهر فراتر نرود - یعنی آنچه که در غالب ممالک جهان سوم روی داده است - و یا در ذات آن دین آمادگی برای توجه ماهوی به تکنولوژی موجود باشد». سید مرتضی آوینی، *فردایی* دیگر، «راز سرزمین آفتاب»، تهران، کانون فرهنگی - هنری ایثار گران، ۱۳۷۴.

کشور الگو در جهان اسلام باید از چنان ظرفیتی برخوردار باشد که بتواند بسیاری از کثرات عالم اسلامی را در درون خود به وحدت رساند. به رغم این باید توجه داشت که کثرات، همان متضادها نیستند. به عنوان مثال در تمدن اسلامی فرق پنج گانه فقهی به رغم تفاوت هایی که با یکدیگر دارند، می توانند حضور داشته باشند، اما جریانی مثل وهابیت که حکم به تکفیر و لزوم قتل جریانی دیگر مثل شیعه می دهد، هرگز نمی تواند حضور داشته باشد؛ چون حضور یک فلسفه قوی بود. به عبارت دیگر چه بعدی دارد که مالزی با تکیه بر «تکنیک» و نه فلسفه بتواند الگوبخش تمدن اسلامی شود؟

واقعیت این است که همزمان با نگارش کتاب هایی در مضمون «مرگ فلسفه» و بلکه حتی قبل از آن، کتاب های زیادی نیز در مضمون «غروب غرب» نگاشته شده است. به عبارت دیگر پیامد مرگ فلسفه^۱ در غرب، چیزی جز مرگ خود غرب نبوده است؛ با مرگ فلسفه، تمدن غرب نیز به احتضار افتاده است،^۲ اما نباید انتظار داشت که تمدنی که چندین قرن نشاط داشته به یکباره فرو ریزد. تمدن غرب سیر انحطاط خود را آغاز کرده و ممکن است چند دهه و حتی چند قرن زوال کامل آن به طول انجامد.

البته باید توجه داشت که ممکن است برخی از عالم ها بر بنیاد فلسفه استوار نشده باشند، اما در همان عالم ها نیز برپایی تمدن بدون اتکا فلسفه در غایت صعوبت می باشد

۱. برخی بر این باورند که دیروقتی است که در دنیای غرب، «فلسفه محض» تبدیل به «فلسفه مضاف» شده است. این تفکر، آخرین فیلسوف محض در دنیای غرب را راسل یا حداکثر هایدگر نام می برد.

۲. توجه به این نکته مهم است که این گونه نیست که در همه عالم ها اگر فلسفه به ضعف و انحطاط گراید، انحطاط تمدنی آغاز گردد. به عنوان مثال در مقطعی از عالم اسلامی نیز فلسفه ضعیف شده، اما عالم اسلامی به این علت به انحطاط نگراییده است بلکه علل دیگری داشته است. راز این مسئله در این است که اساسا عالم اسلام برخلاف تمدن جدید غرب نه بر بنیاد «فلسفه» بلکه بر بنیاد «وحی» استوار بوده است. همچنان که حتی عالم یونان باستان نیز نه بر بنیاد فلسفه بلکه بر بنیاد «شعر و هنر» استوار بوده و ظهور سقراط، افلاطون و ارسطو بسیار متأخرتر از ظهور شاعران و ادیبانی چون هومر - نه قرن قبل از میلاد مسیح - و هزیود - شش قرن قبل از میلاد مسیح - و حتی فیزیست هایی چون طالس و... و بلکه در مرحله پایانی تمدن یونان باستان بوده است. این در حالی است که تمدن غرب جدید، بر بنیاد فلسفه به وجود آمده و این بسیار طبیعی است که با مرگ فلسفه - که برخی آن را به تمامیت همه ظرفیت ها و پتانسیل فلسفه تفسیر کرده اند - مرگ خود این تمدن نیز رقم بخورد.



و بلکه محال است؛ چرا که فلسفه و ریاضی عام‌ترین زبان‌های بشری هستند؛^۱ البته با این تفاوت که در فلسفه، کمیات به کیفیات و در ریاضیات، کیفیات به کمیات ارجاع داده می‌شوند. به عبارت دیگر می‌توان گفت که فلسفه رسالت تبیین کیفی و ریاضیات رسالت تبیین کمی عالم را بر عهده دارند.

۱. ظرفیت‌های الگویی انقلاب اسلامی برای جهان اسلام

انقلاب اسلامی ایران آخرین تحول بزرگ ساختاری است که مطابق ادبیات سیاسی جهان می‌توان به آن عنوان «انقلاب» اطلاق کرد. به عبارت دیگر پس از انقلاب اسلامی هیچ رخدادی که بر اساس تعاریف علوم سیاسی از مفهوم انقلاب بتوان بدان عنوان انقلاب داد، به وقوع نپیوسته است. از این رو انقلاب اسلامی ایران آخرین مصداقی است که تئوری‌ها و نظریه‌های انقلاب در مقیاس جهانی خود را با آن ارزیابی کرده‌اند.^۲ بیش از سه دهه از پیروزی انقلاب اسلامی ایران گذشته و در این مدت جهان، هم در مقیاس اسلامی و هم در مقیاس بین‌المللی دستخوش تحولاتی شده که تئوری‌های گذشته برای تبیین این صورت‌بندی‌های جدید کفایت نمی‌کند. بی‌شک انقلاب اسلامی ایران یک عنصر محوری در تغییر این صورت‌بندی جهانی است تا جایی که به جرئت می‌توان گفت هیچ جریانی در جهان اسلام به اندازه آن - سلباً و ایجاباً - مورد توجه قرار نگرفته است.

این بخش از نوشتار حاضر، بر این ادعا استوار است که توجه جهانی به انقلاب اسلامی ایران بیشتر مسبوق به درکی است که آن را قابل الگوبرداری و تکرار می‌بیند. برخی از ظرفیت‌های الگویی انقلاب اسلامی ایران که یا در دیگر کشورهای اسلامی اساساً وجود ندارد یا نوع ضعیف و ناقص آن وجود دارد، عبارت‌اند از:

۱. انقلاب اسلامی ایران از نخستین روزهای پیروزی‌اش تاکنون بر پایه سیاست «نه

۱. البته برپای تئوری تمدن غیر بشری (تمدن دینی) بدون فلسفه و با اتکا به زبان عام «وحی» نیز ممکن است که تبیین چگونگی آن هر چند از حوصله این نوشتار بیرون است، اما اجمالاً باید گفت که برپایی چنین تمدنی مستلزم مراتبی از اعجاز و خلق امور خارق‌العاده می‌باشد. لازم به ذکر است که کسانی که مالزی یا هر کشور دیگری مثل ترکیه و ایران را برای نیل به مرحله الگوی تمدنی جهان اسلام شدن مطرح می‌کنند، اساساً نمی‌خواهند فرآیند این الگو شدن را از طریق اعجاز و خلق امر خارق‌العاده تبیین کنند؛ بلکه آنها با تأمل در همین برنامه‌های توسعه‌ای که در این کشورها اعمال می‌شود، چنین نظریاتی را ارائه می‌دهند.

۲. برخی از تئوری‌ها پس از تطبیق داده شدن با انقلاب اسلامی ادعای حقیقت و درست بودن کرده و برخی دیگر آن را ناقض تئوری خود یافته‌اند. به عنوان مثال تئوری خانم اسکاچیل - معروف‌ترین تئوری پرداز انقلاب میان ساختارگرایان - که بر این نکته تأکید داشت که «انقلاب‌ها ساخته نمی‌شوند، بلکه خود می‌آیند» با انقلاب اسلامی نقض شد و اسکاچیل رسماً اعتراف کرد که برخلاف تئوری من، انقلاب ایران توسط یک ایدئولوژی و با مدیریت یک رهبر مذهبی ساخته شد!

کشور الگوی اسلامی نمی تواند هم با وهابیت و هم با تشیع سر سازگاری داشته باشد و باید از میان این دو، یکی را برگزینند. همچنان که در مقیاس بین المللی نیز کشور الگوی اسلامی نمی تواند هم حامی فلسطین و هم طرف پیمان با اسرائیل و امریکا باشد. واقعیت این است که مواضع مالزی در قبال امریکا و دیگر کشورهای ضد اسلامی از چنان ابهامی برخوردار است که پذیرش نقش الگویی آن برای جهان اسلام نه ساده اندیشانه بلکه ابلهانه به نظر می آید

شرقی- نه غربی» در عرصه جهانی حضور یافته است. تحلیل وضعیت قدرت شرق و غرب (شوروی و امریکا) به خوبی میزان قدرتی که در برابر آنها قد علم کرده نشان می دهد. به عبارت دیگر به هر میزان که قدرت امریکا و شوروی افسانه ای تبیین شوند، به همان میزان قدرت کشوری که در برابر این قدرت افسانه ای مقاومت کرده و بدون اتکا به آنها آرمان ها و اهداف خود را محقق کرده، افسانه ای خواهد بود. واقعیت این است که بسیاری از کشورهای جهان دوم و سوم و حتی برخی از کشورهای جهان اول تجربه

تلاش برای قطع وابستگی به قطب های قدرت را داشته اند؛ آنها با تمام وجود سیطره قطب های قدرت را بر خود و سرنوشت ملت شان حس کرده اند و می دانند که مقاومت در برابر آنها تا چه میزان سخت است. اما آنها در کمال ناباوری مشاهده کرده اند که انقلاب اسلامی ایران به رغم همه فشار وارده از جانب قطب های قدرت، به طور نسبی توانسته سایه آنها را از سر ملت خود و سرنوشت شان کنار بزند. به نظر می رسد هر چه زمان این مقاومت طولانی تر می شود همزمان ایمان این کشورها به قدرت انقلاب اسلامی افزایش و به قدرت ابر قدرت ها کاهش می یابد. از این رو در محاسبه قدرت ایران باید علاوه بر ایمان ملت ایران به راهی که انتخاب کرده، ایمان ملت های بسیاری از کشورهای جهان دوم و سوم به آن را نیز افزود.^۱

۲. در میان کشورهای جهان این تنها ایران نیست که با غرب و سیاست های آن ناسازگار است؛ بلکه بسیاری از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی از استکبار غرب بر خودشان نگران هستند، اما از میان همه این کشورها این تنها ایران است که نوعی

۱. موقعیت جهانی و میزان الگوبخشی انقلاب اسلامی ایران به گونه ای است که اگر ایران هم بخواهد روزی با ابر قدرت ها کنار بیاید، همان ملت های جهان دوم و سومی که خود نمی توانند در برابر ابر قدرت ها بایستند، اجازه چنین کنار آمدنی را به ایران نخواهند داد. فشار برخی از این ملت ها به حاکمان ایران حداقل در دو مورد ذیل گواه این ادعاست: نخست، زمانی که آقای خاتمی ملت امریکا را ملتی متمدن یاد کرد (که با نامه اعتراض آمیز لوئیس فراخان رهبر مسلمانان سیاه پوست امریکا و بسیاری از ملت های مسلمان مواجه شد) و دوم، زمانی که اسفندیار رحیم مشایی ادعا کرد که ما (ایران) با ملت اسرائیل مشکلی نداریم و تنها با دولت آن مشکل داریم؛ که نه فقط مورد اعتراض ایرانیان بلکه بسیاری از شخصیت ها و ملت های مسلمان قرار گرفت.

بسیاری از مسلمانان هنوز اسیر تنگناهای مذهبی و گرفتار تعصبات شیعی - سنی هستند و این مسئله می تواند تحقق عملی الگو شدن ایران اسلامی را به تعویق اندازد. از این رو، لازم است ایران اسلامی زبان تبیین خود را به گونه ای ارتقا دهد که ضمن توانایی برای دفاع از مبانی و آرمان های اسلامی (شیعی)، کم ترین اصطکاک مذهبی را به وجود آورد. به نظر می رسد بهترین الگوی معاصر در این خصوص، شیوه تبیینی حضرت امام (ره) باشد که به رغم پایبندی به مبانی و اصول تشیع، نه تنها باعث تفرقه در جهان اسلام نشده بلکه تا حد زیادی موجبات وحدت اسلامی را نیز فراهم کرده است

مواجهه حداکثری با غرب پیدا کرده است. بدین معنی که ایران نه تنها با سیاست استعماری غرب بلکه با فرهنگ، اقتصاد، مبانی معرفتی و هر چیزی که به نحوی در استحکام آن مؤثر است، غیریت و ضدیت پیدا کرده است. مواجهه حداکثری با غرب، تجربه زیست غیر وابسته در جهان پیچیده امروزی را در اختیار ایران قرار داده که هر چند همراه با فشارها، تحریم ها و هزینه های بعضاً کلان بوده، اما نتایج و دستاوردهای خجسته ای را برای آن به ارمغان آورده است. یکی از این دستاوردها، خودباوری عنصر ایرانی است که بسیاری

از کشورهای اسلامی از آن محروم هستند. خودباوری ایرانی باعث شده تا ایران ضمن پاسداری از تراث و مآثر خود بتواند نوعی تجدد بومی را برای خود رقم زند. ممکن است در مقایسه برخی وجوه تمدنی، ایران پساانقلابی نسبت به کشوری مثل مالزی عقب تر باشد، اما مهم این است که رشد و پیشرفت ایران، نه فقط با ایرانیان بلکه مهم تر از آن با اندیشه ایرانی محقق شده؛ این در حالی است که در پیشرفت مالزی، بیش از آنکه «اندیشه» مالزیایی حضور داشته باشد، «عنصر» مالزیایی حضور دارد. مواجهه حداکثری با غرب باعث شده تا ایران از جوانب مختلف در یک انزوای برنامه ریزی شده قرار گیرد. واقعیت این است که تحریم برای کشوری که اراده حرکت کرده، بیش از آنکه نعمت باشد، نعمت است. تجربه کالاهای تحریمی در ایران به خوبی گواه است که به شکل ناباورانه ای در هر زمینه که ایران بیشتر مورد تحریم قرار گرفته، بیشتر رشد و پیشرفت کرده است. کشورهای اسلامی برای پیدا کردن مواجهه حداکثری با غرب چاره ای جز استفاده از تجربه ایران ندارند.

۳. انقلاب اسلامی ایران از بدو ظهورش تاکنون همواره مورد تحریم و فشار بین المللی بوده است. با این همه در بسیاری از موارد اختلاف میان آن و ابرقدرت ها، به دلیل قدرت ویژه ای که داشته توانسته از گزینه خود دفاع کند. قدرت ابرقدرت ها به امکانات اقتصادی، نظامی، تبلیغاتی و سیاسی شان می باشد و قدرت ایران به باور عمیقش به

آرمان‌هایش. آخرین مورد اختلاف جدی ایران و غرب بر سر مسئله انرژی هسته‌ای ایران می‌باشد که به‌رغم همه فشارهای بین‌المللی، ایران به خوبی توانست از آن دفاع کند و حتی ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت هم تأثیری در اراده آن نداشت. به عبارت دیگر ایران از چنان قدرت چانه‌زنی حتی در شورای امنیت برخوردار است که به راحتی می‌تواند ائتلاف قدرت‌ها را بشکند. همزمان با مسئله انرژی هسته‌ای، بحث حمله نظامی امریکا به ایران مطرح شد و حتی در سطح بالایی نیز به توافق رسید؛ با این همه باز هم به دلیل قدرت بالای ایران در چانه‌زنی در دقایق پایانی خود با شکست روبه‌رو شد. نمونه‌های متعدد از این دست شکست‌ها اعتبار امریکا را در تهدید ایران، به شدت در افکار عمومی دنیا زیر سؤال برده است. این اعتبار بیشتر آنگاه مورد تردید و تشکیک قرار می‌گیرد که هراز چندگاهی مسئولان ایران تهدیدات امریکا را در رسانه‌های عمومی به سخره می‌گیرند و طرفه آنکه گاه آن را تحریک به حمله می‌کنند و از اینکه نمی‌تواند به ایران حمله کند، تحقیرش می‌کنند.

۴. برخی از کشورهای اسلامی ممکن است در برخی از جهات اقتصادی، نظامی، رسانه‌ای و... دارای قدرتی بیشتر از ایران باشند، اما هرگز این قدرتشان را در عرض قدرت‌های ضد اسلامی بروز ندهند. ملت‌های مسلمان هرگز از اینکه کشوری اسلامی به چنین قدرتی دست یازیده، خوشحال نخواهند بود؛ چراکه مادام که قدرت اسلامی در برابر قدرت‌های ضد اسلامی عیان نشود، انگار که به تعداد قدرت‌های جهانی، قدرتی دیگر افزوده شده است و این نه تنها برای ملت‌های ستم‌دیده خوشحال‌کننده نیست که مایه اضطراب و نگرانی است. آنچه ایران اسلامی را از سایر کشورهای اسلامی متمایز می‌کند این است که قدرت ایران در عرض قدرت‌های استکباری رخ عیان نموده است. برای آنکه بدانیم چه قدرتی در عرض و چه قدرتی در طول قدرت‌های استکباری ظهور یافته، بهترین روش این است که بدانیم آیا قدرت‌های استعماری از ظهور آن قدرت استقبال کرده یا به ستیزش رفته‌اند. به عنوان مثال پاکستان و ایران به عنوان دو کشوری که دارای نظام جمهوری اسلامی هستند، هر دو مجهز به انرژی هسته‌ای هستند، اما امریکا به عنوان یک قدرت استکباری از انرژی هسته‌ای پاکستان حمایت می‌کند و از انرژی هسته‌ای ایران نگران است. این بدین معنی است که قدرت هسته‌ای پاکستان در برابر قدرت هسته‌ای غرب عیان نشده بلکه در طول و شاید هم در خدمت آن نمود یافته است. بنابراین قدرت ایران از آن‌رو ظرفیت الگوبخشی به جهان اسلام دارد که حقیقتاً متعلق به جهان اسلام است، نه اینکه ظرفیتی متعلق به خارج از جهان اسلام، اما به ظاهر



درون جهان اسلام باشد.

۵. ظرفیت علمی انقلاب اسلامی ایران به اندازه‌ای است که به‌رغم همه توجه آگاهانه‌ای که غرب برای سانسور خبری و اعلام نکردن آن دارد، ناگزیر در برابر برخی وجوه آن تسلیم شده است. امروزه ایران در برخی از حوزه‌های علمی نه فقط در ردیف کشورهای برتر اسلامی بلکه در رده‌های بالای جهانی قرار دارد. به عنوان مثال ظرفیت علمی ایران در حوزه‌های پزشکی (مثل مهندسی ژنتیک، سلول‌های بنیادین و...)، نانو تکنولوژی و... در مقیاس جهانی و در حوزه‌های نظامی، پتروشیمی، برخی صنایع^۱ و... در مقیاس جهان اسلام در حد بالایی ثبت شده است. در سال‌های اخیر که «نهضت تولید علم و جنبش نرم‌افزاری» به وجود آمده، در میان جوانان ایرانی نوعی نشاط علمی با هدف گذار از غرب ایجاد شده است که در آینده نه چندان دور حتماً نتایج مثبتی به بار خواهد آورد. اساساً اینکه جوانان یک ملتی اراده کرده‌اند که به جای تقلید از غرب، خودشان باید تولید کنند بسیار امیدزاست. تقریباً همه حاکمان غیروابسته دنیا دغدغه دارند تا به جوانان کشورشان روحیه خودباوری را تلقین کنند. نباید پنداشت که عمومیت یافتن این روحیه در ایران، تصادفی و کم‌اهمیت است. جوانان و حتی خواص برخی کشورهای اسلامی، افقی که برای جوانان ایرانی نزدیک به چشم می‌آید، تا حد محال دورش می‌پندارند. توفیق ایران در جنبش مذکور می‌تواند ظرفیت الگوبخشی آن در حوزه علم را مضاعف کند.

۶. امروزه بسیاری از برنامه‌ریزی‌ها بر اساس آمایش‌های سرزمینی صورت می‌گیرد. در آمایش‌های سرزمینی، تیپولوژی اقوام از زوایای مختلف روحی، جسمی، امکاناتی و... سنجیده می‌شود. به عنوان مثال بررسی می‌شود که فلان قوم از چه ضریب هوشی، ظرفیت، تهدید، امکانات و... برخوردار است. آمایش‌های سرزمینی به خوبی نشان می‌دهد که قوم ایرانی از جهات مختلف بر بسیاری از اقوام مسلمان دیگر برتری دارد؛ برتری‌هایی که آن را برای الگوبخشی به جهان اسلام مستعد ساخته است. برخی از این برتری‌های نسبی قوم ایرانی نسبت به سایر مسلمانان عبارت‌اند از:

الف. ایرانیان دارای ذهن عقل‌گرای بالایی هستند (البته منظور از ایرانیان، حوزه تمدنی ایرانی است که شامل افغانستان و تاجیکستان امروزی نیز می‌شود). در تاریخ اسلام، به جز ابواسحاق کندی در میان اعراب و تنی چند از جمله ابن رشد، ابن باجه، ابن طفیل

۱. به عنوان مثال در حالی که هیچ کدام از کشورهای اسلامی عربی دارای صنعت خودروسازی نیستند، ایران سال‌هاست که مجهز به این صنعت بوده و هر روز تلاش می‌کند تا خودروهایی با کیفیت و کمیت بیشتری تولید کند. بسیاری از خودروهای ایرانی به کشورهای عربی اسلامی صادر شده و مورد استفاده قرار گرفته است.

در میان کشورهای جهان این تنها

ایران نیست که با غرب و سیاست‌های آن ناسازگار است؛ بلکه بسیاری از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی از استکبار غرب بر خودشان نگران هستند؛ اما از میان همه این کشورها این تنها ایران است که نوعی مواجهه حداکثری با غرب پیدا کرده است. بدین معنی که ایران نه تنها با سیاست استعماری غرب بلکه با فرهنگ، اقتصاد، مبانی معرفتی و هر چیزی که به نحوی در استحکام آن مؤثر است، غریت و ضدیت پیدا کرده است

و این عربی در دنیای غرب (اسپانیا)، همه فلاسفه بزرگ اسلامی متعلق به حوزه تمدنی ایران هستند. این در حالی است که به عنوان مثال اعراب دارای ذهن نقل‌گرا و نص‌گرا و مسلمانان اروپا دارای ذهن تکنیکال هستند. ب. ایرانیان قومی با ضریب هوشی بالا هستند تا جایی که گفته می‌شود دومین رتبه ضریب هوشی در کل دنیا را دارند. کم‌تر قومی از این موهبت الهی برخوردار است. ضریب هوشی بالا بدین معنی است که می‌توان در وقت کم نتایج زیادی را حاصل کرد (البته

متأسفانه ایرانیان دارای روحیه پشتکار بالایی نیستند که اگر بودند با توجه به ضریب هوشی بالایی که دارند می‌توانستند بسیار بهتر از این که هستند، جلوه کنند). این در حالی است که برخی از مسلمانان از جمله هندی‌ها، آسیای شرقی‌ها و... نه فقط ضریب هوشی بالایی ندارند، بلکه به عکس، ضریب هوشی پایین آنها به انضمام بساطت و سادگی (البته دوست‌داشتنی‌شان) نتایج کارهای آنها را حتی در قبال صرف هزینه‌های زیاد وقتی، اقتصادی و... پایین آورده است.

ج. ایرانیان از غیرتمدنی و ویژه‌ای برخوردار هستند؛ آنها در پاسداری از مسائل مربوط به عرض و آبرو، خانواده، وطن (کشور) و... به شدت حساس و کوشا هستند. این در حالی است که بسیاری از اقوام مسلمان نسبت به مسائل پیش‌گفته حساسیت ویژه‌ای ندارند.^۱ به نظر می‌رسد یکی از عللی که امریکا به‌رغم میلش تاکنون نتوانسته به ایران حمله کند، توجهش به این روحیه ویژه ایرانیان است.

د. در تئوری معروف هانتینگتون تحت عنوان «برخورد تمدن‌ها» - که ناظر به جنگ پایانی تاریخ است - از میان همه کشورهای اسلامی، ایران به عنوان نماینده و الگو برای شرکت در نبرد آخرین تاریخ نام برده شده است. هانتینگتون به خوبی دریافته است که ظرفیت‌های ایران برای مقابله جهانی اسلام با کنفوسیوس و غرب بیشتر از همه کشورهای اسلامی دیگر است.

۱. در سال ۲۰۰۸ خبری ویژه از جانب یک تحلیل‌گر عرب روی آنتن «الجزیره» رفت که در آن از اعراب خواسته شده بود که برای نجاتشان لازم است که تغییر ژن قومی بدهند. نویسنده پیشنهاد کرده بود که خوب است عرب‌ها از طریق ازدواج با ایرانیان دارای ژن ایرانی شوند!

۷. از زمانی که استعمار کلاسیک، قدرت و ثبات یافت و تکنولوژی و صنعت هم مددکار آن شد، بسیاری از استعمارگران دغدغه گسترش مستعمرات خود را تا آنجا پیش بردند که هوس فتح کل جهان را کردند و برای نیل به این مقصود، تئوری‌هایی تولید کرده‌اند. در قرون اخیر حداقل پنج تئوری معروف برای کسب قدرت برتر جهانی ارایه شده است که عبارت‌اند از:

الف. قدرت برتر جهانی در آینده متعلق به کسی است که دریاها را در اختیار دارد. انگلیس در سراسر قرن نوزده و بیست به اعتبار این تئوری در صد افزایش قدرت دریایی خود بوده است.

ب. قدرت برتر جهانی در آینده متعلق به کسی است که فضا را در اختیار داشته باشد. جنگ ستارگان میان دو قطب امریکا و شوروی سابق بر اساس این تئوری شکل گرفته است.

ج. قدرت برتر جهانی در آینده متعلق به کسی است که «هلال خصیب»- منطقه‌ای هلال گونه و استراتژیک در خاورمیانه- را در اختیار داشته باشد. اسراییل شعار از نیل تا فرات را به اعتبار این تئوری طرح کرده است.

د. قدرت برتر جهانی در آینده متعلق به کسی است که هفت گردنه آبی مهم دنیا از جمله تنگه هرمز، کانال سوئز، کانال پاناما و... را در اختیار داشته باشد.

هـ. قدرت برتر جهانی در آینده متعلق به کسی است که از کمیت بالای انسانی برخوردار باشد. این تئوری چندان مورد اقبال جهانی قرار نگرفته، اما نکته اینجاست که دومین کشور پر جمعیت دنیا (هند) به اعتبار این تئوری است که هنوز سیاست «کنترل جمعیت» را در دستور کار خود قرار نداده است.

شاید هیچ یک از تئوری‌های فوق مطلق نباشند، اما همه آنها بهره‌ای از حق و درستی را در اختیار دارند. واقعیت این است که در عصر ما دریا، فضا، تنگه‌های استراتژیک آبی و... همه و همه مهم هستند. در میان کشورهای اسلامی، ایران از معدود کشورهایی است که تقریباً از همه عوامل قدرت جهانی بهره‌مند است. این در حالی است که برخی از کشورهای مسلمان از جمله مالزی فاقد کمیت بالای انسانی، دور از هلال خصیب، فاقد امتیاز کنترل گردنه‌های آبی مهم دنیا و... می‌باشند. به عبارت دیگر قدرت نسبی ایران در میان کشورهای اسلامی نیز می‌تواند یکی دیگر از ظرفیت‌های الگوبخش آن برای جهان اسلام باشد.

۸. همه اقوام، درون جهت‌گیری‌هایی حرکت می‌کنند که جهان‌بینی آنها بدان‌ها

می‌بخشد. در نگاه کلی، ملت‌های جهان از سه نوع جهان‌بینی کلی برخوردارند: الف. برخی از آنها گذشته‌محور هستند و کمال انسان و جامعه را در رجعت به گذشته می‌بینند. مکتب کنفوسیوس و نیز سلفی‌های مسلمان (طالبان، وهابیت و...) از این دسته هستند.

ب. برخی از آنها حال‌محور هستند و کمال انسان و جامعه را به ماندن در همین وضعیت موجود می‌دانند. غرب جدید چنین جهان‌بینی‌ای دارد: هم بر گذشته خط بطلان می‌کشد و بلکه آنچنان که نیچه گفته بود آن را عامل افسردگی و بدبختی‌های انسان می‌داند و هم با پذیرش سکولاریسم که از منطق «اینجا- اکنون» تبعیت می‌کند، داعیه رفتن به فردا ندارد.

ج. برخی از آنها آینده‌محور هستند و کمال انسان و جامعه را در هماهنگی با نظم طبیعت می‌دانند. قانون طبیعت این است که دیروز، امروز می‌شود و امروز، فردا. این گروه صیوریت انسان در زمان را می‌پذیرند. این گروه خود به سه دسته تقسیم می‌شوند:

- برخی از آنها فقط آینده‌نگر هستند؛ بدین معنی که برای نجات بشر چشم به آینده دوخته‌اند.

- برخی از آنها علاوه بر اینکه آینده‌نگر هستند، آینده‌گرا نیز هستند؛ بدین معنی که نه فقط چشم‌شان به فردا دوخته شده، بلکه پای آنها نیز به طرف فردا می‌رود (هماهنگی چشم و پا).

- برخی از آنها، هم آینده‌نگر، هم آینده‌گرا و هم آینده‌پرداز هستند؛ بدین معنی که چشم و پایشان را تصادفاً و بدون برنامه وارد فردا نمی‌کنند بلکه برنامه‌سازی برای فردا دارند.

در میان همه ملل و نحل موجود در جهان معاصر، تنها قومی که آینده‌محور از نوع سوم (آینده‌پرداز) می‌باشد، ایران شیعی است. تحلیل اینکه آیا دیگر اقوام، مثلاً اهل سنت یا غربی‌ها مگر برای آینده برنامه‌ریزی ندارند، از حوصله این نوشتار بیرون است اما به طور اجمال می‌توان گفت که میان دو اصطلاح «ما الیه الحرکه» و «ما لاجله الحرکه» تفاوت بسیار است. حرکت شیعه «برای فردا» و حرکت غیر شیعه «به سوی فردا» می‌باشد و این دو بسیار متفاوت هستند. بی‌شک آینده‌از آن کشوری است که برای فردا حرکت می‌کند نه اینکه فقط به سوی فردا حرکت کند. از آنجا که ایران از معدود کشورهایی است که «برای فردا» حرکت می‌کند، نسبت به دیگر کشورهای اسلامی که عمدتاً «به سوی فردا» حرکت می‌کنند، از ظرفیت الگو بخشی بالایی برای جهان اسلام برخوردار است.



کشوری که در جهان اسلام بخواهد الگوبخش باشد، باید به علم پایه (علم مادر) مجهز باشد تا بتواند مبادی سایر علوم را پایه ریزی کند و بسط دهد. واقعیت این است که کشور مالزی - و بلکه اساساً کشورهای آسیای شرقی - فاقد هر گونه فلسفه‌ای هستند تا جایی که به جرئت می‌توان گفت که فلسفه در آسیای شرقی مهجورترین علم می‌باشد

۹. حداقل دو نحوه حضور اسلام در جوامع اسلامی را باید از یکدیگر تفکیک کرد: یکی «اسلام به مثابه تاریخ» و یکی «اسلام به مثابه فرهنگ». در بسیاری از بررسی‌هایی که تاکنون درباره وضعیت اسلام در جوامع اسلامی انجام شده به دلیل عدم تفکیک میان این دو مقوله، خلط مبحث‌های زیادی صورت گرفته است. در این خصوص توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:

الف. هر چند میان تاریخ و فرهنگ ارتباطی وثیق برقرار می‌باشد، با این همه این گونه نیست که هر تاریخی تبدیل به فرهنگ شود یا هر فرهنگی از تبار تاریخی روشنی برخوردار باشد. منطقی‌ترین شکل ارتباط تاریخ و فرهنگ، صورتی است که در آن تاریخ تبدیل به فرهنگ شده باشد. تاریخ فرهنگ شده همان تاریخ پویا و تاریخ به ثمر نشسته می‌باشد. همچنان که بدترین شکل ارتباط این دو نیز صورتی است که در آن تاریخ و فرهنگ در تضاد با یکدیگر عمل کنند.

ب. در میان جوامع کنونی اسلامی برخی از جوامع از تبار تاریخی اسلامی برخوردار هستند، بی‌آنکه دارای فرهنگ اسلامی روشنی باشند. به عنوان مثال در طول خلافت عثمانی - حدود شش قرن - کشور ترکیه در جایگاه دال مرکزی جغرافیای جهان اسلام بوده و این مسئله باعث شده تا تاریخ ترکیه به بخش مهمی از تاریخ اسلام تبدیل شود. این در حالی است که به لحاظ فرهنگی به ویژه از زمانی که آتاتورک قانون اساسی ترکیه را قانونی لاییک معرفی کرده تا امروز که جنبش اسلام‌خواهی در آن در حال تکوین و توضیح می‌باشد، فرهنگ عمومی ترکیه چندان فرهنگ اسلامی نمی‌باشد. به عبارت دیگر فرهنگ ترکیه در وجه اسلامی خود به اندازه تاریخ آن جلوه‌گیری نمی‌کند. این بدین معنی است که تاریخ ترکیه به روشنی نتوانسته پشتوانه فرهنگ آن قرار گیرد.

ج. در میان جوامع اسلامی کمتر کشوری وجود دارد که دارای فرهنگ اسلامی باشد، بی‌آنکه از تاریخ اسلامی برخوردار باشد؛ چرا که اساساً فرهنگ، خود مقوله‌ای تاریخی است و نمی‌توان فرض کرد که در جایی فرهنگ بدون حضور تاریخ وجود داشته باشد؛ چه، فرهنگ، مولود تاریخ است. البته فرهنگ می‌تواند از بیرون تاریخ یک قوم و توسط یک تاریخ بیگانه راهبری شود همچنان که مصدایقی زیادی در جهان اسلام می‌توان



یافت که به‌رغم داشتن تاریخ اسلامی از نداشتن فرهنگ اسلامی در رنج هستند. طرفه اینکه حتی می‌توان کشورهایی مثل اسپانیا را یافت که به‌رغم داشتن تاریخ اسلامی، اینک دارای فرهنگ ضد اسلامی هستند.^۱ در جهان امروز کم‌تر کشوری را می‌توان جست که به‌رغم اینکه دارای تاریخ غیر اسلامی است، به دلیل تأثیرپذیری از تاریخ اسلام در بیرون مرزهای جغرافیایی‌اش، دارای فرهنگ اسلامی باشد.

د. واقعیت این است که کشوری می‌تواند به عنوان الگوی تمدن اسلامی معرفی شود که هم دارای تاریخ و هم دارای فرهنگ اسلامی باشد. در میان کشورهای اسلامی معرفی شده برای این مقصود، کشور ترکیه به‌رغم داشتن تاریخ اسلامی، فاقد فرهنگ اسلامی و کشور مالزی هر دو مؤلفه فوق را در حد ضعیفی واجد است. در این میان کشورهای زیادی نیز از جمله عراق، سودان، عربستان، مصر و... هستند که به‌رغم داشتن هر دو مؤلفه مذکور در حد نسبتاً قابل قبول، به دلیل اینکه واجد دیگر شرایط لازم برای الگوی تمدنی شدن نیستند، نمی‌توانند برای این مقصود در نظر گرفته شوند.

ه. ایران اسلامی کشوری است که هم به لحاظ تاریخی از تبار اسلامی قوی و درازمدتی برخوردار است و هم به لحاظ فرهنگی بهره‌وافری از اسلام دارد. به لحاظ تاریخی، ایران کشوری است که در همان قرن اول توسط مسلمین فتح شده و پس از آن، ایرانیان چه در حوزه مدیریت سیاسی امپراتوری اسلامی (در قامت وزارت، سلطنت و...) و چه در حوزه مدیریت فکری امت اسلامی نقش بسزا داشته‌اند. به عنوان مثال «چهار امام فقهی» بزرگ اهل سنت، نویسندگان «صحاح سته»، عمده فلاسفه بزرگ اسلامی - به جز چند نفری که متعلق به اسپانیا می‌باشند - همه ایرانی هستند. به لحاظ فرهنگی نیز ایران اسلامی چنان تحت تأثیر آموزه‌های اسلامی بوده که هیچ نویسنده‌ای - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - در اصالت و اسلامی بودن فرهنگ ایرانی تردید نکرده است. این در حالی است که بسیاری از مؤلفه‌های فرهنگی ایران متعلق به ایران باستان و قبل از اسلام می‌باشد؛ به‌رغم این، در مواجهه این مؤلفه‌ها با اسلام بیشتر آنها صبغه اسلامی به خود گرفته‌اند.

و. به نظر می‌رسد ایران اسلامی علاوه بر واجد بودن تاریخ و فرهنگ اسلامی، از دیگر

۱. مسلمانان بیش از شش قرن در اسپانیا حکومت داشته‌اند و بسیاری از مردم آن دیار را مسلمان کرده‌اند. از این‌رو بخش قابل ملاحظه‌ای از تاریخ اسپانیا با تاریخ اسلام گره خورده است. این در حالی است که فرهنگ امروزی اسپانیا نه فقط اسلامی نیست بلکه ضد اسلامی می‌باشد. طرفه اینکه در اسپانیای کنونی مسیحیانی وجود دارند که به لحاظ تبار نسیبی از سلسله سادات و بنی فاطمه هستند؛ مسیحیانی که آبا و اجداد آنها مسلمان بوده و اخلاشان کم‌کم مسیحی شده‌اند!



انقلاب اسلامی ایران از نخستین

روزهای پیروزی اش تاکنون بر پایه سیاست «نه شرقی - نه غربی» در عرصه جهانی حضور یافته است. تحلیل وضعیت قدرت شرق و غرب (شوروی و امریکا) به خوبی میزان قدرتی که در برابر آنها قد علم کرده نشان می دهد؛ به عبارت دیگر به هر میزان که قدرت امریکا و شوروی افسانه ای تبیین شوند، به همان میزان قدرت کشوری که در برابر این قدرت افسانه ای مقاومت کرده و بدون اتکا به آنها آرمان ها و اهداف خود را محقق کرده، افسانه ای خواهد بود

این هر دو الگوی سیاسی حکومت اسلامی در غیر از ایران، وجود ندارد. از این رو در بین کشورهای اسلامی تنها ایران را منطقاً می توان به عنوان الگوی تمدنی جهان اسلام مطرح کرد.

مجموعه ای از عوامل فوق باعث شده ایران برای الگوبخشی به جهان اسلام نسبت به بسیاری از دیگر کشورهای اسلامی ویژه باشد. البته نباید از این نکته غافل بود که ممکن است برخی از کشورهای اسلامی نیز ویژگی های منحصر به فرد خود را داشته باشند. منظور این است که ایران با لحاظ مجموعه ویژگی هایی که دارد برای الگوبخشی به جهان اسلام نسبت به سایر کشورهای اسلامی مستعدتر است.

۲. نتیجه گیری (مقایسه میان انقلاب ایران و مالزی)

بی شک جنبش های اسلامی در صورتی که فراروی خود یک نوع آرمانی یا یک نمونه نسبتاً موفق داشته باشند، از شدت انگیزه و سلامت بیشتری برخوردار خواهند بود. این مسئله باعث شده که برای بسیاری از مسلمانان پیدا کردن یک الگوی اسلامی موفق، دغدغه شود. به لحاظ تاریخی سه کشوری که تاکنون بیشتر از سایر کشورهای اسلامی در افکار عمومی یا در مکتوبات جهان اسلام به عنوان کشور الگو مطرح بوده اند، به ترتیب ایران، مالزی و ترکیه است. بررسی شرایط ترکیه در این خصوص از حوصله این نوشتار بیرون بوده اما در خصوص مقایسه ایران و مالزی توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است:



۱. اساساً کسی که از نزدیک و به صورت عمیق با جریان‌های تفکر اسلامی در دو کشور ایران و مالزی آشنا باشد، طرح سؤال مقایسه میان این دو را غیر کارشناسانه، غیر منصفانه و حتی توطئه‌آمیز می‌بیند. سیره عقلا بر این است که دو چیزی که «ما به الاشتراک» دارند را با یکدیگر مقایسه می‌کنند و مثلاً می‌گویند: عسل از شکر شیرین‌تر است، اما آنها هرگز اموری که یا «ما به الاشتراک» ندارند یا اگر هم دارند بسیار ناچیز است با یکدیگر مقایسه نمی‌کنند. به عنوان مثال عقلا هرگز نمی‌گویند: عسل از زهر مار شیرین‌تر است! البته که عسل از زهر مار شیرین‌تر است، اما این مسئله چندان در مقام مقایسه استبعاد دارد که کاربردش عقلایی به نظر نمی‌رسد. بی‌شک نسبت مالزی و ایران، نسبت زهر مار و عسل نیست اما لاقلاً در حوزه فکر اسلامی، مالزی چنان فقیر و فاقد تراث است که عقلا، فرض مقایسه میان آن با ایران را در زمره لغویات می‌شمارند. البته بدون تردید در هر یک از دو کشور ایران و مالزی ویژگی‌ها و ظرفیت‌هایی وجود دارد که در دیگری وجود ندارد. با این همه فرض مقایسه بر مجموع ویژگی‌هایی که در هر یک از این دو ممکن است وجود داشته باشد، دلالت دارد. به عبارت دیگر در این مقایسه نگاه کل‌نگر مفید فایده خواهد بود نه نگاه‌های جزئی‌محور. این در حالی است که نوع تبیین‌هایی که مالزی را به عنوان الگوی جهان اسلام معرفی می‌کند، نگاه‌های جزئی‌محور هستند. واقعیت این است که در نگاه کل‌نگر، مالزی حتی فاقد شرایط اولیه برای نامزدی الگویی جهان اسلام است. با این همه، باید به این سیاست که مالزی را در کنار ایران و ترکیه برای ایفای نقش الگویی جهان اسلام معرفی می‌کند، به شدت به دیده تردید نگریست. نگارنده در این قضیه، تئوری توطئه را قابل مطالعه می‌داند و بر این باور است که مالزی نه از جانب مسلمانان و حتی شخصیت‌های آگاه خود مالزی بلکه بیشتر از جانب دشمنان اسلام به مثابه الگوی جهان اسلام معرفی شده است. به نظر می‌رسد موشکافی تفصیلی این قضیه برای پژوهشگران مسلمان ضروری باشد.^۱

۲. برای اینکه پروژه الگویی ایران برای جهان اسلام تسریع شود، لازم است دو مشکل جدی حل شود: نخست اینکه بسیاری از مسلمانان هنوز اسیر تنگناهای مذهبی و

۱. قابل ذکر است که نگارنده هم به تئوری توطئه در مقایسه بین ایران و مالزی و هم به خود مسئله مقایسه میان آن دو، به صورت پسینی رسیده است؛ بدین معنی که وی در پس یک تاریخ مقایسه بین این دو کشور، در عقلانیت این مقایسه تردید کرده است نه اینکه از اول مسئله وی این مقایسه باشد. واقعیت این است که نویسنده به دنبال تبلیغات فراوانی که طی دهه گذشته مبنی بر معرفی مالزی به عنوان الگوی تمدنی جهان اسلام از جانب روشنفکران دینی در داخل ایران صورت گرفته بود، به منظور شناسایی ظرفیت‌های مالزی در این خصوص و بررسی کیفیت انتقال آنها به ایران، راهی مالزی شده و در ضمن پژوهش کتابخانه‌ای و میدانی خود در این باره، متوجه مواردی شده است که مدعای روشنفکران دینی را نقض می‌کند و نهایتاً تکرار و تعدد این موارد وی را به تردید و تشکیک در اصل مدعا کشانده است.



گرفتار تعصبات شیعی - سنی هستند و این مسئله می تواند تحقق عملی الگو شدن ایران اسلامی را به تعویق اندازد. از این رو، لازم است ایران اسلامی زبان تبیین خود را به گونه ای ارتقا دهد که ضمن توانایی برای دفاع از مبانی و آرمان های اسلامی (شیعی)، کم ترین اصطکاک مذهبی را به وجود آورد. به نظر می رسد بهترین الگوی معاصر در این خصوص، شیوه تبیینی حضرت امام (ره) باشد که به رغم پایبندی به مبانی و اصول تشیع، نه تنها باعث تفرقه در جهان اسلام نشده بلکه تا حد زیادی موجبات وحدت اسلامی را نیز فراهم کرده است.^۱ دوم اینکه زبان فارسی در قلمرو محدودی از جهان اسلام رایج است و کشوری که قرار است نقش الگوی جهان اسلام را ایفا کند، باید دستاوردهای نظری - عملی آن به راحتی برای مسلمانان جهان در دسترس باشد. برای این مقصود لازم است ایران از سویی آموزش زبان عربی (زبان متون و نصوص اصلی اسلامی) را به منظور تسهیل و تسریع در فهم و تبلیغ اسلام در جوامع اسلامی و از سویی آموزش زبان انگلیسی (زبان متون و نصوص فراوان درباره اسلام) را به منظور گفت و گو با دنیای خارج از جهان اسلام، در نظام آموزشی خود قرار دهد. توجه به این نکته مهم است که بدانیم کشور مالزی در آموزش زبان انگلیسی به ملت خود موفق تر از کشور ایران بوده، به گونه ای که زبان انگلیسی در میان ملت مالزی به صورت متوسط و در دانشگاه های آن تا حد نسبتاً خوبی رایج است و البته این در حالی است که کشور مالزی در خصوص

۱. در خصوص مسئله تشیع - تسنن، شرایط مالزی برای اقبال عمومی در جهان اسلام مستعدتر از شرایط ایران می باشد؛ از سویی برخلاف ایران، مالزی به لحاظ مذهبی دارای مذهب تسنن می باشد و در کشورهای اسلامی - که عمدتاً دارای ساختار سیاسی - مذهبی سنی هستند - بدون تقيه، خوف و احساس دوگانگی می تواند حضور فرهنگی پررنگ داشته باشد؛ از سویی تسنن مالزی به لحاظ فقهی از نوع شافعی می باشد که اولاً به لحاظ کمی از بیشترین کمیت مذهبی در جهان اسلام برخوردار است و ثانیاً از میان فرق چهارگانه اهل سنت، بیشترین نزدیکی و قرابت را با تشیع دارد و بدین وسیله حتی برای استفاده از ظرفیت تشیع نیز مستعد است. این در حالی است که برخی فرق یا گروه های اسلامی نه با فرقه های مختلف تسنن و نه با تشیع قرابتی ندارند و به همین علت نمی توانند از ظرفیت های آنها استفاده کنند. به عنوان مثال وهابیت به دلیل رویکرد متصلبانه ای که به دین دارد - به گونه ای که تنها تفسیر خود را از دین، صائب می داند و همه تفاسیر مغایر با آن را رد کرده و شرک طرد می کند - نه فقط پشتوانه های شیعی بلکه حتی پشتوانه های سنی خود را نیز از دست داده است. واقعیت این است که وهابیت امروزه در جهان اسلام فاقد عقلانیت مقبول بوده و رشد نسبی آن در برخی از جاها جز از طریق جهل به تاریخ و مبانی اسلام (حتی اسلام سنی) و صرف میلیاردها دلار نبوده است. متقابلاً حنفی ها به دلیل رویکردهای تأویلی بیشترشان در مقایسه با سایر فرق اهل سنت، از ظرفیت بیشتری برای مواجهه و دیالوگ با غیر جهان تسنن (اعم از تشیع و ادیان غیر اسلام) برخوردار هستند. به نظر می رسد ایران برای غلبه بر این محذور بهتر است به جای «حضور اسمی» خود در جهان اسلام به «حضور رسمی» خود در آن بیندیشد؛ بدین معنی که ایران باید به گونه ای عمل کند که حتی در شرایطی که کشورهای جهان اسلام به دلیل تعصبات مذهبی از پذیرفتن اسم آن ابا می کنند، به دلیل کارآمدی رسم و روش هایش ناگزیر از پذیرش آن باشند. به عنوان مثال ایران می تواند از طریق صادر کردن برخی رسم های خود از جمله مقاومت در برابر استکبار جهانی، اتخاذ رویکردهای وحدتی و تقریبی، افزایش قدرت از طریق باور کردن نیروهای بومی و... به حضور خود در کشورهای اسلامی سنی تداوم بخشد.



ارتباط‌گیری علمی با متون زبان عربی در مقایسه با ایران در سطح بسیار نازلی قرار دارد.^۳ در رقابت فرضی میان ایران و مالزی برای الگوی تمدنی شدن در مقیاس جهان اسلام، می‌توان به فرض تصرف هر یک از آن دو در دیگری نیز اندیشید. واقعیت این است که اگر چه برای هیچ‌یک از دو کشور مذکور تصرف در دیگری مقدور نیست، اما بی‌شک شرایط و ظرفیت ایران برای تصرف کردن در مالزی به مراتب بیشتر از شرایط و ظرفیت مالزی برای تصرف کردن در ایران مهیا می‌باشد. وامداری مالزی نسبت به ایران در خصوص ورود اسلام به آنجا، تأثیر انقلاب اسلامی بر موج‌های شدید اسلام‌خواهی در مالزی در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ قرن گذشته، حضور قریب به ۱۰۰ هزار ایرانی در مالزی که هر کدام از آنها به راحتی می‌توانند به عنوان یک سفیر فرهنگی برای ایران ایفای نقش کنند، برتری قدرت سیاسی و چانه‌زنی ایران در مقیاس جهانی، برتری ضرب هوشی ایرانیان نسبت به مالایی‌ها، وجود رگه‌های ضعیفی از فرهنگ فارسی از طریق شعر فارسی در مالزی و... زمینه‌های روانی، تاریخی، علمی، اجتماعی، سیاسی و بیولوژیکی‌ای است که مؤید تصرف نسبی ایران در مالزی می‌باشد. واقعیت این است که رقابت فرضی ایران و مالزی بر سر الگوی تمدنی جهان اسلام اگر روزی به واقعیت بپیوندد، ثراث غنی اسلامی در ایران به راحتی قادر است تا عرصه خالی از ثراث اسلامی مالزی را درنوردد. برخلاف ایران مالزی فاقد کتاب‌ها و کتابخانه‌های غنی اسلامی،^۱ فاقد مدارس قوی اسلامی و نهایتاً فاقد شخصیت‌های فکری^۲ قوی اسلامی می‌باشد. فقدان این امور به معنی فقدان ظرفیت قوی اسلامی مالزی و رؤیایی بودن ایده الگوی تمدن اسلامی آن می‌باشد.

۴. وجود ثراث در یک قوم اولاً باعث می‌شود تا تجربه پیشینیان در تجربه موجود ضرب و به سرعت، کمیت و کیفیت حرکت تاریخی افزوده شود. به عنوان مثال وقتی آقای

۱. اساساً تا قبل از قرن ۱۸ میلادی در مالزی هیچ کتاب فقه اسلامی وجود نداشته و تنها چیزی که از معارف اسلامی وجود داشته، طریقت اسلامی بوده که از طریق صوفیان و با اسلوب شفاهی رشد می‌یافته است.

۲. اهمیت نخبگان فکری در هویت‌بخشی به نسل‌ها در مقایسه میان کشورها روشن‌تر می‌گردد. به عنوان مثال اگر یک ایرانی در نقطه‌ای دور دست در دنیا مورد پرسش قرار گیرد که اهل کجاست، وی پاسخ می‌دهد که ایرانی هستم و اگر بلافاصله با این پرسش روبه‌رو شود که ایران کجاست، وی با خیال راحت می‌تواند بگوید: ایران، کشور آیت‌الله خمینی است. آیا به راستی ملت مالزی آنچنان کسی را دارد که با اشاره به آن حتی در خارج از مرزهای اسلامی بتواند هویت یابد؟ در مقایسه با جهان اسلام نیز یک ایرانی با طیب خاطر امام خمینی را به عنوان نماد دینی خود معرفی می‌کند و طرفه اینکه هیچ‌کسی در عالم اسلام در اینکه امام خمینی مولود راستین اسلام در سده بیستم میلادی است تردید نمی‌کند. اما آیا ملت مالزی می‌تواند مثلاً ادعا کند که اسلام اگر می‌خواست در قرن معاصر فرزندی ایده‌آل به جامعه بشریت دهد، همانا آن «ماهاتیر محمد» - کسی که بیش از ده کاخ شخصی دارد و همسرش فاقد حجاب اسلامی است - می‌بود؟! آیا اگر یک ایرانی چنین ادعایی را در مورد حضرت امام مطرح کند، با استبعاد روبه‌رو می‌شود؟



هاشمی رفسنجانی مسئولیت ساختن کشور ایران را- که طی هشت سال دفاع مقدس ویران شده بود- برعهده گرفت، به راحتی می توانست از تجربه امیر کبیر، شاه عباس و... در این خصوص استفاده کند. این در حالی است که ماهاتیر محمد وقتی اراده کرد تا مالزی را از مرحله «بدوی» تا مرحله «مدنی»^۱ به شیوه ای اسلامی ارتقا دهد، هیچ تجربه ای در گذشته تاریخی خود برای این کار نمی توانست بیابد و ناگزیر بود خود راهی را تولید کند.^۲ از این رو در مقایسه ماهاتیر محمد و امام خمینی، به درستی می توان از ماهاتیر به عنوان یک شخصیت کاریزما- یعنی شخصیتی که با تکیه بر ویژگی های شخصی اش دست به اقدامات بزرگ می زند- یاد کرد؛ این در حالی است که حضرت امام به رغم اینکه از ویژگی های شخصی منحصر به فردی برخوردار بوده است، تمام ظرفیت وی مروهون این ویژگی ها نیست؛ چرا که برخلاف ماهاتیر محمد، امام خمینی دارای تبار و تراث است و ظرفیت این تبار و تراث در توان و تجربه شخصی وی ضرب شده است. به عبارت دیگر توانمندی حضرت امام منحصر به توان ناشی از ویژگی های ناشی از کاریزما بودن وی نیست و بلکه فراتر از آن است. این در حالی است که توانمندی ماهاتیر محمد تنها منحصر به همان ویژگی های کاریزمایی وی می باشد؛ ثانیاً حرکت تکاملی قومی که تراث دارد، قائم به فرد نیست تا اگر حوادث روزگار فردی از آن قوم را- حتی اگر فردی کاریزما و ویژه باشد- از حیز هستی انداخت، حرکت متوقف شود. این در حالی است که قومی که فاقد تراث است، حرکت های تکاملی اش را مدیون افراد کاریزماست به گونه ای که فقدان این افراد به راحتی می تواند به کند شدن و حتی توقف حرکت مزبور بینجامد. از این رو در مقایسه ایران و مالزی می توان گفت: از آنجا که حرکت های تکاملی ایرانیان ناشی از ظرفیت های درونی تراث قوی و غنی آنان- البته به ضمیمه توان و ظرفیت ویژگی های فردی حاکمان و مدیران آن- می باشد، می توان منطق و معادله چشم انداز آن را تبیین و محاسبه کرد و به آینده روشن تر آن امید بست. این در حالی است که از آنجا که حرکت های تکاملی مالایی ها ناشی از ظرفیت های افراد کاریزمایی است که به شکل کاملاً تصادفی در تاریخ آن ظهور می کنند، نمی توان منطق و معادله آن را تبیین و محاسبه کرد و به همین علت نمی توان با طیب خاطر از آینده ای روشن

۱. این تعابیر از فلسفه تاریخ ابن خلدون اقتباس شده اند. از نظر ابن خلدون، سیر تکامل و پیچیده شدن جوامع از مرحله بدوی (بادیه و صحرا)، به مرحله قروی (قریه و روستا) و نهایتاً به مرحله مدنی (شهر) می باشد. رک: محسن مهدی، *فلسفه تاریخ ابن خلدون*، ترجمه مجید مسعودی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۲۷۴-۲۴۴.

۲. البته ماهاتیر محمد متأسفانه نتوانست راهی بیابد که به درستی بتوان بدان عنوان «راهی اسلامی» برای خروج از شرایط پیشامدنی مالزی به شرایط مدنی آن داد و از همین روی، وی ناگزیر تجربه غرب را برای این هدف به کار گرفت!

در باره آن سخن گفت.

۵. در مقایسه میان جامعه ایران و مالزی باید گفت که هر چه مظاهر، نمادها و بسترهای اسلامی در ایران به وضوح به چشم می آید، به همان میزان جای خالی نمادهای اسلامی در جامعه مالزی محسوس است. به عنوان مثال در حالی که مردم ایران شعار اسلام گرایی شان را طی سال های جنگ تحمیلی، طی تحریم های متوالی و متمادی و نهایتاً فتنه های گسترده و مکرر از طریق ثبات قدم شان در راه آرمان های اسلام نشان داده و در این مسیر متحمل هزینه های سنگینی نیز شده اند، ملت و جامعه مالزی تنها از امتیاز «شعار» اسلام گرایی بی آنکه فرصتی برای محک عملی آن یافته باشد، بهره می برد. متأسفانه تنها نمونه های اندکی از شعارهای اسلام گرایی و شخصیت های اسلام گرای مالزی هم که به محک تجربه آمده اند، امیدوار کننده نبوده اند. به عنوان مثال انور ابراهیم شخصیت برجسته اسلام گرای دهه های ۷۰ تا ۹۰ قرن گذشته در مالزی به میزانی که فرصت حضور در ساختار قدرت سیاسی و عملی کردن اندیشه هایش را یافته به همان میزان از اسلام گرایی دست کشیده، به امریکا نزدیک شده، مقبولیتش را از دست داده و مورد تنفر دیگر رهبر اسلام گرا و محبوب مالزی - ماهاتیر محمد - قرار گرفته است.^۱ همچنان که تجربه دوره طولانی مدت نخست وزیری ماهاتیر محمد نیز که انتظار می رفت در کنار ترویج شعار اسلام گرایی در سیاست داخلی، ترویج شعار استکبارستیزی در سیاست خارجی نیز دنبال شود، تا حد زیادی ناکام ماند؛ چه ماهاتیر محمد به راحتی با رهبران استکبار از جمله تاچر، کلینتون، بوش (پسر) و... به مذاکره و حتی میهمانی نشست. وی حتی حاضر نشد در کنار دفاع از فلسطین که خود را بدان مقید می دید، به لوازم آن یعنی اسراییل ستیزی تن دهد! عجیب اینکه ملت مالزی نیز به رغم اینکه سال ها در استعمار انگلیس بوده و مورد استثمار و غارت آن قرار گرفته، هیچ گونه احساس نفرتی نسبت به آن ندارد! شاید این شواهد نتوانند دلایل قانع کننده ای برای مردود خواندن عزم اسلامی مسلمانان مالزی باشند، اما به راستی می توانند قرائنی باشند که با تکیه بر آنها بتوانیم واکنش آنان را در قبال برنامه های غیر اسلامی که ممکن است در آینده بر سر راهشان قرار گیرد یا بدان ها تحمیل شود، حدس بزنیم.

۶. فارغ از تلاش هایی که در مالزی برای حداقل اجتماعی کردن شعار اسلام خواهی صورت گرفته، مالزی چیزهای دیگری نیز برای جذاب بودن دارد؛ مالزی کشوری با

1. Mohamad Mahathir, A Doctor In The House, Kuala Lumpur, MPH, 2011, P 404-415.



طبیعتی بسیار زیبا است که در تمام سال، سرسبز و بارانی است. در چنین طبیعتی، اندک ظرافتی در طراحی نقشه شهرها و روستاها می‌تواند به زیبایی‌اش بعد و شدت دهد؛ چه، ساختن یک برج در کنار یک دریاچه پای کوهی سرسبز به مراتب منظره زیباتر از ساختن همان برج در یک مکان خشک و خالی از سبزه و... ایجاد می‌کند. در مقایسه میان این دو برج نباید سریع پنداشت که معماران برج نخست هنرمندانه‌تر و بهتر از معماران برج دوم هستند و چه بسا برج دوم از جهاتی بهتر از برج اول هم ساخته شده باشد. در هر حال بخشی از ظرفیت تمدنی موجود در مالزی مربوط به طبیعت زیبای آن است که بخش قابل ملاحظه آن خارج از اختیار انسان می‌باشد. از طرف دیگر، لاقلاً از چند دهه قبل به این سواراده‌ای جدی برای ساختن و کارآمد کردن این طبیعت زیبا نیز توسط دولتمردان مالزی به ویژه همکاران ماهاتیر محمد شروع شده که قابل تقدیر است. این در حالی است که در برخی از کشورهای هم‌جوار مالزی از جمله اندونزی که در بسیاری از جهات از ظرفیت‌ها و امکان‌های مستعدتری نسبت به مالزی برخوردار است (از جمله: نیروی کار ارزان، تراث غنی اسلامی، طبیعت زیبا و مستعد، کمیت انسانی بالا، یکپارچگی مذهبی و...)، چنین اراده‌ای وجود نداشته است. با این همه، نباید پنداشت که طبیعت زیبا در کنار مدنیت مهندسی شده یعنی تمدن اسلامی! بسیاری از کسانی که به تحسین و تمجید مالزی پرداخته‌اند از این نکته غافل بوده‌اند که این دو ویژگی در بسیاری از دیگر کشورهای غیر اسلامی نیز وجود دارد و صرف وجود آنها نباید عامل پذیرش آنها به عنوان یک کشور اسلامی باشد؛ چرا که تمدن، زمانی منتسب به اسلام می‌شود که خاستگاه اسلامی داشته باشد. در این صورت حداقل دو نوع تمدن را نمی‌توان تمدن اسلامی خواند: نخست، تمدن‌هایی که صرفاً بر پایه مشترکات اسلام با دیگر ادیان بنا شده‌اند. چنین تمدن‌هایی می‌توانند تمدن دینی یا تمدن انسانی نامیده شوند. تمدن اسلامی هر چند یک نوع تمدن دینی و انسانی است، اما از آنجا که معتقدیم اسلام دین آخرین و کامل‌ترین است، تمدن آن، نوع خاص‌تری از حیات دین و انسان را به نمایش می‌گذارد. بر این اساس، تمدن اسلامی تمدنی است که علاوه بر اینکه شامل حوزه‌های مشترک اسلام و غیر اسلام است، مؤلفه‌های ویژه اسلامی نیز در آن تعبیه شده باشد؛ دوم، تمدنی که هر چند توسط مسلمانان بنا شده، اما مسبوق به اندیشه‌ها و آموزه‌های اسلامی و مبتنی بر آنها نمی‌باشد. چنین تمدنی نیز نمی‌تواند وصف اسلامی بگیرد، اگر چه شاید بتوان بدان تمدن مسلمانان گفت. واقعیت این است که آنچه در مالزی جلوه تمدنی یافته، مسبوق و مبتنی بر آموزه‌ها و اندیشه‌های اسلامی نیست و

ایران اسلامی کشوری است که

هم به لحاظ تاریخی از تبار اسلامی قوی و درازمدتی برخوردار است و هم به لحاظ فرهنگی بهره‌افری از اسلام دارد. به لحاظ تاریخی، ایران کشوری است که در همان قرن اول توسط مسلمین فتح شده و پس از آن، ایرانیان چه در حوزه مدیریت سیاسی امپراتوری اسلامی (در قامت وزارت، سلطنت و...) و چه در حوزه مدیریت فکری امت اسلامی نقش بسزا داشته‌اند

تنهایی توان گفت تمدنی است که مسلمانان و غیر مسلمانان بر اساس آموزه‌ها و اندیشه‌های رایج غرب بنا کرده‌اند.^۱ این در حالی است که جلوه‌های تمدنی در ایران معاصر توسط مسلمانان، ناشی از مبانی اسلامی، معطوف به ارزش‌های اسلامی و تحت نظارت یک کارشناس ارشد اسلامی (فقیه جامع‌الشرایط) صورت گرفته است. جلوه‌های مذکور در صورتی که در برخی ظرفیت‌های موجود در مالزی (از جمله طبیعت زیبای آن) ضرب شوند، از جذابیت و حتی کارآمدی بیشتری برخوردار خواهند بود.

۷. ظاهراً در این مسئله که ایران و مالزی هر دو دغدغه پیشرفت و آبادانی دارند، تردیدی وجود ندارد. نکته اینجاست که اولویت‌های پیشرفت در این دو کشور متفاوت است. واقعیت این است که آنچه برای ایران مهم است این است که به صورت اسلامی پیشرفت کند. به عبارت دیگر اراده‌های ایرانی نه فقط معطوف به ساختن ایران بلکه معطوف به «اسلامی ساختن» آن است. این در حالی است که ظاهراً آنچه برای مالزی مهم است، اصل پیشرفت و نه جهت ارزشی آن است؛ به گونه‌ای که به جرئت می‌توان گفت تدین نخستین مالزیایی‌ها به تجدد و تدین ثانوی آنها به اسلام معطوف است. شاید بتوان در مقایسه ماهیت پیشرفت در ایران و مالزی گفت که ایرانیان - آن‌سان که پست مدرن‌ها شعار می‌دهند - جهانی می‌اندیشند و بومی عمل می‌کنند این در حالی است که مالزیایی‌ها هم جهانی می‌اندیشند و هم جهانی عمل می‌کنند! پرسش این است

۱. نکته مهم این است که اگر جلوه‌های تمدنی مالزی آنچنان که ادعا می‌شود واقعاً اسلامی است، چرا غرب - که در دشمنی آن با اسلام تردیدی وجود ندارد - با این جلوه‌ها مخالفتی ندارد و بلکه خود مبلغ و مروج آنهاست؟! دلیل این مسئله این است که جلوه‌های تمدنی در مالزی نه فقط بر اساس مبانی، الگو و حتی غایات غرب شکل گرفته‌اند بلکه اساساً بیشتر آنها توسط خود کارشناسان غربی ایجاد شده‌اند. به عنوان مثال ممکن است بانک‌های مالزی به گونه‌ای مدیریت شوند که درصد دریافت سود و بهره آنها از مشتریان کم‌تر از دریافتی بانک‌های ایرانی باشند، اما نکته اینجاست که فرایند کاهش سود بانکی در مالزی بر اساس تئوری‌ها و راهبردهای اسلامی صورت گرفته تا بتوان ادعا کرد که مالزی از ایران پیشرفته‌تر است یا بر اساس الگوهای غربی تا بتوان ادعا کرد که مالزی نسبت به ایران، به غرب وابسته‌تر است؟ واقعیت این است که جلوه‌های تمدنی در ایران - از جمله پیشرفت‌های علمی در حوزه‌های پزشکی، صنایع نظامی، پتروشیمی، هسته‌ای و... - علاوه بر اینکه عمدتاً توسط خود ایرانی‌ها تحقق یافته‌اند، بر اساس مبانی، الگوها و غایات اسلامی و ضد غربی شکل گرفته‌اند و از این حیث، تفاوتی آشکار و فاحش با مالزی دارد و اساساً راز عصبانیت غرب از ایران و در عین حال دوستی آن با مالزی نیز در همین تفاوت و نکته نهفته است.



که آیا جوامع اسلامی - با فرض اینکه بر تمایز تمدنی شان نسبت به سایر ملل و نحل اصرار داشته باشند - کشوری را که پیشرفتش را جز از طریق تقلید روش های تمدنی که آن را رقیب خود می پندارند، به دست نیاورده است، به عنوان الگوی تمدنی خود می پذیرند؟! واقعیت این است که ایران و مالزی و هر کشور اسلامی دیگری که مدعی رهبری جهان اسلام است مادام که نتوانند راهی متمایز از راهی که غرب برای بشریت به ارمغان آورده ایجاد کنند، هرگز نباید امید داشته باشند که کشورهای اسلامی به انتظار آنها لباس عمل بپوشانند.

۸. تمدن؛ بسط فرهنگ است؛ پس تمدن اسلامی باید بسط فرهنگ اسلامی باشد. فرهنگ، امری فردی، معنوی و باطنی است. این در حالی است که تمدن، امری اجتماعی، مادی و ظاهری است. از این رو تبدیل فرهنگ اسلامی به تمدن اسلامی به معنی محسوس شدن آموزه های اسلامی خواهد بود. بدین معنی که در گذار از فرهنگ به تمدن اسلامی باید مشخصاً نشان داده شود که به عنوان مثال اگر اسلام زکات را مایه افزایش و رشد رزق انسانی معرفی می کند، فرآیند افزایش رزق به طور محسوس چگونه اتفاق می افتد. واقعیت این است که تمدن اسلامی بدون راهبردی کردن آموزه های نظری اسلام محقق نخواهد شد. به نظر می رسد نه ایران و نه مالزی در این خصوص گام های درخور و شایسته ای برنداشته اند.^۱ همچنان که دیگر کشورهای اسلامی نیز مشمول این حکم هستند. در مقایسه میان ظرفیت های ایران و مالزی در این خصوص می توان به ثراث تاریخی این دو کشور اشاره کرد و چنین نتیجه گرفت که در حالی که مالزی فاقد هر گونه تجربه ای تمدنی با رنگ و لعاب اسلامی می باشد، ایران در عهد صفویه تجربه ای نسبتاً موفق در این خصوص را کسب کرده است. شکوه تمدنی اصفهان عصر صفوی از چنان شهرت و وضوحی برخوردار است که حتی غربی ها نیز با همه انگیزه هایی که برای کتمانش داشته اند، نتوانسته اند آن را پنهان کنند. تمدن صفوی یک لایه نرم افزاری داشته که حامل مؤلفه های فرهنگی آن بوده و خوشبختانه توسط علمای دین تا به امروز کشیده شده و یک لایه سخت افزاری داشته که متأسفانه تداوم نیافته است که به نظر می رسد یکی از راه های نیل به تمدن اسلامی در ایران، کشاندن

۱. البته به نظر می رسد پرسش های نظری در مورد کیفیت تبدیل آموزه های اسلامی به رفتارهای عینی در ایران به مراتب بیشتر از مالزی طرح شده و درباره آنها تأمل شده است. نگارنده در بسیاری از گفت و گو هایی که با اساتید دانشگاه های مالزی داشته، از طرح آنها برای اسلامی کردن جامعه پرسش نموده و جز جوابی کوتاه، مجمل و حتی مبهم مبنی بر اینکه باید اخلاق اسلامی را ترویج کنیم (!) نشنیده است. چنین به نظر می رسد که آنها حتی لحظه ای به این مسئله نیندیشیده بودند که چگونه باید در جامعه اخلاق ورزید؟

کشور ایران بیش از سه دهه لایه سخت‌افزاری تمدن صفوی تا به امروز است؛ البته با رعایت الزامات و شرایط امروزه.

۹. تمدن اسلامی مسبوق به الزامات خاصی است که هر کشوری که در صدد الگوی تمدنی شدن است، ناگزیر از تن دادن به آنهاست. به عنوان مثال برای نیل به تمدن؛ اولاً لازم است خود تمدن از طریق تأسیس مراکز «مطالعات و تحقیقات تمدن» مورد پرسش و تأمل قرار گیرد. در بسیاری از موارد - و از جمله در مالزی - فهم و تصویر از «تمدن» با فهم و تصویر از «فرهنگ» خلط شده است؛ به گونه‌ای که وقتی می‌گویند ما به دنبال تحقق تمدن اسلامی هستیم، چیزی بیش از ترویج فرهنگ اسلامی اراده نمی‌شود! پرسش کردن از تمدن

باعث می‌شود تا شاخصه‌های آن کشف و تبیین شود. متأسفانه بسیاری چنین می‌پندارند که لابد شاخصه‌های تمدن اسلامی باید همان شاخصه‌های تمدن‌های مادی باشد. از همین روی، در مقام مقایسه کشورهای اسلامی و غربی، همواره کشورهای اسلامی به دلیل نداشتن شاخصه‌های تمدنی موجود در کشورهای غربی مورد سؤال قرار می‌گیرند؛ ثانیاً لازم است با تأسیس مراکز «مطالعات گفت‌وگوی تمدن‌ها» تجارب و ظرفیت‌های تمدنی دیگر فرهنگ‌ها رصد و تحصیل شود و البته باید توجه داشت که چنین مراکزی نباید با مراکز «مطالعات منطقه‌ای» که هم در مالزی و هم در ایران فراوان وجود دارند، خلط شود. خوشبختانه در هر دو کشور مالزی و ایران، مراکز مطالعات گفت‌وگوی تمدن‌ها وجود دارد، اما به طور حتم کمیت و کیفیت آنها به گونه‌ای نیست که نیاز مذکور را برطرف کند. ثالثاً لازم است مطالعات دانشگاهی از «رویکردهای دیسیپلینی» به «رویکردهای تمدنی» تغییر یابد. متأسفانه بسیاری از اساتید و محققان جهان اسلام با رویکردهای تمدنی آشنایی ندارند. در مطالعات تمدنی، نگرش‌های کل‌نگر نسبت به نگرش‌های خردنگر از اولویت بیشتری برخوردار هستند و... به نظر می‌رسد نه در ایران و مالزی و نه در هیچ کشور اسلامی دیگر، ضرورت اتخاذ رویکردهای تمدنی در سلوک مطالعات دانشگاهی تمام نشده است و مادام که این اتفاق نیفتد، نمی‌توان به تحقق تمدن اسلامی امیدوار شد.

۱۰. تمدن، پدیده‌ای بزرگ و پیچیده است که همه روابط درونی آن بر اساس قوانین،

رسوم، جایگاه‌های حقوقی و حقیقی مشخص شده و... انجام می‌گیرد که البته برای برقراری نظم اجتماعی، ظاهراً گریزی از این امور نمی‌باشد. زندگی در شرایطی تا این اندازه خشک و بی‌روح به زودی خسته‌کننده و کسل‌آور می‌شود. انسان‌هایی که درون یک تمدن زندگی می‌کنند اگر از نشاط و سرور برخوردار نباشند، به زودی نشاط و بالندگی تمدن را نیز به خطر می‌اندازند. از این‌رو تمدن‌ها برای تداوم خود همچنان که نیازمند آن «نظم آهنین» هستند، به عامل یا عوامل تعدیل‌کننده‌ای نیز - که از ویژگی لطافت و انعطاف برخوردار باشند - نیاز دارند. لطافت و انعطاف موجود در فرهنگ‌ها و تمدن‌ها بر دو نوع هستند: برخی از آنها خلقی‌اند که عمدتاً غیر اکتسابی و ناشی از شرایط آب و هوایی (اقلیمی) بوده و برخی هنجاری‌اند که عمدتاً اکتسابی و ناشی از منظومه عقاید مردم می‌باشند. از میان این دو، نوع دوم با تمدن سازگاری بیشتری دارد؛ چرا که می‌تواند قاعده‌مند شده و معطوف به اهداف تمدنی ایجاد شود. این در حالی است که نوع دوم به دلیل تعمیم یکسانی که نسبت به همه مردم دارد، به نوعی به هم‌زنده نظم تمدنی است؛ چرا که نظم اجتماعی در مواردی اقتضای عدم لطافت و انعطاف و در مواردی نیز اقتضای تحقق غیر یکسان آنها را دارد. در مقایسه میان ایران و مالزی به روشنی درمی‌یابیم که لطافت و انعطاف موجود در فرهنگ مالزی بیشتر ناشی از طبیعت استوایی آن و لطافت و انعطاف موجود در فرهنگ ایرانی بیشتر ناشی از اخلاق دینی است. واقعیت این است که ایران پس‌انقلاب علاوه بر تراث معنوی اسلامی - که مالزی نیز می‌تواند از برخی از آنها برخوردار باشد سرمایه عظیمی از معنویت - ناشی از مدیریت رهبران دینی (فقیهان عارف) و نیز چند صد هزار عطر شهادت - در اختیار دارد که مالزی از آنها بی‌بهره است. ظرفیت این سرمایه آنگاه به خوبی مشخص می‌شود که عوامل خارجی مؤثر در فاصله‌گیری از اخلاق و معنویت در دو جامعه ایران و مالزی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد: کشور ایران بیش از سه دهه است که به دلیل پافشاری بر ارزش‌های انقلابی - دینی خود از جانب ابر قدرت‌های شرق و غرب مورد تحریم، تحریف و جنگ قرار گرفته است؛ عواملی که حداقل تداوم آنها می‌تواند ناهنجاری و خشونت اجتماعی ایجاد نموده و جامعه را از مدار لطافت و انعطاف خارج کند. با این همه همچنان در ردیف کشورهای باثبات، امن و اخلاقی جامعه جهانی قرار دارد. این در حالی است که مالزی هیچ‌کدام از عوامل مذکور را تجربه نکرده است تا به صورت دقیقی امکان ارزیابی ظرفیت معنوی جامعه آن وجود داشته باشد.



درآمدی بر مدیریت استراتژیک امام خمینی و امام خامنه‌ای در گسترش موج اسلام‌خواهی در جهان

محمدپور غلامی^۱

چیزی حدود چهارصد سال از انعقاد نطفه غرب جدید می‌گذرد؛ از قرن شانزدهم تا امروز که غرب در حوزه فرهنگی و تمدنی آخرین مرحله قد کشیدن را تجربه کرده و افول و غروب را به تجربه نشسته است. در طی این مدت بیش از دویست سال تجاوز به مرزهای خاکی جهان اسلام و هجمه فرهنگی علیه مسلمانان را شاهد بوده‌ایم.

اما مدت سه دهه است که با بروز ترک و شکاف بر دیواره‌های تمدن متجاوز غربی، شاهد نوعی تمایل به اسلام در جهان غرب هستیم. پیش‌تر، یکی از نمایندگان پارلمان هلند درباره این موج اسلام‌گرایی از تعبیر «سونامی اسلامی» استفاده کرد. موضوعی که امروزه به عنوان یکی از مهم‌ترین بحران‌های اجتماعی برای سیاستمداران و اندیشمندان غرب تبدیل شده است.

در دوران حاضر و به طور خاص بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر و اعلام این موضوع توسط جورج بوش که جنگ‌های صلیبی آغاز شده است، این امر مورد توجه بیشتر تحلیل‌گران قرار گرفت. برخی از سیاستمداران غربی با اذعان به این امر که اسلام روز به روز در حال

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی



گسترش در جهان غرب است و جمعیت مسلمانان در حال افزایش در این کشورهاست موضوعی به نام «اسلام‌هراسی» را مطرح کردند که به تبع آن موجب پدید آمدن منازعات جدیدی در ابعاد جهانی و بین‌المللی شد.

چندی پیش سایت شبکه خبری CNN در گزارشی با اعلام اینکه زنگ‌های خطر برای کلیسا به صدا در آمده است هشدار داد که جمعیت مسلمانان در اروپا به نحو چشم‌گیری رو به گسترش است و دیری نخواهد پایید که قاره اروپا تبدیل به قاره مسلمانان خواهد شد. نگرانی از رشد اسلام آنچنان در بین رسانه‌های غرب گسترش یافته است که رسانه‌های آنان خطاب به دولتمردان و سیاست‌پوهن هشدار می‌دهند: «به زودی مردم امریکا با صدای اذان از خواب بیدار خواهند شد.»

بر این اساس بسیاری از رسانه‌ها و مؤسسات وابسته به کارتل‌ها و تراست‌های امریکایی - صهیونیستی، از ترس نفوذ فزاینده اسلام در قاره امریکا و اروپا و همچنین کشورهای حوزه نفوذ آنان، دست به تبلیغات گسترده‌ای علیه اسلام و مسلمانان زده‌اند. به استناد یکی از گزارش‌ها، هزینه پروژه اسلام‌هراسی را که طی ۱۰ سال گذشته بیش از ۴۰ میلیون دلار صرف آن شده است، هفت بنیاد امریکایی تأمین کرده‌اند. نام این بنیادها به این ترتیب است:

۱. بنیاد ریچارد ملون اسکافی
۲. بنیاد لینده و هری برادلی
۳. نیوتن و روشله بکر
۴. بنیاد و سازمان خیریه نیوتن و روشله بکر
۵. بنیاد راسل بریه، صندوق خیریه لنگرگاه و ویلیام روزندال
۶. صندوق خانواده
۷. بنیاد فربروک

بر پایه این گزارش، پنج کارشناس انحراف افکار عمومی، رهبری و هدایت گسترش پروژه اسلام‌هراسی را بر عهده دارند و این وظیفه را با استفاده از ابزار شرکای رسانه‌ای و سازمان‌دهی مردمی انجام می‌دهند. نام این افراد نیز بدین قرار است:

۱. فرانک گفنی از مرکز سیاست امنیت
۲. دیوید پروشالمی از انجمن امریکایی‌ها برای موجودیت ملی
۳. دانیل پاپیس از انجمن خاورمیانه
۴. رابرت اسپنسر از دیده‌بان جهاد و اسلامی شدن امریکا را متوقف کنید

واژه «اسلام‌هراسی» از اصطلاحات تقریباً تازه‌ای است که در چند سال اخیر در زمینه رابطه اسلام با غرب متداول شده است؛ هر چند می‌توان گفت که این پدیده ریشه کهنی در تاریخ دارد که سرشار از سلسله درازی از روابط ناآرام میان غرب و اسلام است و در طی این روابط ناآرام، هراس از اسلام در ذهنیت غرب تثبیت شده و موجب شده تا آنان اسلام را چونان خطری جدی بنگرند که تهدیدکننده هر چیز غربی است. از این منظر شاید بتوان عقبه آن را به جنگ‌های صلیبی که بین مسلمانان و مسیحیان اروپایی در گرفت و نیز وارونه‌گویی‌ها و

۵. استیون امرسون عضو پروژه تحقیق درباره تروریسم

تبلیغات این افراد در زمینه‌های گوناگونی شکل می‌گیرد و دارای ابعاد مختلفی است. برای مثال دانیل پایپس، عضو انجمن خاورمیانه در طول فعالیتش «خصوصیتی در دناک نسبت به مسلمانان معاصر از خود نشان داده است. اگرچه او نسبت به مسلمانان (علی‌الظاهر) ابراز ارادت می‌کند، اما همواره رفتاری تحقیرآمیز با آنان داشته است.» (واشنگتن پست) سوای نفرت ژرف او از اسلام، وی بی‌حرمتی نژادی نسبت به مهاجران مسلمانی که «تمایل به وارد کردن آداب و رسوم [مناطق] خاورمیانه و جنوب آسیا [در جامعه آمریکا] را دارند نشان می‌دهد.» (لس‌آنجلس تایمز). وی در سال ۱۹۹۰ گفت:

جوامع اروپای غربی آمادگی لازم را ندارند تا پذیرای مهاجرت گسترده مردمان قهوه‌ای پوستی باشند که

غذاهای عجیب می‌پزند و از معیارهای متفاوت بهداشتی برخوردارند... همه مهاجران آداب و رسوم و نگرش‌های عجیب و غریب با خود می‌آورند، اما آداب و رسوم مسلمانان مسئله‌سازترین آنهاست. (نشنال ریویو)^۱

البته در طول تاریخ ارتباط مستقیمی بین روند گسترش اسلام و اقدامات اسلام‌ستیزانه و اسلام‌هراسانه وجود داشته است؛ بدین معنی که هر گاه روند گسترش اسلام به ویژه در سرزمین‌های غرب شدت گرفته، در واکنش به آن تلاش‌ها برای مخدوش کردن چهره اسلام و مسلمانان نیز تشدید شده است. در دوران معاصر و از حدود یک قرن پیش موج مهاجرت مسلمانان به غرب دامنه‌دار شده و مسلمانان مقیم در اروپا و غرب، با مقاومت در برابر حل شدن در فرهنگ غربی و پافشاری بر نقاط افتراق و تقید به ظواهر دینی و شرعی، از نگاه غربی‌ها به «کلنی‌های ناآشنا و بیگانه» مبدل شده‌اند. در کنار

۱. اسماعیل سلامی، «اسلام‌ستیزی؛ زمینه‌ها و انگیزه‌ها»، سایت www.psyop.ir، کد مطلب: ۸۷۳۰.

به طور کلی می‌توان گفت که اسلام در بیشتر رسانه‌های تبلیغاتی غرب، «خطری بزرگ برای تمدن غربی» به حساب می‌آید و مسلمانان نیز عموماً گروه‌هایی خشونت طلب و تندرو که جهاد را پیشه خود قرار داده و به چندهمسری (تعدد زوجات) اعتقاد دارند و مخالف سکولاریسم و آمیختگی با دیگر مردم هستند، شناخته شده‌اند

چنین مسئله‌ای رسانه‌های غربی تصویری غیر واقعی از مسلمان و مسلمانی ارایه داده و برداشتی یک‌جانبه از اسلام را به افکار عمومی اروپا و غرب عرضه کرده‌اند که در آن مسلمانان خود را برتر از دیگران می‌دانند؛ اسلام در صدد است بر سراسر جهان حکومت کند؛ قوانین اسلامی با حقوق بشر همخوانی ندارد؛ اسلام دینی خشونت طلب، عصبی و مولد اندیشه تروریسم است؛ اسلام، جنگ و خونریزی را امری مقدس برمی‌شمارد؛ مسلمانان

افرادی بدبین، منزوی، جدایی طلب، گوشه گیر و بی‌اعتنا به تغییر و تحول هستند و...^۱ اما واژه «اسلام‌هراسی» از اصطلاحات تقریباً تازه‌ای است که در چند سال اخیر در زمینه رابطه اسلام با غرب متداول شده است؛ هر چند می‌توان گفت که این پدیده ریشه کهنی در تاریخ دارد که سرشار از سلسله درازی از روابط ناآرام میان غرب و اسلام است و در طی این روابط ناآرام، هراس از اسلام در ذهنیت غرب تثبیت شده و موجب شده تا آنان اسلام را چنان خطری جدی بنگرند که تهدیدکننده هر چیز غربی است. از این منظر شاید بتوان عقبه آن را به جنگ‌های صلیبی که بین مسلمانان و مسیحیان اروپایی در گرفت و نیز وارونه‌گویی‌ها و جعل‌سازی‌های آنان درباره این حادثه دانست.

در بیان ریشه اصطلاح اسلام‌هراسی باید گفت که Islamophobia از کلمات Islam، حرف لاتین مابعد کلاسیک o و کلمه Phobia، به معنای ترس نامعقول از چیزی یا بیزاری از آن، تشکیل یافته است. پسوند phobia دو کاربرد کلی و متفاوت دارد. این پسوند گاه در روان‌شناسی در مورد افراد به معنای نوعی بیماری به کار می‌رود و گاه در زمینه‌ای اجتماعی و در کنار اصطلاحات مربوط به ضدیت با اقوام و ملیت‌ها استفاده می‌شود. مورد نخست، فاقد دلالت مستقیم سیاسی است؛ ولی مورد دوم دلالتی سیاسی دارد.^۲

واژه «اسلام‌هراسی» در قاموس سیاسی اروپا، معانی مشخصی دارد؛ چنانکه در قرن نوزدهم، واژه «سامی‌ستیزی» چنین وضعی داشت. تحت این عنوان که منظور از آن تروریسم اسلامی است، ده‌ها همایش و میزگرد سیاسی و فکری در غرب برگزار شده

۱. سید عماد رضوی، «اسلام سیاسی، اسلام‌هراسی و ارتباطات میان فرهنگی»، رسالت، ۱۶/۷/۱۳۸۸.

۲. تبعیض و ناشکیبایی علیه مسلمانان در اتحادیه اروپا بعد از ۱۱ سپتامبر (گزارش فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر هلسنیکی IHF)، ترجمه دکتر علی مرشدی‌زاد.

است تا به بررسی نقاط هراس از اسلام و مسلمانان و ابعاد فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آن بپردازد.

شاید نخستین کار نظرسنجی میدانی در این باره از سوی مؤسسه‌ای به‌ظاهر مستقل به نام «رنیمید ترست» که محور پژوهش خود را اوضاع مسلمانان در انگلستان قرار داده بود، انجام شد. این مؤسسه پیش از این نیز پژوهش‌های مشابهی در باب سامی‌ستیزی در جهان، در سال ۱۹۹۴ میلادی انجام داده بود. این مؤسسه در پژوهش خویش، دیدگاه‌های مختلف در باب نزاع کنونی میان مسلمانان و غیرمسلمانان را گردآوری کرده و در پایان، به مجموعه‌ای از رهیافت‌های اجتماعی و حقوقی دست یافته که در برقراری پل‌های تفاهم میان گروه‌های دینی در انگلستان یاری می‌رساند.

در کمیسیون تحقیق پیرامون «اسلام‌هراسی»، ریچارد چارلز اسقف لندن و خاخام جولیاتوبرگر و پروفیسور اکبر احمد، استاد انسان‌شناسی دانشگاه کمبریج و دکتر زکی بدوی متفکر مسلمان و رئیس شورای یهودی برابری نژادی مشارکت دارند.

این پژوهش اشاره می‌کند که در بیست سال گذشته، پدیده اسلام‌هراسی روشن‌تر، خشن‌تر و خطرناک‌تر شده است و برانگیختن هراس از اسلام، گاه به گونه‌ای ویران‌گر و خباثت‌آمیز جریان داشته است و به بخشی از زندگی روزمره بریتانیایی‌ها تبدیل شده است.

این پدیده، شبیه سامی‌ستیزی است که در اوایل قرن بیستم رواج داشته است. این پژوهش می‌افزاید شیوع احساسات ستیزه‌جویانه نسبت به مسلمانان، می‌تواند صداهای معتدل در متن اقلیت‌های مسلمان را خفه کند و تندروی و دشمنی نسبت به فرهنگ غربی را برانگیزد.^۱

بار اصلی این مسئله یعنی ترویج اسلام‌هراسی بر عهده صنعت سینمایی غرب است. اگرچه در هالیوود تمام مردم جهان به غیر از آمریکایی‌ها نوعی شرارت را به‌دک می‌کشند که مثلاً ایتالیایی‌ها، مافیایی؛ آسیایی‌ها، حیله‌گر؛ سیاه‌پوستان، بی‌فرهنگ و مردم آمریکای لاتین خریدار و فروشنده مواد مخدر معرفی می‌شوند که شخصیت آمریکایی باید با تمام این گروه‌ها مبارزه کند و افراد مظلوم را نجات دهد، ولی شاید بتوان گفت این بی‌انصافی‌ها و دروغ‌گویی‌ها درباره مسلمانان و دین اسلام بیشتر از سایر اقوام و مذاهب بوده است. مسلمانان در فیلم‌های هالیوودی به عنوان افرادی به تصویر کشیده می‌شوند که هواپیماربایی می‌کنند، بمب‌کار می‌گذارند و آدم می‌کشند و در این میان

۱. معرفی کتاب *صوره الاسلام فی الاعلام الغربی*، سایت باشگاه اندیشه.



زنان مسلمان، مظلومینی نشان داده می‌شوند که از سوی مردان مورد ظلم واقع می‌شوند و در حقیقت برده مردان مسلمان هستند.

ارایه تصویری متوحش از مسلمانان، منتسب ساختن تمامی حوادث سوء، انفجارها، ترورها، بحران‌های اقتصادی به مسلمانان در دستور کار رسانه‌های غربی است. ساخت فیلم‌هایی شبیه فتنه، چاپ کاریکاتور و امثال اینها تنها یک از هزار نمونه هستند؛ ارایه تصویری از مسلمانان هواپیماربا، شهوتران، بی‌رحم و تروریست در فیلم‌های هالیوودی بازوی دیگر این پروژه است.

آنها این‌گونه مسئله را جلوه می‌دهند که عرب‌ها و به طور کلی مسلمانان اساساً بی‌فرهنگ و خشن هستند و اسرائیل و امریکا تنها برای حفظ حیات خود بین این همه خشونت ناچار هستند از نیروی نظامی استفاده کنند. همین تبلیغات کافی است که حجم بمب و گلوله در افغانستان و عراق و سایر کشورهای جهان به چشم جهانیان نیاید و به جای آن وقتی بمب‌های رژیم صهیونیستی در سال ۲۰۰۶ خانه و کاشانه بسیاری از شهروندان جنوب لبنان را با خاک یکسان می‌کند رسانه‌های امریکایی به نقل از آلن درشویتس، نظریه‌پرداز یهودی ساکن امریکا این اقدامات را به عنوان دفاع از یک کشور متمدن در برابر گروهی مسلح به نام «حزب‌الله» ذکر کنند که در صورت نبود این حملات کشورهای متمدن دیگر نیز باید منتظر حملات از سوی مسلمانان تندرویی مثل حزب‌الله و گروه‌های شیعی در ایران و پاکستان باشند.^۱

به طور کلی می‌توان گفت که اسلام در بیشتر رسانه‌های تبلیغاتی غرب، «خطری بزرگ برای تمدن غربی» به حساب می‌آید و مسلمانان نیز عموماً گروه‌هایی خشونت‌طلب و تندرو که جهاد را پیشه خود قرار داده و به چندهمسری (تعدد زوجات) اعتقاد دارند و مخالف سکولاریسم و آمیختگی با دیگر مردم هستند، شناخته شده‌اند.^۲

در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی که تازه موج اسلام‌هراسی آغاز شده بود یکی از مخالفان این جریان به نام «جک جی شاهینی» کتابی با عنوان عرب تلویزیونی منتشر کرد که در آن ۱۰۰ برنامه تلویزیونی محبوب و پرمخاطب طی مدت ۸ سال در ایالات متحده مورد بررسی قرار گرفته بود. نویسنده نتیجه گرفته که در این ۸ سال و طی این ۱۰۰ برنامه تلویزیونی که حدود صد و پنجاه میلیون نفر در ایالات متحده مخاطب داشته، حتی یک ویژگی خوب و مثبت هم از مسلمانان نشان داده نشده است.^۳

۱. دوربین‌های هالیوود در مساجد آلپ سایت خبری - تحلیلی حیات، ۱۳۸۸/۹/۲۴.

۲. خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا)، ۱۳۸۸/۱۰/۲۰، کد خبر ۸۸۸۳۸۱.

۳. رضا سراج، «اسلام‌ستیزی بازی برد - برد نظام سلطه علیه اسلام»، کیهان.

انقلاب اسلامی و امواج اسلام‌هراسی

به طور کلی می‌توان موضوع اسلام‌هراسی در دنیای معاصر را بعد از انقلاب اسلامی به لحاظ تاریخی در سه مرحله تقسیم‌بندی کرد. این مراحل به اجمال عبارت‌اند از:

موج اول: پیروزی انقلاب اسلامی

به موازات پیروزی انقلاب اسلامی در ۱۹۷۹ میلادی، موج اول اسلام‌هراسی در غرب کلید خورد. چرایی عملیاتی شدن اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی به خوبی روشن است؛ غرب از اینکه می‌دید نظامی در ایران روی کار آمده که از طرفی داعیه

به موازات پیروزی انقلاب اسلامی در ۱۹۷۹ میلادی، موج اول اسلام‌هراسی در غرب کلید خورد. چرایی و نظام‌سازی دارد و از طرفی عملیاتی شدن اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی به خوبی روشن است؛ غرب از اینکه می‌دید نظامی در ایران روی کار آمده که از طرفی داعیه ورود دین به عرصه سیاست معرفی کرده است به شدت به و نظام‌سازی دارد و از طرفی دیگر الگوی جدیدی برای وحشت افتاد

حکومت‌مداری در جهان معرفی کرده است به شدت به وحشت افتاد. اریک هابسبام از تاریخ‌نگاران انگلیسی معاصر معتقد است انقلاب اسلامی ایران نخستین جنبش عمده اجتماعی در دوران جدید است که سنت‌های ۱۷۸۹ و ۱۹۱۷ میلادی را رد کرد. منظور او از سنت ۱۷۸۹ انقلاب فرانسه بود که در آن «بورژوازی» فرانسه علیه طبقه «اشراف» قیام کرد و نیز مراد او از سنت ۱۹۱۷ انقلاب کمونیستی روسیه است که در آن شاهد انقلاب طبقه «پرولتاریا» علیه «بورژوازی» بودیم. اما از منظر هابسبام، انقلاب اسلامی ایران بدین معنا فاقد خاستگاه طبقاتی و تعریف‌های طبقاتی بود؛ چرا که در انقلاب ایران، کارگران و بازاریان (پرولتاریا و بورژوازی)، روحانیون و روشنفکران توأمان با هم در شکل‌گیری و نضج انقلاب نقش داشتند.

از سویی دیگر، انقلاب ایران که از پشتوانه‌های محکم دینی و ملی برخوردار بود موجب شد تا سایر ملل اسلامی نیز با تأسی از انقلاب اسلامی ایران وارد مرحله جدیدی از مبارزات خود با استعمار شرق و غرب شوند. به همین علت در اوایل پیروزی انقلاب، شاهد شکل‌گیری جریان‌ها و گروه‌های اسلامی در سراسر جهان اسلام بودیم. واضح است که غرب در مقابل چنین موضوعی چاره‌ای نداشت جز آنکه بخواهد با تبلیغات رسانه‌ای و عملیات روانی، از حجم آن بکاهد.

موج دوم: فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی

ده سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز موج اول اسلام‌هراسی یعنی در سال

سومین موج اسلام‌هراسی

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و انفجار برج‌های دوقلوی سازمان تجارت جهانی در نیویورک و انفجار در ساختمان پنتاگون در واشنگتن عملیاتی شد

۱۹۸۹، اتحاد جماهیر شوروی از هم فروپاشید. فروپاشی شوروی به منزله فروپاشی یکی از دو بلوک جهانی بود و حالا دیگر بلوک غرب بود که میدان سیاست جهانی را بر عهده داشت. به‌طور کلی بعد از فروپاشی شوروی، سه دسته نظریه در عرصه روابط بین‌الملل به سرعت فراگیر شد:

نظریه «دهکده جهانی» مک‌لوهان که معتقد بود گسترش رسانه‌های جمعی باعث نزدیکی هر چه بیشتر اقوام، ملل و فرهنگ‌ها به هم شده است و بنابراین از این پس جهان باید به سمت «یکسان‌سازی» در فرهنگ و سیاست حرکت کند. نتیجه منطقی که در پس این نظریه خوابیده بود این است که این جهان جدید برای مدیریت خود نیازمند کدخدایی است و آن هم کسی نیست جز ایالات متحده و نرم‌فزاری هم که باید برای آن در نظر گرفت چیزی نیست جز «الگوی زندگی امریکایی» (American Life Style)

نظریه دوم نظریه «پایان تاریخ» فرانسیس فوکویاما، استراتژیست برتر بنگاه رند، وابسته به نیروی دریایی ایالات متحده بود. فوکویاما معتقد بود بعد از فروپاشی شوروی، جهان چاره‌ای ندارد جز آنکه به دامن نظام لیبرال سرمایه‌داری پناه برده و عملاً تنها نسخه‌ای که برای کشورها تجویز می‌شود چیزی نیست جز «نظام سرمایه‌داری».

اما نظریه سوم که از استقبال بیشتری در بین سیاست‌مداران و دولتمردان امریکایی برخوردار شد نظریه معروف «برخورد تمدن‌ها» ی ساموئل هانتینگتون بود. هانتینگتون برخلاف دو نظریه قبل، جهان مابعد کمونیسم را جهانی مملو از منازعات و تنش‌های جدید بین تمدنی قلمداد کرد. او در نظریه خود که به جهان پس از فروپاشی بلوک شرق نظر داشت، به جای تأکید بر نقش «قطب» در روابط بین‌الملل، بر «تمدن»‌ها تأکید می‌کند. وی در نبود ایدئولوژی کمونیسم، سخن از شکل‌گیری چندین تمدن جدید کرد و از آن پس روابط و منازعات بین‌الملل را در عرصه فرهنگی و تمدنی می‌داند. هانتینگتون از میان همه تمدن‌هایی که نام برد بیش از همه به «تمدن اسلامی» تأکید می‌ورزد و معتقد است رویارویی اصلی غرب در جهان پس از این، با تمدن اسلامی است؛ چراکه تنها این تمدن است که در شرایط موجود توانایی بازتولید فرهنگی را دارد. بنابراین جهان غرب به هر شکل ممکن که شده، باید این تمدن را مهار کند. او حتی در آثار بعدی خود از جمله «موج سوم دموکراسی»، راهکارهای عملیاتی برای انجام چنین پروژه‌ای را نیز ذکر کرد.

واژه «اسلام‌هراسی» در قاموس

از همین جا بود که موج دوم اسلام‌هراسی نیز سیاسی اروپا، معانی مشخصی شروع شد. جهان غرب که تصور می‌کرد با فروپاشی کمونیسم و اتحاد جماهیر شوروی به رؤیای همیشگی خود یعنی دستیابی به قدرت هژمونیک جهان دست می‌یابد حال، با مشکل جدیدی به نام «تمدن اسلامی» مواجه شده که به مراتب سخت‌تر از جهان شرق است. پس القای این مفاهیم که قوانین اسلامی ناقض حقوق بشر است، اسلام دینی خشونت‌طلب و

مروج عصبیت است، دین اسلام بنیادگرا و مخالف علم و پیشرفت است، اسلام مولد اندیشه تروریسم است و... در دستور کار سیاسیون و رسانه‌های غربی قرار گرفت.

موج سوم: حادثه ۱۱ سپتامبر

سومین موج اسلام‌هراسی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و انفجار برج‌های دوقلوی سازمان تجارت جهانی در نیویورک و انفجار در ساختمان پنتاگون در واشنگتن عملیاتی شد. بلافاصله بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر جورج بوش اعلام کرد که «جنگ‌های صلیبی» مجدداً شروع شده است. وی کشورها را از این پس به دو گروه دوست و دشمن ایالات متحده تقسیم‌بندی کرد و با صراحت اعلام کرد که «هر که با ما نیست پس بر ما است». از این رو سخن از «محور شرارت» کرده و کشورهای اسلامی را به عنوان کشورهای حامی تروریست و نقض‌کننده منافع دنیای آزاد و جهان غرب معرفی کرد.

اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی توسط امپراتوری‌های خبری و رسانه‌ای نظام سلطه آنچنان سازماندهی شد که نخست‌وزیر وقت ایتالیا در اظهاراتی نسنجیده، تمدن غرب را اصیل‌تر از تمدن اسلامی خواند و مسلمانان را به علت آنچه او فرودستی می‌نامید، مورد تحقیر قرار داد.

در ادامه این روند، فوکویاما یک ماه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر در مصاحبه‌ای با روزنامه گاردین تأکید کرد که اسلام تنها نظام فرهنگی است که مدرنیته غربی را تهدید می‌کند. او تصریح کرد که آمریکا می‌تواند برای شکستن مقاومت کشورهای اسلامی در برابر مدرنیته، از توان نظامی خود نیز استفاده کند.

در همین رابطه ویلیام کوهن، وزیر دفاع اسبق آمریکا و از استراتژیست‌های برجسته این کشور اعلام کرد جنگ آمریکا و متحدانش با اسلام، جنگ چهارم جهانی است. وی جنگ جهانی سوم را دوران جنگ سرد و به مدت ۴۵ سال می‌داند و جنگ جهانی چهارم

را هم نبرد بین تمدن غرب و تمدن اسلام معرفی می کند.^۱ حمله به عراق و اشغال آن کشور به مدت ده سال، لشکر کشی به افغانستان و ایجاد پایگاه های نظامی در آن کشور به بهانه مبارزه با تروریسم و گروهک القاعده که در حقیقت دست ساخته خود ایالات متحده بود، بمباران دایمی شهرهای پاکستان، اردو کشی به کشورهای حاشیه خلیج و همسایه ایران با توجیه مهار ایران و در نهایت جنگ افروزی در فلسطین و لبنان و کشتار هزاران هزار مسلمان بی گناه، همه و همه از پیامدهای موج سوم اسلام هراسی بود.

در کنار موضوع اسلام هراسی، مسئله ای که در سال های اخیر شدت یافت موضوع «شیعه هراسی» و به تبع آن «ایران هراسی» بود. نظام سطله به خوبی دریافته آن مکتب و مذهبی که در اسلام از بیشترین توانایی باز تولید فرهنگی برخوردار است مذهب تشیع است. الگوی موفق ولایت فقیه در ایران که مبتنی بر اندیشه دینی - سیاسی تشیع است موجب شد تا به سرعت به عنوان یک نظام مردم سالار دینی در جهان اسلام مورد توجه قرار گیرد. از این رو پروژه شیعه هراسی در سال های اخیر از دامنه وسیعی برخوردار شد. از طرفی دیگر شتاب فزاینده جمهوری اسلامی در عرصه های علمی - تکنولوژیک، سیاسی، اقتصادی و به خصوص فن آوری های هسته ای باعث شد تا غرب برای آن که «الگوی انقلاب اسلامی» در جهان تکثیر نشود به مقابله با آن برخاسته و موضوع ایران هراسی را هم دامن بزند.

در طول مدت این سی و اندی سال، غرب همواره تصور می کرد با اعمال سیاست های اسلام هراسی، شیعه هراسی و ایران هراسی می تواند از نفوذ انقلاب اسلامی در جهان اسلام بکاهد. اما شواهد امر گویای چیز دیگری بود. رشد اسلام بر خلاف تصویری که غرب می کرد به جای آنکه فرآیند معکوس به خود گیرد، شتاب بیشتری گرفت؛ برای مثال کارشناسان آمار با مقایسه رشد دو جمعیت مسلمان و مسیحی در فرانسه به این نتیجه رسیده اند که این کشور حداکثر تا ۴۰ سال آینده به کشوری با اکثریت جمعیت مسلمان تبدیل خواهد شد. تا سال ۲۰۲۵ از هر پنج فرانسوی یک نفر مسلمان خواهد بود و نرخ رشد جمعیت اگر به همین منوال ادامه یابد به یک کشور اسلامی تبدیل خواهد شد.

جمعیت مسلمانان در انگلیس نیز ۳۰ سال قبل ۸۲ هزار نفر بوده که هم اکنون این جمعیت به ۲/۵۰۰/۰۰۰ نفر رسیده است. در آلمان نیز به رغم وجود تبعیض نژادی و فشار و خشونت ضد مسلمانان سالانه چهار هزار آلمانی به اسلام می گروند. نیمی

در کنار موضوع اسلام‌هراسی،

مسئله‌ای که در سال‌های اخیر شدت یافت موضوع «شیعه‌هراسی» و به تبع آن «ایران‌هراسی» بود. نظام سطله به خوبی دریافته آن مکتب و مذهبی که در اسلام از بیشترین توانایی بازتولید فرهنگی برخوردار است مذهب تشیع است. الگوی موفق ولایت فقیه در ایران که مبتنی بر اندیشه دینی - سیاسی تشیع است موجب شد تا به سرعت به عنوان یک نظام مردم‌سالار دینی در جهان اسلام مورد توجه قرار گیرد. از این رو پروژه شیعه‌هراسی در سال‌های اخیر از دامنه وسیعی برخوردار شد

از کودکان که هر سال در هلند به دنیا می‌آیند مسلمان هستند و چنانچه این روند ادامه یابد نیمی از جمعیت هلند را در ۱۵ سال آینده مسلمانان تشکیل خواهند داد. جمعیت مسلمانان روسیه ۲۳ میلیون نفر است و ۴۰ درصد نیروهای ارتش این کشور را در چند سال آینده مسلمانان تشکیل خواهند داد. ۲۵ درصد جمعیت بلژیک نیز مسلمان هستند و نیمی از کودکانی که هر سال در این کشور به دنیا می‌آیند، مسلمان هستند. جمعیت مسلمانان امریکا در سال ۱۹۷۰ یکصد هزار نفر بود اما در سال ۲۰۰۸ به ۹ میلیون نفر بالغ شده است.^۱

در دیگر کشورهای غربی هم رشد اسلام آن قدر چشم‌گیر بوده که برخی از مسیحیان می‌گویند که نوادگان‌شان فرهنگ و دین آنها را نخواهند

دید چرا که در جوامع اسلامی چشم به جهان خواهند گشود. واتیکان کاتولیک بیشتر شده و در ظرف ۵ الی ۶ سال، دیگر اسلام بزرگ‌ترین دین جهان خواهد بود. روزنامه پیرائز سیدنی برزینگ هرالد نیز نوشت اسلام به سرعت مرزهای جغرافیایی را پشت سر می‌گذارد، مکتب‌های سیاسی و رژیم‌های ملی را در می‌نوردد و کشورهای گوناگون شاهد تحریکات سیاسی و رشد پاینده اسلام خواهند بود.

حال سؤال مهم این است که چرا و چگونه برخلاف همه تحلیل‌های رایج تحلیل‌گران و سیاسیون غربی، پروژه اسلام‌هراسی و اسلام‌زدایی به موضوع «اسلام‌خواهی» در جهان منتج شد؟ آیا رسانه‌های غربی و بنگاه‌ها و کارتل‌های مالی و معنوی حمایت‌کننده از این پروژه، در کار خود کوتاهی کرده یا کار خود را به درستی انجام نداده‌اند؟ یا موضوع چیز دیگری است و علت‌ها را باید در جای دیگری جست‌وجو کرد؟

شواهد و مدارک موجود گویای آن است که رسانه‌های وابسته به «نظام سطله» جهانی نه تنها در اقدامات و اعمال خود علیه اسلام و مسلمانان کوتاهی نکرده‌اند که با تمام قدرت و توان خود و هر آنچه در چنته داشتند وارد میدان شده و دشمنی با اسلام و

۱. «فرانسه جمهوری می‌شود»، سایت تابناک، کد مطلب: ۴۶۹۷۸.



مسلمانان را به بالاترین حد خود رساندند که تنها یک نمونه آن ماجرای فتنه ۸۸ در ایران است. پس باید روند گسترش اسلام خواهی را در جای دیگری جست و جو کرد. برای تحلیل روند گسترش اسلام خواهی می توان دلایل و عوامل متعددی را بیان کرد. دلایلی مانند فطرت خداجوی بشر، جهان شمول بودن دین اسلام و توجه به همه ساحت های بشری و پاسخ به نیازهای همه جانبه انسان و.... اما به نظر می رسد مهم ترین و کلیدی ترین موضوع، «مدیریت استراتژیک» امام خمینی و رهبر انقلاب در ایجاد، ساخت، حفظ و تداوم فضای اسلام خواهی در جهان بوده است. توضیح آنکه مدیریت استراتژیک، علم شناخت، مهار و کنترل «فرصت» ها و «تهدید» ها است. یک مدیر استراتژیست باید محورها و نقاط فرصت و تهدید را به خوبی رصد کرده و با شناخت کامل و دقیق از آنها، در وقت مشخص و معین، بهترین بهره را از آن ببرد. رهبر استراتژیست رهبری است که هم نقاط آسیب زا و تهدید را به خوبی می شناسد و هم نقاط قوت زا و فرصت را. در مرحله بعد کار یک رهبر استراتژیست آن است که تهدیدهای به وجود آمده در سیستم را تبدیل به فرصت کرده و از آنها در جهت پیشبرد اهداف و رسالت سیستم و مجموعه خود استفاده کند.

از این منظر، دقت و تأمل در رفتار و گفتار امام خمینی و رهبر انقلاب این موضوع را نشان می دهد که این بزرگواران بیش از هر کس دیگری در مدت این سی سال، فرصت ها و تهدیدهای پیش آمده برای انقلاب اسلامی و جهان اسلام را شناسایی کرده و در مواقع لزوم به آن جهت داده اند. از همین رو آنان توانسته اند تا از تهدیداتی به نام اسلام هراسی، فرصتی به نام اسلام خواهی بسازند. برای فهم این نکته شاید بهتر باشد مثال ها و مصداق هایی برای آن ذکر کنیم. به عنوان نمونه چندی پیش رهبر انقلاب در جمع روحانیون شیعه و اهل سنت کرمانشاه، از موضوعی به نام «موج سوم اسلام خواهی» سخن گفته و برای آن سه دوره تاریخی بیان فرمودند. توجه به این سه دوره، ما را در جهت شناخت هر چه بهتر مدیریت استراتژیک امام راحل و مقام معظم رهبری کمک می کند.

موج اول اسلام خواهی

از نظر رهبر انقلاب موج اول اسلام خواهی مصادف بود با پیروزی انقلاب اسلامی. اگر زمانی مک لوهان گفت که خود رسانه، پیام است، باید در تحلیل انقلاب اسلامی هم گفت خود وقوع انقلاب یک پیام بود. انقلاب اسلامی در ذات خود حامل پیامی به همه

شتاب فزاینده جمهوری

مردم جهان و به خصوص جهان اسلام بود؛ پیام بیداری اسلامی در عرصه‌های اسلامی و بازگشت به هویت اصیل اسلامی و بومی که علمی - تکنولوژیک، سیاسی، برای قرن‌ها با تحقیر غرب و استعمارگران مواجه بود. اقتصادی و به خصوص برای همین بود که حضرت روح‌الله از همان اوایل پیروزی فن‌آوری‌های هسته‌ای باعث انقلاب اسلامی، با پیش‌دستی بر دول غربی، استراتژی شد تا غرب برای آن که مهم «صدور انقلاب» را بیان فرمودند. امام خمینی اتخاذ «الگوی انقلاب اسلامی» در «استراتژی فعال» در سیاست خارجه جمهوری اسلامی جهان تکثیر نشود به مقابله با آن برخاسته و موضوع و الگوی حمله به عمق «گفتمان استراتژیک» اردوگاه شرق و غرب را در رأس اقدامات دایمی و اصول اساسی ایران‌هراسی را هم دامن بزند کشور مد نظر قرار دادند. امام بارها و بارها با صدای رسا اعلام کرد که:

... ما این واقعیت و حقیقت را در سیاست خارجی و بین‌الملل اسلامی خود بارها اعلام نموده‌ایم که در صدد گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم کردن سلطه جهان‌خواران بوده و هستیم. حال اگر نوکران امریکا نام این سیاست را توسعه‌طلبی و تفکر تشکیل امپراتوری بزرگ می‌گذارند، از آن باکی نداریم و استقبال می‌کنیم. ما در صدد خشکانیدن ریشه‌های فاسد صهیونیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم در جهان هستیم. ما تصمیم گرفته‌ایم به لطف و عنایت خداوند بزرگ، نظام‌هایی را که بر این سه پایه استوار گردیده‌اند نابود کنیم؛ و نظام اسلام رسول‌الله (ص) را در جهان استکبار ترویج نماییم و دیر یا زود ملت‌های دربند شاهد آن خواهند بود...^۱

استراتژی صدور انقلاب یعنی حمله به مواضع آفندی نظام سلطه که علیه انقلاب اسلامی در حال جریان بود. گرچه در یک نگاهی کلی‌تر، صدور انقلاب در حقیقت همان وقوع انقلاب بود و وقوع انقلاب، خود عامل صدور آن بود؛ موضوعی که بعدها رهبر انقلاب در سخنانی به آن اشاره کردند:

ما انقلاب را امروز نمی‌خواهیم صادر کنیم. انقلاب، یک بار صادر می‌شود و شد! اینکه می‌بینید امروز در سرتاسر دنیا، گرایش و ایمان اسلامی زنده شده است؛ اینکه می‌بینید ملت‌ها در شمال آفریقا و در خاورمیانه و در شرق و غرب کشورهای اسلامی بیدار شده‌اند؛ اینکه

۱. صحیفه/امام، ج ۲۱، ص ۸۱.



می بینید جوانان مسلمان در کشورهای گوناگون به زیبایی های دین و قرآن رو آورده اند، همه حاکی از این است که انقلاب اسلامی در اول وقوع خود صادر شده است. ما که نمی خواهیم بعد از گذشت چهارده سال، تازه به فکر صدور انقلاب باشیم! یک بار انقلاب صادر می شود و آن هم شد. وقتی که انقلاب، پیروز شد و خبر و جذابیت آن، دنیا را پر کرد، کاری که باید بشود شد. همان کاری که شما از آن ناراضی هستید... و همان کاری که به خاطر آن خشمناک می شوید، شده و کار از کار گذشته است! شما هم هیچ کاری نمی توانید بکنید و هیچ کس دیگری هم نمی تواند کاری بکند. کار از کار گذشته است!^۱

موج دوم اسلام خواهی

رهبر انقلاب موج دوم اسلام خواهی را همزمان با فروپاشی نظام کمونیستی شوروی می داند:

موج دوم، آن وقتی شد که نظام مارکسیستی شکست خورد. حتی در کشورهای اسلامی، جوان های زیاد و مردمان با اخلاص زیادی بودند که امید خودشان را به نظام مارکسیستی بسته بودند؛ فکر می کردند با تشکیل دولت سوسیالیستی خواهند توانست فقر و بی عدالتی و چه و چه و چه را از کشور هاشان دور کنند؛ بعضی هاشان هم واقعاً مردمان صادقی بودند؛ بنده بعضی از اینها را دیده بودم؛ چه از مسلمان هاشان، چه از غیر مسلمان هاشان؛ مردمان صادقی بودند، اما به اسلام هیچ اعتقادی نداشتند؛ مارکسیست شده بودند برای خاطر اینکه خیال می کردند در مارکسیسم امیدی برای مردم هست؛ بعد که مارکسیسم شکست خورد، اینها دیدند نه، فایده ای ندارد؛ لذا به سمت اسلام آمدند.^۲

اینکه چه عاملی باعث شد تا این مردمانی که رهبر انقلاب از آنها سخن گفته اند، به سمت اسلام گرایش یافتند به نظر می رسد دلیل عمده آن استراتژی فعال حضرت روح الله در ماجرای نامه به گورباچف باشد. نامه حضرت روح خدا در اولین روز سال ۱۹۸۹ میلادی - ۱۱ دی ۱۳۶۷ - به میخائیل گورباچف، آخرین رئیس جمهور شوروی،

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه های نماز عید سعید فطر، ۱۳۷۲/۱/۴.

۲. بیانات رهبر انقلاب در جمع روحانیون شیعه و اهل سنت کرمانشاه، ۱۳۹۰/۷/۲۰.

جهان غرب که تصور می کرد با

فروپاشی کمونیسم و اتحاد جماهیر شوروی به رؤیای همیشگی خود یعنی دستیابی به قدرت هژمونیک جهان دست می یابد حال، با مشکل

جدیدی به نام «تمدن اسلامی» مواجه شده که به مراتب سخت تر از جهان شرق است. پس القای این مفاهیم که قوانین اسلامی ناقض حقوق بشر است، اسلام دینی خشونت طلب و مروج عصبیت است، دین اسلام بنیادگرا و مخالف علم و پیشرفت است، اسلام مولد اندیشه تروریسم است و... در دستور کار سیاسیون و رسانه های غربی قرار گرفت

در حقیقت نامه ای بود به تمام کشورهایی که زیر سایه اردوگاه کمونیسم جمع شده بودند آن هم درست قبل از آنکه موج دوم اسلام هراسی توسط غرب آغاز شود.

نامه آن ابرمرد جهان معاصر به رئیس جمهور اتحاد جماهیر شوروی در شرایطی منتشر شد که هنوز این کشور به عنوان یک مجموعه واحد برقرار بود و هنوز این ایدئولوژی کمونیسم بود که قوانین و قواعد جامعه را سامان می بخشید. هنوز جنگ سرد- که چنانچه اشاره شد برخی از تحلیل گران از آن به عنوان «جنگ جهانی سوم» یاد می کنند- تمام نشده بود و عمر آن نزدیک به نیم قرن رسیده بود؛ همچنین هنوز دیوار برلین که به عنوان نماد جدایی اردوگاه شرق و غرب بود نیز فرو نریخته بود. البته از یک سال قبل از انتشار نامه امام،

میخائیل گورباچف دکترین خود در حوزه مسائل مربوط به توسعه سیاسی موسوم به «گلاسنوست» و نیز راهبردهای توسعه اقتصادی خود به نام «پرسترویکا» را که قرار بود با هماهنگی و همکاری غرب باشد، آغاز کرده بود تا از این طریق بتواند کشتی به گل نشسته کمونیسم را به حرکت بیندازد. اما کشورهای غربی مانند همیشه با خلف وعده های خود و عدم مساعدت های لازم به دولت گورباچف عملاً زمینه فروپاشی دولت او و در نهایت اتحاد جماهیر شوروی را موجب شدند؛ یعنی موضوعی که در طول این ۴۵ سال خواست همیشگی آنان بود.

امام خمینی به عنوان یک عالم هوشیار و با درایت سیاسی، همه این موضوعات را به دقت زیر نظر داشتند و می دانستند که غرب چه نقشه ای برای شوروی کشیده است. ایشان از یک طرف می دانستند که ایدئولوژی چپ به دلیل «ماهیت مادی گرایانه» ای که دارد عملاً قادر به پاسخ گویی به نیازهای موجودی چندبعدی مانند انسان نیست و از طرف دیگر چاره کار نیز، برخلاف تصویری که گورباچف و کابینه او می پنداشتند در پناه بردن به نظریه های نظام سرمایه داری و الگوهای لیبرالیستی غرب هم نیست. برای همین امام در این نامه، ابتدا به آفت «دین زدایی» در مکتب کمونیسم اشاره کرده و آن

را بزرگ‌ترین علت فروپاشی شوروی قلمداد کرد.

بلافاصله پس از انتشار نامه امام، موجی از اظهارات و تحلیل‌های مثبت و منفی پیرامون آن شکل گرفت. اما متأسفانه گورباچف و آن دسته از سیاسیونی که می‌بایست متوجه منظور امام شوند، نشدند. کما اینکه هشت هفته بعد، هنگامی که ادوارد شوارد نادره، وزیر خارجه وقت شوروی در روز هفتم اسفند ۱۳۶۷ پاسخ گورباچف را در حسینیه جماران به اطلاع امام خمینی رساند، نشان داد بیش از آنکه درصدد تبیین و تحلیل محتوای نامه امام بر آمده باشند سعی کرده‌اند تا اقدامات و اعمال خود را توجیه کنند. به همین علت حضرت روح‌الله پس از شنیدن سخنان شوارد نادره به او پاسخ دادند:

ان شاء الله سلامت باشند، ولی به ایشان بگویند که من می‌خواستم جلوی شما یک فضای بزرگ‌تر باز کنم. من می‌خواستم در چپه‌ای به دنیای بزرگ، یعنی دنیای بعد از مرگ که دنیای جاوید است را برای آقای گورباچف باز نمایم و محور اصلی پیام من آن بود. امیدوارم بار دیگر ایشان در این زمینه تلاش نمایند.

ده سال بعد، یعنی در سال ۱۳۷۸ و در سالگرد رحلت روح‌خدا، گورباچف طی مصاحبه‌ای با خبرنگار واحد مرکزی خبر در مسکو از اینکه به هشدارهای آن روز بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران بی‌اعتنایی کرده بود، اظهار تأسف کرد. گورباچف در این مصاحبه گفت: «مخاطب پیام آیت‌الله خمینی از نظر من، همه اعصار در طول تاریخ بود». و ادامه داد: «زمانی که من این پیام را دریافت کردم احساس کردم که شخصی که این پیام را نوشته بود متفکر و دلسوز برای سرنوشت جهان است. من از مطالعه این پیام استنباط کردم که او کسی است که برای جهان نگران است و مایل است من انقلاب اسلامی را بیشتر بشناسم و درک کنم.»

ده سال از نامه امام گذشت تا گورباچف با تشریح نابسامانی‌های اقتصادی و سیاسی روسیه اعتراف کند که: «اگر ما پیشگویی‌های آیت‌الله خمینی را در آن پیام جدی می‌گرفتیم امروز قطعاً شاهد چنین وضعیتی نبودیم.»^۱

موج سوم اسلام‌خواهی

سال ۱۳۶۸ روح‌خدا به خدا پیوست و جایگزین او، مردی از تبار او شد. خط او خط امام، و سیره او همان سیره امام بود. «خامنه‌ای» به تمام معنا تالی‌تلو «خمینی» بود. رهبر

حمله به عراق و اشغال آن کشور

به مدت ده سال، لشکرکشی به افغانستان و ایجاد پایگاه‌های نظامی در آن کشور به بهانه مبارزه با تروریسم و گروهک القاعده که در حقیقت دست ساخته خود ایالات متحده بود، بمباران دائمی شهرهای پاکستان، اردو کشی به کشورهای حاشیه خلیج و همسایه ایران با توجیه مهار ایران و در نهایت جنگ افروزی در فلسطین و لبنان و کشتار هزاران هزار مسلمان بی گناه، همه و همه از پیامدهای موج سوم اسلام‌هراسی بود

انقلاب در عرصه بین الملل همان روش امام خمینی یعنی حمله به عمق گفتمان استراتژیک غرب را سرلوحه اعمال خود و نظام جمهوری اسلامی قرار داد.

رهبر انقلاب در طول مدت این بیست سال از ولایت‌شان، از طرفی با تأکید بر مسئله جنبش نرم‌افزاری و نهضت تولید علم و به تبع آن ساخت مدل نظام اسلامی، موجب رشد فزاینده و جهشی ایران شدند و از طرفی دیگر در حوزه مسائل کلان جهانی، با حمله به مواضع نظام سلطه و توجه به جنبش‌ها و نهضت‌های اسلامی، موجبات بیداری اسلامی و بازگشت هویتی مسلمانان را ایجاد کردند. حالا دیگر دامنه موج اسلام‌خواهی «تا قلب اروپا و امریکا» به پیش رفته است.

موج سوم اسلام‌خواهی در جهان در حقیقت برخاسته از اتخاذ چنین راهبردی بوده است: ناامیدی از نظام لیبرال سرمایه‌داری و امیدواری به هویت اصیل اسلامی. چنانچه رهبر انقلاب فرمودند:

یک مقطع هم حالا به وجود آمده است؛ مأیوس شدن از لیبرالیسم غربی، لیبرال دموکراسی غرب، اقتصاد کاپیتالیستی. می‌بینید چه خبر است؟ می‌خواهند این مسئله را در تبلیغات کوچک کنند. واقع قضیه که کوچک نمی‌شود. در مرکز مالی امریکا، در پایتخت اقتصادی امریکا، یعنی در نیویورک، آن هم در خیابان «وال استریت» که کانون اصلی سرمایه‌داری دنیاست، هزاران نفر جمعیت جمع بشوند، بگویند ما سرمایه‌داری را نمی‌خواهیم. اینها نه مهاجرند، نه همه سیاه‌پوست‌اند، نه از طبقات پایین جامعه‌اند؛ در میان‌شان استاد دانشگاه هست، سیاست‌مدار هست، گروه‌های دانشجویی به اینها پیوسته‌اند؛ می‌گویند ما نظام کاپیتالیستی را نمی‌خواهیم. خوب؛ این همین حرف ماست؛ ما هم که از اول گفتیم نه شرقی، نه غربی، یعنی نه نظام کاپیتالیستی، نه نظام سوسیالیستی؛ آن سوسیالیستی‌اش بود که به جهنم رفت، این هم





دارد یواش یواش سرازیر می شود. بعد از این حادثه، اقبال به اسلام بیشتر خواهد شد. این هم یک موج دیگر است؛ موج سوم است.^۱

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع روحانیون شیعه و اهل سنت کرمانشاه، ۱۳۹۰/۷/۲۰.

انقلاب در تحلیل‌ها، پیش شرط تحلیل انقلاب اسلامی

سید مجتبیٰ نعیمی^۱

مقدمه

پیرامون موضوعات سیاسی-اجتماعی، از لحاظ زمانی، سه سطح تحلیل وجود دارد: الف. تحلیل پیشینی؛ که در آن سعی می‌شود تا قبل از وقوع یک پدیده، و با دیدن شواهد و ادله مربوط به آن، کم و کیف پدیده پیش‌بینی شده و بر این مبنای یک‌سری حدسیات ارایه گردد. می‌توان ادعا کرد مباحثی که در غالب آینده‌پژوهی مسائل سیاسی-اجتماعی تولید می‌شود، از نوع تحلیل‌های پیشینی هستند.

ب. تحلیل میانی؛ این دسته از تحلیل‌ها شامل آنهایی می‌شود که در دوران وقوع پدیده سیاسی-اجتماعی ابراز می‌شوند. اصولاً از آنجا که چنین پدیده‌هایی در ظرف زمانی طولانی حادث می‌شوند، در این برهه، نظریه‌ها و دیدگاه‌هایی ارایه می‌شود که از درون فضای درگیر پدیده، به آن می‌نگرند. این نظریه‌ها، محیط بر پدیده سیاسی-اجتماعی بوده و متناسب با تغییرات رخ داده در آن، دچار تحول می‌شوند.

ج. تحلیل‌های پسینی؛ به تحلیل‌هایی اطلاق می‌شود که پس از گذشت زمان قابل

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی





ملاحظه‌ای از وقوع پدیده‌های سیاسی-اجتماعی و بارو شدن اسناد، مدارک، شواهد و به طور کل، همه یا اکثر داده‌های لازم برای تحلیل چنین مسائلی، تولید می‌شوند. هر چند در مورد کمتر واقع سیاسی-اجتماعی رخ داده در گذشته، می‌توان به قطعیت اعلام کرد که همه ابعاد آن روشن شده، اما در هر صورت، تحلیل‌های پسینی از امتیاز استفاده از مواد خام تحلیلی بهره می‌برند؛ امتیازی که در تحلیل‌های پیشینی یا آینده پژوهانه وجود نداشته و در تحلیل‌های میانی نیز به جامعیت تحلیل‌های پیشینی نیست. این چنین است که پژوهشگر موجود در این دسته، محاط بر ماجرا بوده و با دقت بیشتری، به بررسی اتفاقی که گذشته می‌پردازد.

البته همه اینها در شرایطی است که ما ابزار تحلیل خود را به عقل بشری منحصر کنیم. در این شرایط طبیعی است که تحلیل برآمده از عقل خویش را به تناسب زمان دسته‌بندی کنیم. اما اگر به منابع فراعقلی مانند وحی مقدس معتقد بوده و آنها را مورد استفاده قرار دهیم، دسته‌بندی مزبور مورد خلل واقع می‌شود. به عبارت دیگر، می‌توان با آگاهی از سنن الهی، وعده‌های موجود در قرآن کریم و تواریخی که ذکرشان رفته، در هر نسبت زمانی با یک پدیده سیاسی-اجتماعی، از یک تحلیل درست و موضع مشخص برخوردار بود.

با توجه به مباحث بالا، اگر بخواهیم از منظر صرف عقل بشری به انقلاب‌های اسلامی رخ داده در بلاد عربی بنگریم- همان طور که در اکثر تحلیل‌ها، چنین اتفاقی می‌افتد و همین قضیه، پاشنه آشیل آنها می‌شود- باید عنوان کنیم که ما در نسبت با برخی از این انقلاب‌ها در موقعیت تحلیل پیشینی قرار داریم و در برخی دیگر، در وضعیت تحلیل میانی.

نسبت مرزهای اعتباری و قلمرو فرهنگی اسلام با تحلیل‌های زمان‌مند

تقابل ژئوکالچر انقلاب اسلامی با ژئوپلتیک غرب در جنبش‌های جاری جهان اسلام، تقابل حقیقت با واقعیت جهان اسلام است. باید پذیرفت که با جنبش‌های جاری در جهان اسلام شکاف بزرگی در الگوهای استبدادی نظام‌های حاکم بر کشورهای اسلامی به وقوع پیوسته است و دیگر نمی‌توان با این نظام‌ها، جهان اسلام را کنترل کرد. این همان آرمان بزرگ امام خمینی در بیداری اسلامی است...
الف. ژئوکالچر: که بیانگر چهار چوب فرهنگی‌ای است که نظام‌ها،



مکتب‌ها و ایدئولوژی‌ها در محدوده آن عمل کرده و اثر می‌گذارند و مقدمات و مبانی فکری خود را نه در محدوده ملی و محلی بلکه در یک جغرافیای فرهنگی منتشر می‌سازند. در ژئوکالچر تمرکز فعالیت‌ها بر فرهنگ به جای سیاست و اقتصاد است و از مؤلفه‌هایی چون دعوت فرهنگی، تبلیغ، نشان دادن کارآمدی، نشان دادن توانایی تولید سرمایه فرهنگی و اجتماعی و رابطه‌های معنوی و فرهنگی و مقاومت به جای زور و سیطره و استعمار استفاده می‌شود.

ب. ژئوپلتیک: ژئوپلتیک مفهوم قدیمی‌تری نسبت به واژه ژئوکالچر بوده و از ابتدای قرن بیستم به عنوان نشانه‌ای برای تحولات و درگیری‌های جهانی در مورد کسب، حفظ و بسط قدرت به کار رفته است. قرن بیستم را قرن ژئوپلتیک گفته‌اند. در طول قرن بیستم ژئوپلتیک به منظور تعریف و توصیف مستمر رقابت جهانی بین بلوک سرمایه‌داری غرب و بلوک شوروی و سیاست‌های استعماری در جهان سوم به کار رفته است. در ژئوپلتیک بسط جغرافیایی و سرزمینی به جای تکیه بر فرهنگ و روش‌های فرهنگی بر سیاست و اقتصاد تکیه دارد.^۱

به نظر می‌رسد آنجاهایی که هنوز مرزهای جغرافیایی در برابر موج فرهنگی بیداری اسلامی مقاومت می‌کند و در تلاش است تا مرزهای ملی اعتباری به ارث رسیده از قرارداد وستفالی را حفظ کند، در موقعیت تحلیل پیشینی قرار داریم. به طور مثال تحلیل تحولات سیاسی-اجتماعی در مورد کشورهایی مانند عربستان، کویت، قطر و... از جمله این تحلیل‌هاست.

اما از سوی دیگر، مناطقی که در برابر این موج سرخم کرده‌اند و فرهنگ بیداری اسلامی را جایگزین مرزهای سیاسی-جغرافیایی پیشین نموده‌اند، در ذیل تحلیل‌های میانی قرار می‌گیرند. مصر، لیبی، بحرین و... از مناطقی هستند که تصلب مرزهای اعتباری را با موج بیداری اسلامی از بین برده‌اند و در فرآیند انقلاب اسلامی قرار دارند. در نتیجه، در مورد انقلاب‌های اسلامی موجود، تحلیل پسینی وجود ندارد. علت این امر به آن برمی‌گردد که هنوز زمان لازم برای قرار گرفتن ما در چنین موقعیتی فراهم نیست؛ زیرا همان‌طور که گفتیم پدیده‌های سیاسی-اجتماعی زمان‌بر هستند

۱. مظفر نامدار، «جهان اسلام در چرخه دگرگونی؛ رویارویی ژئوکالچر انقلاب اسلامی با ژئوپلتیک غرب در جنبش‌های اسلامی معاصر»، ۱۵ خرداد، ۱۳۹۰، ش ۲۷، سخن سردبیر.



و انقلاب‌های اسلامی موجود در بلاد عربی - حتی بر اساس نظریه‌های غربی پیرامون جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب و تئوری‌های انقلاب - در مراحل اولیه به سر می‌برند و ما محیط بر این مسائل هستیم.

انقلاب‌های اسلامی، انقلاب‌هایی بی پایان

اما اگر بخواهیم از منظر دیگری به این مقوله بنگریم باید بگوییم که هیچ انقلاب اسلامی را نمی‌توان یافت که نقطه پایان داشته باشد تا ما را در موقعیت تحلیل پسینی قرار دهد. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد اصولاً انقلاب‌هایی از جنس اسلام، حدیقف نداشته و نمی‌توان شرایطی را در نظر گرفت که در آن، فکر و عمل اسلامی - انقلابی تعطیل‌بردار شود. به عبارت دیگر انقلاب‌های اسلامی را نمی‌توان مانند انقلاب‌های مارکسیستی در نظر گرفت که ایجاد جامعه بی‌طبقه را سقف خواسته‌های خویش و نقطه پایانی برای انقلاب کارگران و مستضعفان اعلام کنند یا مانند لیبرال‌های قرن شانزده و هفده میلادی در غرب - نظریه‌های لیبرالیستی در این ادوار که هنوز مسلط بر جامعه غربی نبودند، در برابر نظام‌های سیاسی سلطنتی موجود در اروپا، جزء نظریه‌های انقلابی محسوب می‌شدند - وجود نظام سیاسی مشروطه و دولت حداقلی و مدافع آزادی‌های فردی را آرمان انقلاب معرفی کنند.^۱

هر چند در انقلاب‌های اسلامی، برقراری حکومت اسلامی و عدالت اجتماعی (عدالت اجتماعی اسلامی) به عنوان آرمان مطلوب معرفی شود، اما این بدان معنی نیست که می‌توان نقطه‌نهایی برای عدالت اجتماعی اسلامی فرض کرد و گفت که مثلاً از این زمان به بعد و با برقراری این شرایط، کار ما در این حوزه تمام شده یا حکومت اسلامی، با فلان شرایط تحقق یافته و دیگر نیازی به فعالیت فکری - عملی در این بخش نداریم. حتی اگر بتوان نقطه‌ای را برای تبلور کامل ایده‌آل‌های اسلامی تصور کرد، تلاش برای حفظ این ایده‌آل‌ها نیازمند حفظ روحیه انقلابی است و همین باعث می‌شود که ما برای انقلاب‌های اسلامی نتوانیم نقطه پایانی را در نظر بگیریم و به تبع، تحلیل‌های پسینی از انقلاب‌های اسلامی ارایه دهیم. (اصولاً از آنجا که این دنیا محل نزاع دائمی خیر و شر بوده و موقعیت امتحان برای همه و همیشه وجود دارد و همین شرایط است که بستر انقلاب‌های اسلامی را فراهم می‌کند، تصور وجود زمانی که این شرایط برچیده شود، از

۱. برای مطالعه بیشتر رک: فرانکلین لوفان بومر، جریان‌های بزرگ در تاریخ/اندیشه غربی، ترجمه حسین بشیریه، تهران، باز، ۱۳۸۰، ص ۴۵۲-۴۲۷.

منظر اسلامی اشتباه است).

البته دو راه گریز از این شرایط وجود دارد. راه اول اینکه تحلیل پسینی خود را در نسبت با ادوار مختلف چنین انقلاب‌هایی تعریف کنیم. در این وضعیت، تحلیل ما تحلیل پسینی از انقلاب اسلامی نیست، بلکه تحلیلی است از آنچه تا آن مقطع در قالب انقلاب اسلامی رخ داده. راه حل دیگر هم آن است که انقلاب اسلامی را از جایی به بعد تعطیل شده فرض کنیم و بعد از آن بیاوریم در قبال نوستالوژی باقی مانده از آن، تحلیل‌های ناهمگن ارایه کنیم. (مثل برخی از افرادی که روزگاری جزء بزرگان انقلاب ما بودند و امروز از خواص بی‌بصیرت‌اند. افرادی که فرآیند انقلاب اسلامی را از یک جایی تمام شده تصور کرده و از آن به بعد، شروع به توسعه مملکت با تئوری‌های غربی کردند که حاصلش چیزی جز شکاف فقر و غنا نبود. وضعیتی که حضرت امام در نامه مشهور به جام زهر، و با استفاده از عقلانیت دینی خویش و سنن الهی موجود در قرآن کریم، آن را پیش‌بینی کرده بود).^۱

نظریه‌های ناهمگن نقد شده یا قوانین همگن خلل ناپذیر

حال، نکته‌ای که در این میان وجود دارد آن است که ما- مراد از ما، همه مسلمانانی است که در قبال بیداری اسلامی مسئولیت دارند- برای موقعیت‌های مختلف انقلاب‌های اسلامی، احتیاج به تحلیل‌ها و نظریه‌هایی داریم که بتوانیم بر اساس آنها، تصمیم‌گیری‌های استراتژیک، عمل و عکس‌العمل‌های صحیحی داشته باشیم؛ زیرا در صورت نبود چنین نظریه‌ها و دیدگاه‌هایی، در دام عمل‌گرایی افتاده و امکان این مسئله وجود دارد که رفتارهای اشتباه و پرهزینه‌ای از ما بروز کند.

اما یک سؤال اساسی در اینجا مطرح می‌شود و آن اینکه کدام نظریه یا نظریه‌های موجود در علوم انسانی توانایی تحلیل انقلاب‌های اسلامی را دارند؟ آیا نظریه‌های حاضر که برآمده از شرایط سیاسی- اجتماعی غرب و بر مبنای ماتریالیسم بوده، می‌تواند انقلاب‌های اسلامی را تحلیل کند؟ آیا نظریه‌ای توانسته انقلاب اسلامی ایران را تحلیل کند که ما بر مبنای آن، انقلاب‌های اسلامی بلاد عربی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم؟

در جواب باید گفت از آنجا که اکثر نظریه‌های موجود در حوزه علوم انسانی، در بستر

۱. «... امروز جنگ حق و باطل، جنگ فقر و غنا، جنگ استضعاف و استکبار، و جنگ پابرهنگه‌ها و مرفهین بی‌درد شروع شده است و من دست و بازوی همه عزیزانی که در سراسر جهان کوله‌بار مبارزه را بر دوش گرفته‌اند و عزم جهاد در راه خدا و اعتلای عزت مسلمین را نموده‌اند می‌بوسم...» صحیفه/مأم، ج ۲۱، ص ۸۵.

سیاسی-اجتماعی کشورهای غربی تولید شده، همگنی لازم بین آن بسترها و زمینه اندیشه‌ورزی جهان اسلام وجود ندارد و کار بست آنها در این مورد اشتباه خواهد بود.^۱ از سوی دیگر، نقدهای بسیاری که بر این نظریه‌ها وارد شده نیز، ما را مجاب می‌کند که نمی‌توانیم از آنها بهره کامل ببریم و این دیدگاه‌ها را به عنوان چهارچوب نظری خویش قلمداد کنیم؛ زیرا غالب نظریه‌هایی که به هر نحوی، هسته اصلی خود را از مباحث مارکسیستی و لیبرالیستی دریافت می‌کنند از آنجا که ذاتاً به تحولات سیاسی-اجتماعی نگاهی ماتریالیستی داشته و چنین مسائلی را محصول اختلافات طبقاتی و وجود گروه‌های پیشروی انقلابی می‌دانند، هیچ‌گاه نمی‌توانند وجود دغدغه الهی و تلاش برای برقراری دستورات دین خداوند در عرصه جامعه را به عنوان مبنای انقلاب در نظر بگیرند. این نظریه‌ها نه تنها نمی‌توانند چنین چیزی را درک کنند، بلکه اصولاً قائل به وجود چنین موضوعاتی نیستند. به همین دلیل است که جان فوران در آغاز مقاله «انقلاب ۷۹-۱۹۷۷ چالشی بر تئوری اجتماعی» چنین نوشته است: «تحول گسترده‌ای که در ۱۹۷۸ تمام ایران را فرا گرفت، تقریباً تمام ناظران را، از ژورنالیست‌ها و دیپلمات‌ها گرفته تا اندیشمندان ایرانی و نظریه‌پردازان تغییرات اجتماعی جهان سوم، به تحیر افکند.»^۲ وی در ادامه مقاله، ضمن اشاره به چالش‌های فراوان نظریه‌های گوناگون در تحلیل انقلاب ایران می‌نویسد: «موضوع نظریه اجتماعی در دهه ۱۹۸۰ به این ترتیب درآمد که آیا انقلاب ایران را باید به عنوان یک مورد منحصر به فرد، خلاف سایر انقلاب‌ها مورد بررسی قرار داد و یا اینکه علت انقلاب‌ها را باید در پرتو شواهد ایران مجدداً مورد مذاقه قرار داد؟»^۳ برای روشن شدن این موضوع، به دو نمونه از این تئوری‌ها و نقدهایی که بر آنها وارد شده اشاره می‌کنیم.

رابرت دی‌لی، پروفیسور علوم سیاسی در دانشگاه کلرادو که یکی از استادان برجسته علوم سیاسی در ایالات متحده امریکا است، در مقاله «انقلاب اسلامی و اصالت» کوشش می‌کند انقلاب ایران را در چهارچوب متدلوژی غربی تحلیل نماید، اما اذعان می‌کند که

۱. در یکی از کلاس‌های دوره کارشناسی ارشد، فردی مهمان دانشگاه ما شد که در امریکا مشغول به تحصیل در رشته علوم سیاسی بود. از ایشان در مورد اساتید ایرانی موجود در آنجا سؤال کردیم. در کنار مطالبی که وی پیرامون ایشان عنوان کرد، موضوعی خیلی جالب توجه بود و آن اینکه اساتید ایرانی مقیم امریکا توسط جامعه علمی آنجا من باب این مسئله مورد نقد قرار گرفته‌اند که چرا از نظریه‌های ما غربی‌ها برای تحلیل شرایط سیاسی-اجتماعی ایران استفاده می‌کنید؟ در حالی که ما (غربی‌ها) این نظریه‌ها را برای تحلیل مسائل خودمان تولید کرده‌ایم.

۲. عبدالوهاب فراتی، *رهیافت نظری بر انقلاب اسلامی* (مجموعه مقالات)، «انقلاب ۷۹-۱۹۷۷ چالشی بر تئوری اجتماعی»، معارف، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ۱۳۷۹، ص ۳۲۵ و ۳۲۸.

۳. همان.



انقلاب اسلامی ماهیت خاصی دارد که در قالب متدلوژی متداول در غرب قابل تحلیل نیست؛ لیکن با استناد به برخی مشترکات موجود بین انقلاب اسلامی و اندیشه‌های اصالت در غرب، تلاش می‌نماید انقلاب اسلامی را از بُعد اصالت که برای غرب نیز آشناست تحلیل کند. وی در آغاز مقاله می‌نویسد:

انقلاب اسلامی پیچیده و اسرارآمیز است. مساوات‌طلب است، اما در عین حال سوسیالیست یا دموکراتیک نیست. رادیکال است، اما سنتی نیز به نظر می‌رسد. بیگانه‌گریز است، اما به ندرت انزواگراست و نمایانگر انقلاب‌های فرانسه، روسیه و یا تجربه امریکا نیست. نظریه‌های علوم اجتماعی راجع به نوسازی، خواه مارکسیست، خواه ملهم از سرمایه‌داری لیبرال نتوانستند وقوع آن را پیش‌بینی کنند و هنوز توضیح قانع‌کننده‌ای برای آن ارایه نکرده‌اند. تنها در دل تاریخ اسلام که با قیام‌های زاهدانه در هر عصری مشحون است، می‌توان معنایی برای این جنبش عظیم که جهان اسلام را درنوردید پیدا کرد... در تاریخ اسلام، انقلاب در الگویی متناوب از زوال و تولد قرار می‌گیرد، اما در پی رسیدن به فراسوی شیوه تفکر متداول است. انقلاب اسلامی در جست‌وجوی یک آغاز تازه، یک تأسیس مجدد، بازآفرینی و فعال کردن دوباره اقدامات انقلابی محمد(ص) است که ملهم از کلام قرآن بود.^۱

تدا اسکاچپول در کتاب *دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی* که آن را تنها سه سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نوشت، با مطالعه انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین ادعا کرد که فقط جوامع کشاورزی مستعد انقلاب‌های اجتماعی هستند. وی درباره سه انقلاب مذکور می‌نویسد:

شورش‌های کشاورزان تاکنون از اجزای مهم و غیرقابل تردید پیکره انقلاب‌ها به خصوص در چین، روسیه و فرانسه بود. مایه شگفتی نیست که تمامی این انقلاب‌ها در جوامعی رخ دادند که نیروی کشاورز آن نقش عمده را در تولیدات به عهده داشت. بدون مشارکت کشاورزان، کارگران شهری مرکز قادر به اعمال انقلاب و اصلاحات نبودند. انقلاب‌های آلمان و انگلستان مبین این فرضیه است... در هر دوی این انقلاب‌ها نقش

۱. رابرت دی لی، *انقلاب اسلامی و اصالت*، قم، تبیان، ۱۳۸۷، ص ۲۴۰-۲۱۷، به ویژه صفحات ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲ و ۲۲۳.



کلیدی و اصلی در دست کارگران و کارمندان شهری بود ولی علی‌رغم حضور یکپارچه و عظیم آنها و تنها به دلیل عدم حضور کشاورزان در روند انقلاب با شکست روبه‌رو شدند... نقش کشاورزان در انقلاب‌های چین، فرانسه و روسیه بسیار چشمگیر بود.^۱

او علاوه بر این، اعتقاد داشت انقلاب‌ها به راه نمی‌افتند، بلکه می‌آیند. در تحلیل او برای انقلاب‌ها، جایی برای نقش مذهب وجود نداشت. بر همین اساس بود که در سال ۱۹۸۲ در مقاله «حکومت تحصیل‌دار و اسلام شیعه در انقلاب ایران» اعتراف کرد که انقلاب ایران موجب تعجب او شده و مجبور به رفو کردن و ترمیم و بازنگری نظریه خود گردید. نقش رهبری و ایدئولوژی در انقلاب ایران را پذیرفت و بر همین پایه بود که اعتراف کرد درک وی از نقش ممکن نظام‌های عقیدتی و مفاهیم فرهنگی در شکل دادن به کنش‌های سیاسی تعمیق یافته است. برای او روشن شد که مطابق نظر بسیاری از دانشمندان غربی، ایران در هنگام وقوع انقلاب یک جامعه کشاورزی نبود و کشاورزی برای بیشتر مردم شیوه اصلی تولید و روش عمده امرار معاش به شمار نمی‌رفت. او در آغاز مقاله، تعجب و شگفتی خود را از انقلاب ایران چنین بیان می‌کند:

سقوط اخیر شاه ایران و به راه افتادن انقلاب ایران بین سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۷۹ باعث تعجب ناگهانی ناظران خارجی، از دوستان امریکایی شاه گرفته تا روزنامه‌نگاران و متخصصان سیاسی و متخصصان علوم اجتماعی از جمله افرادی مثل من که متخصص مسائل انقلاب هستم، گردید. همه ما با علاقه و شاید بهت‌زدگی تحقق وقایع جاری را مشاهده کرده‌ایم. تعدادی از ما به سوی تفحص در مورد واقعیات اجتماعی-سیاسی ایران در ورای این رخدادها سوق داده شدیم. برای من چنین تحقیقی غیر قابل اجتناب بود. بیش از همه به خاطر این بود که انقلاب ایران از جنبه‌های مختلف غیر عادی‌اش مرا تحت تأثیر قرار داد. این انقلاب مطمئناً شرایط یک انقلاب اجتماعی را دارا می‌باشد. با این حال، وقوع آن به ویژه در جهت وقایعی که منجر به سقوط شاه شدند انتظارات مربوط به علل انقلابات را- که من پیش‌تر در تحقیق تطبیقی- تاریخی‌ام در مورد انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین تکامل

۱. تدا اسکاچپول، دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، ترجمه سید مجید رویین تن، تهران، سروش، ۱۳۷۶، ص ۱۳۶.



بخشیده‌ام - زیر سؤال برد.^۱

او در ادامه، برخی آثار انقلاب ایران بر تحلیل خود از انقلاب‌ها و در نتیجه، تغییر در نظریه خویش را آورده و می‌نویسد:

من در کتابم به نام دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی بدون استثنا از تمامی نظریه‌هایی که پذیرفته‌اند انقلابات آگاهانه توسط نهضت‌های انقلابی متکی به جنبش‌های توده‌ای اجتماعی ساخته می‌شوند انتقاد کرده‌ام... در کتاب، از وندل فیلیپس نقل کرده‌ام که انقلاب‌ها ساخته نمی‌شوند، آنها به وجود می‌آیند. مراحل اولیه انقلاب ایران مشخصاً نظرات قبل من در مورد موجبات انقلاب اجتماعی را زیر سؤال برد. سه دشواری آشکار بلافاصله به ذهن من خطور می‌کند... اگر در واقع بتوان گفت که یک انقلاب در دنیا وجود داشته است که عمداً و آگاهانه توسط یک نهضت اجتماعی توده‌ای ساخته شده تا نظام پیشین را سرنگون سازد، به طور قطع آن انقلاب، انقلاب ایران بر علیه شاه است. تا آخر سال ۱۹۷۸ کلیه بخش‌های جامعه شهری ایران تحت لوای اسلام شیعه گرد آمده بودند و از رهنمودهای یک روحانی عالی‌قدر شیعه، آیت‌الله روح‌الله خمینی، در جهت مخالفت سازش‌ناپذیر علیه شاه و کلیه افرادی که همچنان به او وابسته باقی مانده بودند، پیروی می‌کردند... مردم شهرنشین ایران با بسیج توده‌ای خود به یک نهضت فراگیر بر علیه یک رژیم سلطنتی و امپریالیست جامه عمل پوشاندند. انقلاب آنها صرفاً نیامد، بلکه به صورت آگاهانه و منطقی ساخته شد.^۲

وی در ادامه، این مقاله از نقش روحانیان و غیر روحانیان با ایمان و زنجیره بی‌پایان از نمازهای جماعت و مراسم مذهبی در روزهای ویژه مذهبی و نقش تشیع و اسطوره بنیادین آن داستان شهادت مشتاقانه امام حسین (ع) و سخنرانی‌های امام خمینی (ره) در معرفی شاه به عنوان عامل ضد اسلام و نوکر امپریالیسم خارجی، یاد کرده و با تأکید فراوان بر نقش مذهب شیعه در انقلاب ایران می‌نویسد:

به طور خلاصه، اسلام شیعه هم از نقطه نظر سازمانی و هم از لحاظ

۱. عبدالوهاب فراتی (به کوشش)، *رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی* (مجموعه مقالات)، تدا اسکاچپول، «حکومت تحصیل‌دار و اسلام شیعه در ایران»، ترجمه محسن امین‌زاده، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۷، ص ۲۱۶-۱۸۵.

۲. همان.



فرهنگی برای ایجاد انقلاب ایران علیه شاه، نقشی حیاتی داشت.^۱ جان فوران هم در نقد نظریه تدا اسکاچپول در مقاله «انقلاب ۷۹-۱۹۷۷ چالشی بر تئوری اجتماعی» نوشت: «برای مثال، انقلاب ۱۹۷۹ ایران، سه سال پس از ادعای اسکاچپول مبنی بر اینکه انقلاب‌ها به راه نمی‌افتند، بلکه می‌آیند، نشان داد انقلابی است که به صورت دقیق و منسجم به راه افتاده است.»

در نتیجه به همین دلیل است که هنگام تحلیل انقلاب اسلامی ایران، با وجود نظریه‌های مختلفی که ارایه شد و اصولاً نسل چهارم تئوری پردازان انقلاب را به وجود آوردند، نتوانستند این انقلاب را درک کنند و آن را یا محصول توسعه اقتصادی تقدم یافته بر توسعه سیاسی دانستند^۲ یا در تحلیل‌های چندعلیتی از یک سو به عوامل داخلی مانند کاهش فشار شاه و افزایش بسیج مردمی و از سوی دیگر به عوامل خارجی مانند عدم حمایت امریکا از شاه اشاره کردند.^۳

همه اینها مؤید یک نکته اساسی است و آن اینکه استفاده نظریه پردازان و اندیشمندان ما از تئوری‌های غربی در تحلیل مسائل پیش رو، بزرگ‌ترین اشتباهی است که می‌تواند رخ دهد. به عبارت دیگر، اگر تصور کنیم که نظریه‌های ناهمگن غربی پر از انتقاد، قانون همگن خلل ناپذیر است، هیچ نمی‌توانیم از قید تصلبات آن رهایی پیدا کنیم و همچنان در عدم درک انقلاب‌های اسلامی گرفتار می‌مانیم.

انقلاب در تحلیل‌ها، پیش شرط تحلیل انقلاب‌ها

با توجه به موضوعی که در بالا بیان شد به مرحله مهمی می‌رسیم و این سؤال مطرح می‌شود که برای تحلیل انقلاب‌های اسلامی موجود در بلاد عربی، کدام نظریه یا نظریه‌هایی باقی می‌ماند تا بر اساس آن، بتوانیم آنها را تئوریزه کنیم و درک کامل‌تری از آنها داشته باشیم؟ آیا چنین نظریه‌ای موجود است؟ اگر نیست، چه باید کرد تا تولیدات ما در حوزه علوم انسانی به جایگاهی برسد که بتوانیم نظریه لازم را برای انقلاب‌های اسلامی طراحی کنیم؟

به نظر می‌رسد برای تحلیل انقلاب‌های اسلامی پیشینی، موجود و پسینی، یک

۱. همان.

۲. رک: یرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، تهران، مرکز، ۱۳۸۶.

۳. رک: جان فوران، *مقاومت شکننده* (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی)، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۸.



پیش شرط بنیادین بسیار مهم لازم است و آن انقلاب در تحلیل ها و تئوری هایی است که فعلاً در ذهن ما نقش بسته و ما را مجبور می کند تا از منظر آنها به تحولات رخ داده در مسائل سیاسی - اجتماعی جهان اسلام بنگریم. به عبارت دیگر، تا وقتی که به مسلمات نظری حک شده در اندیشه ورزی خود، شک نکرده و آنها را مورد نقد قرار ندهیم، نمی توانیم به این روحیه دست پیدا کنیم که خودمان را در موقعیت نظریه پردازی قرار دهیم. رهبر معظم انقلاب پیرامون این نکته فرموده اند:

اینکه بنده در باره علوم انسانی در دانشگاه ها و خطر این دانش های ذاتاً مسموم هشدار دادم - هم به دانشگاه ها، هم به مسئولان - به خاطر همین است. این علوم انسانی ای که امروز رایج است، محتوایی دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است؛ متکی بر جهان بینی دیگری است؛ حرف دیگری دارد، هدف دیگری دارد. وقتی اینها رایج شد، مدیران بر اساس آنها تربیت می شوند؛ همین مدیران می آیند در رأس دانشگاه، در رأس اقتصاد کشور، در رأس مسائل سیاسی داخلی، خارجی، امنیت، غیره و غیره قرار می گیرند. حوزه های علمیه و علمای دین پشتوانه هایی هستند که موظف اند نظریات اسلامی را در این زمینه از متون الهی بیرون بکشند، مشخص کنند، آنها را در اختیار بگذارند، برای برنامه ریزی، برای زمینه سازی های گوناگون. پس نظام اسلامی پشتوانه اش علمای دین و علمای صاحب نظر و نظریات اسلامی است؛ لذا نظام موظف به حمایت از حوزه های علمیه است، چون تکیه گاه اوست.^۱

اما این انقلاب مقدماتی در چه سطوح و در چه مواردی باید رخ دهد؟ کدام بخش های نظریه پردازی ما باید دچار تحول شود؟ انقلاب در علوم انسانی، انقلاب در چه چیزهایی است؟

حتماً ذهن یک نفر نمی تواند همه ابعاد یک مسئله را تحت پوشش قرار دهد و هر چقدر این مسئله بزرگ تر باشد، نقص های این امر بیشتر می شود. اما آنچه به عنوان برخی از ملزومات این انقلاب به ذهن خطور می کند این است که انقلاب در تحلیل های ما، برای تحلیل انقلاب های اسلامی موجود باید در سه سطح: بینش نظریه پردازی، روش نظریه پردازی و دانش نظریه پردازی اتفاق بیفتد.

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار طلاب، فضلا و اساتید حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹.

انقلاب در بینش نظریه‌پردازی به این معنی است که اولاً تصور نکنیم غربی‌ها خدای تولید علم هستند و هر وقت دست به خاک می‌زنند، زر می‌سازند؛ به عبارت دیگر شخصیت اسطوره‌ای از غربی‌ها در ذهن خود نسازیم و اسیر این بت خودساخته نشویم و با رویکرد انتقادی به بررسی آثار ایشان بنشینیم. از سوی دیگر، اعتماد به نفس ملی خویش را بالا برده و به این باور برسیم که «ما می‌توانیم». همان‌طور که امروزه، این توانایی را در بخش‌هایی مانند انرژی هسته‌ای و نانو تکنولوژی ثابت کرده‌ایم.

ثانیاً ما باید قبول کنیم که تولید علم و نظریه‌پردازی در حوزه علوم انسانی، عرصه‌ایست که در آن خطا ممکن است و با تجربه و گذر از این خطاهاست که می‌توانیم به تئوری‌های درست‌تری دست پیدا کنیم. حتی بررسی تجربه تاریخی غرب نیز مؤید این نکته است که بزرگ‌ترین نظریه‌های سیاسی - اجتماعی آنها محصول نقد و رد تئوری‌های پیشین است.

ثالثاً بزرگان علوم انسانی برای نظریه‌های جدیدی که توسط دیگران تولید می‌شود و البته خالی از ایراد نیستند، راه‌ارایه و بروز فراهم کنند و با نگاه دلسوزانه، به تعمیق این نظریه‌ها همت گمارند.

رابعاً نظریه‌پردازی در حوزه علوم انسانی و به خصوص تولید تئوری برای انقلاب‌های اسلامی، نیازمند افرادی است که خودشان عامل به این نظریه‌ها باشند. برای مثال حضرت امام (ره) که در دوران جدید دست به احیای نظریه ولایت فقیه زدند، در ابتدای امر عامل به آن بودند و همه هستی خود را در جهت اعتلا و اجرای این نظریه اختصاص دادند. این مسئله آنجا از اهمیت برخوردار می‌شود که تئوری‌های ایجاد شده، بخواهند در واقعیت زندگی عملی خود فرد وارد شوند و عدم التزام عملی به وجودآورنده آن، ضربه مهلکی است برای آن نظریه.

مراد از انقلاب در روش نظریه‌پردازی این است که نظریه‌پرداز انقلاب اسلامی، عالم برج عاج‌نشین نباشد و برای موارد کاربردی و عملیاتی موجود در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی مسلمانان، دست به تولید نظریه بزند. مسلماً بحث‌های تئوریک که مستقیم یا غیر مستقیم در جهت کاربرد در حیات سیاسی نظریه‌پرداز انقلاب نباشد، گویی اصلاً تولید نشده. به عبارت بهتر، نظریه‌های ما باید برای کاربست عموم مردم باشد و اثر آن در زندگی مردم دیده شود و پرداختن به موضوعات غیر مربوط، خنثی و انحرافی که امروزه در دانشگاه‌های ما موج می‌زند، تعطیل شود.

و اما منظور از انقلاب در دانش نظریه‌پردازی این است که داده‌ها، مواد خام یا همان

مواد اولیه مورد نیاز برای تحلیل و تولید نظریه را، نه از منابع مستشرقین غربی که بسیار جهت‌دار است بلکه از خودمان کسب کنیم و از تولیدات بومی در این بخش بهره ببریم. جهان اسلام برای برخورداری از نظریه بومی، نیازمند تئوری‌هایی است که از دل مناسبات درون چنین جوامعی بیرون آمده باشد و برای این کار لازم است تا به گنجینه نهان موجود در بخش اطلاعات اولیه باور داشته و آنها را استخراج کنیم. البته این به معنی نفی تولیدات غربی‌ها نیست بلکه توصیه‌ای است برای داشتن نگاه انتقادی به آنها.





مقالات



بوران توطئه در نخستین سال پیروزی انقلاب

غلامرضا خاخرکوهی^۱

چکیده

سقوط چهارصد و چهل و ششمین و آخرین پادشاه ایران از تخت طاووس را باید شگفت‌انگیزترین پدیده سیاسی تاریخ معاصر جهان دانست؛ هم از آن جهت که شاه تصور نمی‌کرد با داشتن یک ارتش هفتصد هزار نفری مسلح به انواع تسلیحات، شکست بخورد و هم از این نظر که او تنها شاهی بود که چند دولت استکباری مختلف العقیده و متضاد جهان یعنی امریکا، چین، روسیه، فرانسه و... از او حمایت می‌کردند. اما پیروزی انقلاب اسلامی شگفت‌انگیزتر از سقوط محمدرضا شاه بود؛ چراکه پیروزی یک انقلاب متکی به ایدئولوژی اسلامی، در هیچ‌یک از معادلات سیاسی قرن بیستم نمی‌گنجید. ولی آنچه این شگفتی را کامل می‌کند حجم توطئه‌های زیادی است که با سوءاستفاده از آزادی‌های بی‌شمار پس از پیروزی انقلاب، علیه نظام اسلامی به اجرا درآمد. این توطئه‌ها که با حمایت دول بیگانه و توسط عوامل داخلی در ابعاد مختلف انجام می‌شد، در سال‌های اول انقلاب به اوج خود رسید. لذا ما در این مقاله با توجه به ضرورت آشنایی

۱. تاریخ‌نگار انقلاب در استان گلستان

نسل جدید و به منظور افزایش بصیرت تاریخی جامعه، تنها به معرفی تعدادی از این توطئه‌ها که مربوط به نخستین سال پیروزی انقلاب است، می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی، محمدرضا شاه، امریکا، توطئه، شریعتمداری، مطبوعات، گروه‌ها و احزاب، لانه جاسوسی (سفارت امریکا)، اسلام‌زدایی، دولت موقت، خودمختاری (تجزیه‌طلبی)، شوروی، خبرنگاران، امیرانتظام، تروریست، فرقان، سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، بازرگان، ارتش، حزب خلق مسلمان.

سقوط شگفت‌انگیز

سقوط محمدرضا شاه پهلوی را باید یکی از بزرگ‌ترین حوادث سیاسی تاریخ معاصر جهان به حساب آورد؛ سقوطی که به زعم حامیان شاه، «شگفت‌انگیز و باورنکردنی» بود.^۱ زیرا او قدرتمندترین شاه جهان، سخنگوی اصلی سازمان مهم اوپک، متحد سیاسی و نظامی و وفادار ایالات متحده امریکا و دول غرب محسوب می‌شد. ویلیام فوربیس، یکی از مورخان امریکایی در کتاب *سقوط تخت طاووس می‌گوید*:

سرنگونی محمدرضا پهلوی، چهارصد و چهل و ششمین و آخرین شاه ایران، به عمر رژیم‌های سلطنتی که طی بیست و پنج قرن بر ایران حکومت کردند، خاتمه داد. سقوط رژیم سلطنتی در ایران... صفحه



۱. مهدی ماحوزی، *عوامل سقوط محمدرضا پهلوی* (یادداشت‌های علی دشتی)، تهران، زوار، ۱۳۸۳، ص ۲۸.



تازه‌ای در تاریخ ایران و جهان گشوده و انقلابی که به عمر این رژیم خاتمه داد، خود یکی از پدیده‌های شگفت‌انگیز تاریخ معاصر است.^۱

ماروین زونیس، یکی از محققان آمریکایی با اشاره به اوج‌گیری مبارزات مردم ایران از سال ۵۶ به بعد می‌گوید:

در یک سالی که گذشته بود، مردم ایران در تقاضای خود برای انجام تغییرات سیاسی اساسی، بیش از همیشه علیه او متحد شده بودند و موجبات آزار او را فراهم می‌آوردند و در پاییز ۱۹۷۸ [سال ۱۳۵۷]، در تقاضا برای سرنگونی شاه راسخ‌تر از همیشه بودند. در همان حال، مصرانه نیز خواهان بازگشت آیت‌الله روح‌الله الموسوی الخمینی، رهبر مذهبی تبعیدی و سالخورده به ایران و تأسیس یک جمهوری به رهبری معنوی این روحانی بودند. تظاهرات علیه شاه در راهپیمایی‌های روزهای ۱۰ و ۱۱ دسامبر ۱۹۷۸ [تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷] که مهم‌ترین ایام مذهبی در تقویم شیعیان است، به اوج خود رسید. در هر یک از این دو روز، بیش از یک میلیون ایرانی به خیابان‌ها ریختند تا اگر نه مرگ شاه، لااقل عزل او را خواستار شوند.^۲

استاد شهید مرتضی مطهری که خود از نظریه‌پردازان برجسته انقلاب اسلامی است، عمق نفوذ رهبری حضرت امام خمینی (ره) را در قشرهای مختلف چنین توصیف می‌کند:

این نهضت، ماهیت صددرصد اسلامی پیدا کرده و در تمام اقشار جامعه ما نفوذ کرده است؛ آن هم چه نفوذی! وقتی که مثلاً یک دعوت به تعطیلی، دعوت به اعتصابی از ناحیه رهبران و بالخصوص رهبر بزرگ [امام خمینی] صادر می‌شود، در تمام اقشار این مملکت طنین می‌افکند؛ در شهر همان مقدار طنین دارد که در روستا؛ در میان باسواد همان مقدار طنین دارد که در میان بی‌سواد؛ در میان کارگر همان مقدار طنین دارد که در میان کارمند و در میان کشاورز و در میان معلم و در میان طلبه و دانشجو؛ چون سر و کارش با یک نوع آگاهی دیگری است که نامش خداآگاهی است.^۳

۱. محمدرضا پهلوی و دیگران، *اعترافات شاه مخلوع*، ترجمه منوچهر مهرجو، تهران، هفته، ۱۳۶۲، ص ۸۵-۸۳.

۲. ماروین زونیس، *شکست شاهانه*، ترجمه اسماعیل زند و بتول سعیدی، تهران، نور، ۱۳۷۱، ص ۱.

۳. مرتضی مطهری، *پیرامون جمهوری اسلامی*، تهران، صدرا، ۱۳۶۸، ص ۷۷.



اما با وجود این نفوذ عمیق و گسترش فزاینده مبارزات مردم مسلمان به رهبری امام، نه تنها امریکا و متحدانش این قیام را جدی نمی‌پنداشتند، بلکه حتی خود شاه هم با اعتماد به نفس کامل به تخت طاووس تکیه زده بود و می‌گفت:

هیچ کس نمی‌تواند سلطنت مرا واژگون کند، زیرا ارتش هفتصد هزار نفری و کارگران و اکثریت مردم از من حمایت می‌کنند.^۱

البته این فقط شخص شاه نبود که از چنین آسودگی خاطری برخوردار بود، بلکه سایر مقامات و دستگاه‌های اداری رژیم نیز با چنین توهمی، با خیال راحت به برنامه‌ریزی بلندمدت و اعمال سیاست‌های حاکمیتی رژیم شاهنشاهی مشغول بودند. چون حتی در مخیله‌شان هم خطور نمی‌کرد که روزی حکومت پهلوی متلاشی گردد. چنانکه در آخرین روزهای فرار و سقوط رژیم، گارد جاویدان شاهنشاهی آگهی استخدام در مطبوعات صادر می‌کند.^۲ شاید علت اصلی اینکه شاه و اطرافیانش در توهم قدرت پایدار به سر می‌بردند و واقعیت قیام امام و مخالفت‌های مردم را درک نمی‌کردند دلخوشی آنها به حمایت‌های استکبار غرب و شرق بود. چنانکه در اواسط آذرماه سال ۵۷ یکی از مطبوعات ایران به نقل از روزنامه *اینترناشنال* هرالد تریبون می‌نویسد:

وضع شاه در ایران از لحاظ سیاست خارجی بسیار مستحکم است، چون (کارتر) رئیس‌جمهور امریکا و (برژنف) دبیر کل حزب کمونیست شوروی و (هوانکوئوفنگ) زمامدار چین طرفدار او هستند و تا امروز در تاریخ آسیا سابقه نداشته که یک زمامدار آسیایی این طور مورد پشتیبانی سه دولت درجه اول جهان [آن هم با سه ایدئولوژی مختلف لیبرالیستی، کمونیستی و مائوئیستی] باشد.^۳

علی‌دستی، یکی از درباریان حکومت پهلوی در خاطراتش می‌گوید:

یک‌بار [خدمت شاه] شرف‌یاب شدم و راجع به رفتار دولت با روحانیون با شاه صحبت کردم و گفتم بی‌حرمتی دولتیان نسبت به این طبقه

۱. وحیدالزمان صدیقی، *انقلاب اسلامی از نگاه دیگران*، ترجمه و تصحیح سید مجید رویین تن، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۸، ص ۱۰۵.

۲. به عنوان مثال یکی از این آگهی‌ها در ۱۸ آذر سال ۵۷ به چاپ رسیده است. در مقدمه این آگهی استخدام چنین آمده است: «گارد جاویدان شاهنشاهی به منظور تکمیل کادر درجه‌داری خود تعدادی داوطلب تا پایان سال جاری [سال ۵۷] استخدام می‌نماید. واجدین شرایط می‌توانند همه‌روزه به جز روزهای تعطیل با در دست داشتن شناسنامه عکس‌دار و مدرک تحصیلی به آجودانی گارد شاهنشاهی واقع در تهران، پادگان لویزان، شعبه استخدام مراجعه نمایند.» *خواندنیها*، ش ۱۳، ۱۳۵۷/۹/۱۸، ص ۷۲.

۳. همان، ص ۶۳.

ریزه خواران فرهنگ و تمدن منحنی

دائم التزاید است و من به خوبی
حس می کنم که این بنا (بنای شامخ
سلطنت) دیر یا زود فرو خواهد ریخت
و هیچ علت مبقیه‌ای برای استقرار
اساس سلطنت نمی بینم که «الملک
یبقی مع الکفر، و لا یبقی مع الظلم»
به ویژه که آنها اکثریت مردم را پشت
سر خود دارند. شاه در جواب گفت:
«دشتی! خیالت از هر حیث آسوده
باشد، آب از آب تکان نخواهد خورد.»^۱

غربی، الحادی و شاهنشاهی، پس
از انقلاب اسلامی بر آن شدند که
خط انحرافی و استکباری خویش
را در حوزه‌های شعر، قصه، تألیف،
تحقیق، ترجمه، تئاتر، سینما،
نقاشی، موسیقی، عکس و دیگر
حوزه‌ها ادامه دهند و همچنان همان
«ادبیات مریض» و «هنر فاسد»
طاغوتی را به خورد جوانان و سایر
قشرهای جامعه بدهند

اما هر روز که می گذشت، این توهم شاهانه بیشتر رنگ می باخت؛ چنانکه چند ماه بعد، وقتی شاه مجبور شد در ۲۶ دی ماه ۵۷ از ترس جاننش ایران را ترک کند و حضرت امام از تبعید بازگشت، تازه پی برد که مبارزه مردم ایران جدی است و آنچه او در مورد استحکام سلطنت خود می پنداشته، توهمی بیش نبوده است. لذا با ورود حضرت امام و فراگیری مبارزه، آخرین ستون‌های قدرت شاه، اعم از ارتش و نخست‌وزیری و ساواک (به رغم حمایت‌های خارجی) از هم پاشید و روز ۲۲ بهمن سال ۵۷، جهان شاهد سقوط کامل سلطنت شاهنشاهی پهلوی‌ها و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بود.

روند ستیز مخالفان با انقلاب

درست است که انقلاب اسلامی برخلاف محاسبات شاه و حامیان غربی و حتی شرقی‌اش به پیروزی رسید، اما نیل به این پیروزی آسان نبود، زیرا این موج عظیم مردمی با هدایت‌های پیامبرگونه حضرت امام خمینی از گذرگاه‌های سهمگینی عبور کرد و توطئه‌ها و دشمنی‌های بی‌شماری را در طول ۱۷ سال مبارزه پشت سر نهاد؛ به طوری که از سال ۱۳۴۱ تا سقوط کامل رژیم پهلوی در ۲۲ بهمن سال ۵۷، با هزاران مانع ستیز جویانه و توطئه بزرگ و کوچک مواجه شد که از سوی مخالفان داخلی و خارجی امام طراحي و اجرا می گردید. مخالفان اصلی انقلاب در دوران ۱۷ سال مبارزه به طور کلی سه دسته بودند که اضلاع یک مثلث شوم را تشکیل می دادند: ۱. رژیم مستبد شاه ۲. حامیان غربی و شرقی شاه ۳. متحجران مقدس‌مآب و عافیت‌طلب.

۱. مهدی ماحوزی، همان، ص ۲۰.

وحدت پیدا و پنهان این سه گروه در مقابل قیام اسلامی مردم، اگر چه خطر بزرگی محسوب می شد و حتی موجب تأخیر در نیل به پیروزی انقلاب گردید، ولی از آنجا که الطاف الهی شامل حال حضرت امام و مردم مبارز بود، این جنبش بزرگ اجتماعی قرن بیستم، هر توطئه و ترفندی را درنوردید و کشتی انقلاب اسلامی به ساحل پیروزی نائل آمد. گروه های متشکله این مثلث شوم (رژیم شاه، حامیان خارجی اش و متحجران) از چنان اتحادی در برابر قیام مردم برخوردار بودند که تا آخرین لحظات پایانی عمر حکومت پهلوی، دست از مخالفت با انقلاب برنداشتند و هر روز توطئه های جدیدی را - حتی در آخرین روزهای عمر رژیم شاه - طراحی و اجرا می کردند که از جمله مهمترین آنها: اخلال در مسئله بازگشت حضرت امام خمینی از تبعید فرانسه به ایران و بستن فرودگاه ها و نیز طرح «کودتای نظامی ارتش شاهنشاهی» بود که توسط ژنرال هایزر امریکایی دنبال می شد؛ اما به یاری خداوند و درایت امام خمینی و پشتیبانی مردم مسلمان به سرعت خنثی شد. بنابراین انقلاب اسلامی در چنین شرایط بحرانی به پیروزی رسید. اما با این پیروزی نه تنها توطئه ها به پایان نرسید بلکه در شکل و شگردهای جدید بر ضد جمهوری اسلامی ادامه یافت. به طوری که محاسبات اولیه نشان می دهد فقط طی یک سال نخست پس از پیروزی، حدود یکصد توطئه خطرناک از سوی دشمنان ملت بر ضد این نظام اسلامی نوبا به اجرا در آمد که تشریح این آمار انبوه مثنوی هفتاد من کاغذ می شود. اینک در اینجا برای آشنایی نسل جوان و افزایش بصیرت سیاسی آنها،^۱ صرفاً به شرح چند نمونه از این توطئه های بی شمار در نخستین سال پیروزی انقلاب می پردازیم.

دشمنی با اسلام انقلابی

یکی از ویژگی های مهم انقلاب اسلامی ایران، دینی بودن آن است. این انقلاب هنگامی اتفاق افتاد که وقوع انقلاب با ماهیت مذهبی به دلیل فرهنگ سیاسی حاکم بر جهان ناممکن بود. اندیشه های لائیک و سکولار، اندیشه های رایج جهان سیاست بود. در جهان این عصر - با وجود آن که عصر «تقابل ایدئولوژی ها» نامیده شد - این وفاق و وحدت نظری وجود داشت که مذهب نمی تواند و نباید در سیاست دخالت نماید. این تفکر محصول نوگرایی اروپا و حاکمیت اندیشه های سکولاری در آن خطه^۲ و اندیشه های مارکسیستی

۱. متأسفانه نسل دوم و سوم انقلاب به علت عدم آشنایی کافی از تاریخ سال های اولیه انقلاب و انبوه توطئه های دشمنان داخلی و خارجی، مورد هجوم فرهنگی و سیاسی سکولارها و لیبرال ها قرار گرفته اند.

۲. محمد نصر اصفهانی و علی نصر اصفهانی، بنیان های انقلاب/اسلامی، تهران، فرهنگ مردم، ۱۳۸۱، ص ۱۰.



در شوروی و مائوئیستی در چین بود که بعدها به کشورهای جهان سوم نیز سرایت کرد. در واقع، مطابق اندیشه‌های دول استکباری غرب و شرق و حتی در میان اندیشمندان کشورهای مسلمان، وقوع انقلابی اسلامی غیرممکن بود. علت این ناباوری در میان سیاست‌مداران غرب و شرق این است که آنها نگاهی سکولار به حکومت و جامعه دارند و مخالف کاربرد آموزه‌های الهی به ویژه اسلامی در عرصه سیاست و حکومت هستند؛ از طرف دیگر، آنها از این وحشت دارند که با وقوع قیام‌های دینی، منافع‌شان به خطر افتد و راه چپ‌اولگری آنها بسته شود. اما علت ناباوری روشنفکران مسلمان این بود که اینان، هم تحت تأثیر اندیشه‌های سکولار قرار داشتند و هم از نظر تاریخی تحقق یک انقلاب اسلامی مستقل، بر پایه آموزه‌های قرآنی و نبوی برایشان قابل درک نبود. از سوی دیگر، طیف سومی هم با این دو گروه هم‌صدا شده بودند که اندیشمندان متحجر نامیده می‌شوند. اینان سر در مباحث درسی و حوزوی خود داشتند و مخالف تجلی نقش مذهب در حیات سیاسی - اجتماعی مردم بودند. به همین سبب، اسلام انقلابی معاصر که با قیام حضرت امام خمینی (ره) احیا شد، در کمال مظلومیت از هر سو مورد تهاجم بی‌رحمانه عناصر داخلی و خارجی قرار گرفت؛ چراکه دشمنان دیدند اسلام انقلابی مخالف سلطه‌جویی کاخ‌های سرخ و سفید است. این نوع اسلام مدافع بحق مستضعفان جهان و مظلومانی چون ملت فلسطین و عراق و افغانستان است و با متجاوزانی مثل اسرائیل از اساس مخالف است و با آنها می‌ستیزد.

به طور کلی، توطئه بر ضد اسلام انقلابی پس از پیروزی در دو بعد انجام می‌شد: بعد سیاسی و بعد فرهنگی.

الف. بعد سیاسی اسلام‌زدایی

پس از انقلاب شکوهمند اسلامی، استکبار جهانی کوشید با برقراری ارتباطات ارگانیک با مهره‌های قدیم و جدید خود، از طریق لانه جاسوسی امریکا و ستون پنجم روسیه (مانند حزب توده)، بعد مکتبی انقلاب را مورد یورش قرار دهد. در این راستا اسلام‌زدایی، با برپایی میتینگ و انتشار روزنامه، مجله، کتاب و... در بعد سیاسی آغاز شد؛ چهره‌های متمایل به غرب که در سازمان‌هایی مانند «جبهه دموکراتیک ملی» گرد آمده بودند و طیف وسیعی از طرفداران «قانون اساسی شاه» و افراد غیر مذهبی و برخی هنرمندان و نویسندگان و شبه‌روشنفکران وابسته به رژیم شاهنشاهی و عناصر طرفدار سوسیال دموکراسی بختیار و چپ‌های امریکایی و... را به نام «آزادی» و به نام «جمهوری» به دنبال خود می‌کشیدند تا وارد صحنه سیاسی و اجتماعی انقلاب کنند.

مخالفان مجلس خبرگان شامل

ملی گراها، گروه های چپ گرا و مارکسیستی، جریان های التقاطی و روشنفکران غرب زده، متحجران مقدس مآب و دول استکباری بودند که وجه اشتراک همه آنها یک موضوع بود و آن اینکه همه، مخالف تحقق کلیت حکومت دینی در ایران پس از انقلاب بودند

تنها حدود ۱۵ درصد از روزنامه ها و مجلات در اختیار ۹۹ درصد از مردمی که با نام خدا و برای استقرار حکومت اسلامی قیام کرده و خون داده بودند و انقلاب را به پیروزی رسانده بودند، قرار داشت.

آیا از خود سؤال کرده اید که این ۸۵ درصد نشریه و روزنامه ضد انقلابی از سوی چه کسانی منتشر می شد؟ آیا پرسیده اید که با چه بودجه ای و از کجا، این همه روزنامه و هفته نامه و کتاب با تیراژ وسیع در سراسر کشور منتشر و توزیع می شد؟ آیا اینها دارای پایگاه توده ای بودند که بگوییم مردم به آنها کمک می کردند؟ خیر؛ بلکه کمک های بیگانگان از یک سو و حمایت های بدخواهان ملت از درون، پشتوانه اصلی این نوع مطبوعات بود. به طور مثال هنگامی که رفراندوم تعیین نوع حکومت - ۱۲ فروردین ۵۸ - در شرف برپایی و انجام بود، جریان سیاسی اسلام زدایی، این عناوین را که بر اساس توطئه ای پیچیده در جهت محو اسلام و تهی کردن محتوای مکتبی انقلاب طرح ریزی شده بود، بر سر زبان های غرب گرایان و شبه روشنفکران انداخت: جمهوری، جمهوری دموکراتیک و جمهوری دموکراتیک خلق.

در مورد این عناوین، چه سخنرانی ها و میتینگ هایی که برپا نشد و چه مقالات و مصاحبه هایی که در نشریات و روزنامه های کذایی انتشار نیافت. اما امام امت، با صراحت و قاطعیت، خواست بر حق مردم را چنین بیان کردند: «جمهوری اسلامی» نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم.

همه بررسی انجام شد و ۹۸/۲ درصد از شرکت کنندگان که واجد شرایط قانونی بودند، به حکومت جمهوری اسلامی رأی «آری» دادند و بقیه که حدود ۱/۸ درصد را تشکیل می دادند، رأی «نه». این همه بررسی که در آزادی کامل و تحت نظارت دقیق مسئولان دولت موقت انجام گرفت، ضربه ای بزرگ برای استکبار جهانی بود. استکبار جهانی از

اسلام‌زدایی در بعد سیاسی، دو هدف را در ابتدای انقلاب دنبال می‌کرد:

۱. هدف کوتاه‌مدت: «تحریف شعارهای انقلاب»

در کوتاه‌مدت، استکبار جهانی به سرکردگی امریکا کوشید تا با دخل و تصرف در شعارهای مترقی انقلاب اسلامی و با رواج فرهنگ سیاسی ضد اسلام و ضد ارزش‌های برخاسته از انقلاب، توده‌های مسلمان ایران و مستضعفان به پا خاسته جهان را نسبت به حقانیت و اصالت این انقلاب بدبین سازد. برای رسیدن به این هدف، آنها انقلاب اسلامی و رهبری و نهادهای برخاسته از انقلاب مانند دولت، مجلس، قوه قضاییه، کمیته‌ها، سپاه، دادگاه‌های انقلاب و سایر ارگان‌های مردمی را مورد شدیدترین حملات خود قرار می‌دادند. عوامل وابسته به شوروی سابق نیز با حمایت دروغین و مزورانه از «انقلاب» (نه انقلاب اسلامی) و خط امام و نهادهای انقلابی، سعی در بی‌اعتبار ساختن انقلاب اسلامی به عنوان یک انقلاب الهی و جهان‌شمول داشتند.

۲. هدف درازمدت: «حاکمیت میانه‌روهای غرب‌زده»

در این مرحله، امپریالیسم جهانی به سرکردگی شیطان بزرگ کوشید تا عناصر وابسته، سرمایه‌داران، فئودال‌ها، اشرار مسلح و گروهک‌های مسلمان‌نما و چپ‌های امریکایی و طرفداران شاه معدوم و بختیار و رگه‌های متمایل به غرب را در درون نظام، با هم در یک جبهه متحد نماید و سرانجام به استقرار حکومت «میانه‌روهای غرب‌زده» تحقق بخشد. بخشی از مقاله *وال/ستريت ژورنال* به قلم پروفیسور پل در این رابطه قابل تعمق است:

پرزیدنت ریگان [رئیس‌جمهور وقت امریکا] باید روشن سازد که مایل است از گروه‌های میانه‌رو پشتیبانی کند تا ایران ثبات خود [البته ثبات مورد نظر غرب] را باز یابد. گروه‌های میانه‌رو ایرانی هم در داخل و هم خارج از کشور سود دارند، ولی تاکنون به علت وجود بحران گروگان‌گیری، چندان توجهی به این نیروها نشده است. ما باید از این گروه‌های میانه‌رو و معتدل پشتیبانی کنیم... ما بدون دخالت مستقیم در امور داخلی ایران، باید از گروه‌های میانه‌رو حمایت نماییم.

در افشاگری دانشجویان مسلمان پیرو خط امام که حاوی اسناد جاسوسان امریکایی است نیز چنین می‌خوانیم:

اگر هر گروه میانه‌رو و متمایل به غرب به مبارزه علیه (ملاها) برخیزد، در مورد او به عنوان یک گروه (مترقی) با علاقه تمام تبلیغ خواهیم کرد. در یک کلام می‌توان گفت هدف استکبار جهانی، کشاندن انقلاب به خط سازش

و بودن اصالت و جوهر مکتبی انقلاب بود. بدون شک، هوشیاری و استقامت و سازش ناپذیری امام و توده‌های شهیدپرور و قهرمان ایران بود که تز «اسلام‌زدایی برای برپایی حکومت میانه‌روها» را به کابوسی وحشتناک برای کفر جهانی مبدل کرد.^۱

ب. بعد فرهنگی اسلام‌زدایی

اینکه اسلام‌زدایی را به دو بخش «سیاسی» و «فرهنگی» تقسیم کردیم، مطلقاً به این معنی نیست که اسلام‌زدایی در بخش فرهنگی، هدف‌های سیاسی را تعقیب نمی‌کند یا اسلام‌زدایی در بخش سیاسی فاقد جنبه‌های فرهنگی است. انگیزه جدا کردن این دو مقوله برای آن است که مطلب دقیق‌تر و روشن‌تر طرح شود. بدون تردید اسلام‌زدایی همیشه دارای انگیزه‌ها و مقاصد سیاسی بوده است و خواهد بود و جز اینکه آن را وسیله‌ای برای نیل استعمارگران به مطامع شوم‌شان بنامیم، نمی‌توانیم نام دیگری بر آن بگذاریم.

ریزه‌خواران فرهنگ و تمدن منحنی غربی، الحادی و شاهنشاهی، پس از انقلاب اسلامی بر آن شدند که خط انحرافی و استکباری خویش را در حوزه‌های شعر، قصه، تألیف، تحقیق، ترجمه، تئاتر، سینما، نقاشی، موسیقی، عکس و دیگر حوزه‌ها ادامه دهند و همچنان همان «ادبیات مریض» و «هنر فاسد» طاغوتی را به خورد جوانان و سایر قشرهای جامعه بدهند. در این مورد، سردمداران فرهنگ الحادی به دست و پا افتادند و هنوز یادمان نرفته است که در جلسه‌ای که از سوی وزارت فرهنگ و آموزش عالی در زمان دولت موقت برپا گردید، یکی از این سردستگان، به اصطلاح هنر «باله» را - که تجسم فحشا و تن‌فروشی و شکستن شخصیت اصیل و کرامت زن می‌باشد - مطرح کرد و از «احیا» این هنر جاهلی سخن گفت. در این جلسه، دانشگاهیان و هنرمندان راستین، این موضوع را مورد انتقاد قرار دادند. از میان آنان شهید بزرگ روحانیت مترقی و مبارز دکتر محمد مفتاح به شدت به این هنر فاسد و استعماری حمله کرد و پاسخ لازم را به طرح‌کنندگان داد و از این که جاهلیت شاهنشاهی و جریان اسلام‌زدایی، در پوشش ظاهر فریب شبه‌روشنفکری خود را نشان می‌داد، بر آشفت و هشدار داد.

اسلام‌زدایی در اوایل پیروزی انقلاب از سوی هنرمندان و روشنفکران گمراه و مطبوعات و رسانه‌های صوتی و تصویری مبتذل، در پوشش هنر و ادبیات ادامه یافت؛ اما هر چه انقلاب اسلامی گسترش و تعمیق یافت، ابتذال و پوچی دستاوردهای الحادگرایان نمایان‌تر گردید. جریان الحادی، لنگان‌لنگان پیش رفت و در صحنه سینما، تئاتر،

شبه‌قصه‌ها و شبه‌شعرها، «تظاهراتی» انجام داد، اما مردم مسلمان و انقلابی، دانشجویان مبارز، فرهنگیان، هنر دوستان متعهد، دانشگاهیان متدین و... روز به روز بر بی‌محتوایی کار و گم‌گشتگی راه الحادگرایان بیشتر واقف شدند^۱ و به افشا و خنثی‌سازی توطئه‌های آنان پرداختند.

توطئه تجزیه‌طلبان

پس از پیروزی بهمن‌ماه سال ۱۳۵۷، زنجیره به هم پیوسته‌ای از تقاضاهای قومی و به دنبال آن، خشونت‌های قومی - محلی آغاز شد. کردها در غرب و شمال غرب ایران، اولین و در عین حال مهم‌ترین مهره آغازین این بازی دومینو بودند. سپس در اسفندماه ۱۳۵۷ و فروردین‌ماه ۱۳۵۸ آشوب و درگیری صفحات شمالی کشور را در بر گرفت. هم‌مرز با جمهوری خودمختار ترکمنستان اتحاد جماهیر شوروی و در حاشیه جنوبی دریای خزر، از بندر ترکمن و شهرستان گنبد کاووس، درگیری‌های شدیدی بین ستاد خلق ترکمن (وابسته به سازمان کمونیستی چریک‌های فدایی خلق) و نیروهای دولتی گزارش شد. در ماه‌های بعد، اغتشاشات ستاد خلق عرب که مورد حمایت رژیم صدام



بود در شهرهای اهواز، خرمشهر و آبادان، و سپس موج بمب‌گذاری و خرابکاری در صفحات جنوبی در بین خطوط لوله نفت و گاز، ایستگاه‌های راه‌آهن، دکل‌های مخابراتی و خطوط مواصلاتی، استان خوزستان را دچار تنش کرد.

آذربایجان و به ویژه تبریز از نیمه دوم فصل پاییز سال ۱۳۵۸، آبستن حوادث غیر مترقبه‌ای گردید که به سرعت مهار شد.^۲

حاشیه مرزهای جنوب شرقی کشور، یعنی منطقه بلوچستان نیز از درگیری‌های قومی منطقه‌ای مصون نماند. بلوچستان در آن سال و سال‌های بعد به صورت مقطعی، محل

۱. همان، ص ۱۳.

۲. البته بعد از آن هم آذربایجان در طول بیش از سه دهه حاکمیت نظام جمهوری اسلامی، طرح و برنامه‌های دیگری را نیز از سوی پان‌ترکیست‌ها و کمالیست‌های ترکیه و تجزیه‌طلبان آن سوی رود ارس تجربه کرد.



یک جریان سیاسی که دولت موقت را

هم در دست داشت، تلاش می کرد تا پس از پیروزی انقلاب گذشته خیانت بار امریکا را از ذهن مردم پاک و حتی توطئه هایش علیه انقلاب را توجیه نماید اما تسخیر لانه جاسوسی این جریان را ناکام کرد و دشمن اصلی را به خوبی به مردم شناساند و جهت گیری های عمومی را بیش از پیش به سمت مقابله با توطئه های امریکا کشاند؛ جهت انقلاب را به سمت اصلی اش سوق داد، جلوی انحراف را گرفت و نیروهای انقلابی و متعهد را متحد کرد

چنین آمده است:

با سقوط رژیم [شاه] این واقعیت، یعنی تمایل به تجزیه سیاسی به سرعت ظهور پیدا کرده است. این جدایی ها صرفاً در سطوح اجتماعی نیست که مثلاً یک جدایی بین مارکسیست های چپ و مسلمانان راست باشد، بلکه در همه جهات است... قوی ترین نشانه این امر [یعنی اختلاف های نژادی]، تقاضا برای کسب خودمختاری کردستان است. گروه های مختلفی وجود دارند که یا بر اساس زبان مانند ترک زبانان آذربایجان و عرب زبانان خوزستان و یا بر اساس اختلاف هایی نظیر سنی های کرد و بلوچ که خود را جزو فرهنگ ایرانی می دانند، اما در مواقع بروز ضعف در پایتخت تقاضای خودمختاری در درجات مختلف نموده اند.^۲

چند روز بعد، در تاریخ ۵۷/۱۲/۱۲ ویلیام سولیوان سفیر امریکا در تهران با اشاره به زمزمه های گروه های چپ برای انحلال ارتش در گزارشی به وزارت خارجه امریکا نوید داد: «نتیجه آن، حداقل در کوتاه مدت این است که احتمالاً وضع بی ثباتی امنیت در ایران ادامه خواهد داشت.»

در روزهای بعد، مأموران لانه جاسوسی امریکا به تشکیل گروه هایی نظر داشتند که

۱. مجتبی مقصودی، تحولات قومی در ایران؛ علل و زمینه ها، تهران، مؤسسه مطالعات ملی، ۱۳۸۰، ص ۲۹۴.

۲. اسناد لانه جاسوسی، ج ۱۴، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ص ۱۴ و ۱۷.



گرایش ویژه‌ای را به حمایت از تحرکات تجزیه‌طلبانه نشان می‌داد.^۱ نگاهی به نشریات گروه‌های تشکیل‌دهنده جبهه دموکراتیک ملی مثل شورای همبستگی خلق‌های ایران نشان می‌دهد که مهم‌ترین موضوع در فعالیت‌های این جبهه، پیگیری مجدانه بحث تجزیه‌طلبی در مناطقی مثل کردستان، خوزستان، ترکمن صحرا و آذربایجان بوده است.^۲

گروهک‌های تجزیه‌طلب در آن روزهای سخت اول انقلاب، آن‌قدر در تحقق خواسته‌های خود تعجیل داشتند و اصرار می‌ورزیدند که هیچ‌گونه تعلل و تأخیری را بر نمی‌تافتند؛ لذا در صورت امکان، خود رأساً به کسب حقوق ادعایی مبادرت می‌کردند. در چنین اوضاع و احوالی، ضعف قدرت دولت مرکزی، عدم استقرار کامل نهادهای جدید، فقدان تجربه اداره کشور از سوی زمامداران انقلابی، تعدد مراکز تصمیم‌گیری، اقدامات تحریک‌کننده از سوی عوامل داخلی و خارجی، فضای روانی موجود، حاکمیت نگرش‌های احساسی-هیجانی بر طرف‌های درگیر، دادن شعارها و وعده‌های غیرمعقول و دست‌نیافتنی و مطلق‌انگاری‌ها، تنش‌هایی را موجب گردید که تا سال‌های سال، تمام امکانات و توان نظام نوپای ایران را بلعید و در خود مستحیل ساخت. در حالی که مسئولان نظام، تقاضاهای متنوع گروه‌های متخاصم را سنگین و زود هنگام ارزیابی می‌نمودند، گروه‌های درخواست‌کننده، وضعیت موجود را بهترین موقع برای طرح درخواست‌های خود می‌دانستند.^۳ در این مقطع زمانی، حجم، وسعت و شدت کشمکش‌های قومی به حدی بود که برخی از پژوهشگران مسائل ایران، در تحلیل‌های خود از احتمال تجزیه ایران و اثرات مشابه آن بر کشورهای همسایه چون پاکستان، عراق، شوروی و ترکیه سخن می‌گفتند.

اما در بررسی بحران‌های قومی بعد از انقلاب، هشت عامل اهمیت زیادی داشته است: میزان شرکت گروه‌های قومی، طرح درخواست‌های هویتی-منطقه‌ای، موقعیت حساس جغرافیایی به ویژه به لحاظ استقرار متمرکز بحران در حاشیه مرزهای کشور، رهبری و هدایت تحرکات قومی توسط نخبگان قومیت‌ها، حساس بودن مقطع زمانی بروز

۱. یک عنصر ملی‌گرا به نام هدایت‌الله متین‌دفتری، گروهی به نام جبهه دموکراتیک ملی متشکل از گروه‌های کمونیست مثل شورای همبستگی خلق‌های ایران، سازمان اتحاد چپ، جمعیت کردهای مقیم مرکز، جنبش مستقل کارگری و... را تأسیس کرد. بررسی و تحلیل/هم‌مسائل سیاسی روز، تهران، معاونت سیاسی نمایندگی ولی فقیه در نیروی مقاومت بسیج سپاه، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۴۳-۴۱.

۲. هادی نخعی و حسین یکتا، روزشمار جنگ ایران و عراق؛ بحران‌های داخلی (تولید نیروهای مسلح)، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۰۰.

۳. مجتبی مقصودی، همان، ص ۲۹۴.

بحران، نقش بازیگران فرامرزی، توانایی‌های سیاسی-نظامی گروه‌های قومی و حجم و تعداد زیاد نیروی درگیر اعم از بازگیران قومی و دولتی. در این راستا بحران کردستان، درگیری‌های ترکمن صحرا، ناآرامی‌های آذربایجان، منازعات بلوچستان و ستیزه‌های خوزستان لایه‌هایی از عناصر هشت گانه فوق را در خود پدیدار کردند.^۱

البته روحیه غرب‌زدگی و مماشات اغلب اعضای دولت موقت در برابر ضدانقلاب، عامل مهمی در گسترش در خواست‌های تجزیه طلبانه و گسترش ناآرامی‌ها بود. به هر حال، استراتژی فروپاشی و براندازی نظام جمهوری اسلامی از طریق تحرکات تجزیه طلبانه از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۲ طی پنج سال در صدر برنامه‌های امریکا و رژیم صهیونیستی قرار داشت و از سوی متحدان منطقه‌ای آنها و حتی مسکو حمایت می‌شد. اما تحرکات تجزیه طلبانه با هوشیاری مردم فهیم و شریف ایران و دلاوری‌های سپاه، بسیج و ارتش و همچنین حضور گسترده مردم در صحنه عقیم ماند. البته این خط مشی هنوز هم یکی از برنامه‌های سرویس‌های امنیتی بیگانه بر ضد تمامیت ارضی ایران است و اکنون نیز مقابله با آن، از دلمشغولی‌های نهادهای امنیتی و نظامی کشور به شمار می‌آید. با آشکار شدن طلایع‌های شکست استراتژی تجزیه طلبی در ایران، خط مشی دیگری به مرحله اجرا درآمد که هم تکمیل کننده سیاست تجزیه طلبانه بود و هم خود به تنهایی اهداف مشخصی را دنبال می‌کرد، و آن خط مشی تهاجم نظامی خارجی و تحمیل جنگ فرسایشی به انقلاب نوپای اسلامی در ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ بود که توسط اردوگاه‌های غرب و شرق برنامه‌ریزی شد و به مدت ۸ سال توسط عراق به اجرا درآمد.^۲

توطئه بر ضد مجلس خبرگان

انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی - به تعبیر دیگر انتخابات اولین دوره مجلس خبرگان - در ۱۲ مرداد سال ۱۳۵۸، یعنی حدود شش ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی برگزار شد. اساس کار این مجلس، بررسی اولین قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی بود، اما این مجلس مخالفانی هم داشت. مخالفان مجلس خبرگان شامل ملی‌گراها، گروه‌های چپ‌گرا و مارکسیستی، جریان‌های التقاطی و روشنفکران غرب‌زده، متحجران مقدس‌مآب و دول استکباری بودند که وجه اشتراک همه آنها یک موضوع بود و آن اینکه همه، مخالف تحقق کلیت حکومت دینی در ایران پس از انقلاب بودند. در همین راستا،

۱. همان، ص ۲۹۵.

۲. حسن واعظی، اصلاحات و فروپاشی، تهران، سروش، ۱۳۷۹، ص ۵۴-۵۳.



وقتی موضوع انتخابات مجلس خبرگان اول و همه‌پرسی قانون اساسی به میان آمد، سیاسیون و روشنفکران سکولار به اضافه ۸۵ درصد از مطبوعات که در آن موقع در دست مخالفان انقلاب اسلامی بود، در یک حرکت هماهنگ دست به کارشکنی در اجرای آن زدند که مرور برخی از عناوین مطبوعات آن دوره، گواه این موضوع می‌باشد:

- سنجابی: از رفراندوم قانون اساسی وحشت دارم. (اطلاعات، ۵۸/۳/۹)

- خلق ترکمن در رفراندوم قانون اساسی شرکت نمی‌کند. (پیغام/مروار، ۵۸/۳/۲۶)

- قانون اساسی را هرگز نمی‌خوانم. (کیهان، ۵۸/۴/۴)

- جبهه دموکراتیک ملی در انتخابات مجلس خبرگان شرکت نمی‌کند. (آیندگان، ۵۸/۵/۴)

- سازمان سیاسی خلق عرب ایران در مجلس خبرگان شرکت نمی‌کند. (آیندگان، ۵۸/۵/۷)

- شرکت در مجلس خبرگان فریب توده‌هاست/ اشرف دهقانی و دوستانش. (آیندگان، ۵۸/۵/۹)

- اعتراض رئیس ایل سنجابی به نحوه انتخابات. (انقلاب/سلامی، ۵۸/۵/۱۳)

حتی برخی از مجلات ضدانقلابی آن دوره، یک شماره کامل خود را به صورت ویژه‌نامه در بست بر ضد مجلس خبرگان و انتخابات آن اختصاص دادند که از جمله آنها مجله امید/یران بود که در شماره ۲۸ مورخ دوشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۵۸ سعی کرد اساس انقلاب و جمهوری اسلامی و خبرگان را مخدوش جلوه دهد. مثلاً در صفحه ۶ این شماره، زیر عنوان «انتخابات و به‌آذین» از این که فرد کمونیستی مثل آقای محمود اعتمادزاده «م. به‌آذین» دبیر کل اتحاد دموکراتیک ملی ایران برای راه یافتن به مجلس خبرگان رأی نیاورده انتقاد می‌کند و می‌نویسد: «خود انتخابات و نوع رویارویی مردم با احزاب به گونه‌ای بود که از هفته‌های پیش از رأی‌گیری، می‌شد برگزیدگان را نام برد.»^۱

در همین صفحه، علاوه بر انتشار نظریه‌های منفی حزب جمهوری خلق مسلمان به زعامت آقای شریعتمداری و حزب توده، سازمان مجاهدین خلق به چاپ دیدگاه‌های منفی برخی از روشنفکران غرب‌زده و سکولار می‌پردازد. مثل دکتر علی شایگان، دکتر صدیقی، حسن نزیه، مهندس رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، علی اصغر حاج‌سیدجوادی و دکتر محمود عنایت؛ چنانکه از قول محمود عنایت چنین آورده است:

این انتخابات [خبرگان] سیاسی نبود، بلکه انتخابات مذهبی بود. ما

۱. امید/یران، ۱۳۵۸/۵/۲۲، ش ۲۸، ص ۶.



چطور می‌توانستیم در چنین شرایطی، داعیه برابری با کاندیداهای جناح حاکم داشته باشیم؟ در چنین جو و اتمسفری، هر کس به جناح حاکم رأی نمی‌داد، در حقیقت مرتکب نوعی معصیت می‌شد [۱] مردم هم بی‌تفاوتی خاص خودشان را که در زمان شاه هم داشتند [۲] روی عادت نشان دادند [۳]

آقای عنایت در این نوشته، دو نکته نادرست را به خواننده القا می‌کند: اول این که رأی به نامزدهای هوادار انقلاب اجباری بود، دوم اینکه مردم از این انتخابات استقبال نکردند. حتی مسئولان این مجله سراغ برخی از افراد روشنفکر دانشگاهی مثل آقای دکتر کاظم معتمدنژاد رفتند تا سخنی از زبانش علیه خبرگان منتشر نمایند. چنانکه در صفحه ۲۰ همین مجله زیر عنوان «سانسور مطبوعات و رادیو و تلویزیون و قانون اساسی» از قول آقای دکتر معتمدنژاد نوشتند: «چیزی با عنوان خبرگان در کشور ما یک بدعت است»^۱ علاوه بر این، آنها سراغ روشنفکرانی مثل اسماعیل خویی و احمد شاملو هم رفتند و از زبان آنها هم چه‌ها که در نقد انقلاب اسلامی و در دفاع از گروهک‌های ضدانقلاب نوشتند. باز در صفحه ۹ این مجله زیر عنوان: «انتخابات مجلس خبرگان، تجربه ناموفق دولت برای تمرین دموکراسی» آمده است:

مردم روز جمعه، ۱۲ مردادماه [سال ۱۳۵۸] جاری... به پای صندوق‌های رأی رفتند. همان‌طور که افراد و گروه‌های متعددی پیش‌بینی کرده بودند، حزب جمهوری اسلامی ایران در تمامی کشور با اکثریت قاطع از صندوق‌های آرا بیرون آمد [۴]... در هر حال، اعلام نتیجه انتخابات و اعتراض سخت ۱۷ سازمان سیاسی، من جمله حزب جمهوری خلق مسلمان [به زعامت آیت‌الله شریعتمداری] و جبهه ملی ایران و حتی اعتراض آیت‌الله محلاتی در شیراز و ارایه مدارک فراوانی از سوی گروه‌های مختلف به ویژه ائتلافی متشکل از سازمان مجاهدین خلق، جاما، ساش، جنبش و همچنین سازمان‌های چپ‌گرا، عرضه شد. ظاهراً وجود اعمال نظر و تقلب به طرق گوناگون را در جریان انتخابات قطعی جلوه می‌دهد.^۳

۱. همان، ص ۶.

۲. همان، ص ۲۰. البته خوشبختانه ایشان با فاصله گرفتن از جریان‌های ضدانقلابی، در خدمت جامعه اسلامی باقی ماند و اکنون یکی از شخصیت‌های برجسته علمی در زمینه ارتباطات در ایران می‌باشد.

۳. همان، ص ۹.

یکی از نخستین توطئه‌های پس از پیروزی انقلاب، طرح انحلال ارتش بود. مخالفان ارتش به بهانه اینکه ارتش میراث حکومت پهلوی است و سیستم و سران آن انقلابی و مردمی نیستند و متناسب دوران استبداد است، خواستار انحلال آن و تشکیل یک «ارتش به اصطلاح خلقی» بودند. در اینکه سیستم اداری و فکری حاکم بر ارتش و اصلاح و پاک‌سازی آن باید هر چه زودتر محقق می‌شد، شکی نیست، ولی گروهک‌های مخالف جمهوری اسلامی، غالباً در این مورد اتفاق مخالف خط امام بوده در نظر داشته است با یک برنامه حساب‌شده، مجلس خبرگان را منحل سازد منحل شود

اما توطئه بر ضد مجلس خبرگان به همین جا ختم نشد بلکه در کنار این شگردهای آشکار تبلیغاتی و روانی، عده‌ای نیز در دولت موقت به ویژه آقای امیرانتظام، معاون مهندس بازرگان و سخنگوی دولت موقت به طور محرمانه و پنهانی، دنبال انحلال مجلس خبرگان بودند تا اینکه دانشجویان مسلمان پیرو خط امام آن را در افشاگری شماره ۲۶ خود طی یک برنامه تلویزیونی برملا کردند و به اطلاع مردم رساندند. سخنگوی دانشجویان اعلام کرد اسنادی در سفارت ایران در سوئد به دست آمده که روشنگر مسائل جدیدی است. در این اسناد فاش می‌شود، این جریان که مخالف خط امام بوده در نظر داشته است با یک برنامه حساب‌شده، مجلس خبرگان را منحل سازد و در این برنامه، آقای امیرانتظام یا افراد دیگری که بودند، چنان طرحی داشتند.^۱ جالب آن که مدتی بعد، این توطئه توسط خود امیرانتظام هم مورد تأیید قرار گرفت و او چنین گفت:

یکی از شب‌ها که با عده‌ای از دوستان نهضت مقاومت دور هم جمع بودیم و مطابق معمول بحث شایعات رایج کشور مطرح بود و درباره راه‌گشایی آن فکر می‌شد، اینجانب به دلیل تغییر مجلس مؤسسان به مجلس خبرگان و نادیده گرفتن قانون اساسی تهیه‌شده توسط دولت موقت، و نیز طولانی شدن زمان آن از یک ماه به سه ماه، که در حقیقت سه تخلف از خواسته‌های ملت ایران در فروردین ۱۳۵۸ محسوب می‌شد، پیشنهاد انحلال مجلس خبرگان را دادم. قرار شد آقایان: بنی‌صدر و صدر حاج سید جواد که قاضی و حقوق‌دان بودند، مطالعه کنند و نتیجه را بگویند. ضمناً قرار شد خود [این] فکر را من به اطلاع آقای نخست‌وزیر برسانم. فردا ظهر خدمت آقای مهندس بازرگان رسیدم و ایشان را در جریان گذاشتم. ایشان گفتند ابتدا باید

۱. آن سوی/تهام (خاطرات عباس امیرانتظام)، تهران، نی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۲۰.



متن را ببینند. متن توسط آقای بنی صدر به خط و انشای ایشان در روی کاغذ کوچکی تهیه شده بود که آن را برای اطلاع آقای نخست وزیر بردم. ایشان مدتی فکر کردند و گفتند وقتی طرحی قابل مطرح کردن در هیئت دولت هست که وزرا آن را امضا کنند. بقیه آقایان وزرا که جمعاً ۱۷ نفر شدند، قبل از شرکت در جلسه هیئت دولت این طرح را امضا کردند و دادند خدمت آقای مهندس بازرگان و ایشان در جلسه هیئت دولت مطرح کردند و قرار شد فردا خدمت امام برسند و آن را رایحه دهند که البته امام طرح را رد کردند.^۱

اندکی بعد آقای عباس امیرانتظام دستگیر، محاکمه و زندانی شد، اما جرم او فقط طرح انحلال مجلس خبرگان نبود، بلکه جرم دیگر او، ارتباط نزدیک و مکرر او با جاسوسان سفارت آمریکا و کمک به فرار جاسوسان آمریکایی و عوامل ضد انقلاب بود؛ چنانکه شهید محمد منتظری در یکی از نطق‌های آتشین خود در مجلس شورای اسلامی به افشای چهره امیرانتظام پرداخت و گفت:

یکی از مسائلی که اکنون در کشور می‌گذرد، مسئله محاکمه عباس امیرانتظام است که جو درست می‌کنند و شرایطی را به وجود می‌آورند که طرف آزاد بشود. رفته‌اند صحبت کرده‌اند که زن و بچه دارد. رحم بکنید طرف را زود آزاد بکنید. کسی که اسرار انقلاب اسلامی و امام امت را در اختیار سفارت آمریکا گذاشته است و مرتب در رابطه بوده است، چه قبل از پیروزی انقلاب، چه پس از پیروزی انقلاب، او را این رقم برایش کار بکنیم که زود آزاد بشود و اعمال قاطعیت نشود. این را بدانید که دادگاه امیرانتظام، یکی از صحنه‌های جنگ اسلام و آمریکا است (احسنت نمایندگان) به حکم «اشدء علی الکفار» اگر ما از هم اکنون قاطعیت خودمان را به خرج ندهیم و در مقابل آمریکا کوتاه بیاوریم، این را احتمال بدهید که پس از یک سال، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را می‌برند در آنجا محاکمه می‌کنند که اصلاً چرا سفارت آمریکا را اشغال کردید؟ من نمی‌فهمم این چه مسخره‌بازی در کشور است؟! من یک سندی دارم و الان برای برادران و خواهران می‌خوانم تا متوجه باشند، نامه‌ای که آقای عباس امیرانتظام امضا کرده است:

۱. همان، ص ۲۴۴-۲۴۳.



«تیمسار فیروزی، مدیر کل هواپیمایی کشوری.

جناب آقای نخست‌وزیر [بازرگان] در مقابل تقاضای سفارت انگلستان و سفارت امریکا در ایران موافقت فرموده‌اند که برای خروج اتباع خود و سایر کشورهای خارجی به وسیله هواپیماهای نظامی و کشوری دولت مزبور هر چه زودتر اقدام نماید. لازم است برای انجام هر چه بیشتر این کار به مسئولین مربوطه دستور داده شود که در این باره کمک‌های لازم را با توجه به شرایط زیر برای این گونه پروازها در اختیار مأموران انگلیسی و امریکایی بگذارند: ۱. عبور از کلیه راه‌های ورودی و درهای فرودگاه مجاز باشد؛ ۲. تأمین مأمور کافی برای انجام مسافرت یک هزار نفر مسافر در روز؛ ۳. فراهم کردن تسهیلات لازم برای حمل اثاثیه مسافران این پروازها از در پایون دولتی؛ ۴. کمک به تنظیم برنامه پروازها و اطمینان دادن به مأموران سفارت که تمام هواپیماها بر طبق برنامه‌های سفارت انگلستان و سفارت امریکا اجازه پرواز خواهند داشت... معاون نخست‌وزیر - عباس امیرانتظام - تاریخ ۵۷/۱۱/۲۶»

یعنی پس از چهار روز که از انقلاب گذشته است، هر چه ضد انقلاب بوده و هر چه مستشاران خارجی بوده و همه عوامل جنایت و کشتار در این کشور به دست عباس امیرانتظام و سیاست آقای مهندس بازرگان... برای سیاست امریکا در این کشور، از این کشور خارج شدند.^۱

تخریب و انحلال ارتش

یکی از نخستین توطئه‌های پس از پیروزی انقلاب، طرح انحلال ارتش بود. مخالفان ارتش به بهانه اینکه ارتش میراث حکومت پهلوی است و سیستم و سران آن انقلابی و مردمی نیستند و متناسب دوران استبداد است، خواستار انحلال آن و تشکیل یک «ارتش به اصطلاح خلقی» بودند. در اینکه سیستم اداری و فکری حاکم بر ارتش و اصلاح و پاک‌سازی آن باید هر چه زودتر محقق می‌شد، شکی نیست، ولی گروهک‌های مخالف جمهوری اسلامی، غالباً در این مورد اتفاق نظر داشتند که باید ارتش به کلی منحل شود. طرفداران این طرح دو دسته بودند:

۱. نطق پیش از دستور شهید محمد منتظری، در جلسه ۱۳۸ مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۰/۲/۸، دو ماه قبل از شهادتش.

الف. عده‌ای از بیرون ارتش این تفکر را دنبال می‌کردند که از جمله سازمان مجاهدین خلق (به رهبری مسعود رجوی) و سازمان چریک‌های فدایی خلق بودند؛ چنانکه سه روز پس از پیروزی انقلاب در تاریخ ۲۵ بهمن سال ۵۷، سازمان چریک‌های فدایی خلق یکی از رؤس برنامه‌های ۵ ماده‌ای خود را برای فشار بر دولت موقت، انحلال ارتش اعلام کرد: سرمایه اصلی ادامه انقلاب تا پیروزی نهایی و مهم‌ترین حربه در دست امپریالیسم امریکا و عامل عمده سرکوب جنبش خلق، ارتش مغرور و ضد خلقی است.^۱

باز نماینده سازمان چریک‌های فدایی خلق یک هفته پس از پیروزی انقلاب در مصاحبه مطبوعاتی خود گفت:

ما معتقدیم هر ذره‌ای که از آن ارتش ارتجاعی وجود داشته باشد... پیروزی‌های انقلاب را تهدید می‌کند؛ لذا با تمام نیروهای خود، حرکاتی را که قصد احیای همان ارتش ارتجاعی را داشته باشند، افشا می‌کنیم.^۲

ب. علاوه بر عوامل و گروهک‌های بیرونی که برای ضربه زدن به انقلاب آشکارا خواستار انحلال ارتش بودند، عده‌ای هم از پرسنل ارتش تحت تأثیر همین گروهک‌ها- از درون ارتش- این خواسته دشمنان را دنبال می‌کردند که از جمله آن گردهمایی‌ها سفند سال ۵۷ در دانشگاه تهران بود. از این گونه اقدامات ضد انقلابی، خاطرات زیادی باقی مانده که از جمله آن، خاطرات آقای محمدی ری شهری می‌باشد. او می‌گوید:

فلسفه اساسی تشکیل دادگاه انقلاب اسلامی ارتش، برخورد با توطئه گروهک‌های ضد انقلاب در ارتش بود. یکی از حوادثی که در آغاز تشکیل این دادگاه به وقوع پیوست، تحصن جمعی از نیروهای نظامی در دانشگاه تهران بود. این گونه مسائل معمولاً با پوشش خواست‌های صنفی یا مردمی و با هدف متلاشی کردن ارتش انجام می‌شد. چند روز از این ماجرا گذشت و مسئولان امر نتوانستند مشکل را با مذاکره حل کنند... شخصاً تصمیم گرفتیم با این موضوع از طریق دادگاه برخورد کنیم. در این ارتباط، اطلاعیه‌ای تهیه کردم که اگر نیروهای نظامی تا ۲۴ [یا ۴۸] ساعت به تحصن خود پایان ندهند، دادگاه انقلاب ارتش با آنان برخورد خواهد کرد. اطلاعیه دادگاه از صدا و سیما پخش شد. با این

۱. کیهان، ۱۳۵۷/۱۱/۲۵، ص ۶.

۲. همان، ۱۳۵۷/۱۱/۲۸، ص ۲.



تهدید خشک و خالی، بدون دخالت هیچ کس و پیش از ساعت مقرر، تحسن خاتمه یافت و مشکل حل شد.^۱

ایشان در خاطره دیگری می‌گوید:

در جریان توطئه حزب خلق مسلمان در تبریز، جمعی از نظامیان پایگاه هوایی تبریز به آنها پیوستند و در تصرف مرکز صدا و سیما نقش اصلی را داشتند. در آن هنگام سرهنگ فکوری، فرمانده پایگاه بود [که بعداً شهید شد].^۲ مردم نظامیان به گونه‌ای بود که کنترل پایگاه از دست وی خارج شده بود و شورشیان مدت کوتاهی او را بازداشت کرده بودند. ستاد مشترک از دادگاه برای برخورد با نظامیان متمرّد استمداد کرد... در این مأموریت نیز، متهمان در دادگاه علنی محاکمه شدند و غائله پایان یافت. یکی از کسانی که در دادگاه علیه آنان شهادت داد، مرحوم سرهنگ فکوری بود. مقاومت او در برابر توطئه‌گران، او را به عنوان چهره‌ای حزب‌اللهی در ارتش مطرح ساخت و همین امر، زمینه انتخاب وی را به عنوان فرمانده نیروی هوایی، پس از برکناری تیمسار باقری [ضد انقلاب] در جریان واقعه طبس، فراهم ساخت.^۳

یکی از شخصیت‌های مخالف انحلال ارتش، شهید سرلشکر قرنی بود که از اولین روز پس از پیروزی انقلاب به ریاست ستاد کل ارتش منصوب شده بود. او قاطعانه در مقابل این خواست نامشروع گروهک‌ها برای انحلال ارتش ایستاد و از حیثیت ارتش دفاع نمود و همواره بر ضرورت وجودی آن توأم با اصلاح و پاک‌سازی آن در راستای اهداف انقلاب اسلامی تأکید نمود. او در مصاحبه‌ای در تاریخ اول اسفند سال ۵۷، ضمن دفاع از ارتش گفت:

اگر ارتش ملی را به هر وسیله تضعیف کنند، استقلال ملی و تمامیت ارضی کشور به خطر می‌افتد... ارتش ما باید بر مبنای ایدئولوژی اسلامی و عدل و انصاف قرار گیرد و این کاری نیست که ما بتوانیم ظرف یکی، دو روز انجام دهیم.^۴

این شهید بزرگوار چهل روز بعد از انتصابش به خاطر داشتن این گونه مواضع قاطع در مقابل ضد انقلاب و مقاومت در برابر ایده‌های سازشکارانه دولت موقت (در قضیه

۱. محمد محمدی ری‌شهری، خاطره‌ها، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۹۱-۸۹.

۲. همان، ص ۹۱-۸۹.

۳. کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۱، ص ۲.

تجزیه طلبان کردستان)، از مقام خود استعفا داد و چند روز بعد هم ترور شد و به شهادت رسید. اما حضرت امام خمینی بیش از هر کس دیگری ضرورت وجود ارتش را برای کشور لازم می شمرد. لذا در شرایطی که در هر گوشه‌ای از نقاط ایران و مرزهای ما خطر تجاوز و تجزیه طلبی وجود داشت، او ضمن تأکید بر ضرورت وجود ارتش، روز ۲۹ فروردین سال ۵۸ را «روز ارتش» اعلام کرد که این موضوع موجب شادمانی ارتشیان و افزایش ارادتشان نسبت به حضرت امام شد:

۱. روز چهارشنبه ۲۹ فروردین روز ارتش اعلام می شود. ارتش محترم در این روز در شهرستان‌های بزرگ با ساز و برگ به رژه بپردازند و پشتیبانی خود را از جمهوری اسلامی و ملت بزرگ ایران و حضور خود را برای فداکاری در راه استقلال و حفظ مرزهای کشور اعلام نمایند.
۲. ملت ایران موظفاند از ارتش اسلامی استقبال کنند و احترام برادرانه از آنان نمایند. اکنون ارتش در خدمت ملت و اسلام است و ارتش اسلامی است، و ملت شریف لازم است آن را به این سمت رسماً بشناسند و پشتیبانی خود را از آن اعلام نمایند. اکنون مخالفت با ارتش اسلامی که حافظ استقلال و نگهبان مرزهای آن است جایز نیست. ما و شما و ارتش برادرانه باید برای حفظ و امنیت کشورمان کوشش کنیم و به شرارت‌اشرار و اختلال مفسدین خاتمه دهیم.^۱

عملیات تروریستی و بمب گذاری

در تاریخ معاصر دنیا کشوری را نمی توان یافت که به اندازه ایران از تروریسم آسیب دیده باشد؛ چرا که طی ۳۳ سال گذشته بیش از ۱۶ هزار شهروند ایرانی به وسیله تروریست‌ها به شهادت رسیده‌اند که از این میان، حدود ۱۲ هزار نفر توسط منافقین ترور شده‌اند. از این تعداد حدود ۲۰۰ نفر، از اشخاص برجسته و مؤثر سیاسی و مابقی افراد و اشخاص عادی و معمولی بودند. پرونده بزرگ جنایت تروریست‌ها در ایران، مملو از نمونه‌های توحشی است که جزء بی‌سابقه‌ترین موارد تاریخ است؛ از به آتش کشیدن طفلی سه ساله تا سوزاندن مردم در اتوبوس، شکنجه و آتش زدن اشخاص بی‌گناه، تکه تکه کردن کاسب و بنا و کارگری به جرم دوست داشتن رهبر و نظامش. این



بررسی اسناد باقی مانده از

ساواک نشان می دهد که آقای شریعتمداری شخصی جاه طلب

و خودخواه بوده و سازمان

اطلاعات و امنیت رژیم شاه روی

این نقطه ضعف او، سرمایه گذاری

می کند و با شیوه های اطلاعاتی

به تدریج او را به موضع گیری

علیه امام خمینی و نهضت اسلامی

و ادار می سازد و به قدری دقیق

و حساب شده روی او و دفتر او

کار می کند که در آستانه پیروزی

انقلاب اسلامی، بیت او به طور

کامل در راستای اهداف رژیم شاه،

مورد سوءاستفاده قرار می گیرد و

خانه ای که روزی نقطه امید مردم

مسلمان بود، نقطه امید شاه و بالاتر

از شاه می شود و برای اجرای

موفقیت آمیز حکومت نظامی به

رژیم شاه رهنمود می دهد

موارد چیزی نیست که بشود آن را پنهان ساخت یا توجیه اش نمود.^۱

خط مشی حمایت از سازمان های تروریستی

و تحریک آنان به انجام اقدامات مسلحانه علیه

نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران به مدت هفت

سال - از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۴ - از اصلی ترین

خط مشی های دشمنان خارجی و داخلی ایران

محسوب می شد.^۲ اولین گروهی که وارد عرصه

مبارزه مسلحانه شد، گروه فرقان بود که در اسفند

۱۳۵۷ - حدود دو هفته بعد از پیروزی انقلاب - اقدام

به عملیات تروریستی نمود؛ سپس گروه هایی

نظیر حزب دموکرات و کومله وارد صحنه شدند

و در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ اکثر گروه های کمونیستی

و سازمان های التقاطی نظیر سازمان مجاهدین

خلق (معروف به منافقین) و سازمان پیکار برای

آزادی طبقه کارگر، وارد عرصه مبارزه مسلحانه

و تروریستی علیه جمهوری اسلامی ایران شدند.

تمام این گروه ها از حمایت مستقیم و غیر مستقیم

سازمان های سیا، موساد و سازمان های اطلاعاتی

عراق برخوردار بودند.^۳

در همین راستا، گروهک تروریستی فرقان اولین گروهک مزدوری بود که فعالیت

تروریستی خود را آغاز کرد و در مدت کوتاهی، تعدادی از استوانه ها و چهره های برجسته

انقلاب و نظام را ترور کرد. سپهبد قرنی (۱۳۵۸/۲/۳)، استاد مطهری (۱۳۵۸/۲/۱۲)،

حاج مهدی عراقی و فرزندش (۱۳۵۸/۶/۴)، سید محمدعلی قاضی طباطبایی

(۱۳۵۸/۸/۱۱) و استاد مفتاح (۱۳۵۸/۹/۲۷) تعدادی از چهره هایی بودند که توسط

این گروهک تروریستی ترور شده و به شهادت رسیدند. آقای هاشمی رفسنجانی هم

۱. «حافظ هفت»، ویژه واقعه ۶ تیر و شهدای ترور، ضمیمه همشهری، تیرماه ۱۳۸۹، ص ۳.

۲. البته سیاست ترور با فراز و نشیب تاکنون ادامه داشته است. چنانکه طی سال های اخیر نیز چند نفر از دانشمندان هسته ای ایران توسط تروریست های وابسته به غرب و اسرائیل به شهادت رسیدند.

۳. حسن واعظی، همان، ص ۵۵.

در تاریخ ۱۳۵۸/۳/۴ مورد سوء قصد قرار گرفت که خوشبختانه از این ترور جان سالم به در برد.

به شهادت رساندن شهید مفتاح، آخرین ترور گروهک تروریستی فرقان محسوب می‌شد؛ چراکه پس از آن اعضای این گروهک که تحت تعقیب قرار داشتند در تاریخ ۲۲ دی‌ماه ۱۳۵۸، دستگیر شدند و پس از محاکمه، رئیس این گروهک علی‌اکبر گودرزی، و تعدادی از اعضای آن به اعدام محکوم شدند.^۱

از آنجا که آغازگر توطئه عملیات تروریستی پس از انقلاب، گروهک فرقان بود لازم است اندیشه‌های انحرافی این گروه بیشتر شناخته شود. رهبری این گروه تروریستی با طلبه‌ای به نام اکبر گودرزی متولد سال ۱۳۳۵ در استان لرستان بود. بر اساس نشریه‌ای که تحت عنوان *فرقان چیست؟* توسط هوادارانش منتشر شده، اکبر گودرزی از سال ۱۳۵۰ تلاش‌های خود را برای «راه‌یابی آزادانه به قرآن و متون اصلی» آغاز کرده که حاصل این مطالعات در سال ۵۵ به صورت تفسیر قرآن منتشر شد.

به نوشته همین نشریه، از همان زمان آقای مطهری در جلسات هفتگی به نقد کتاب *ایدئولوژی توحید و بعد گوناگون آن* و تفسیر وی پرداخته است. با درگذشت شریعتی اولین اعلامیه از سوی این جریان نوپا و به نفع شریعتی پخش می‌شود. آنچه فرقانی‌ها را برمی‌آشوباند، اطلاعیه مشترک مطهری - بازرگان در انتقاد از آثار دکتر شریعتی است



۱. گونه‌شناسی بحران‌ها و راهبردهای مقابله با آنها، تهران، معاونت سیاسی نمایندگان ولی فقیه در نیروی مقاومت بسیج، ۱۳۸۱، ص ۷۵.



که البته چند روز بعد بازرگان حرفش را پس می‌گیرد. به دنبال آن است که گودرزی اطلاعاتی صادر می‌کند و به تهدید مخالفان شریعتی می‌پردازد.^۱ فرقانی‌ها در سال ۵۶ و ۵۷ مجلدات زیادی از تفسیر قرآن خود را که تحت عنوان پیام قرآن منتشر می‌شد، پخش کردند. در این زمینه آقای مطهری که در این سال‌ها روی تفسیر کار می‌کرد، نسبت به این مسئله احساس خطر فراوان کرده، مرتب هشدار می‌داد. تفسیرهای متعدد و گسترده اینان، طی سال ۵۵ و ۵۶ موجی از بیم و هراس را در میان متدینین دامن زد. گروه فرقان برای پیاده کردن استراتژی مسلحانه در برابر رژیم شاه، در بهمن ۵۷ به تجهیزاتی نظامی مجهز می‌شود! این زمان انقلاب پیروز شده است ولی فرقان به جای آنکه این تجهیزات را در جهت پاسداری از انقلاب اسلامی به کار برد، به مبارزه با رهبران و شخصیت‌های تأثیرگذار آن می‌پردازد. در همین راستا فرقان که «روحانیت را از بنیان و اساس باطل» می‌دانت، تلاش خود را معطوف به مبارزه با آنها کرد. نخستین عاملی که فرقان را به رویارویی مسلحانه با جمهوری اسلامی کشاند، به زعم آنها قربانی شدن «ارزش‌های راستین تشیع سرخ علوی بود». همچنین تلاش برای «آزاد ساختن اسلام علی از اسارت آخوندیسم» عامل دیگر! آنها از خود می‌پرسیدند اکنون چه باید کرد؟ لذا به زعم خود بر اساس آیه «فقاتلو ائمه الکفر» تصمیم گرفتند ابتدا مرحوم قرنی و سپس مرحوم مطهری را بکشند! انتخاب مطهری برای آن بود که «فکر به قدرت رسیدن دیکتاتوری آخوندیسم و آماده‌سازی تشکیلاتی آن مدت‌ها قبل، حتی قبل از خرداد ۴۲ از طرف او طرح شده بود»^۲!

گروه فرقان پس از انجام این ترورها، با رخنه برخی از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در آن، لورفته و اغلب آنان از جمله گودرزی رهبر آنان، به دام افتادند و کشته شدند. بقایای فرقانی‌ها تا اوایل سال ۶۰ همچنان به انتشار برخی از جزوات می‌پرداختند و حتی از ترورهای مجاهدین خلق نیز به نوعی سوءاستفاده کرده، آنها را با اندیشه‌های خود پیوند می‌دادند.^۳

البته انهدام گروهک فرقان به منزله پایان عملیات تروریستی در ایران نبود، چراکه با اعلام جنگ مسلحانه از سوی سازمان مجاهدین خلق ایران به رهبری مسعود رجوی در ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰، این توطئه دشمنان انقلاب با حمایت مالی و تبلیغاتی

۱. رسول جعفریان، جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی-سیاسی ایران سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۶۰، تهران، پژوهشگران فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۳۲۲.

۲. همان، ص ۳۲۲-۳۲۳.

۳. همان، ص ۳۲۶.

سال اول پیروزی انقلاب را

باید دوره «حزب بازی» و استکبار جهانی و عوامل داخلی آن، وارد مرحله «جنگ احزاب» علیه جمهوری جدیدی شد که از ترور ناموفق مقام معظم رهبری اسلامی نامید؛ دوره‌ای که به طور لجام گسیخته و بدون ضابطه احزاب سیاسی اعلام موجودیت می‌کردند. اغلب این گروه‌ها، هم از نظر اعتقادی و هم از نظر مواضع سیاسی در مسیری مغایر با آرمان‌های نظام جمهوری اسلامی فعالیت می‌کردند. از سوی دیگر بسیاری از آنها نقش اقماری داشتند؛ یعنی زیر مجموعه احزاب بزرگ‌تر و معروف‌تر بودند. مثلاً حزب توده که خود ده‌ها سازمان و گروه وابسته برای قشرهای مختلف داشت؛ سازمان مجاهدین خلق نیز به همین شکل

۱. ترور با شناسایی اولیه

در آن دسته از ترورها که تیم عملیاتی، سوژه خود را از قبل شناسایی می‌کرد، مسیر عبور و مرور، منزل و محل کار وی تحت نظر گرفته می‌شد و در صورت مهیا شدن موقعیت مناسب، ترور صورت می‌گرفت. اکثر ترورهای سازمان در ابتدای فاز نظامی از این دست بود. روش‌های شناسایی سوژه نیز دو نوع بودند:

الف. شناسایی از طریق آشنایی قبلی؛ در این شیوه، اعضای سازمان در هر منطقه با توجه به شناخت شخصی‌شان از محل کار یا سکونت خود، افراد حزب‌اللهی و فعال انقلابی را شناسایی و به تیم ترور معرفی می‌کردند. در این خصوص حتی بسیاری از اعضا و هواداران سازمان، خط ترور اقوام و بستگانشان را هم به تیم‌های عملیاتی منافقین می‌دادند.

ب. شناسایی از طریق تحت نظر گرفتن اماکن؛ در این نوع شناسایی، اعضا و هواداران سازمان از طریق تحت نظر گرفتن اماکن حکومتی و انقلابی مثل ساختمان انجمن‌های اسلامی، سپاه، مراکز فرهنگی بسیج، سازمان‌ها و وزارتخانه‌های مهم و تردد افراد به این

اماکن، اقدام به شناسایی افراد حزب‌اللهی و شاغل در ارگان‌های انقلابی می‌نمودند.^۱

۲. ترور بدون شناسایی قبلی

بسیاری از ترورهای سازمان، ترورهای بدون شناسایی قبلی و به اصطلاح از نوع کور و اتفاقی بوده است. در این نوع ترورها، تیم‌های تروریستی سازمان چنین توجیه شده بودند که هر کس، عکسی از امام یا دیگر رهبران سیاسی و روحانی را در محل کار شخصی خود دارد یا مانند پاسدارها ریش گذاشته باشد یا لباس‌های وی شبیه نوع پوشش تیپ‌های خیلی مذهبی و هیئتی باشد، باید ترور شود و علت آن را نیز این چنین توجیه می‌کردند که اینان افراد حزب‌اللهی هستند و خانه‌های تیمی هم توسط همین افراد لو می‌رود و اینان «سرانگشتان رژیم اسلامی» هستند.^۲

بعضی از تیم‌های تروریستی برای پیدا کردن سوژه ترور، با پوشش مأموران انتظامی جلوی افراد را می‌گرفتند و از آنها مدارک شناسایی درخواست می‌کردند. در صورتی که مدارک فردی دال بر فعالیت وی در نهادهای انقلابی، سازمان‌ها و وزارتخانه‌های دولتی بود، فرد مزبور را ترور می‌کردند یا هرگاه به هنگام بازرسی از مدارک و کیف اشخاص، به عکسی از حضرت امام یا مسئولان برمی‌خوردند، قصد شوم خود را پیاده می‌کردند. در همین رابطه، فرمانده یکی از واحدهای تروریستی سازمان می‌گوید: «تیم‌های عملیاتی وقتی به شخصی برمی‌خورند که عکس امام را در کیفش داشت، وی را ترور می‌کردند و همین یک موضوع، یعنی «حامی خط رهبری بودن» برای ترور کافی بود.»^۳

علاوه بر این، باید عملکرد گروهک‌های تروریستی جندالله (به سرکردگی ریگی در استان سیستان و بلوچستان) و پژاک در شمال شرق ایران و کومله و دموکرات در غرب ایران و... را به طور مجزا مورد بررسی قرار داد.

جنگ احزاب و مطبوعات توطئه‌گر

یکی از عوامل مهم تخریب و توطئه علیه انقلاب اسلامی در نخستین سال پیروزی،

۱. جمعی از پژوهشگران، سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام (۱۳۴۴ تا ۱۳۸۴)، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۸، ص ۵.

۲. با نگاهی اجمالی به مشاغل و نوع فعالیت‌های اجتماعی افراد ترور شده، می‌توان بیشتر پی به ابعاد این موضوع برد: از مجموع ۳۶۶ شهید ترور شده استان تهران، طی دو سال ۶۰ و ۶۱، افرادی که در زمان ترور شاغل در بخش‌های دولتی بوده‌اند، ۱۹۳ نفر هستند؛ یعنی حدود ۵۳ درصد کل شهدای ترور شده را کارمندان تشکیل داده‌اند. از این تعداد، ۱۳۱ نفر افراد شاغل در سپاه، ارتش، بسیج و شهرداری بوده‌اند که ۳۶ درصد از کل افراد ترور شده در استان تهران را تشکیل می‌دهند؛ بنابراین بقیه ۶۴ درصد ترورشدگان، از مردم عادی بوده‌اند. همان، ص ۳.

۳. جمعی از پژوهشگران، سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام (۱۳۴۴ تا ۱۳۸۴)، همان، ج ۳، ص ۴.



احزابی بودند که از اولین لحظات سقوط سلطنت شاه مثل قارچ در نقاط مختلف ایران سبز شدند و هر روز بیانیه‌ای صادر می‌کردند و گروه جدیدی را تشکیل می‌دادند؛ خاصه آنکه در آن شرایط اخذ مجوز برای احزاب الزامی نبود و اگر هم قانونی وجود داشت، به طور جدی اعمال نمی‌شد. تکثر این احزاب در یک سال اول انقلاب به حدی زیاد بود که نمی‌توان آمار دقیقی از تعداد آنها ارائه کرد. اما برابر بررسی‌های غیر رسمی، بیش از سه هزار گروه سیاسی در آن دوره در ایران فعالیت داشتند که به همین علت سال اول پیروزی انقلاب را باید دوره «حزب‌بازی» و «جنگ احزاب» علیه جمهوری اسلامی نامید؛ دوره‌ای که به طور لجام‌گسیخته و بدون ضابطه احزاب سیاسی اعلام موجودیت می‌کردند. اغلب این گروه‌ها، هم از نظر اعتقادی و هم از نظر مواضع سیاسی در مسیری مغایر با آرمان‌های نظام جمهوری اسلامی فعالیت می‌کردند. از سوی دیگر بسیاری از آنها نقش اقماری داشتند؛ یعنی زیرمجموعه احزاب بزرگ‌تر و معروف‌تر بودند. مثلاً حزب توده که خود ده‌ها سازمان و گروه وابسته برای قشرهای مختلف داشت؛ سازمان مجاهدین خلق نیز به همین شکل. و این ناشی از آزادی بی‌شماری بود که پس از انقلاب و آن هم به طور بی‌سابقه و بیش از هر انقلابی در جهان به مخالفان داده شده بود. چنانکه یکی از این مطبوعات ضد انقلاب در آذرماه سال ۵۸ با انتقاد از این همه آزادی، نوشت:

اگر به تاریخ انقلاب‌های جهان نظری افکنیم، اصل دیکتاتوری پس از هر انقلاب یکی از ضروری‌ترین شکل‌های حفظ قدرت در دست رژیم روی کارآمده بعد از انقلاب می‌باشد. چنین امری اگرچه از نظر مکتب اسلام و آزادی که در درون این مکتب هست غیر قابل قبول است ولی از جهات مکاتب دیگر و انقلاب‌های بین‌المللی امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. عدم اتکا بدین اصل ضروری در پی انقلاب مردم ایران هر چند پدیده‌ای تازه و جالب برای انقلابیون می‌باشد ولی از طرف دیگر پیاده‌کنندگان طرح آزادی پس از انقلاب هم باید از توده‌های آگاه باینش‌های وسیع سیاسی برخوردار باشند تا بتوانند این اصل را آنچنان که در اسلام عنوان گردیده است، پیاده نمایند. انقلاب اسلامی ایران بنا به ویژگی‌های خاص خودش بر این امر انگشت نهاده و از نخستین روزهای پس از به ثمر رسیدن انقلاب، تمامی احزاب، روزنامه‌ها و قلم‌ها و قدم‌ها را در جهت بارور ساختن افکار مردم آزاد گذارد. این اصل اگرچه انسانی‌ترین و مترقی‌ترین شکل دموکراسی را در جهان انقلاب‌های



مردمی به نمایش می‌گذارد ولی به علت صداقت توده‌های درگیر انقلاب و همچنین عدم بینش ضروری و شناخت آنان نسبت به حزب‌ها و گروه‌ها تا اندازه‌ای هم خطرناک است. این خطر را تاکنون ملت در چندین مورد و به تناوب حس کرده‌اند.^۱

این در حالی بود که بسیاری از این احزاب، مدارس و دانشگاه‌ها و مراکز کارگری و حتی اداری را پایگاه اصلی فعالیت خود کرده بودند. اما کار تخریبی این احزاب را مطبوعات توطئه‌گر کامل می‌کردند. در واقع احزاب و مطبوعات ابتدای انقلاب مکمل هم و مخرب‌ترین ابزار سیاسی و فرهنگی مخالف انقلاب اسلامی در داخل کشور محسوب می‌شدند که هم‌سو با دول خارجی شرق و غرب گام برمی‌داشتند؛ به عبارت دیگر مطبوعات آن دوره بلندگوی اندیشه‌های انحرافی احزاب و جریان‌های معاند بودند.

این مطبوعات یا از دوران طاغوت به جا مانده بودند که انتشارشان با کمال آزادی، همچنان ادامه داشت یا نشریاتی بودند که با استفاده از فضای آزاد منبعث از حکومت اسلامی، بدون کسب مجوز چاپ و توزیع می‌شدند. غالب این مطبوعات (اعم از قدیم و جدید) آشکارا هر چه دلشان می‌خواست و هر دروغی را علیه اسلام، امام، مسئولان انقلاب و سایر ارکان و نهادهای جمهوری اسلامی منتشر می‌کردند که به راستی این از شگفتی‌های ویژه انقلاب ما بود. یکی از مطبوعات در همان روزها در این باره چنین نوشت:

از شگفتی‌های انقلاب اسلامی ما یکی این است که برای انتشار روزنامه‌ها، هیچ‌گونه محدودیتی به وجود نیاورد. در جهان ما، این تنها انقلابی است که تمامی محدودیت‌های رژیم سابق را از بین برد و محدودیت جدیدی برای انتشار روزنامه به وجود نیاورد. در هیچ کجای دنیا نیست که انقلاب شده باشد و به روزنامه‌های مخالف رژیم انقلابی اجازه انتشار داده شده باشد. آیا وقتی انقلاب ما رفتاری مخالف رفتار همه انقلاب‌ها در پیش گرفته است، وظیفه سنگین همگان به خصوص مطبوعات نیست که منتهای مراقبت را بکنند [تا] این آزمایش با موفقیت روبه‌رو گردد؟... [در حالی که] نه در چین، نه در الجزایر، نه در کوبا، نه در ویتنام، نه در [هیچ جا]... از لحظه اول پیروزی، اجازه انتشار به

۱. قسمتی از مقاله «آزادی پس از انقلاب و عواقب آن» به قلم ع. افجه، کیهان، ۱۳۵۸/۹/۲۲، ش ۴۳، ص ۱۰.

هیچ روزنامه‌ای که در کنترل رژیم انقلابی نباشد، نه دادند و نه می‌دهند.^۱ صرف نظر از چند نشریه مذهبی که از خرداد سال ۵۸ به بعد (مثل روزنامه جمهوری اسلامی) ارگان حزب جمهوری اسلامی به دبیر کلی شهید دکتر بهشتی) آن هم بدون تجربه مطبوعاتی منتشر شد، فضای غالب مطبوعات کشور در دست جریان‌های مخالف انقلاب بود. این جریان‌های مخالف در چهار گروه دسته‌بندی می‌شدند:

۱. مطبوعات و نشریه‌های وابسته به لژهای ماسونی و نئوماسونی سلطنت طلب (اعم از روزنامه، هفته‌نامه و ماهنامه) که بدون استثنا از سوی عناصر طاغوتی و مرتبط با سلطه استعمار اداره می‌شدند. نشریاتی همچون *تهران مصور*، *سپید و سیاه*، *اطلاعات بانوان*، *امید ایران*، *فردوسی*، *زن روز*، *جوانان*، *آسیای جوان*، *رنگین کمان*، *خواندنی‌ها*، *وارلیق* و *فصلنامه آینده*، *اراده آذربایجان* و تعدادی دیگر از این دست نشریه‌ها، البته روزنامه‌های خبری نظیر *کیهان*، *اطلاعات*، *پیغام امروز*، *بامداد* و *آیندگان* هم که معجونی از جریان‌های مختلف بودند، در این دسته قرار می‌گرفتند.

۲. نشریه‌های ارگان احزاب و گروه‌های سیاسی چپ؛ این گروه از مطبوعات را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف. نشریات مارکسیستی متمایل به حزب توده ایران؛ نظیر روزنامه مردم، *آذرخش* (ارگان دانش‌آموزان دموکرات)، *آرمان* (ارگان دانشجویان دموکرات)، ماهنامه دنیا (نشریه تئوریک) و... که از آبخور مسکو و حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سابق سیراب می‌شدند.

ب. چپ‌های مائوئیست؛ مانند نشریه حقیقت (ارگان مرکزی اتحادیه کمونیست‌های ایران)، رنجبر (ارگان سازمان انقلابی)، *طوفان* (ارگان حزب کمونیست کارگران ایران) و...؛ این نشریات مائوئیستی ساخته و پرداخته محافل غرب و زیر نفوذ ساواکی‌ها بودند. ج. چپ‌نماهای افراطی یا چپ‌های امریکایی؛ نظیر نشریه *کارگر* (ارگان حزب کارگران سوسیالیست)، *پیکار* (ارگان سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر)، *آزادی* (ارگان جبهه دموکراتیک ملی)، *کتاب جمعه*، هفته‌نامه‌های *ایران*، *اندیشه آزاد* (ارگان کانون نویسندگان ایران)، *جمهوری* و... که عمدتاً این دسته از نشریات پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی فعالیت خود را آغاز کردند.

۳. نشریه‌های ارگان گروهک‌های التقاطی؛ مانند نشریه *مجاهد و پیام خلق* (ارگان سازمان مجاهدین خلق)، *امت* (ارگان جنبش مسلمانان مبارز)، *آرمان مستضعفین*

۱. قسمتی از سرمقاله روزنامه *انقلاب/سلامی* (بنی صدر)، ۱۳۵۸/۵/۲۰، ش ۴۳، ص ۱.



(ارگان گروهک فرقان) که به تدریج ماهیت واقعی خود را نشان دادند؛ البته در بدنه برخی از این نشریات، تعدادی از طیف‌های مذهبی که با الهام از مبارزات امام خمینی (ره) جذب صحنه سیاسی انقلاب شده بودند، فعالیت داشتند.

۴. جراید و نشریه‌های گروه‌های ملی گرا با گرایش مذهبی؛ مانند پیام جبهه ملی (ارگان جبهه ملی ایران)،^۱ هفته‌نامه جبهه آزادی (ارگان حزب ایران)، هفته‌نامه‌های جنبش آرمان ملت، مردم/ایران (ارگان جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران «جاما»، میزن، روزنامه/انقلاب/سلامی و...^۲

بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، مطبوعات به جای پرداختن به خط اصیل انقلاب، به تبلیغ خطوط و جریان‌های بیگانه با انقلاب و حتی ضدیت با آن پرداختند. خطوطی که هنوز چند صباحی از پیروزی انقلاب نگذشته، عملاً در مقابل آن قد برافراشته و چون سدی در برابر خط اصیل انقلاب و رهبری عمل کردند. اینگونه نشریه‌ها تا قبل از پیروزی ۲۲ بهمن - به ویژه از تابستان ۵۷ به بعد - به تبلیغ خطوطی چون جبهه ملی می پرداختند و حتی رهبری مبارزات را به این گونه گروه‌ها نسبت می دادند، اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به طور خفیف‌تر به گروه‌های ملی پرداخته و بیشتر به بزرگ کردن گروه‌ها و اشخاص چپ و چپ‌نما، التقاطی، روشنفکران مارکسیسم زده امریکایی و... همچون سازمان چریک‌های فدایی خلق، مجاهدین خلق و... و متحجران مقدس‌مآب و روشنفکران غرب زده می پرداختند.^۳ به طور کلی مطبوعات زنجیره‌ای ضد انقلاب در آن دوره با خط فکری که داشتند دارای چند موضع مشترک و وحدت رویه بودند: تجزیه و تضعیف رهبری، تشکیک و مخالفت با اسلامیت نظام، ناتوان جلوه دادن مسئولان انقلاب، دامن زدن به مطالبات قومی و خودمختاری، ناامید کردن مردم، شایعه پراکنی و برچسب زنی، بزرگ‌نمایی ضعیف‌ها و...

نگاهی به برخی از تیتورها و عناوین آن دوره مطبوعات فوق، گواه صادقی بر این مدعاست:

- پیام سازمان نوید وابسته به حزب توده ایران / پیام سازمان پیکار در راه آزادی طبقه

۱. احزاب و سازمان‌های تشکیل دهنده جبهه ملی بر اساس جلسه مورخ سه شنبه ۱۵ خرداد سال ۱۳۵۸ عبارت‌اند از: ۱. گروه جنبش به رهبری دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی ۲. حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر ۳. حزب ایران به رهبری ابوالفضل قاسمی ۴. گروه ایران امروز (باختر امروز) به رهبری دکتر سعید فاطمی ۵. گروه جاما به رهبری دکتر کاظم سامی و دکتر علی شریعتمداری ۶. نهضت آزادی به رهبری مهندس بازرگان [اطلاعات، ش ۱۵۸۷۲، ۱۳۵۸/۳/۱۶، ص ۱۲]؛ البته رهبری جبهه ملی را دکتر کریم سنجابی بر عهده داشت.

۲. نیمه پنهان، تهران، کیهان، ۱۳۸۳، ش ۱۷، ص ۱۱-۹.

۳. نگارشی بر نقش مطبوعات وابسته در روند انقلاب/سلامی/ایران، تهران، اداره کل مطبوعات و نشریات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۷۷.

کارگر. (اطلاعات، ۵۷/۱۱/۲۳)

- پیام چریک‌های فدایی خلق درباره خلع سلاح/ رهبر حزب توده به ایران بازمی‌گردد. (آیندگان، ۵۷/۱۱/۲۴)

- در پیام مسعود رجوی اعلام شد: خواسته‌های مجاهدین از جمهوری اسلامی. (کیهان، ۵۷/۱۲/۱۵)

علاوه بر این، مطبوعات اوایل انقلاب آکنده از تیترها و عناوین و اخبار پررنگ و لعبی بودند که به برجسته کردن افرادی مثل دکتر شایگان (برای ریاست جمهوری)، دکتر سنجابی (رئیس جبهه ملی)، شیخ عزالدین حسینی (روحانی جدایی طلب کردستان)، مسعود رجوی، نورالدین کیانوری، قطب‌زاده، مصدق، امیرانتظام و... و زیر سؤال بردن بعد اسلامی و دینی انقلاب ایران و کم‌رنگ کردن نقش مذهب در پیروزی انقلاب مشغول بودند. مثلاً روزنامه/آیندگان در تاریخ ۵۸/۲/۱۱ چنین تیترازد: «انقلاب ایران مردمی است، نه مذهبی/آیت‌الله روحانی رهبر شیعیان اروپا»؛ یا در روزنامه/اطلاعات ۵۷/۱۱/۲۵ آمده: «آنچه اکنون در ایران می‌گذرد یک انقلاب ملی است».

تضعیف رهبری حضرت امام خمینی(ره) و مشارکت دادن دیگران در رهبریت انقلاب، توطئه دیگر مطبوعات سرسپرده آن دوره بود:

- نقش حساس‌تر برای طالقانی در انقلاب. (اطلاعات، ۵۷/۱۲/۸)

- دو رهبر یک ساعت در اتاق در بسته گفت‌وگو کردند. (کیهان، ۵۷/۱۲/۸)

- رهبری امام خمینی و آیت‌الله طالقانی را گرامی می‌داریم. (آیندگان، ۵۷/۱۲/۲۸)
 همچنین در روزنامه/آیندگان ۵۷/۱۲/۲۴ به قلم براهنی چنین آمده است: «... ما اینک در برابر یک بحران رهبری ایستاده‌ایم».

روزنامه پیغام/مروز هم در تاریخ ۵۸/۱/۱۱ چنین نوشت: «... حقیقت دیگر این است که رهبریت دینی انقلاب ما مسلح به تئوری انقلابی نبود و برنامه‌ای روشن و اساسی نداشت».

به علاوه در روزنامه کیهان مورخ ۵۸/۱/۸ در مقاله‌ای به قلم محمدعلی سپانلو این‌طور می‌خوانیم:

... امام خمینی از زمره رهبرانی است که تاریخ بدانان «کاریزماتیک» می‌گوید، یعنی دارای نوعی جاذبه معنوی هستند... این‌گونه رهبران در زمان حیات خود جامعه را در حوزه نفوذ خود اداره خواهند کرد... ما می‌دانیم که عصر نبوت تمام شده، امام هم بیش از دوازده نفر نمی‌آید.



یکی از عوامل مهم تخریب و توطئه علیه انقلاب اسلامی در نخستین سال پیروزی، احزابی بودند که از اولین لحظات سقوط سلطنت شاه مثل قارچ در نقاط مختلف ایران سبز شدند و هر روز بیانه‌ای صادر می‌کردند و گروه جدیدی را تشکیل می‌دادند؛ خاصه آنکه در آن شرایط اخذ مجوز برای احزاب الزامی نبود و اگر هم قانونی وجود داشت، به طور جدی اعمال نمی‌شد

پس عصر معصومیت هم به پایان رسیده و ما با بشر جایز الخطا طرفیم.

علاوه بر این مطبوعات فوق با طرح مسائلی از قبیل خودمختاری برای کردستان، ترکمن صحرا، خلق عرب، بلوچ و ترک، بعد از انقلاب نقش مهم و حساسی را در بر افروختن آتش فتنه و آشوب در مناطق فوق ایفا کردند و از این طریق یکی از بهترین، کم‌خرج‌ترین و مؤثرترین خدمات خود را در طول تاریخ مطبوعات به امریکا و روسیه ارایه نمودند.^۱ به طور مثال:

- کردها خودمختاری می‌خواهند. (اطلاعات، ۵۷/۱۲/۱)
- طرح خودمختاری کردستان اعلام شد. (کیهان، ۵۷/۱۲/۱۳)
- خواسته‌های ترکمن‌ها اعلام شد. (اطلاعات، ۵۷/۱۲/۲۱)

- سنگربندی و نبرد در گنبد کاووس. (آیندگان، ۵۸/۱/۱۸)

این مطبوعات در شایعه‌سازی، دروغ‌پردازی، فتنه‌گری و اهانت به امام و جمهوری اسلامی چنان افراط کردند که حتی صدای روزنامه/انقلاب/سلامی آقای بنی‌صدر هم که خود یکی از همین مطبوعات ضد انقلابی بود، درآمد. به همین سبب، او در سرمقاله مورخ ۵۸/۵/۲۰ خطاب به مطبوعات چنین نوشت:

چرا به مراکز شایعه‌سازی تبدیل شده‌اید؟ و چرا شایعه‌هایی که می‌سازید، همه یک هدف را تعقیب می‌کنند و آن بی‌اعتبار کردن رهبری انقلاب است؟ به جای طرح مسائل اصلی کشور، مسائلی که اگر حل نگردند، موجودیت کشور به خطر می‌افتد، مسئله می‌سازید و بزرگ می‌کنید تا که با ایجاد ابهام در افکار عمومی حل مسائل اصلی را غیرممکن گردانید؟ به جای زبان انتقاد، زبان تحریک و تحریف به کار می‌برید و می‌خواهید جو عصبی غیر قابل کنترل به وجود بیاورید؟ به جای مبارزه با توطئه‌ها و حادثه‌سازی‌ها، هر بار از راه حیل و تزویر با تمام تلاش می‌کوشید حقایق را وارونه جلوه دهید؟... به جای کشف و بیان

حقایق، جعل و بیان دروغ می‌کنید؟ آیا روزنامه‌ای که صفحاتش انباشته از دروغ و تهمت و ناسزا و دیگر روش‌های تخریبی است، روزنامه در خور عصر انقلاب است؟... آزادی مطبوعات برای قوام بخشیدن به اساس انقلاب است و نه ویران کردن این اساس. به گمان ما، روزنامه‌نگارانی که در رژیم سابق از راه تحریف حقیقت و ایجاد اسباب ترس و تخدیر، از عوامل مهم پابر جایی آن رژیم بوده‌اند باید در اعداد دشمنان اصلی انقلاب قرار می‌گرفتند و زودتر از دیگران محاکمه می‌شدند. روزنامه‌نگار عصر انقلاب نمی‌تواند همان عنصر فاسدی باشد که دیروز نقش سگ پاسبان را برای رژیم شاه بازی می‌کرد و امروز نقش گرگ را علیه انقلاب اسلامی ما به عهده گرفته است.^۱

غائله شریعتمداری

یکی از شگفتی‌های نخستین سال پس از پیروزی انقلاب این بود که فردی در کسوت مرجعیت، گرفتار هوای نفس خود شده و تحت تأثیر القائات دشمنان، در برابر امام و انقلاب قد علم کرد؛^۲ به ویژه آنکه جریان شریعتمداری در زمانی واقع شد که انقلاب هنوز ماه‌های نخست پیروزی را می‌گذراند و نظام اسلامی هنوز کاملاً تثبیت نشده بود و دشمنان داخلی و خارجی با رنگ و لعاب‌های مختلف و شعارهای فریبنده، دائماً در مسیر انقلاب سنگ اندازی می‌کردند؛ لذا از آقای شریعتمداری که سال‌ها نان مرجعیت را خورده بود و نام و نشانی بین مسلمانان کسب کرده بود و به سن کهولت و پختگی رسیده بود، انتظار نبود که چنین ناجوانمردانه و به سرعت رودرروی این انقلاب نوپا بایستد و اجازه دهد که طرفداران متعصب او با ضد انقلابیون هم‌صدا شوند و غائله‌آفرینی نمایند. البته ریشه رفتارهای سیاسی آقای شریعتمداری را باید در سال‌های قبل از انقلاب جست‌وجو کرد؛ چرا که قبل از پیروزی انقلاب، همه ایشان را به عنوان مرجع مورد قبول دربار شاه می‌شناختند. حمایتی که نظام شاهنشاهی از مرجعیت وی می‌کرد، ناشی از توافقی‌های به عمل آمده بین آنان بود.^۳ نظام شاهنشاهی هیچ وقت از مخالفان خود حمایت نمی‌کرد. مواضعی که آقای شریعتمداری اتخاذ می‌کرد و حمایت‌ها و

۱. انقلاب/اسلامی، ۱۳۵۸/۵/۲۰، ش ۴۳، ص ۱۲۴.

۲. هر چند در سال‌های بعد مشابه چنین اقدام جاهلان‌های از سوی شیخ ساده‌لوحی به نام منتظری سر زد؛ ولی این دو، هم از نظر دوره تاریخی انقلاب و هم از نظر شکل کار با هم تفاوت‌های اساسی دارند.

۳. زهره کلاچیان، خاطرات حجت‌الاسلام محسن دعاگو، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۲۱۷.



سکوت‌هایی که در مواقع حساس و بحرانی انجام می‌داد، نشان از توافقی داشت که بین آنان به عمل آمده بود. شاید به همین علت بود که آقای شریعتمداری از قبل از انقلاب به عنوان یک رهبر مذهبی میانه‌رو و محافظه‌کار معروف بود و همواره با تأکید بر لزوم رعایت قانون اساسی مشروطه، مخالفت خود را با استفاده از ابزارهای قهرآمیز و توسل به رادیکالیسم برای مبارزه با رژیم شاه ابراز می‌داشت و همین دیدگاه موجب شده بود تا او تماس‌های خود را با رژیم شاه مخفیانه ادامه دهد.^۱

بررسی اسناد باقی‌مانده از ساواک نشان می‌دهد که آقای شریعتمداری شخصی جاه‌طلب و خودخواه بوده و سازمان اطلاعات و امنیت رژیم شاه روی این نقطه ضعف او، سرمایه‌گذاری می‌کند و با شیوه‌های اطلاعاتی به تدریج او را به موضع‌گیری علیه امام خمینی و نهضت اسلامی وادار می‌سازد و به قدری دقیق و حساب‌شده روی او و دفتر او کار می‌کند که در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، بیت او به طور کامل در راستای اهداف رژیم شاه، مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد و خانه‌ای که روزی نقطه امید مردم مسلمان بود، نقطه امید شاه و بالاتر از شاه می‌شود و برای اجرای موفقیت‌آمیز حکومت نظامی به رژیم شاه رهنمود می‌دهد! شریعتمداری حتی در آستانه پیروزی انقلاب دست از حمایت شاه و عوامل او برنمی‌دارد، بلکه به حمایت از بختیار، آخرین نخست‌وزیر شاه



۱. برای آشنایی بیشتر با سوابق سیاسی این چهره گمراه‌رک: سید حمید روحانی، شریعتمداری در دادگاه تاریخ، قم، دفتر اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.

۲. محمد محمدی ری‌شهری، همان، ص ۲۴۰.

می‌پردازد. چنانکه در یکی از اسناد لانه جاسوسی امریکا تصریح شده که بختیار حمایت آیت‌الله شریعتمداری، شخصیت برجسته مذهبی ایران را به دست آورده است. آقای شریعتمداری پس از پیروزی انقلاب اسلامی، هیچ‌گاه با امام و انقلاب همراه نشد. در واقع ایشان مواضع قبل از انقلاب خود را به گونه‌ای که شرایط پس از پیروزی ایجاب می‌کرد، ادامه داد. یکی از خطرناک‌ترین کارهایی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی زیر چتر حمایت آقای شریعتمداری انجام گرفت، تأسیس «حزب جمهوری خلق مسلمان» بود. این حزب به ظاهر در مقابل «حزب جمهوری اسلامی» به دبیر کلی شهید دکتر بهشتی تأسیس شد، اما در واقع دیدگاه‌های امام (ره) و اساس نظام اسلامی را هدف گرفته بود. آقای شریعتمداری نه تنها این حزب را تأیید می‌کرد، بلکه عضویت در آن را یک وظیفه اسلامی و ملی می‌دانست. ایشان حتی پس از غائله تبریز و تصرف صدا و سیما استان به وسیله هواداران حزب، در پاسخ به سیل اعلامیه‌ها و نامه‌هایی که از او انحلال حزب خلق مسلمان را خواستار می‌شدند، حاضر نشد این حزب را محکوم کند و در پاسخ نامه علمای ایران مبنی بر تقاضای انحلال این حزب نوشت:

در خصوص حزب خلق مسلمان، این حزب، حزبی است مستقل و من اکثر افراد مؤسس آن را می‌شناسم. مردمانی مسلمان و معتقد هستند، انحلال یا ابقای آن نیز به عهده خود حزب است و اعضای آن گویا ۲ تا ۳ میلیون نفر هم باشند، خود باید تصمیم بگیرند.^۱

این در حالی بود که حزب خلق مسلمان در طول ده ماه فعالیت خود-از بهمن ۵۷ تا ۱۵ دی ماه ۵۸ که منحل شد- با انجام سخنرانی‌ها، اعلامیه‌ها، جلسات بحث و گفت‌وگوی هفتگی، انتشار هفته‌نامه خلق مسلمان و برگزاری راه‌پیمایی‌های قهرآمیز، به مرور مخالفت خود را با سیاست‌های امام و نظام جمهوری اسلامی آشکار کرد و از یک حزب سیاسی به یک حزب قهرآمیز و شبه‌نظامی تبدیل شد؛ به طوری که این حزب با مخالفت با شیوه برگزاری رفراندوم جمهوری اسلامی، مخالفت با تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی، قیام مسلحانه برای جدا کردن استان آذربایجان از ایران، خلع سلاح مراکز نظامی آذربایجان، ایجاد ناآرامی در مناطق ترک‌نشین، تحریم انتخابات قانون اساسی و مخالفت با اصل ولایت فقیه و ارتباط برخی از سران اصلی آن با لانه جاسوسی امریکا- مثل مهندس رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای که بزرگ‌ترین سخنگوی حزب جمهوری خلق مسلمان و مورد عنایت آقای شریعتمداری بود- و شرکت فعالانه در



در کوتاه مدت، استکبار جهانی به سرکردگی امریکا کوشید تا با دخل و تصرف در شعارهای مترقی انقلاب اسلامی و با رواج فرهنگ سیاسی ضد اسلام و ضد ارزش های برخاسته از انقلاب، توده های مسلمان ایران و مستضعفان به پا خاسته جهان را نسبت به حقانیت و اصالت این انقلاب بدبین سازد. برای رسیدن به این هدف، آنها انقلاب اسلامی و رهبری و نهادهای برخاسته از انقلاب مانند دولت، مجلس، قوه قضاییه، کمیته ها، سپاه، دادگاه های انقلاب و سایر ارگان های مردمی را مورد شدیدترین حملات خود تکان داد. در آن زمان، عده ای تلاش

میتینگ ها و مجامع مختلف و مطبوعات، به تخریب مواضع دولت جمهوری اسلامی و سیاست های نظام اسلامی می پرداخت. ^۱ حجت الاسلام محسن دعاگو در خاطراتش می گوید:

روزی عده ای از اعضای حزب جمهوری خلق مسلمان از تبریز به قم آمدند و با چماق به خیابان ها ریختند و به بعضی از ماشین ها حمله کردند، مردم را کتک زدند و به منزل آیت الله شریعتمداری رفتند و در راه، شعارهایی به نفع آیت الله شریعتمداری دادند. آیت الله شریعتمداری هم دست هایش را به علامت تعظیم و تشکر برای آنان تکان داد. در آن زمان، عده ای تلاش

می کردند تا آیت الله شریعتمداری را به منزله امام و رهبر مطرح بکنند و می خواستند در مقابل حضرت امام یک قدرت بسازند. سر نخ این مسئله در خارج از کشور، یعنی امریکا بود. از آنجا برنامه ریزی کلی صورت می گرفت. فردای آن روز، تظاهرات عظیمی به نفع امام انجام شد. به یاد دارم که تمام کوچه و خیابان های قم، مملو از جمعیت بود. این حرکت به [خاطر] مخالفت با آیت الله شریعتمداری و رفتار حزب جمهوری خلق مسلمان صورت گرفت. در این روز، سیل جمعیت بر ضد آیت الله شریعتمداری شعار دادند. در کل کشور نیز تظاهرات بسیار گسترده ای در حمایت از حضرت امام و بر ضد آیت الله شریعتمداری به راه افتاد. جالب این جاست که در شهر تبریز هم تظاهراتی برپا شد و با این ماجرا، تومار حزب جمهوری خلق مسلمان جمع و پرونده سیاسی زندگی آیت الله شریعتمداری بایگانی شد. امام در برابر این تظاهرات سکوت کامل اختیار کرد. این ماجرا سبب شد تا مردم بیش از پیش پی

۱. یحیی فوزی، تحولات سیاسی اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران، تهران، عروج، ۱۳۸۴، ص ۳۵.

به مظلومیت حضرت امام بپردازند.^۱

علاوه بر این، راهپیمایی‌های باشکوهی در تهران و سایر شهرستان‌های کشور از جمله گریان بر گزار شد که طی آن، مردم انقلابی به دفاع از حضرت امام و محکوم کردن آقای شریعتمداری و حزب خلق مسلمان پرداختند و خواستار انحلال این حزب شدند و شعار می‌دادند:

تا خون در رگ ماست / خمینی رهبر ماست

توطئه امریکا خنثی باید گردد / حزب خلق مسلمان منحل باید گردد

حزب خلق مسلمان مرگ به نیرنگ تو / خون شهید تبریز می‌چکد از چنگ تو
یکی از این راهپیمایی‌های باشکوه برای دفاع از امام و انقلاب و علیه آقای شریعتمداری و حزب خلق مسلمان در شهر اردبیل - که یکی از مهم‌ترین مناطق مورد توجه شریعتمداری و باند فتنه‌گرس بود - صورت گرفت که صدها هزار نفر در آن شرکت کردند. راهپیمایان در قطعنامه‌ای خواسته‌های خود را چنین اعلام کردند:

۱. ما با ایمان کامل به وحدت رهبری تا آخرین قطره خون اعلام می‌کنیم تا خون در رگ ماست، خمینی رهبر ماست.

۲. ما از دانشجویان و دانش‌آموزان تبریز که خواستار انحلال حزب جمهوری خلق مسلمان هستند، حمایت و پشتیبانی می‌کنیم.

۳. ما خواستار محاکمه و مجازات افرادی که پرونده خیانت‌شان به ایران و رابطه‌شان با امریکا معلوم شده است، می‌باشیم.

۴. ما اعمال کاخ‌نشینان سفید را که ما را تهدید به محاصره اقتصادی و نظامی می‌کنند، محکوم می‌کنیم.

۵. ما سفر ونس [وزیر خارجه امریکا] را به کشورهای اروپایی که توطئه برای انقلاب اسلامی ایران است، محکوم می‌کنیم.^۲

هر تحلیل‌گر منصفی، اگر مواضع آقای شریعتمداری را پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن مورد تأمل قرار دهد، به آسانی به این نتیجه می‌رسد که ایشان اگر فرصت پیدا می‌کرد، مخالفت خود را با امام و انقلاب علنی می‌کرد. ایشان حتی به جنگیدن با امام (ره) هم فکر کرده بود! چنانکه آقای علی محمد بشارتی می‌گوید:

در تابستان سال ۱۳۵۸ هنگامی که مسئول اطلاعات سپاه بودم،

۱. زهره کلاچیان، همان، ص ۲۲۰.

۲. ره‌آورد حزب خلق مسلمان (س.ح.ش.د)، بی‌نا، بی‌تا (احتمالاً سال ۱۳۵۸)، ص ۷۲.



گزارشی داشتیم که آقای شریعتمداری در مشهد گفته است: من بالاخره علیه امام اعلام جنگ می‌کنم. خدمت امام رسیدم و ضمن ارایه گزارشی، خبر مذکور را هم گفتم. ایشان سرش پایین بود و گوش می‌داد، این جمله را که گفتم، سر بلند کرد و فرمود: اینها چه می‌گویند، پیروزی ما را خدا تضمین کرده است، ما موفق می‌شویم، در اینجا حکومت اسلامی تشکیل می‌دهیم...^۱

البته آقای شریعتمداری تا زمان مرگش در انزوا، هیچ‌گاه فرصت نیافت که فرمان جنگ علیه حضرت امام و نظام جمهوری اسلامی صادر نماید، اما تا مرز جنگ پیش رفت چرا که چند ماه بعد از انحلال «حزب خلق مسلمان» با مشارکت در کودتای قطب‌زاده - یکی از اربابان و نوکران خوب امریکا - دستور جنگ را علیه انقلاب اسلامی صادر کرد که به لطف الهی خنثی شد و او هم باز داشت گردید و طی سخنانی در صدا و سیما به اشک و آه و ندامت پرداخت. البته تاریخ انقلاب ما چهره‌های مختلفی از این گونه روحانیون جاه‌طلب را به خود دیده که علاوه بر شریعتمداری، می‌توان از شیخ علی تهرانی، آقا حسن قمی، صادق روحانی، سیدرضا زنجانی، امید نجف‌آبادی، حسینعلی منتظری و... را نام برد. در این میان نقش نفوذی‌های خوش خط و خال و فرصت‌طلب را نیز نباید فراموش کرد که این موضوع نیاز به یک بررسی جامع دارد؛ زیرا استکبار با تشویق و ترغیب عوامل سرسپرده خود در بیت بزرگان و مراکز حساس، همواره نشان داده که از این راه ضربات بسیار سختی به نظام اسلامی ما وارد نموده است.

مقابله با توطئه گران

بوران توطئه در ابتدای انقلاب اسلامی پدیده‌ای است شگفت‌انگیز، که در مقایسه با سایر انقلاب‌های جهان، بالاترین رکورد را به خود اختصاص داده است. بی‌شک هیچ انقلابی در دنیا به اندازه انقلاب ایران در نخستین ماه‌های پیروزی خود، مواجه با انبوه توطئه‌های کوچک و بزرگ از سوی دشمنان داخلی و خارجی نبوده است. اما به شهادت تاریخ، مردم مسلمان ایران مقاوم‌ترین و با بصیرت‌ترین مردم جهان محسوب می‌شوند؛ به همین سبب با هدایت رهبر کبیر انقلاب خمینی عزیز، با تمام توان در مقابل توطئه‌گران و فتنه‌گران داخلی و خارجی ایستادند و افتخار و الگوی نسل‌های آینده شدند. در آن مقطع پر خطر، مردم بیدار ایران در تهران و شهرستان‌ها با رهبری‌های

۱. محمد محمدی ری‌شهری، همان، ص ۲۴۲.

خردمندانه حضرت امام (ره) به هر طریق ممکن به مقابله با بوران توطئه‌ها می‌پرداختند. تقویت ایمان و اعتقاد مذهبی و ارتقای بینش و بصیرت سیاسی و اجتماعی مردم به ویژه در زمینه دشمن‌شناسی و ترفندهای مکاران که در سطح کلان با رهنمودهای حضرت امام (ره) و در سطوح پایین‌تر توسط سایر نخبگان و خبرنگاران دلسوز نظام و نهادهای انقلابی - کمیته‌های انقلاب، سپاه پاسداران، جهاد سازندگی، تشکل‌های اسلامی، مطبوعات، نویسندگان متعهد و روحانیان آگاه و... - اطلاع‌رسانی می‌شد، نقش اصلی و اساسی را در مقابله با توطئه‌ها داشت.

در این میان سخنرانی‌ها و رهنمودهای امام بزرگوار و به دنبال آن خطبه‌های ائمه جمعه، سخنرانی‌ها و جلسات سیاسی سایر شخصیت‌های اندیشمند انقلاب از جمله آیت‌الله خامنه‌ای، شهید آیت‌الله دکتر بهشتی، آقای هاشمی رفسنجانی، مرحوم فلسفی، مرحوم طالقانی، شهید محمد منتظری، شهید آیت، شهید دیالمه، مرحوم فخرالدین حجازی و... تأثیر بسزایی در افشای ترفندهای دشمنان و افزایش بصیرت سیاسی مردم داشت؛ به طوری که نوارهای حضرت امام و برخی از شخصیت‌ها در سطح گسترده تکثیر و در میان مردم دست به دست می‌شد.

علاوه بر استفاده از شیوه سخنرانی و تشکیل جلسات و کلاس‌های سیاسی که به طور گسترده در سراسر کشور توسط نهادهای انقلاب، احزاب و تشکل‌های مذهبی برپا می‌شد، شیوه رایج دیگری که دوستان انقلاب برای خنثی کردن توطئه‌ها و مقابله با دشمنی‌های مخالفان نظام جمهوری اسلامی به کار می‌بستند، انتشار مطالب مفید سیاسی برای افشای توطئه‌های بدخواهان، در مطبوعات یا به صورت جزوه و اطلاعیه بود. به طور مثال یکی از مطبوعات در بهار سال ۵۸ در صفحه اول خود با تیتر بزرگی تحت عنوان «کشف توطئه خرابکاری در رفراندوم» نوشت:

یک توطئه بزرگ و خطرناک علیه انقلاب که ظاهراً قرار بود روز برگزاری رفراندوم (۱۰ فروردین) به مرحله اجرا درآید، عقیم ماند و دو تن از عاملان توطئه بازداشت شدند. این دو تن، پرده از روی ماجرای عجیبی برداشتند و در بازجویی‌های ابتدایی اعتراف کردند که عضو شبکه تروریستی بین‌المللی هستند که وظیفه داشت همزمان با برگزاری رفراندوم در تهران و شهرستان‌ها، دست به تخریب وسیع بزند



و چند تن از رهبران سیاسی و انقلابی ایران را ترور کند.^۱ برخی از افشاگری‌ها هم به صورت اطلاعیه از سوی قشرهای مختلف علاقه‌مند به انقلاب اسلامی چاپ و در سطح جامعه توزیع می‌شد. به عنوان مثال اعلامیه‌ای از سوی گروهی از دانش‌آموزان دبیرستان ابوسعید در مورد افشای مواضع انحرافی سازمان مجاهدین خلق (منافقین) در سال ۵۸ صادر شد. علاوه بر این، دوستان و علاقه‌مندان به امام و انقلاب نه تنها در داخل کشور بلکه در خارج از کشور هم با تلاش‌های بی‌وقفه خود به افشای چهره دشمنان و توطئه‌گران می‌پرداختند؛ از جمله باید از «اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا» نام ببریم که در تاریخ ۱۶ آذرماه سال ۱۳۵۸ با صدور اطلاعیه‌ای ۴ صفحه‌ای تحت عنوان «بازهم خیانت» به افشای توطئه ضد

۱. این مطالب را مسئولان کمیته منطقه ۳ انقلاب (خیابان وزرا) در اختیار خبرنگار ما گذاشتند. مسئولان این کمیته می‌گویند: بر اساس اظهارات بازداشت‌شدگان که در اوراق بازجویی ثبت شده است، شبکه تروریسم بین‌المللی، از شعب متعدد و سازماندهی فوق‌محرمانه تشکیل شده و دو هزار عضو فعال فقط در ایران دارد. بر اساس همین اظهارات معلوم شد که اعضای شبکه تعلیم لازم را دیده‌اند و در فنون جنگی و ترور مهارت دارند. شبکه تروریسم بین‌المللی با دریافت مبالغ کلان، به نفع کشورهای بیگانه در ایران، فعالیت می‌کند. دستگیرشدگان، دکتر بهمن رحیمیان باج‌گیران پزشک متخصص سرطان و آسیب‌شناسی و سید نظام‌الدین تهرانی نام دارند. دکتر رحیمیان رهبر عملیاتی شبکه تروریستی در ایران است. بر اساس مدارک و اسنادی که از این دو تن کشف شده و اظهاراتی که در بازجویی‌های مقدماتی داشته‌اند، بسیاری از اعضای شبکه و از جمله رهبر عملیاتی آنها - دکتر رحیمیان - به عنوان مزدور در خدمت ارتش آمریکا بوده‌اند و در عملیات سرکوبی جنبش‌های آزادی‌خواهانه، از جمله جنگ ویتنام شرکت داشته‌اند. سی در صد از افراد شبکه را بانوان تشکیل داده‌اند... دکتر رحیمیان در تشریح سازماندهی شبکه بین‌المللی تروریسم در ایران گفت: «هر یک از شبکه‌های فرعی، یعنی شبکه‌های کوچکی که از مجموع آنها شبکه اصلی تروریسم تشکیل می‌شود، از ۳ تا ۵ عضو دارد و اعضای هر شبکه، اعضای شبکه دیگر را نمی‌شناسند. وی همچنین گفت: اعضای شبکه تروریسم از بین طبقات مختلف مردم برگزیده شده‌اند و در ایران حدود دو هزار نفر هستند... یکی از برنامه‌های روز دهم فروردین حمله به بعضی از مراکز اخذ رأی بود تا فراندوم به طور کامل انجام نشود. در همین برنامه نیز قصد داشتیم بعضی از رهبران مذهبی، روحانیونی که در پیروزی انقلاب سهیم بوده‌اند و برخی از رهبران سیاسی انقلاب را ترور کنیم...»

باز همین روزنامه در مورخ هشتم فروردین سال ۵۸ بزرگ‌ترین تیتیر صفحه نخست خود را به این عبارت اختصاص داد: «چگونگی توطئه ضد انقلاب در لندن» و نوشت: «گزارش‌های مختلفی که ظرف دو روز اخیر از لندن و پاریس رسیده حاکی از آن است که گروهی از عوامل شناخته‌شده رژیم سابق و سران و کارگزاران دولت‌های رژیم شاهی که طی ماه‌های اخیر به خارج گریخته‌اند علیه انقلاب تاریخی ملت ایران دست به فعالیت‌هایی زده‌اند. گزارش‌ها اضافه می‌کند که برخی از این سردمداران رژیم سلطنتی شامل بانکداران، وزیران و مسئولان طراز اول رژیم گذشته برای هماهنگی توطئه‌های ضد ملی خود به مغرب رفته، با شاه سابق ملاقات کرده‌اند. افراد شناخته‌شده این گروه ضد ملی عبارت‌اند از: غلامرضا پهلوی «برادر شاه سابق»، اسدالله رشیدیان «بانکدار»، محمود منصف «مدیرعامل شرکت عمران کیش»، علی رضایی «سرمایه‌دار معروف»، منوچهر نیکبور «بانکدار»، رضا فلاح «قائم‌مقام سابق مدیرعامل شرکت ملی نفت»، آقاخان بختیار «عضو سابق هیئت‌مدیره شرکت ملی نفت»، باقر مستوفی «مدیرعامل سابق پتروشیمی»، فرخ نجم‌آبادی «وزیر سابق صنایع»، سپهبد روحانی «معاون هویدا»، سپهبد اسکندر آزموه «استاندار سابق آذربایجان شرقی و دایی جمشید آموزگار نخست‌وزیر پیشین»، جلال آهنچیان «بازرگان»، علی عبده «مدیر سابق باشگاه پرسپولیس»، شیخ بهایی «رئیس سابق اتاق اصناف»، یدالله شهبازی «معاون سابق هویدا»، فولادی «بازرگان»، مصطفی الموتی «وکیل مجلس منحل رستاخیزی»، دکتر صدر، غلامرضا نیکپور، جهان‌بین، میراسکندری، صاحب‌بوانی...» / *طلاعات*، ۱۳۵۸/۳/۱، ص ۱.

انقلابیون خارج از کشور از جمله مواضع «کنفدراسیون دانشجویان» که گرایش‌های مارکسیستی داشتند، پرداخت.^۱

البته دامنه افشاگری‌های دوستداران انقلاب اسلامی در عرصه داخلی و خارجی در آن مقطع بسیار گسترده‌تر از آن بود که تصور کنیم؛ از جمله نقد عملکرد دولت موقت و خیانت‌هایی که دانسته یا ندانسته توسط عناصر لیبرال تحت مدیریت آقای مهندس بازرگان - نخست‌وزیر وقت - اجرا می‌شد که موجب آزرده‌گی شدید امام و مردم انقلابی بود. از جمله گماردن حسن نزیه، مقدم مراغه‌ای، امیر انتظام، مدنی و... در پست‌های حساس، نرسیدن به وضع نابسامان ارتش و کارشکنی در کار شهید سپهبد قرنی، کم کردن دوره خدمت سربازی از دو سال به یک سال و فرستادن هر کس به منطقه خودش بدون مشورت با ارتش که موجب خالی شدن پادگان‌ها به ویژه در مناطق مرزی شد و در نتیجه بعضی از آنها به دست ضد انقلاب تخلیه گردید و سقوط کرد، به هم زدن قرارداد آواکس‌های خریداری شده و طرح فروش فانتوم‌های جمهوری اسلامی به دشمن، بستن قرارداد هشت‌ساله با امریکا برای خرید گندم، ادامه روابط دوستانه با امریکا، فراری دادن افراد و سران وابسته به رژیم سابق و نیز جاسوسان امریکا و انگلیس توسط امیرانتظام و دیگران، کارشکنی در امر تأسیس سفارت فلسطین به جای سفارت سابق رژیم اشغالگر قدس، قطع نکردن حقوق ساواکی‌ها و افراد فراری رژیم شاه، گماردن یونسی توده‌ای به استانداری کردستان که بیت‌المال مسلمین را در اختیار دموکرات‌ها و فداییان و گروهک‌های چپ و راست قرار داد، مماشات با گروهک‌های خائن و نیز ایجاد درگیری با برادران مسلمان خرمشهری، دزدیده شدن برخی از اسناد مهم از مراکز اسناد کشور

۱. در بخشی از این اطلاعیه چنین آمده است: «در داصلی شما چیست؟ اگر به راستی عمال ارتجاع و امپریالیسم هستید که با شما حرفی نداریم و قهر و خشم انقلابی ملت نثار تان باد و اگر نیستید، پس به چه افتخار می‌کنید؟ به کشتارهای چندین میلیونی استالین؟ به مسلمان‌کشی شوروی غاصب در کشور برادر افغانستان؟ به کشتار وحشیانه چین در ویتنام؟ به قتل عام کامبوجی‌ها به دست ویتنام؟ به تجاوزگری‌های کوبا در آفریقا و خاورمیانه و یا به مسلمان‌کشی‌های انور خوجه در آلبانی؟ به کدام یک از این ننگ‌های تاریخ می‌باید؟ حقیقت امر این است که شما برای کسب منافع شخصی و آمل و آرزوهای فردی تان از ماسک دفاع از کارگر و دهقان، کرد و ترک، بلوچ و ترکمن و... به ناحق سوءاستفاده می‌کنید و اصولاً ناچارید که برای اظهار موجودیت خود چنین بکنید. چرا هر چه جریان بیشتر در حقیقت آرمان‌ها و اهداف اسلامی انقلاب پیش می‌رود، لجاجت و دشمنی و خیانت شما بالا می‌گیرد و دامنه توطئه و فحاشیتان گسترده‌تر می‌شود؟... [شما] آرزوی حاکمیت بر ملت را در سر پرورانداید و حتی در محافل خود پست‌های وزارتی را هم بین خود تقسیم کرده‌اید. ولی انتخاب نهایی راه و رهبر توسط ملت، همه این پرورده‌های ذهنی شما را درهم نوردید و نظام عدالت گستر اسلامی را پذیرا شد که پاسخگوی منافع و خواسته‌های محرومان و مستضعفین ایران است و... ولی بدانید که طبلتان تو خالی است. شما مزدوران، همان اباطیلی را نشخوار می‌کنید که دنیای سرمایه‌داری غرب و بازوی تبلیغاتی‌اش صهیونیسم غاصب بیان می‌کند. دروغ و تحریف و وارونه جلوه دادن حقایق و توطئه و کارشکنی و جعل اسناد، روش مرتجعان و مستکبرین عالم است و شما با این روش‌های مرتجعانه تان پیروز نخواهید شد.» آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

توسط بعضی از افراد دولت موقت، دخالت دولت موقت در کار دادگاه‌ها، تضعیف آنها و حمایت از جانین رژیم سابق، تضعیف کمیته‌های انقلاب و تصفیه نکردن اداره‌ها و وزارتخانه‌ها.

اینها و صدها اشتباه عمدی و غیر عمدی که از جانب دولت بازرگان صورت گرفت، مردم متعهد و دلسوز را که عمری در جهت استقرار جمهوری اسلامی تلاش کرده بودند و اکنون شاهد بی‌اعتنایی به آرزوها و اهدافشان بودند آزرده خاطر می‌کرد.^۱

تسخیر کانون توطئه

اما از آنجا که نیروهای انقلاب متوجه شدند کانون بسیاری از توطئه‌ها، در سفارت امریکاست و این مرکز به ظاهر دیپلماتیک به جای آنکه به وظایف اداری متعارف دولت و شهروندان کشور خود بپردازد، با خیال راحت و در کمال امنیت به کار جاسوسی و دسیسه‌چینی علیه انقلاب اسلامی مشغول است، لذا دانشجویان مسلمان پیرو خط امام برای مقابله بهتر با توطئه‌های امریکا و عوامل آن در ایران و نیز افشای چهره شیطان بزرگ در سطح جهان، دست به تسخیر لانه جاسوسی زدند و سپس با افشای اسناد آنجا موجب شدند که جلوی بسیاری از توطئه‌های براندازان انقلاب گرفته شود.

مردم ایران چه قبل و چه پس از پیروزی انقلاب همواره به امریکا به چشم یک دشمن



۱. فرزندان/سلام و قرآن، تهران، واحد فرهنگی بنیاد شهید، ص ۲۲۳-۲۲۲.



مکار نگاه می کردند و می کنند؛ چرا که امریکا کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ را به خاطر بازگشت شاه به اریکه قدرت توسط سیا انجام داد و پس از آن نسبت به حکومت پهلوی حمایت های مطلق و آشکاری نمود که تا آخرین لحظات پیروزی انقلاب اسلامی ادامه یافت. به ویژه مخالفت های بی شمار امریکا با حکومت جمهوری اسلامی و تلاش برای بی ثبات کردن نظام نوپای ایران و بی اعتنائی به شعارها و خواسته های انقلابی میلیون ها ایرانی که خواهان بازگشت شاه جنایتکار و محاکمه آن در ایران بودند، از جمله مهمترین عواملی بود که دانشجویان مسلمان تهران را وادار به تسخیر سفارت امریکا نمود.

حضرت امام در ۱۱ آبان سال ۵۸ از طلاب جوان و دانشجویان انقلابی می خواهد که جهت حملات خود را متوجه امریکا - که ام الفساد قرن است - بکنند. این تلنگر محکی بود که دانشجویان را به این نتیجه قطعی رساند که باید کاری بکنند و در یک حرکت نمادین، اوج خشم و انزجار مردم ایران از رفتار دولتمردان امریکا علیه انقلاب را به نمایش بگذارند.^۱ ملاقات برژینسکی با بازرگان هم که پیش آمد، دانشجویان مسلمان را برای اجرای چنین اقدامی بیشتر مصمم کرد تا اینکه نقشه ای را برای اشغال لانه جاسوسی امریکا طراحی نمودند.^۲

تسخیر لانه جاسوسی، برکات زیادی در داخل و خارج کشور داشت. اما مهمترین پیامد این اقدام، ایجاد یک جریان شفاف و صریح علیه سیاست های استکباری امریکا بود. یک جریان سیاسی که دولت موقت را هم در دست داشت، تلاش می کرد تا پس از پیروزی انقلاب گذشته خیانت بار امریکا را از ذهن مردم پاک و حتی توطئه هایش علیه انقلاب را توجیه نماید اما تسخیر لانه جاسوسی این جریان را ناکام کرد و دشمن اصلی را به خوبی به مردم شناساند و جهت گیری های عمومی را بیش از پیش به سمت مقابله با توطئه های امریکا کشاند؛ جهت انقلاب را به سمت اصلی اش سوق داد، جلوی انحراف را گرفت و نیروهای انقلابی و متعهد را متحد کرد.

از طرف دیگر با افشای این اسناد، سیستم جاسوسی و ارتباطات امریکا در داخل کشور به طور کامل مختل شد و سرپل هایش در ایران لو رفتند و از همه مهمتر خود سفارت به عنوان یک جاسوسخانه رسمی و مطمئن از دست رفت. در سطح بین المللی هم حادثه تسخیر لانه، یک موج عظیم ضد استکباری علیه امریکا ایجاد کرد و امید تازه ای در جان مردم تحت سلطه دمیده شد و جسارت و جرئتی برای همه دنیا به وجود آورد که

۱. مصاحبه مهندس عزت الله ضرغامی با کیهان، ۱۳/۸/۱۳۸۱، ش ۱۷۵۱۶، ص ۱۲.

۲. مصاحبه آقای سید ابراهیمی (یکی از اعضای قدیم دفتر تحکیم وحدت) با مجله بیان، مهر و آبان ۱۳۷۰، ش ۱۳، ص ۱۲.



می‌توانند به آسانی در برابر امریکا بایستند و نه بگویند.^۱ امام اشغال سفارت امریکا که به «لانه جاسوسی» معروف شد را «انقلاب دوم» نامید و کارتر رئیس‌جمهور وقت امریکا از آن به عنوان «کابوس وحشتناک» یاد کرد. همچنین این واقعه در داخل کشور با برخوردها و دیدگاه‌های متفاوتی روبه‌رو شد. در ایران برخلاف نظر دولت موقت و مخصوصاً ملی‌گراهایی مثل مهندس بازرگان و دکتر ابراهیم یزدی که هم‌صدا با امریکا و دولت‌های غربی مخالف اقدام دانشجویان پیرو خط امام بودند، انبوه عظیم ملت مسلمان به پیروی از امام راحل با تمام وجود به حمایت از اشغال لانه جاسوسی پرداختند.

۱. مصاحبه مهندس عزت‌الله ضرغامی، همان.



انقلاب اسلامی و بازخوانی ریشه‌های تنفر ملت ایران از آمریکا

«بررسی تطبیقی دیدگاه امام خمینی و مدعیان ملی‌گرایی»

سید محمد هاشم پور یزدان پرست^۱

چکیده

امریکا با ورود خود به صحنه سیاست ایران با کودتای ۲۸ مرداد و تلاش برای تسلط بر سیاست، اقتصاد و تسلط بر ارتش ایران زمینه تنفر از خود و سیاست‌های سلطه‌گرانه‌اش را در دل آحاد ملت ایران به وجود آورد و شعار «مرگ بر آمریکا» را به عنوان یک شعار مقدس وارد فرهنگ سیاسی ایران نمود و به مرور با انباشته شدن این احساس به علت سیاست‌های ظالمانه خود، زمینه تهاجم به سفارت و سیاست خود در ایران و انقلاب دوم را فراهم آورد. با این وصف گروهی از سیاستمداران لیبرال ایرانی به رغم تمام سیاست‌های سلطه‌طلبانه آمریکا هیچ‌گاه احساس دشمنی با این ابرقدرت را ننموده و با کسب کرسی‌های قدرت به سازش و مماشات با این ابرقدرت و عوامل داخلی آن و حتی همکاری با آن روی آوردند.

کلیدواژه‌ها: لیبرال، آمریکا، تنفر، سازش، بازرگان، امام، ملت ایران، برژینسکی،

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز

ابراهیم یزدی.

امریکا پس از جنگ جهانی دوم و با توجه به تحولات عظیمی که در دوران جنگ در صنعت و تولید این کشور به دلیل تأمین تدارکات و امکانات نظامی و غذایی متفقین درگیر در جنگ اتفاق افتاد توانست فناوری صنایع خود را در طی جنگ برای حجم عظیم تقاضای جنگی متفقین ارتقا داده و قدرت عظیم تولیدی پیدا کند و اقتصادش به بزرگترین اقتصاد تولیدی جهان تبدیل شود و این در حالی بود که استعمارگران سابق و امپراتوری استعماری آنان در زیر ضربات رقبای خود، قدرت اقتصادی، نظامی و سلطه خود بر جهان را از دست داده بودند.

امریکا از این تاریخ، سیاست انزواگرایی و اکتفا به قاره امریکا و تسلط و غارت همسایگان خود در امریکای جنوبی را به کناری نهاد و قصد تسلط بر جهان و جانشینی امپراتوری قدرتمند انگلیس بر مستعمرات او که اینک در هم ریخته شده بود را نمود.

همچنین انفجار برنامه ریزی شده دو بمب اتمی در دو شهر مسکونی ژاپن، زمینه مرعوب شدن بسیاری از کشورها را در جهان استعمارزده به وجود آورد و موجب تسلط سریع امریکا بر این کشورها شد.

نهیضت ملی شدن صنعت نفت در ایران ۵ سال بعد از جنگ جهانی دوم، باعث گردید که زمینه بیداری بسیاری از ملل خاورمیانه و سایر ملل تحت سلطه فراهم گردد. لذا با توجه به اینکه یکی از اهداف بزرگ ابرقدرت جدید (امریکا)، تسلط بر خاورمیانه و چاه‌های غنی نفت آن بود، این نهیضت باید با شکست مواجه می‌گردید و این نکته‌ای بود که مورد توجه رهبر اجرایی ملی نمودن صنعت نفت که ریاست قوه مجریه را به عهده داشت و به دنبال حل موضوع تحریم نفت توسط انگلیس با بستن قرارداد با امریکا بود، قرار نگرفت و با توجه به خوش‌بینی او نسبت به این ابرقدرت جدید که به نظر ایشان یک قدرت دموکرات آزادی طلب طرفدار دموکراسی بود و او چشم امید برای حل مشکلات این نهیضت به آن دولت بسته بود و در نهایت زمینه کودتایش در کشور فراهم گردید و با توجه به عدم حساسیت کشورهای خاورمیانه و کلاً این سوی جهان به این ابرقدرت که تا این تاریخ در ذهن و فکر اینان چهره‌ای استعماری نداشت، زمینه تسلط امریکا بر سایر کشورهای منطقه نیز فراهم آمد.

خوش‌بینی دکتر محمد مصدق و همفکران ایشان نه تنها در دوران ملی شدن صنعت نفت بلکه بعد از آن در دوران تسلط امریکا بر ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ادامه یافت و در حالی که دولت ایده‌آل آنان توسط این ابرقدرت سرنگون و از اریکه قدرت پایین

کشیده شده بود و بیست و پنج سال حاکمیت آن بر ایران موجب هزاران جنایت در حق ملت ایران گردیده بود، این مسائل نه تنها حساسیتی در طی این دوران طولانی برای آنان نسبت به این ابرقدرت به وجود نیاورد بلکه آنان در این مدت طولانی سکوت اختیار کرده و به آنچه می‌گذشت رضایت داده بودند و در نهایت و با شروع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ نیز به قبول اصل «شاه سلطنت کند و نه حکومت» حتی در زیر سلطه آمریکا رضایت داده بودند.^۱

سکوت ملی‌گرایان در برابر جریان‌های پانزده خرداد ۱۳۴۲ و کشتار هزاران نفر از مردم مسلمان کشور، سکوت آنان در برابر تصویب کاپیتولاسیون و مصونیت‌بخشی به مستشاران نظامی آمریکا، سکوت آنان در برابر تصویب قانون ورود سرمایه‌گذاران آمریکایی به ایران و سکوت آنان در برابر انواع توطئه‌های این ابرقدرت جهان‌خوار بعد از انقلاب از همین خوش‌بینی که در بعضی موارد به همفکری و همکاری^۲ نیز منتهی شده بود، نشئت می‌گرفت.



۱. این موضوع پیشنهاد مهندس مهدی بازرگان به امام در آبان ۵۷ در پاریس بود!

۲. مذاکرات شاه و آمریکا بارهبران و اعضای جبهه ملی از جمله کریم سنجابی، رئیس کل جبهه ملی، غلامحسین صدیقی وزیر کشور دکتر مصدق، شاپور بختیار مدیر اجرایی جبهه ملی و داریوش فروهر، مهدی آذر و شمس‌الدین امیرعلایی برای جانشینی شاه در اواخر سال ۱۳۵۷ در نهایت به قبول پست نخست‌وزیری توسط شاپور بختیار معاون وزیر کار دولت دکتر مصدق منجر شد.



دیدگاه دولت موقت و ملی‌گرایان مذهبی‌نمای ایرانی، پیرامون امریکا و رابطه با آن

نهضت آزادی متشکل از ملی‌گرایان ایرانی^۱ عضو جبهه ملی بودند که ادعای پیروی از ایدئولوژی اسلامی نیز داشتند و به اصطلاح بر خلاف سایر ملی‌گرایان به آداب و سنن و عقاید خودی تا حدی بازگشت نموده بودند.

در کل ملی‌گرایان ایرانی و ملی‌گرایان مدعی مذهبی بودن به رغم شعارهای مطرح شده از جانب آنان نه تنها تنفری از بیگانگان غربی به خصوص امریکا نداشتند بلکه آشکارا و پنهان با بیگانگان به خصوص مأموران امریکایی ارتباط داشته و برای حل مشکلات کشور و حتی مبارزه پارلمانی در نظام مشروطه سلطنتی و در چهارچوب قانون اساسی آن، بدانان متوسل می‌شده‌اند و اعتمادی غیر قابل تصور به مجامع جهانی مانند سازمان عفو بین‌الملل، حقوق بشر، سازمان ملل متحد و... داشته‌اند.^۲

بررسی افکار و اندیشه‌ها و مواضع اتخاذ شده توسط آنان در قبل از انقلاب و در دوران تصدی دولت موقت تجربه گرانمایی برای شناخت این جریان طرفدار سازش با امریکا یا جریان‌هایی که در زیر پوشش دینداری و ملی‌گرایی خودآگاه یا ناخودآگاه در خدمت بیگانگان قرار دارند، می‌باشد.

۱. «ناسیونالیسم» با «حب وطن» تفاوتی آشکار دارد! عشق به وطن، فرهنگ، تاریخ، قلمرو و جغرافیا و آب و خاک یک موضوع و ملی‌گرایی مطلبی دیگر است! ملی‌گرایی مکتبی است که از غرب به سرزمین‌های اسلامی نفوذ نمود و هدف آن با توجه به تاریخ این مکتب در اروپا، در حقیقت ایستادگی در برابر جامعیت کلیسا و حاکمیت بی‌رقیب پاپ بود که در نهایت موجب به وجود آمدن سرزمین‌ها و ملیت‌های جدید خارج از حاکمیت پاپ و کلیسای کاتولیک و تشکیل کلیساهای ملی در اروپای پس از قرون وسطی گردید. استعمارگران برای فروپاشی امپراتوری عثمانی و پاره پاره کردن سرزمین‌های اسلامی از این مکتب و گسترش آن در میان روشنفکران غرب زده بهترین استفاده را نمودند و توانستند عناصری را در جهان اسلام برای گسترش این نوع افکار و برای تقابل با اسلام سازماندهی کنند. عناصری چون رضاخان، کمال پاشا و... با طرح پان‌ایران‌یسم، پان‌ترکیسم، پان‌عربیسم، پان‌کردیسم و... همه مدعی ملی‌گرایی بودند که در عمق آن سه چیز آشکارا به چشم می‌خورد: اول، دشمنی با اسلام؛ دوم، همگامی، همفکری و همکاری و در بسیاری از موارد پذیرش تسلط بیگانگان استعمارگر؛ سوم، بی‌توجهی و حتی دشمنی با هر چه متعلق به فرهنگ و هنر و ادب دوران اسلامی بود! تغییر لباس، تغییر زبان، خط، آداب و رسوم، مبدأ تاریخ، کشف حجاب، گسترش لباس، خط، زبان، آداب و معیارهای انگلیسی، از همین قضیه سرچشمه می‌گرفت!

۲. کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر را همین جریان‌های ملی‌گرا در سال ۵۶ تشکیل دادند. نگاهی به لیست اعضای این جمعیت و ماهیت افراد تشکیل دهنده آن نشانگر وابستگی آشکار و پنهان آنها با بیگانگان به خصوص با سفارت امریکا است. بسیاری از آنان پس از تسخیر لانه جاسوسی و به دست آمدن اسناد ارتباطات آنان به دامان اربابان خود قرار نمودند. تعدادی از اعضای این کمیته عبارت‌اند از: رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای (مرتبط با لانه جاسوسی)، حسن نژی (مرتبط با لانه جاسوسی)، اسدالله مبشری، ملکی، صفاری، نورعلی تابنده، ناصر میناچی (مرتبط با لانه جاسوسی)، احمد حاج سید جواد، حبیب‌الله پیمان، مهندس مهدی بازرگان و یدالله سبحانی.

چرا مردم ایران همچنان مرگ بر امریکا می گویند؟!

آیت الله خامنه‌ای در رابطه با دیدگاه رئیس دولت موقت جناب مهندس بازرگان، خاطره‌ای^۱ نقل کرده‌اند که جالب توجه است:

مبارزه با امریکا در نهضت عظیم اسلامی ما یکی از خطوط اصلی و لاینفک این نهضت، از آغاز تا تسخیر لانه جاسوسی که اوج این مبارزه به حساب می‌آمد، بود و تا امروز هم هست. در سال ۱۳۴۲ امام اعلان کردند که رئیس‌جمهور امریکا، منفورترین مردم در نزد ملت ایران است، یعنی امام آن روز با این جمله حرکت سیاسی- تبلیغاتی عظیمی را بر ضد سیاست امریکا در ایران انجام دادند و همچنان که شما می‌دانید، زمامداران جهانی خیلی مایل‌اند در میان ملت‌ها وجهه داشته باشند و این را یک زمینه مناسب برای پیشرفت سیاست‌های خودشان می‌دانند، لذا آخرین چیزی که در یک مملکت از دست می‌دهند همان وجهه سیاسی است، یعنی آن‌ها سعی‌شان بر این است که

اگر منافع اقتصادی‌شان را هم از دست می‌دهند لااقل آبرویشان را از دست ندهند و امام از آن روز این مبارزه صریح علنی با حیثیت امریکا را در ایران و در میان مردم شروع کردند. در طول این مدت ما همیشه احساس می‌کردیم طرف مبارزه ما شاه و امریکا هستند؛ یعنی واقعاً شاه را از امریکا جدا نمی‌دانستیم، لذا هر حرکتی علیه رژیم انجام می‌دادیم احساس



۱. خاطرات و حکایات، تهران، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ج ۵-۱، ص ۱۹۳.



در کل ملی‌گرایان ایرانی و ملی‌گرایان مدعی مذهبی بودن به رغم شعارهای مطرح شده از جانب آنان نه تنها تنفری از بیگانگان غربی به خصوص امریکا نداشتند بلکه آشکارا و پنهان با بیگانگان به خصوص مأموران امریکایی ارتباط داشته و برای حل مشکلات کشور و حتی مبارزه پارلمانی در نظام مشروطه سلطنتی و در چهارچوب قانون اساسی آن، بدانان متوسل می‌شده‌اند و اعتمادی غیر قابل تصور به مجامع جهانی مانند سازمان عفو بین‌الملل، حقوق بشر، سازمان ملل متحد و... داشته‌اند

می‌کردیم داریم بر ضد امریکا انجام می‌دهیم و چنین تصویری در انقلاب جا افتاده و قطعی بود تا این که انقلاب پیروز شد و بعد از پیروزی انقلاب هم طبعاً این روند وجود داشت، لذا با هر گرایش و انگیزه‌ای که اندکی جانبداری امریکا در آن تصور می‌شد، به شدت مخالفت می‌کردیم.

به خاطر دارم در جلسات هیئت دولت یک روز رئیس هیئت دولت موقت با عصبانیت به این مضمون و با ناراحتی در کمال تعجب گفت: چرا این مرگ بر امریکا را مردم ول نمی‌کنند؟! ما که از ناراحتی و تعجب ایشان به شدت متعجب و ناراحت شدیم، به ایشان گفتیم این چه حرفی است که می‌گویی؟! مگر می‌شود شعار مرگ بر امریکای مردم را که یک شعار طبیعی است و هیچ کس در ذهن مردم نگذاشته، بلکه فرهنگ مبارزه و انقلاب این را به آنها یاد داده از ذهن مردم بگیریم و مگر چنین کاری جایز است؟

بیان علل اختلاف دیدگاه‌های بازرگان و همفکرانش با امام

بازرگان در کتاب/انقلاب/یر/ن در دو حرکت^۱ بیان داشته است:

اولین تمایز و توسعه خط مشی امام نسبت به حرکت اول^۲ توجه خاص به اسلام و مسلمانان بود و کنار گذاشتن یا فرعی شناختن ایران

۱. مهدی بازرگان، /انقلاب/یر/ن در دو حرکت، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۶۳، ص ۱۱۲-۱۱۱.

۲. مقصود ایشان از حرکت اول، پیروزی انقلاب اسلامی است که طبق ادعای ایشان حرکتی رو به وحدت همه قشرها چه طاغوتی و چه انقلابی بود و در آن همه از جمله ابرقدرت‌ها از پیروزی انقلاب حمایت نمودند و در آن ضد انقلابی وجود نداشت و از داخل و خارج مورد تأیید و تسلیم همه بود! و مقصودشان از حرکت دوم، حرکت رو به اختلاف بعد از انقلاب به علت موضع‌گیری‌های امام و مردم مسلمان ایران در برابر گروه‌های طاغوتی و ضد انقلاب محسوب کردن آنها به علت انحصارطلبی است که ایشان باعث و بانی آن را مارکسیست‌ها و نیز عامل دست شدن امام و مردم انقلابی و مکتبی توسط آنها می‌داند. همان.



و ایرانیان.^۱ چنین اختلاف ظریف نامحسوس مابین ایشان و خصوصاً پیروانشان با ما و با اکثریت قریب به اتفاق مبارزین سال‌های گذشته و شرکت‌کنندگان در راهپیمایی‌ها و حرکت اول،^۲ یکی از حساس‌ترین عوامل سرنوشت‌ساز انقلاب ما بود و منشأ و مبین اختلافات و مسائل اساسی بعدی گردید که متدرجاً در جمهوری اسلامی نوپای ایران رخ داد. هدف اتخاذی دولت موقت، خدمت به ایران از طریق اسلام و به دستور اسلام بود.^۳ در حالی که آقای خمینی برای انقلاب و برای رسالت

۱. آیا امام بعد از پیروزی توجهی خاص به اسلام نمودند و قبل از پیروزی توجه خاص به اسلام و مسلمانان نداشتند؟ واقعاً غفلت یا بی‌اطلاعی یا پوشاندن حقیقت توسط ایشان اعجاب‌انگیز است! دو جمله از سخنان امام یکی از اولین روزهای شروع نهضت در سال ۴۱ و دیگری از آخرین روزهای پیروزی انقلاب، آورده می‌شود تا میزان صحت بیانات ایشان روشن گردد: گوشه‌ای از تلگراف امام خمینی به اسدالله علم: «تهران، جناب آقای اسدالله علم؛ عطف به تلگراف سابق اشعار می‌دارد، معلوم می‌شود شما بنا ندارید به نصیحت علمای اسلام که ناصح ملت و مشفق امت‌اند توجه کنید و گمان کردید ممکن است در مقابل قرآن کریم و قانون اساسی و احساسات عمومی قیام کرد. علمای اعلام قم و نجف اشرف و سایر بلاد، تذکر دادند که تصویب‌نامه غیر قانونی شما بر خلاف شریعت اسلام و بر خلاف قانون اساسی و قوانین مجلس است، اگر گمان کردید می‌شود با زور چندروزه، قرآن کریم را در عرض اوستای زرتشت، انجیل و بعضی کتب ضاله قرار داد و به خیال از رسمیت انداختن قرآن کریم، تنها کتاب بزرگ آسمانی چند صد میلیون مسلم جهان، افتاده‌اید و کهنه‌پرستی را می‌خواهید تجدید کنید بسیار در اشتباه هستید...» صحیفه/امام، ج ۱، ص ۹۰.

«...وضع مملکت ما تا حالا یک چیز مخلوط در همی است که معلوم نیست اسمش چیست. اصلاً معلوم نیست اسم این چه است. ما مملکت را مشروطه اسمش را بگذاریم. مشروطه که این نیست، دیکتاتوری است... من به شما آقایان عرض بکنم و به همه ملت ایران عرض بکنم که امروز مملکت ما در یک موضع حساسی وارد شده است که این ملت بین موت و حیات است. یا باید تا آخر اسیر باشیم و احکام دین و اسلام دست‌خوش مفسده‌جوها باشد، یا حالا پیروزی را به دست بیاوریم. امر دایر بین این دو تاست. هر فرد از افراد ملت که در این امر شرکت نکند خائن است. خیانت به اسلام است. خیانت به اسلام می‌کند، خیانت به کشور می‌کند. اگر ما دم اینها را نگیریم و بیرونشان نیندازیم، فردا دوباره پا او را بر می‌گردانند یا همه منافع ما را با این دست می‌دهند به امریکا...» صحیفه/امام، ج ۶، ص ۳۲-۳۳.

۲. یعنی میلیون‌ها انسان که در انقلاب شرکت نمودند به دنبال تفکرات مهندس بازرگان و نهضت آزادی بوده‌اند و امام هیچ کاره بوده و تفکر ایشان در میان مردم طرفداری نداشته است؟! خودبزرگ‌بینی بیشتر از این ممکن است؟! شاید دلیل بسیاری از موضع‌گیری‌های ایشان و دوستان ایشان از جمله تصمیم به انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی و نادیده گرفتن رأی مردم کشور و موضع‌گیری‌های ایشان در برابر امام همین خودبزرگ‌بینی بود. ۳. به عبارت دیگر ابزاری شدن دین برای یک هدف دیگر و نه اینکه دین خود هدف است و راه سعادت انسان‌ها بندگی و تسلیم خدا شدن و پیروی از وحی الهی و تبعیت از انبیا و رسولان او و تشکیل حکومت در چهار چوب قانون الهی است و قرآن تکلیف این‌گونه افراد را خود مشخص نموده است: «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم...». دلیلی بهتر از این اعتراف در رابطه با آنچه مخالفان ایشان در مورد ایشان بیان می‌دارند و ایشان را به تحت تأثیر مکتب لیبرالیسم بودن متهم می‌نمایند، نمی‌توان یافت.

خود خدمت به اسلام از طریق ایران^۱ را اختیار کرده بودند. به عقیده ایشان ملت ایران با دادن خون خودشان، برای اسلام خدمت کردند و بعدها در دیدار با نمایندگان مجلس در ششم خرداد سال شصت گفتند که ملت اسلام را می‌خواهد.

در یک تحلیل و بررسی به این نتیجه می‌رسیم که اتخاذ روش یا هدف اول ما را تقریباً به همان برنامه و افکاری می‌رساند که در فرمان نخست‌وزیری دولت موقت آمده بود و نتیجه منطقی و طبیعی روش

۱. کلامی بی‌ربط‌تر از این در دنیای سیاست، فرهنگ و اعتقادات نمی‌توان یافت. آیا ایران یک چیز و اسلام چیز دیگری است؟! آیا این دو با هم عجین نشده‌اند؟! آیا می‌توان اسلام و تفکرات اسلامی و شخصیت‌های اسلامی سیاسی، فلسفی، فقهی، علمی و عرفانی را از تاریخ ادب، اندیشه، فرهنگ و سیاست ایران جدا نمود؟! این سؤال مانند این است که پرسیده شود روح انسان در خدمت جسم او است یا جسم او در خدمت روحش؟! این سؤال بیشتر از آنکه در مورد ایران که اسلام از عمق وجود مردم برخاسته و عشق به خدا، قرآن، پیامبر و اهل بیت (ع) در دل آحاد مردم موج می‌زند، مطرح باشد، در مورد شوروی که مرام کمونیسم به زور دیکتاتوری استالین و کشته شدن میلیون‌ها روسی بر آن کشور حاکم شد یا در مورد کشورهای غربی که مکتب لیبرال دموکراسی و اقتصاد سرمایه‌داری با زور دستگاه‌های تبلیغاتی و جلوگیری از رشد فکری و شخصیتی مردم تحمیل شده است و آنان چون موم در دست سرمایه‌داران به هر شکلی که منافع آنان بر آورده شود، درآمده و همه در خدمت منافع آنان به کار گرفته شده‌اند و هیچ ارتباط روحی و عقیدتی میان مردم و این مرام‌ها و مکاتب وجود ندارد، مطرح می‌باشد و در این کشورهاست که می‌توان سؤال نمود که کمونیسم در خدمت شوروی بود یا شوروی در خدمت کمونیسم؟! یا لیبرال دموکراسی در خدمت مردم کشورهای غربی است یا مردم کشورهای غربی در خدمت لیبرال دموکراسی؟! آیا ایران و ملت ایران با پذیرش اسلام شیعی و فداکاری‌های تاریخی در راه پیاده کردن آرمان‌های حکومت علوی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی با حدود نود و هشت درصد آرا از اسلام جداست؟! آیا اعتقادات اسلامی و مکتب اهل بیت و شخصیت‌های اسلامی بزرگ اسلامی چون مولوی، سعدی، حافظ، ملاصدرا و شیخ بهایی یک چیز است و ایران چیز دیگری است؟! نگاهی به سخنان امام در این رابطه نشانگر تفاوت اساسی دیدگاه ایشان با مطالب فوق است:

«... شما خود بهتر از هر کس باید بدانید که ملت قیام کرده است تا غبار فرهنگ‌های استعماری را از خود بزدايد. ما باید عقاید استعماری را با هر شکل و فرم در نطفه خفه کنیم و ایمان مردم را که ابرقدرت‌ها را به زانو درآورد از آنان جدا نسازیم...» *صحیفه/مام، ج ۶، ص ۲۶۵.*

«... و آن چیزی را که از همه چیز بیشتر به آن توجه داشتند این است که ایمان مردم را از دستشان بگیرند. آنها از ایمان می‌ترسند، از ایمان به خدا می‌ترسند، از اسلام می‌ترسند. شما ملاحظه کردید که وقتی صحبت جمهوری اسلام شد، هیاگو در آمد از همین نویسندگان به ظاهر مسلمان ما، از همین هیاگو در آمد، که خوب دیگر اسلامش چیست؟ همان جمهوری. معلوم بود از اسلام می‌ترسند، نه، لازم نیست اسلامی باشد، جمهوری دموکراتیک باشد... این را می‌خواهند اینها! اینها از آن چیزی که می‌ترسند این است که مبادا که یک وقتی اسلام و احکام اسلام در ایران بپاید؛ کلاه اینها پس معرکه باشد...» *صحیفه/مام، ج ۱۰، ص ۲۳۲.*

«... اسلام در عین حالی که وطن را - آنجایی که زادگاه است - احترام می‌گذارد، لیکن مقابل اسلام قرار نمی‌دهد. اساس، اسلام است. اینها دیگر بقیه‌اش فرع‌اند و اساس آنهاست که مکتبی هستند خدمت به اسلام است. این خدمت اگر در لبنان باشد خدمت است، اگر در ایران باشد خدمت است، اگر در هر جا، اگر در حبس هم باشد خدمت است، اگر بیرون هم باشد خدمت است...» *صحیفه/مام، ج ۱۳، ص ۱۶۸.*

۱. اهداف دوم مقاصدی از نوع آثار ذیل بود که عملاً نیز مشهود گردید:^۱ ۱. نفی ملی‌گرایی و ملیون و یک نوع نهضت ضد ایران^۲

۱. ایشان البته بیان نکرده‌اند که آثار تبعی‌پروی از روش و هدف اول چیست؟ آیا موارد زیر که در عمل نیز اتفاق افتاد، از آثار و تبعات آن نیست؟ طرح اصول فوق توسط ایشان ما را به آنچه ایشان به خاطر افکار و اندیشه‌های خود بدان رسیده است و در دوران ریاست دولت خود بدان عمل نموده است، می‌رساند:

• ملی‌گرایی که کشورهای غربی آن را در کشورهای اسلامی برای ایجاد تفرقه در میان مسلمانان و دوری از تفکر اسلامی و برای جلوگیری از تشکیل و وحدت مجدد مسلمانان توسط عوامل بومی خود رواج دادند. مقصود از این ملی‌گرایی حب وطن و عشق به فرهنگ و تاریخ و هویت خودی نیست، بلکه این تفکر اقوام و ملل مسلمان را در برابر یکدیگر به صفت‌بندی واداشته و استعمارگران و سلطه‌گران بین‌المللی را به فراموشی می‌سپارد.

• سازش با بیگانگان جهان‌خوار و عوامل داخلی آنان، همگامی و همراهی با آنان، کوتاه آمدن در برابر توطئه‌های آنان و واگذاری سنگرهای مقاومت به آنان همان‌گونه که سخنگوی دولت جاسوس امریکا در آمد و وزیر دفاع و بعضی استانداران و وزرای دولت موقت مرتبط با لانه جاسوسی بودند.

• بی‌توجهی به احکام اسلامی در صحنه اجتماع و زندگی. به طور مثال آقای مهندس بازرگان نمازخوان در برابر غیر انسانی خواندن احکام قصاص اسلامی توسط جبهه ملی و دعوت آنان به شورش در برابر این احکام که منجر به صدور حکم ارتداد این جبهه توسط امام گردید سکوت کرده و با سکوت خود به حمایت از آنان برخاست و امام نیز آنان را توبیخ نمود.

• بی‌توجهی و به فراموشی سپردن سرنوشت مسلمین و فراموشی مسئله فلسطین و همراهی با دولت‌های سازشکاری که موجودیت اسراییل را به رسمیت شناختند. این امام بود که دولت موقت را مجبور نمود که با مصر به خاطر به رسمیت شناختن اسراییل قطع رابطه نماید.

• اداره کشور نه بر اساس مبانی اسلامی بلکه بر اساس مبانی عرفی‌گرایی و حذف تفکر دینی از صحنه سیاست و اقتصاد و نهایتاً فرهنگ کشور و رها کردن مز‌دوران بیگانه برای ایجاد توطئه و فتنه به بهانه آزادی همان‌گونه که در کردستان اتفاق افتاد و استاندار کردستان در فروردین ۵۸ یک کمونیست مشهور قرار داده شد.

• انحصارگرایی و حذف تمام کسانی که مکتبی می‌اندیشند و وحدت با ملی‌گرایان سکولار و بر سر کار آوردن افرادی که هم‌فکر و هم‌اندیشه و هم‌خط با خود آنان بوده و بسیاری از آنان افراد لایالی و بی‌اعتقاد به مبانی اسلامی بودند و کوچکترین فکر مخالفی را نیز نمی‌پذیرفتند. به طور نمونه اکثر قریب به اتفاق اعضای دولت موقت از نهضت آزادی و جبهه ملی بودند و بسیاری از آنان اعتقادی به اسلام و احکام آن نداشتند و حتی نماز هم نمی‌خواندند مانند حسن نزیه و رحمت‌الله مقدم مراغی.

• بی‌توجهی به پیاده کردن و اجرای احکام اسلامی در صحنه اجتماع و پیروی کردن از مبانی و اصول والگوهایی تمدن غرب. متأسفانه وقتی کشورهایی مثل سوئد، نروژ و سوئیس و در کل اروپای شمالی جامعه الگو و ایده‌آل ایشان باشد، باید به اجرای احکام اسلامی در یک جامعه اسلامی و در میان مسلمانان اشکال نمود! ایشان در کتاب راه طی شده صفحه ۱۲۴ ضمن ذکر نام کشورهای فوق چنین بیان داشته است: «بشر روی دانش و کوشش و به پای خود راه سعادت در زندگی را یافته است و این راه سعادت، تصادفاً همان است که انبیا نشان داده بودند!»

۲. آیا نهضت امام یک نهضت ضد ایران بود؟! آیا امام با برپایی انقلاب و حفظ آن پس از پیروزی و تشکیل بسیج مستضعفین و بسیج مردم برای دفاع از تمامیت ارضی کشور و استقلال آن، در حالی که در دوپست سال قبل از آن هر جنگی به پا شده بود گوشه‌ای از کشور جدا گردیده بود، بزرگترین خدمت تاریخی را به کشور ما نمودند؟! آیا امام با دعوت مردم به مستقل اندیشیدن و دوری از غرب‌گرایی، شرق‌گرایی، غرب‌زدگی و شرق‌زدگی و دعوت به بازگشت به هویت ایرانی-اسلامی بزرگترین خدمت را به ایران و ایرانی و طرح هویت مستقل آنان نمودند؟! آیا ایشان مخالفت امام با ملی‌گرایی باستان‌گرای ضد اسلام شاهنشاهی وابسته به ابرقدرت‌ها را که خاندان پهلوی به راهنمایی بیگانگان و عوامل فراماسونر آنها برای مقابله با اسلام-اسلامی که مردم ایران را در برابر آنان به قیام واداشته و موجب شکست آنان در نهضت تنباکو شده بود- در کشور ما ایجاد کرده بودند را یک نهضت ضد ایران می‌داند؟! آیا این نشانگر هم‌اندیشی و توافق ایشان با بسیاری از مبانی فکری حکومت پهلوی نیست؟!



۲. مکتب‌گرایی^۱ و انحصارگری^۲۳. صدور انقلاب و اسلام^۳

۴. حمایت و خدمت به مستضعفین جهان به عنوان وظیفه یا برنامه

اصلی انقلاب و دولت جمهوری اسلامی^۴

۵. قهر، ستیز و تعرض برای نابودی مستکبرین جهان از جمله

ابرقدرت‌های غرب و شرق مخصوصاً آمریکای جهان‌خوار^۵

۱. آیا مکتب‌گرایی و حرکت بر اساس مبانی و اصول مکتب دارای اشکال است؟ شخصی که مدعی پیروی از ایدئولوژی اسلامی است، چه مشکلی در رابطه با پیروی از مکتب اسلام دارد؟ اشکال در این است که ایشان پیروی از اسلام فقهانی را قبول ندارند و گر نه ایشان پیرو ایدئولوژی التقاطی خودبافته و تفسیرهای من‌درآوردی از اسلام که در آن یک شخص سکولار ضد اسلام و ضد روحانیت و ضد حاکمیت دین و ضد رهبری آن در صحنه جامعه اسلامی، می‌تواند رهبر سیاسی یک مسلمان باشد، هستند.

۲. برای نشان دادن این تهمت که امام با بینش خود موجب انحصارگری شده است، گوشه‌ای از نامه شهید بهشتی به امام پیرامون مواضع ملی‌گرایان حاکم بر کشور در دوره بنی‌صدر و قبل از آن در اینجا آورده می‌شود: «بینش اول روی شریطی در گزینش مسئولان تکیه می‌کند که جامعه را به سوی امامت متقین و گسترش این امامت بر همه سطوح راه می‌برد. بینش دیگر بیشتر روی شریطی تکیه می‌کند که خود به خود راه را برای نفوذ بی‌مبالات‌ها یا کم‌مبالات‌ها در همه سطوح مدیریت امت اسلامی و حاکم شدن آنها بر سرنوشت انقلاب هموار می‌سازد. اختلاف این آقایان با ما بیش از هر چیز به مسائلی مربوط می‌شود که برای حضرت‌عالی و ما و همه نیروهای اسلامی یکسان مطرح است. این اختلاف به خصوص در مورد رعایت یا عدم رعایت معیارهای اسلامی در گزینش افراد برای کارها و در برخورد قاطع با جریانات انحرافی است. خود شما به یاد دارید که اینها در مورد آقای امیرانتظام و آقای فرید و تأکید جنابعالی بر کنار گذاشتن آنها چگونه عمل کردند.» نامه آیت‌الله بهشتی به محضر حضرت امام، ۱۳۵۹/۱۲/۲۲، کیهان، تیر ۱۳۸۰.

۳. آیا مردم مسلمان ایران در دوران انقلاب با آن همه فداکاری برای تشکیل نظام جمهوری اسلامی، به دنبال این نبودند که احکام اسلام از جمله حرام بودن ربا، اجرای احکام قضایی اسلام از جمله احکام قصاص اسلامی، جلوگیری از فسق و فجور علنی مثلاً جلوگیری از تولید و فروش علنی مشروبات الکلی، جلوگیری از ظلم و جور مفسدین فی‌الارض و جلوگیری از حاکمیت وابستگان به دشمنان کشور و اسلام مانند اعضای فرقه استعماری بهابیت را اجرا و پیاده کنند؟ پس این همه فداکاری و ده‌ها هزار شهید برای چه بود؟ آیا ملی‌گرایان ایرانی بودند که این فداکاری‌ها را کردند؟ ملی‌گرایان سکولاری که قبله‌شان در پاریس، لندن و واشنگتن بود؟

۴. چنین مطلبی را ایشان از کجا به دست آورده است؟! آیا در دیدگاه امام وظیفه اصلی انقلاب همین بوده است؟ آیا امام ملت ایران را فراموش نمودند؟ پس جهاد سازندگی و حرکت موج عظیم جوانان برای سازندگی روستاهای کشور چه بود؟ این همه سخنان امام در رابطه با مستضعفان و رسیدگی به امور آنان و حساب صدا و امام و مسکن‌سازی برای قشرهای کم‌درآمد چه بود؟! واقعاً اعجاب‌انگیز است کسی بتواند به این راحتی به حضرت امام تهمت وارد سازد.

۵. آیا اعتراض در برابر جهان‌خواران شرق و غرب و ایستادن در برابر ظلم و جور و جنایات آنان و علیه آنان فریاد اعتراض زدن و به دخالت آنان در کشور، سرنوشت مردم، تحمیل کاپیتولاسیون، در اختیار گرفتن ارتش، غارت منابع کشور، حمایت از جنایات شاه و در حمایت گرفتن او پس از فرار، از بدیهی‌ترین حقوق یک انسان و یک ملت نیست؟ آیا مادر ابتدا حالت تعرض گرفتیم، یا ابرقدرت‌های شرقی و غربی دویست سال در کشور ما تر کناری کردند و عزت، شرافت، استقلال، آزادی و همه چیز ما را لگدکوب کردند و ما اینک به اعتراض و در دفاع از خود سر بلند کرده‌ایم و خواهان آزادی و استقلال بوده و می‌خواهیم به هویت ایرانی و اسلامی خود بازگشته و فریاد نه شرقی و نه غربی برداشته و خواهان تشکیل جمهوری اسلامی و رفع ظلم و ستم و تحمیلات سیاسی، فرهنگی، نظامی و عقیدتی آنان شده‌ایم و ندای مرگ بر آمریکا و مرگ بر شوروی را سرداده‌ایم؟

- امام خمینی (ره): تصمیمات
۶. قهر و اعتراض نسبت به دولت‌های اول انقلاب در سپردن
اسلامی ظالم و سازشکار^۱
۷. استقبال از ایثار و شهادت به صورت
به گروهی که عقیده خالص
و واقعی به اسلام ناب
محمدی نداشته‌اند، اشتباهی
۸. تبلیغات اسلام^۲ و مراقبت در اجرای
حکام در داخل کشور^۳ و کفرستیزی و محو
نظام‌های الحادی در سطح بین‌المللی^۴
۹. اداره امور کشور و اجرای برنامه‌های عمومی به دست متخصصان
اسلام یعنی روحانیت و فقها^۵

۱. آیا این دولت‌های سازشکار مسلمان‌نما نبودند که اسرائیل را به رسمیت شناختند؟ آیا همین دولت‌ها نبودند که از شاه در برابر ملت ایران حمایت کردند و بر جنایت‌های او صحنه گذاشتند و آیا همین دولت‌های مسلمان‌نما نبودند که صدام را به حمله به ایران تحریک و کمک‌های عظیمی را در اختیار او گذاشتند؟ آیا همین دولت‌های مسلمان‌نما نبودند که پس از جنگ جهانی اول و پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی توسط استعمارگران بر سرنوشت مسلمانان حاکم شدند و از آن تاریخ تاکنون جز تأمین منافع استعمارگران و سرکوب مسلمانان وظیفه دیگری برای خود نمی‌شناخته‌اند؟

۲. آیا ایشان که مدعی مسلمانی هستند بر این فرهنگ و استقبال فردی و جمعی از شهادت در راه آرمان‌های الهی اعتراض دارند؟ ایشان با بیان این مطلب به تسلیم‌طلبی، سازشکاری و پذیرش ذلت و خواری پیروان راه خود که به قول ایشان خدمت به ایران از طریق اسلام است، صحنه گذاشته‌اند.

۳. هدف انقلاب اسلامی و رهبری آن که یک مرجع تقلید اعلم و برگزیده مردم مسلمان است، تشکیل یک نظام اسلامی است و یک نظام اسلامی اگر وظیفه تبلیغ دین و جلوگیری از انحراف آن و دعوت مردم به سوی بندگی خدا را در داخل و خارج از کشور به عهده نگیرد، پس چه وظیفه‌ای دارد؟ اصولاً تشکیل حکومت اسلامی تبلیغ عملی دین و نشان دادن یک الگوی واقعی تبعیت از وحی الهی از راه پیاده کردن آن در یک جامعه اسلامی، توسط تلاش مشترک مردم مسلمان و رهبری اسلامی است و جز این چیز دیگری نمی‌تواند معنی داشته باشد؟! و خداوند اولین نشانه تشکیل حکومت توسط انسان‌های صالح را برپایی نماز و امر به معروف و نهی از منکر دانسته است. اقرآن کریم، ۴۱/۲۲. الذین ان مکنهم فی الارض اقاموا الصلاه و اتوا الزکاه و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبه الامور.

۴. در یک جامعه اسلامی، حاکم اسلامی اگر مراقب پیاده کردن قوانین اسلامی و جلوگیری از انحراف جامعه اسلامی از آن نباشد و این مسیر را راه سعادت بشر نداند، پس باید مراقب چه باشد؟ مگر ایشان در پیش‌نویس قانون اساسی خود اصلی را قرار نداده بودند که قوانین کشور نباید خلاف قوانین اسلامی باشد؟ پس این مطالب چیست که بیان نموده‌اند؟!

۵. در کجا امام چنین چیزی را مطرح نموده‌اند؟ آیا ما مظلومینی نبوده‌ایم که تحت ظلم و ستم سلطه‌گران جهانی بوده‌ایم؟ آیا ما حق هیچ اعتراضی نیز به آنان نداشته‌ایم؟ آیا قرآن نفرموده است: «و قاتلوا ائمه الکفر»؟ آیا قرآن نفرموده است: «اذن للذین قاتلوا بائنه ظلموا و ان الله علی نصرهم لبقدر»؟ پس ایشان که مدعی پیروی از ایدئولوژی اسلامی است، چرا از قرآن تبعیت نمی‌کنند؟ و به امام به دلیل پیروی از قرآن و اسلام اعتراض و انتقاد می‌نمایند؟

۶. به عبارت دیگر ولایت فقیه! همه مشکل ایشان و دوستانشان نیز همین مسئله بوده است. وجود انسان صالحی که بتواند از انحراف جامعه جلوگیری کند و عزت و شرافت مردم مسلمان کشور را حفظ و دست جهان‌خواران را از سرنوشت آنان کوتاه کند، یقیناً مورد خواست ایشان و دوستانشان نبوده است و اعترافی بهتر از این برای بیان دلیل شرکت ایشان در توطئه انحلال مجلس خبرگان و جلوگیری از عملی شدن «داشتن ولایت» توسط فقیه عادل دیده نمی‌شود.



۱۰. مقام و درجه دوم دادن به مسائل زندگی و به نیازمندی‌های مادی و رفاهی و به سازندگی^۱

اما مردم شهرهای ایران وقتی در راهپیمایی‌ها و تظاهرات قبل از پیروزی انقلاب شعار آزادی استقلال، حکومت اسلامی یا جمهوری اسلامی را می‌دادند، قصد گوینده و دریافت شنونده این بود که نظام حکومتی مملکت و مدیریت و سیاست ملی، الهام از اصول عالی و احکام عادلانه اسلام بگیرد^۲ و اگر انقلاب کرده‌اند علیه نظام استبدادی و مظالم و مفاسد شاهنشاهی بوده است نه آنکه خواسته باشند تبلیغ برای دین نموده^۳ و از اجرای فرایض و عبادیات در زندگی خصوصی مردم مطمئن

۱. این یک تهمت بیشتر نیست. آیا این امام نبود که دستور تشکیل جهاد سازندگی را صادر نمود و سیل جوانان مسلمان مکتبی و متعهد به سوی روستاها سرازیر شدند؟ آیا این امام نبود که دستور خانه‌سازی برای مستضعفان را صادر کرد؟ آیا این امام نبود که دستور مجانی کردن آب و برق زاغه‌نشینان را صادر نمود که با اعتراض شخص ایشان نیز مواجه شد؟ (... فاین تذهبون)

۲. فقط قرار بود الهام گرفته شود؟! یا قرار بود احکام اسلامی مانند احکام قضایی و احکام حکومتی و نیز حاکمیت مردم در نظام اسلامی که برگرفته از عقاید اسلامی بود در یک نظام جمهوری اسلامی با رهبری امام پیاده شود؟ اگر چنین است پس نامه زیر که پس از تعیین ایشان به نخست‌وزیری که توسط دوستانش در نهضت آزادی صادر شده است، چه بود؟! «بسمه تعالی، اکنون که رهبر بزرگ و زعیم عالیقدر، امام خمینی، بنا به حق شرعی و قانونی خویش، در این موقعیت حساس و تعیین‌کننده تاریخی، جناب آقای مهندس بازرگان را بدون در نظر گرفتن وابستگی حزبی به ریاست دولت موقت انقلابی شرعی و قانونی برگزیده‌اند، ما این انتصاب انقلابی و تاریخ‌ساز را به ملت شریف و فداکار ایران تبریک می‌گوییم و از آنجا که به فرمان آیه شریفه «اطيعُوا اللَّهَ و اطيعُوا الرَّسُولَ و اُولی الامر منکم» اطاعت از این اوامر را وظیفه شرعی و عقیدتی خود به شمار می‌آوریم و از آنجا که بر طبق اصول والای اسلام و به خصوص مذهب تشیع که مرجعیت عالی آن به عنوان نیابت از امام معصوم حق عزل و نصب دارد وظیفه خود می‌دانیم که به برادر ارجمند آقای مهندس بازرگان اطمینان دهیم که هر چه بیشتر در جهت رسالت مکتبی و تشکیلاتی که نهضت آزادی ایران بر دوش دارد بر تلاش‌های خود بیفزاییم تا ایشان با فراغ خاطر و بدون نگرانی به مأموریت خطیری که بر عهده دارند بپردازند.» شاید زیباتر، رساتر، بلیغ‌تر و کوتاه‌تر از این اطلاعیه در رابطه با ولایت فقیه اطلاعیه‌ای در دوران انقلاب صادر نشده باشد. حال چرا ایشان مطالب فوق را بیان نموده‌اند؟ خواننده هوشمند خود بهتر می‌داند!

۳. تبلیغ دین یعنی چه؟ آیا خود تشکیل حکومت از اهم احکام اولیه نیست؟ و این خود تبلیغ دین و احکام آن نیست؟!



گردند.^۱ البته آقای خمینی مانند هر روحانی متعهدی وظیفه شرعی و صنفی خود را تبلیغ ایمان و دین و اجرای احکام و حدود می‌شناسد و قبلاً هم عقیده به اصالت احکام شرع و تقدم آن بر ملیت و مملکت داشته و رسالتشان را بیشتر اسلامی و فقهی می‌دانستند تا ملی و ایرانی.^۲

برای آشنایی بیشتر با افکار رئیس دولت موقت و یافتن علل بدبینی مردم انقلابی

۱. آیا امام چنین می‌کرد؟! آیا ایشان پیام مشهور ۱۱ ماده‌ای امام که در سال ۶۱ توسط ایشان صادر شد و در آن از نیروهای انتظامی کشور خواسته‌اند از دخالت در زندگی شخصی افراد و کشف جرم‌های غیر علنی خودداری نمایند را مطالعه نموده‌اند؟ البته مقصود ایشان بیان این نکته است که هر شخصی با هر سابقه و هر فکری که دارد بتواند در سیاست و حاکمیت کشور اسلامی شرکت نماید و هیچ نظارتی بر رفتار و عقاید آنها نباشد. همان گونه که در اطراف ایشان افراد لایبالی و بی‌مبالات فراوانی مانند حسن نزیه و رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای و تیمسار احمد مدنی و عباس امیرانتظام و... حضور داشتند و به مسئولیت‌های مهمی در دولت ایشان نیز رسیدند. نظام اسلامی البته نمی‌تواند اینگونه رفتار نماید و یقیناً در حال و آینده باید با تمام توان و قوا برای شناختن افراد منحرف و نفوذی بیگانگان تلاش نموده و از افتادن مدیریت جامعه اسلامی به دست این نامحرمان جلوگیری نماید. یقیناً یکی از خط سرخ‌های نظام اسلامی شرکت و ایستگان به بیگانه و بهایی‌ها و صهیونیست‌ها و افراد لایبالی و بی‌اعتقاد به اسلام در نظام حکومتی است و برابری انسان‌ها در اینجا نامفهوم است و هر انسانی با حداقل عقل و اندیشه می‌داند که این گونه افراد مانند میکروب‌های خطرناک هستند که بدن هر موجود زنده‌ای را از بین می‌برند و از کار می‌اندازند و نظام اسلامی را از مسیر خود بیرون برده و آن را نابود خواهند ساخت.

۲. این برداشت‌های من در آوردی از مواضع امام متأسفانه در تمام برداشت‌های سیاسی و عقیدتی ایشان در طی زندگیشان مشاهده می‌شود. آیا مردم ایران زر تشتی بودند و امام می‌خواست آنان را تبلیغ و مسلمان نماید؟ یا مردم مسلمان ایران که رهبری روحانیت را پذیرفته بودند، خواستار پیاده شدن احکام اسلامی در زندگی شخصی و اجتماعی خود بودند؟ به طور مثال در حالی که هر فرد عادی که در انقلاب شرکت کرده بود، می‌دانست سه صلوات فرستادن با آورده شدن نام امام خمینی، برای نشان دادن اسلامی بودن نهضت و ابراز احساسات طرفدارانه از ایشان و ابراز مخالفت با شاه است، ایشان با ناباوری بیان داشتند: چرا مردم با آورده شدن نام پیامبر فقط یک صلوات می‌فرستند و با آورده شدن نام امام خمینی سه صلوات؟! در حالی که مردم بر امام خمینی صلوات نمی‌فرستادند بلکه آن هم سه صلوات بر پیامبر (ص) بود؛ یا ایشان در کتاب بعثت و یدئولوژی در رابطه با حادثه غدیر بیان داشته بودند: این که می‌گویند پیامبر اکرم (ص) در غدیر خم، حضرت علی (ع) را به جانشینی خود معین کردند، این درست نیست. چون اگر چنین حکمی از طرف خدا به پیامبر (ص) ابلاغ می‌شد، مسلمانان به آن زودی آن را فراموش نمی‌کردند و بلافاصله بعد از رحلت پیامبر (ص) به سراغ شورای خلافت و... نمی‌رفتند. جلال‌الدین فارسی، گفت و گو با هفته‌نامه *یالثارات*، ش ۱۳۶، تیر ۱۳۸۰ به نقل از کتاب مهندس بازرگان، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۸۰، ص ۱۲۸.

جالب توجه است که بدانیم ایشان پس از ملاقات با امام در پاریس در آبان ۵۷ و عدم صدور اطلاعیه‌ای که امام از ایشان در خواست نموده بودند و عدم صدور آن در پاریس و پس از بازگشت قهرآمیز به ایران و پس از مشورت با دوستان هم‌حزبی خود اطلاعیه‌ای صادر و در آن بیان داشته‌اند: «اعلامیه‌ها، سخنرانی‌ها، تظاهرات، تجمع‌ها، فریادها و بالاخره قربانی‌های فراوانی که از یک سال و نیم به این طرف در ایران رخ داده است و از چهار گوشه دنیا ناظر و ناقل آن شده‌اند، لااقل دو حقیقت را نشان می‌دهد: ۱. اکثریت قاطع ملت ایران شاه و رژیم او را نمی‌خواهد و خواستار حکومت اسلامی است. ۲. اکثریت قاطع ملت ایران آیت‌الله خمینی را به رهبری خود برگزیده است... امر مسلم و واقعیت غیر قابل انکار این است که اکثریت ملت از خواسته‌های رهبری روحانیت، یک بند انگشت عقب نمی‌کشند» *سند نهضت آزادی ایران*، ج ۱۱، ص ۳۲-۳۳. بر اساس همین سند که توسط خود ایشان و حزب متبوعشان صادر شده است، مردم ایران از خواست امام و روحانیت تبعیت می‌نموده‌اند نه از برداشت‌های ایشان. همین اطلاعیه برای نشان دادن بطلان سخنان فوق کافی است.

مسلمان به ایشان و همفکرانشان، فرمایشات ایشان^۱ درباره علل امریکاستیزی امام و مردم ایران و انقلاب، آورده می‌شود:

صدور انقلاب که زودتر از هر چیز قابل تبلیغ بود و در محتوای اسلامی جا باز کرد و با عنایت خاص به همسایگان مسلمان، به مستضعفان جهان تعمیم یافت. به دنبال مستضعفان، به طور منطقی و متقابل، مستکبران جهان عنوان شدند که چون جهان خوارند و دشمن اسلام و ضد خدا و صاحب نظام الحادی و پرچمدار ضد انقلاب، باید سرکوب و ذلیل گردند. مصداق مقدم آنها نیز امریکای امپریالیست بود که از ماه هفتم پیروزی، حملات تندی را امام علیه آن آغاز کردند. بدون آنکه ذکر از عمل خاص یا جنایت تازه‌ای و نقض عهده‌ی به میان آید. به دنبال معظم‌له این مسئله با شعارها و دعاها در منابر و مطبوعات مطرح گردید. به این ترتیب انقلاب در حقیقت ضد استبدادی و استقلال طلبانه ملی اسلامی ایران چهره سیاسی ضد امپریالیستی و آزادی بخش جهانی یافت.^۲

آقای بازرگان طی هفت ماه بعد از انقلاب اصولاً هیچ توطئه‌ای از امریکا در ایران مشاهده ننموده‌اند! اقراری بهتر از این وجود دارد؟! از ایشان که رئیس دولت موقت بوده است و در دوره ایشان آن همه توطئه توسط ایادی پیدا و پنهان امریکا در ایران صورت پذیرفته است، بیان چنین مطلبی شاید اعجاب‌انگیز به نظر برسد و شاید به ذهن متبادر شود که او اصولاً چشمان خود را بسته بود. اما چنین نیست؛ بلکه او آنقدر چون رهبر خود دکتر مصدق به امریکا خوش بین بوده و این نظام جهان‌خوار را اصولاً دشمن نمی‌پنداشته که توجه نمی‌کند این دشمن دارد توسط ایادی خود که بعضی از آنان برگزیدگان وی برای امور اجرایی کشور بوده‌اند، گام به گام، یک به یک سنگرهای انقلاب را فتح می‌نماید و آن را به زودی به شکست می‌کشاند. اینان چون شاه‌سلطان حسین صفوی متحجر نشسته بودند تا اشرف افغان [امریکا] دوباره وارد کاخ خیالی آنان شده و آنگاه آنان تاج حکومت را

۱. مهدی بازرگان، همان، ص ۱۱۴.

۲. یعنی مردم ایران قبل از پیروزی انقلاب توجهی به این امور نداشتند؟! آنان به قضیه فلسطین و صهیونیسم و جنایت‌های امریکا در کشور ما و در جهان توجه نداشتند. آیا این مردم ایران نبودند که در راهپیمایی‌های خود فریاد می‌زدند: «امروز ایران و فردا فلسطین»؟! آیا این آیت‌الله کاشانی نبود که آن همه در جریان قضیه فلسطین تلاش کرد که از مجموع سخنان و اطلاعاتی‌های ایشان کتابی به چاپ رسید؟! آیا این مرحوم شهید نواب صفوی نبود که با تشکیل اسراییل در سال ۱۳۲۷ هزاران نیروی داوطلب را برای اعزام به فلسطین آماده نمود و آموزش نظامی داد ولی از اعزام آنان نظام وابسته شاه جلوگیری نمود؟! آیا سخنان امام و پیام‌های ایشان در این رابطه را می‌توان فراموش نمود؟! آیا سخنان آیت‌الله مطهری را در رابطه با قضیه فلسطین در دهه چهل می‌توان از یاد برد؟! آیا فتوای آیت‌الله حکیم را می‌توان نادیده گرفت؟!



بر سر او بنهند. همان گونه که این جریان در ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ اتفاق افتاد و کودتای امریکایی به رهبری کیم روزولت که از ستاد فرماندهی آن در سفارت امریکا در تهران هدایت می‌شد، به پیروزی رسید. دلیل اینکه بازرگان چنین مطلبی را بیان کرده در بیانات وی به خوبی ملاحظه می‌گردد:

در عمل همان چپی‌ها و مارکسیست‌ها بودند که ابتدا با طرح و تکرار کلمات ضد انقلاب‌ها، طاغوتی‌ها، ساواکی‌ها، وابستگان به غرب و فئودال‌ها را وارد فرهنگ بعد از پیروزی انقلاب کردند و پس از اینکه این اصطلاحات و تصورات داخل ذهن و زبان جوانان تند و مکتبی‌های ما گشت، افشاگری‌ها و وصله‌زدن‌ها به وسیله خود مسلمان‌ها شروع گردید و به این ترتیب ضد انقلاب و یک گروه‌بندی‌های تازه و زنده ساخته شد و الا ما در آستانه پیروزی انقلاب و آن زمان که مردم کشورمان با اکثریت بی‌نظیر نود و هشت و دو دهم درصد رأی به جمهوری اسلامی دادند، ما در میان خودمان جز معدودی از مارکسیست‌ها و مارکس‌صفتان، ضد انقلاب نداشتیم.^۱

اصلاً عنوان خط امام روی خود گذاشتن یک نوع تلقین و تحریک برای تفرقه و حرکت گریز از مرکز بود؛ زیرا که در پایان حرکت اول رو به مرکز همه در خط امام و موافق رهبری و رهنمودهای ایشان شده بودند. اگر کسی بعداً آنها را با القاب و اتهامات و یا اخراج‌ها و اجحافات بیرون نمی‌انداخت... مسائلی به نام ضد انقلاب و طاغوتی و امریکایی و یا ملی‌گرا و سازشکار پیدا نمی‌کردیم. افشاگری‌ها، انتقام‌گیری‌ها و شعارهای دشمنی‌انگیز که مارکسیست‌ها معلم اولیه و مشوق بعدی آن بودند و خودشان کنار نشستند، راه‌های تفرقه و تخاصم را در دل‌ها و زبان‌ها و قلم‌ها باز کرد. این گروه‌های گوناگون اختراع شدند و مسئله رایج گشت... گروه‌انگیزی صد درصد با خواسته‌ها و منافع شوروی انطباق داشت و بیش از آنکه چیزی دستگیر ما شود برای آنها بهره

۱. مهدی بازرگان، همان، ص ۱۷۶. اما ایشان بیان ننموده‌اند که چه جریان‌ها و گروه‌هایی رفراندوم جمهوری اسلامی را تحریم کرده بودند و چه کسانی به جای جمهوری اسلامی، جمهوری دموکراتیک اسلامی، جمهوری ایرانی و جمهوری دموکراتیک را مطرح می‌کردند و چه کسانی از اوایل اسفند ۵۷ در کردستان فتنه و شورش به پا کردند؟

داشت.^۱

مهندس بازرگان در دنباله سخنان خود در همان کتاب، در صفحه ۱۱۵ امریکاستیزی امام و ملت ایران را متأثر از مکتب مارکسیسم و تحت تأثیر عقاید و تبلیغات مارکسیست‌های ایرانی قرار گرفتن آنان توصیف نموده است:

... امر مسلم این است که انقلاب ما رفته رفته از مرزهای ایران و از مبارزه با استبداد تجاوز کرده و داعیه خدمت به اسلام و رسالت جهانی را پیش گرفت و سپس هدف‌های ثانوی و از جهاتی اصلی آن در افتادن با امپریالیسم امریکا و صدور انقلاب برای نجات و برتری مستضعفان جهان گردید و این موجب گردید که به گفته محمد حسنین هیکل حالت جهانی عام و دفاع انسانی را از دست بدهد و به لحاظ تازگی و اولویت اهداف یا اتخاذ سیاست‌های تاکتیکی، به طور خواسته یا ناخواسته جهش آشکاری به سوی مارکسیسم بین‌الملل بکند و با مشت‌های گره کرده و پیشانی در هم‌رفته و با مرگ‌خواهی و ستیزه‌جویی خود بیشتر یادآور انقلاب‌های طبقاتی کمونیستی بوده است تا ارایه‌دهنده چهره تابناک رحمه العالمین محمدی.

ایشان در مصاحبه‌ای با حامد الگار مسلمان محقق و نویسنده امریکایی که مطالعاتی در مورد انقلاب اسلامی داشته و مقالات و کتب متعددی نیز درباره انقلاب اسلامی به رشته تحریر در آورده است، نظریات خود را پیرامون شخصیت امام و علل مخالفت ایشان

۱. مهدی بازرگان، همان، ص ۱۷۷. بنابر این اظهارات، ما مردم مسلمان ایران که انقلاب کرده بودیم و امریکا را که بر سر نوشت ما حاکم شده بود بیرون کرده و او را از منابع عظیم و بادآورده کشور خودمان محروم کرده بودیم، خود سازنده ضد انقلاب بودیم و اصالتاً توطئه‌ای از جانب ابرقدرت‌ها برای بازگشت به ایران و لذا ضد انقلاب وابسته به بیگانگان وجود نداشت و ما خود سازنده ضد انقلاب وابسته به امریکا بودیم و امریکا اصولاً توطئه‌ای را توسط عوامل داخلی خود علیه انقلاب ما سازماندهی نکرده بود. ما خود بودیم که جریان کردستان را به وجود آوردیم و اصولاً توطئه‌ای در کار نبود و ما دچار توهم توطئه بودیم و کسی در کشور ما با امریکا ارتباطی نداشت که امریکایی باشد یا سازشکاری کرده باشد. اصولاً ساواکی‌ها و سلطنت‌طلبان و ارتشیان فراری که دستشان تا مرقف به خون مردم آغشته شده بود و طرفداران شاه به یکباره ریشه کن شده بودند و این ما بودیم که آنان را مجدداً ساختیم و به وجود آوردیم. ما مردم ایران و طرفداران انقلاب اسلامی و رهبرانمان بودیم که گناهکار و معصیت‌کار اصلی بودیم که تحت تأثیر مارکسیست‌ها و با شعارهای اخذشده از آنان گروه‌ها و گروهک‌های گوناگون را علیه انقلاب ساختیم و به وجود آوردیم. بله؛ با همین تفکر بود که ایشان در روز ۲۲ بهمن و در همان ساعاتی که هنوز آخرین کنگره‌های نظام شاهنشاهی فرو نریخته بود با تیمسار مقدم رئیس ساواک و تیمسار قره‌باغی رئیس ستاد ارتش که تا چند ساعت قبل خونبارترین کودتای امریکا در جهان علیه ملت ایران را داشتند رهبری می‌کردند، به مذاکره می‌نشیند یا ابراهیم یونسی را در دومین ماه پیروزی انقلاب به استانداری کردستان و امیرانظام را به رغم مخالفت دلسوزان به سخنگویی دولت و معاونت نخست‌وزیری برمی‌گزینند و حسن نریزه را مسئول شرکت نفت می‌کند و رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای را استاندار آذربایجان می‌نماید. اعجاب‌انگیز این است که ایشان حتی امریکا، انگلیس و آلمان را موافق پیروزی انقلاب اسلامی می‌دانند؛ شاید این بیانات بتوانند علت اصلی پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را نیز نشان دهد. خوش‌بینی معلم و رهبر مراد ایشان در جریان این کودتا بزرگترین عامل موفقیت امریکا در به پیروزی رساندن این کودتا بود.



با امریکا بیان داشته است که از جهت شناخت شخصیت خود وی و افکار او، اعترافات‌ی بسیار روشن‌کننده و قابل توجه است. این مصاحبه^۱ در تاریخ بیستم آذر ۵۸ یعنی چهل روز پس از تسخیر لانه جاسوسی انجام شده است:

... و عجیب است که یک آدم هشتادساله تفاهمش با جوان‌ها خیلی بیشتر است از مثلاً بنده که توی جوان‌ها و دانشگاه بزرگ شده‌ام و در انقلاب و نهضت بزرگ شده‌ام و به اینها سنّاً نزدیک‌ترم... یک خاصیت و قدرت مقابله روحی و فکری بین ایشان و جوانان انقلابی وجود دارد... اعلامیه‌های خمینی را که الان می‌خوانید، کلماتش، اصطلاحاتش، خواسته‌هایش با یک سال پیش و یک سال پیش با شش ماه پیش با هم فرق می‌کند... من بین خودم و کسانی که در انقلاب هستند یعنی جوان‌ها، طلاب، دانشگاهی‌ها، سپاهی‌ها، واقعاً یک فاصله و بیگانگی حس می‌کنم. من هم خودم را انقلابی می‌دانم. اما آن چیزی را که آنها به آن انقلاب می‌گویند و می‌خواهند و شاید در نقطه نهایی به یک جا برسیم، با آنچه من می‌خواهم با هم کنترادیکسیون (تضاد) دارد. ولی آقا هیچ... این مسئله دفاع از مستضعفین... این همان است که این انقلابی‌ها می‌خواهند؛ یا مبارزه‌اش با امپریالیسم و امریکا، این به هیچ وجه من‌الوجه در روز پیدایش آقای خمینی چنین چیزی نه در مغزش و نه در زبانش بوده است. آن موقع به طور مبهم مثل همه آخوندها، آخوندهای قبل از مصدق یک عناد خاصی با خارجی‌ها داشت و آنها را منشأ تحریکات و بدبختی‌ها می‌دانست، این در ذهن ایشان هست. اما حالا عوض اینکه با همه خارجی‌ها باشد، به طوری که در ابتدای انقلاب بود، آن موقع این شعاری را که می‌گفتند نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی، یعنی ایشان هم ضد شوروی و کمونیسم بود و هم ضد امریکا و انگلیس و فرانسه. ولی الان آمده و پرچمدار و علم‌دار مبارزه و از بین بردن امپریالیسم امریکا شده. این همان چیزی است که چپی‌ها، جوان‌ها، طلاب و انقلابی‌ها می‌خواهند. این قضیه سفارت امریکا به احتمال قوی

۱. مواضع نهضت آزادی، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۲۴.



مقداری تحت تأثیر ایشان بوده است. ایشان شاید از ۴ ماه قبل^۱ امریکا و کارتر را به عنوان رأس دشمنان ما، گرداننده فلان و بدون اینکه هیچ مدرکی و دلیلی و نشانه‌ای باشد، اتوماتیک و بنا به تعریف و به طور مسلم همه چیز را از چشم امریکا و کارتر می‌بیند و بدگوی او است. این خوب در جوانان و انقلابیون تأثیر داشته است. آن وقت ایشان هم تحت تأثیر آنهاست.

... ایشان هنگام ورود به صحنه مبارزات نه تنها ضد امریکایی بلکه ضد شاه هم نبود. یک آخوند قشری بود.^۲ این طور تحول پیدا کرد. البته از قدیم ایشان ضد رضاشاه بود. با او هم بد بود. اما ورود اینها و سایر روحانیون در مبارزه با آن انجمن‌های ایالتی بود که دولت به زن‌ها راه داده بود که [در انتخابات] شرکت کنند. بعد مسئله قبل از اصلاحات ارضی بود و ایشان هم آن موقع مثل سایر علمای قشری مدافع فقه رسمی بود. فقه ما در رابطه با مسائل مالکیت، مسائل اجتماعی و زنان

۱. با توجه به تاریخ مصاحبه، مقصود ایشان از ماه هفتم پیروزی انقلاب، یعنی از شهریورماه ۵۸ است، که اشتباه آشکاری است. با مراجعه به سخنان امام در صحیفه/امام به خوبی مشخص است که امام از نخستین روزهای پیروزی انقلاب و با شروع توطئه‌های عوامل داخلی مرتبط با امریکا، تهاجم خود به این ابرقدرت را آغاز و مانند قبل از انقلاب در برابر اقدامات آن ایستاده‌اند.

۲. برای نشان دادن بی‌اطلاعی ایشان از شخصیت امام، گوشه‌ای از یک نامه امام که در سال ۱۳۲۳ - یعنی بیست سال قبل از شروع مبارزات علنی امام با نظام وابسته شاه - برای یکی از دوستانشان نوشته‌اند، آورده می‌شود: «... خودخواهی و ترک قیام برای خدا ما را به این روزگار سیاه رسانده و همه جهانیان را بر ما چیره کرده و کشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران در آورده. قیام برای منافع شخصی است که روح وحدت و برادری را در ملت اسلامی خفه کرده. قیام برای نفس است که بیش از ده میلیون جمعیت شیعه را به طوری از هم متفرق و جدا کرده که طعمه مشتی شهوت پرست پشت میزنشین شدند. قیام برای شخص است که یک نفر مازندران بی‌سواد را بر یک گروه چندین میلیونی چیره می‌کند که حرث و نسل آنها را دستخوش شهوات خود کند... هان ای روحانیین اسلامی! ای علمای ربانی! ای دانشمندان دیندار! ای گویندگان آیین دوست‌ای دینداران خداخواه! ای خداخواهان حق پرست! ای حق پرستان شرافتمندان! ای شرافتمندان وطن خواه! ای وطن خواهان با ناموس! موعظت خدای جهان را بخوانید و یگانه راه اصلاحی را که پیش‌نهاد فرموده بپذیرید و ترک نفع‌های شخصی کرده تا به همه سعادت‌های دو جهان نایل شوید و با زندگانی شرافتمندانه دو عالم دست در آغوش شوید.» صحیفه/امام، ج ۱، ص ۲۲.

و... به این شکل وارد مبارزه شد...^۱ از این شروع کرد، بعد تحول پیدا کرد و در روحانیت شیعه شاهپویون (قهرمان) مقابله و ضدیت با استبداد شد. این بیانات واقعاً اعجاب‌انگیز و نشانگر بی‌اطلاعی ایشان از اوضاع کشور و عدم اطلاع و عدم توجه به بیانات و رهنمودها و موضع‌گیری‌های امام و مردم انقلابی کشور می‌باشد.

حفظ هیئت‌های مستشاری امریکا در ایران توسط دولت موقت

دولت موقت بر اساس تفکر خوشبینانه‌ای که نسبت به همکاری و اعطای کمک‌های امریکا برای حفظ دولت خود داشت و بر اساس مبانی اعتقادی لیبرال ناسیونالیستی حاکم بر اندیشه آنان که موجب احساس نوعی هماهنگی با کشورهای بلوک غرب و در رأس آنان امریکا که مدعی پیروی از لیبرال دموکراسی بودند و احساس نوعی امنیت از

۱. برای نشان دادن نوع تفکر و بینش اسلامی آقای مهندس بازرگان و حساسیت ایشان در این باره و نیز حساسیت ایشان در خصوص توطئه‌های استعماری در کشور و علیه اسلام و اینکه «قشرگیری» و «فقه رسمی» در نظر ایشان چه مفهومی دارد و اینکه «شاه به زنان برای شرکت در انتخابات راه داد» یعنی چه، بیانات امام درباره تساوی حقوق زن و مرد که در سال ۱۳۴۱ و در آغاز نهضت اسلامی بیان شده است، آورده می‌شود:

«بسم الله الرحمن الرحيم - انالله و انا اليه راجعون - دستگاه حاکمه ایران به احکام مقدسه اسلام تجاوز کرد و به احکام مسلمانه قرآن قصد تجاوز دارد. نوامیس مسلمین در شرف هتک است و دستگاه جابر به تصویب نامه‌های خلاف شرع و قانون اساسی می‌خواهد زن‌های عفیف را ننگین و ملت ایران را سرافکنده کند. دستگاه جابر در نظر دارد تساوی حقوق زن و مرد را تصویب و اجرا کند. یعنی احکام ضروریه اسلام و قرآن کریم را زیر پا بگذارد، یعنی دخترهای هجده‌ساله را به نظام اجباری ببرد و به سر بازخانه‌ها بکشد، یعنی با زور سرنیزه دخترهای جوان عفیف مسلمانان را به مراکز فحشا ببرد. هدف اجانب قرآن و روحانیت است. دست‌های ناپاک اجانب با دست این قبیل دولت‌ها قصد دارد قرآن را از میان بردارد و روحانیت را پایمال کند. ما باید به نفع یهود، امریکا و فلسطین هتک شویم، به زندان برویم، معدوم گردیم، فدای اغراض شوم اجانب شویم. آنها اسلام و روحانیت را برای اجرای مقاصد خود مضر و مانع می‌دانند. این سد باید به دست دولت‌های مستبد شکسته شود. موجودیت دستگاه رهین شکستن این سد است. قرآن و روحانیت باید سرکوب شود. من این عید را برای جامعه مسلمین عزای اعلام می‌کنم تا مسلمین را از خطرهایی که برای قرآن و مملکت قرآن در پیش است آگاه کنم...» صحیفه/امام، ج ۱، ص ۱۵۳.

«... دولت مذهب رسمی کشور را ملعبه خود قرار داده و در کنفرانس‌ها اجازه می‌دهد که گفته شود قدم‌هایی برای تساوی حقوق زن و مرد برداشته شده، در صورتی که هر کس به تساوی حقوق زن در ارث و طلاق و مثل اینها که جزء احکام ضروری اسلام است معتقد باشد و لغو نماید، اسلام تکلیفش را تعیین کرده است. روحانیت می‌بیند که پایه‌های اقتصادی این مملکت در شرف فرو ریختن است و بازار این کشور در حکم سقوط است... با این وضع رقت‌بار به جای آنکه دولت در صد چاره برآید، سر خود و مردم را گرم می‌کند به امثال دخالت زنان در انتخابات یا اعطای حق زن‌ها...» صحیفه/امام، ج ۱، ص ۱۴۹-۱۴۸.

«... اگر ما مرتجعیم بفرومایید... برنامه‌های استعماری است... این مملکت مترقی که الان نسبت به هر چیزش به خارج احتیاج دارد به خارج؟ از اسرائیل کارشناس می‌آورد... مگر با چهار تا زن فرستادن ایه! مجلس، ترقی حاصل می‌شود... ما با ترقی زنان مخالف نیستیم، با این فحشا مخالفیم، با این کارهای غلط مخالفیم. مگر مردها آزادند که زن‌ها می‌خواهند آزاد باشند؟ آزادمرد و آزادزن با لفظ درست می‌شود؟ مردها آزادند؟ در این مملکت الان مردها آزادند؟ در چه چیز آزادند؟...» صحیفه/امام، ج ۱، ص ۳۰۵-۳۰۴.

لازم به تذکر است که در آن تاریخ، مهندس بازرگان همراه با یاران خود، تازه نهضت آزادی را در فضای باز سیاسی امریکا تأسیس کرده و آماده شرکت در انتخابات فرمایشی امریکا و شاه در دولت امینی می‌شد و در اساسنامه منتشره این نهضت خود را ملی، مسلمان و مصدقی معرفی نموده بود. مصدقی که نه نماز می‌خواند و نه به اسلام و احکام آن اعتقادی داشت و نیز خواهان جدایی دین از سیاست بود و حضور دین و روحانیت را در صحنه سیاست به هیچ عنوان قبول نداشت و با آن به مخالفت می‌پرداخت و علت شکست نهضت ملی شدن نفت نیز همین بود.

جانب آنان می‌شد، به دنبال این بود که دوباره ارتباطات گسترده‌ای را با آمریکا برقرار کند و به این وسیله امکانات اطلاعاتی و تدارکاتی مورد نیاز ارتش ایران را از آمریکا دریافت نماید و با کمک‌های اعطایی آنان، در برابر نیروهای طرفدار شوروی کمونیست که مبانی اعتقادی لیبرالی، نوعی احساس شدید دشمنی نسبت به آنان را در وجود اینان برانگیخته بود، توان مقابله پیدا کند.



حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در این باره بیاناتی^۱ دارند که جالب و خواندنی است:

دولت موقت به این نتیجه رسیده بود که هیچ دلیلی ندارد که با آمریکا، دولت ثروتمند و قوی که با ما کاری هم ندارد، بی‌خود در بیفتیم و سر بی‌درد خود را به درد آوریم و این فکر در دولت موقت نتایجی داشت. یکی از نتایجش این بود که می‌گفتند بگذاریم آمریکایی‌ها در داخل ایران بمانند. به همین دلیل در نیروی هوایی عده‌ای از آمریکایی‌ها بودند.

در شورای عالی دفاع که آن وقت من عضو شورای عالی دفاع بودم و آقای مهندس بازرگان رئیس شورای عالی دفاع بود، تا چند ماه بعد از انقلاب دستگاه مستشاری نظامی ارتش آمریکا در نیروی هوایی، دم و دستگاه خودشان را داشتند و ما تا مدت‌ها خبر نداشتیم. شاید برای

۱. *خاطرات و حکایات*، ۵-۱ خاطرات رهبر انقلاب از زبان خودشان، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ص ۵۳۲ (بر اساس دو متن دیگر از خاطرات ایشان در کتاب *زندگی‌نامه مقام معظم رهبری*، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ص ۱۰۱، و مصاحبه‌ها ص ۱۱۴ تا ۱۱۶ تکمیل گردیده است).



شما این موضوع خیلی عجیب به نظر آید و حرف تازه‌ای باشد. واقعاً هم عجیب است. اما از آن عجیب‌هایی است که اتفاق افتاد. البته مرکز اصلی‌شان که در ستاد مشترک ارتش بود، از بین رفته بود و خودشان فرار کرده بودند، اما عناصر اطلاعاتی‌شان را در ستاد نیروی هوایی، گذاشته بودند تا سنگر را حفظ کنند. در شورای عالی دفاع آن روز که آن هم یک شورای عالی دفاع تماشایی بود، افرادی عضو بودند^۱ که اگر اسمشان نام برده شود، شما امروز تعجب می‌کنید که چطور در اول انقلاب اینها در آن مرکز حساس عضو بودند! حضور بنده هم در آن شورای عالی در واقع یک حضور غیر رسمی بود؛ یعنی آن عناصر مایل نبودند ما را ببینند. ولی ما به شکل انقلابی و با روش‌های مخصوص زمان اول انقلاب در آن جلسات شرکت می‌کردیم.

این آقایان اینجا چه می‌کنند؟

در یکی از جلسات آن زمان متوجه شدیم که مصوبه‌ای را می‌خواهند از شورای عالی دفاع بگذرانند که بر اساس آن اسم مستشاری سابق امریکا در ایران عوض شود و یکی از نام‌های پیشنهادی آنان تصویب گردد و امریکایی‌های مستقر در ستاد نیروی هوایی پیشنهاد کرده بودند که چون امروز ما اینجا هستیم، دیگر اسم دفتر ما دفتر کارشناسی نظامی نیست و ما کارشناس نظامی به آن معنا نیستیم! پس نام دیگری برایش انتخاب کنید تا ما بمانیم. یعنی در حقیقت شورای عالی دفاع وجود مستشاری را امضا کند. ما آنجا فهمیدیم که مستشاری‌ها هنوز در ایران هستند. لذا من با تعجب سؤال کردم چه اسمی و چه دفتری و چه مرکزی؟! مگر امریکایی‌ها در نیروی هوایی حضور دارند؟ گفتند بله. یک چنین دفتری هست. و لذا من گفتم چون از وجود چنین مرکز و دفتری خبر ندارم بنابراین این بحث نباید مطرح شود. لذا اول برای

۱. اعضای شورای عالی دفاع در آن تاریخ این افراد بوده‌اند: شهید آذر برزین معاون نیروی هوایی و سرلشکر خزاعی از نیروی زمینی که جزء ارتشی‌های وابسته به دستگاه شاه و خیلی به آنها نزدیک بودند به عنوان مشاوران نظامی مهندس بازرگان و تیمسار باقری که فرمانده نیروی هوایی بود و در جریان حمله طبس همکاری او با امریکا آشکار شد و در حال فرار از کشور که با کمک و به دستور بنی‌صدر انجام شده بود، دستگیر و به زندان افتاد؛ (عائله چهاردهم/ اسفند ۱۳۵۹، دادگستری جمهوری اسلامی، ص ۱۰۶)؛ و تیمسار شاکر رئیس ستاد مشترک و نیز تیمسار ریاحی وزیر دفاع نیز به عنوان اعضای شورای عالی دفاع در جلسات شرکت می‌کردند. مرحوم شهید دکتر مصطفی چمران نیز پس از اینکه به جای تیمسار ریاحی به وزارت دفاع برگزیده شد در جلسات شورا شرکت می‌کرد.

ما این سؤال‌ها را پاسخ دهید که این دفتر کی تشکیل شده و اعضایش چند نفرند و چه کسی اجازه تأسیس آن را داده و چند سؤال این چینی کردم و گفتم اول پاسخ این سؤالات را برای ما بیاورید تا بعد پیرامون آن بحث کنیم. البته در آن جلسه هیچ کس جرئت نکرد با این سؤالات من مخالفت کند. چون مسئله مربوط به امریکایی‌ها و خطرناک بود، می‌ترسیدند که اگر مخالفت کنند برای خودشان بد باشد. غرض اینکه برای رئیس دولت آن روز خیلی راحت بود در شورای عالی دفاع که از حساس‌ترین ارگان‌های سیاسی - نظامی مملکت بود راجع به نام دفتر امریکایی‌ها در ایران بحث شود و هیچ حساسیتی نسبت به آن نداشته باشد. لابد اگر من در جلسه نبودم یک اسمی هم برایش تعیین می‌کردند و می‌شد مثلاً قانونی یا شبه قانونی که امریکایی‌ها دفتری هم در نیروی هوایی یا ارتش داشته باشند و لذا در چنین اوضاع و احوالی طبیعی بود که امریکایی‌ها امید برگشتن به ایران را داشته باشند و این امید خیلی بی‌جا و بی‌مورد هم نبود.

خدا رحمت کند مرحوم دکتر چمران عزیز را. او هم کمک کرد تا مصوبه‌ای گذرانده شود. هر چه زودتر این افراد از ایران بیرون بروند. تا این حد اینها وقاحت به خرج دادند و جرئت می‌کردند که در داخل ارتش جمهوری اسلامی عناصر مستشاری امریکا باقی بمانند.

موضوع فروش سلاح‌های مدرن امریکایی ارتش و لغو قراردادهای نظامی

دولت موقت در طی دوران حیات خود بارها موضوع فروش سلاح‌های ارتش را مطرح کرد. به عبارت دیگر اگر بختیار طی دوران ۳۷ روزه دولت مستعجل خود بسیاری از قراردادهای نظامی ایران را به دستور «ژنرال هایزر» لغو نمود، دوستان او در دولت موقت نیز کار او را ادامه دادند. اگر چه به علت مخالفت نیروهای انقلاب توفیقی در این اقدام خود به دست نیاوردند. آنان با توجه به شعارهای زیبای لیبرال دموکراسی و پذیرش نهادهای ایجاد شده توسط نظام سلطه، مانند سازمان ملل، حقوق بشر، سازمان عفو بین‌الملل و... به نوعی ساده‌لوحی دچار شده بودند و فکر می‌کردند که در دنیای کنونی می‌توانند با ابراز دوستی با دشمنان سلطه‌گر ضد بشر به یک همزیستی مسالمت‌آمیز با آنان روی آورند.



مذاکرات دولت موقت، برای فروش جنگنده‌های اف-۱۴ به آمریکا

وزیر دفاع ملی در یادار احمد مدنی^۱ که از اعضای جبهه ملی بود در تاریخ ۸ فروردین ۵۸ در مصاحبه‌ای با روزنامه آمریکایی *واشنگتن پست* اعلام کرد که ایران تصمیم دارد سلاح‌های اضافی از جمله هواپیماهای اف-۱۴ را به آمریکا بفروشد.^۲

هودینگ کارتر ترسخنگوی کاخ سفید آمریکا اعلام نمود^۳ که هم‌اکنون مذاکراتی برای باز خرید ۷۸ فروند هواپیمایی که ایران در سال ۱۹۷۳ از آمریکا خریده است در جریان می‌باشد؛ اگرچه هنوز این مذاکرات به نتیجه نرسیده است. او افزوده است که علاوه بر هواپیماهای اف-۱۴ مذاکره برای خرید سایر سلاح‌های فروخته شده به ایران نیز در جریان است.

ما با کسی سر جنگ نداریم!

متأسفانه رئیس دولت موقت در میان تعجب همگانی با طرح شعار «ما بی طرف

۱. اسناد ارتباط این شخص با سفارت آمریکا در جریان تسخیر لانه جاسوسی به دست دانشجویان خط امام آمد و همانند سایر دوستانش به دامان سلطه‌گران جهانی فرار کرد و به خیانت‌های خود در پناه آنان ادامه داد. افشای اسناد وابستگی بسیاری از اعضای دولت موقت توسط دانشجویان پیرو خط امام نشان داد که ساده‌لوحی رئیس دولت موقت موجب سوءاستفاده عوامل مرتبط با دشمن بوده و دشمنان توسط این عوامل سیاست‌های خود را دیکته می‌کردند.

۲. کیهان، ۵۸/۱/۸، ص ۲.

۳. همان، ۵۸/۱/۹، ص ۸.



هستیم و با کسی سر جنگ و دشمنی و درگیری نداریم و سلاح‌های مدرن را برای چه می‌خواهیم»، اقدام به طرح موضوع فروش سلاح‌های ارتش به خصوص هواپیماهای دفاعی اف-۱۴ و لغو سایر قراردادهای نظامی شاه با امریکا نمود. این موضوع نشانگر کمال ساده‌اندیشی دولت مردان موقت و نشانگر بی‌ارتباطی اندیشه‌های آنان با مبانی اسلامی و نبود حداقل درک سیاسی، نظامی و دفاعی در اندیشه آنان بود.^۱ در دنیایی که جهان‌خواران به هیچ قانونی جز حفظ منافع خود پایبندی نشان نداده‌اند و ملل دیگر را به خاک و خون کشیده و میلیون‌ها انسان را در کشورهای گوناگون قربانی مطامع خود نموده‌اند، طرح این شعار اعجاب‌انگیز، دولت موقت را در چشم جوانان انقلابی که با هزاران امید به بزرگترین فداکاری‌ها دست زده بودند، بی‌اعتقاد به اصول اسلامی و مبانی انقلاب نشان می‌دهد.

زمزمه فروش هواپیماها از نخستین روزهای انقلاب بر سر زبان‌ها افتاد و در اواسط مرداد و در حالی که مزدوران ابرقدرت‌ها در حال سخت‌ترین تهاجمات نظامی در کردستان علیه انقلاب اسلامی بودند، رسماً توسط سخنگوی دولت نیز اعلام شد.

«اف-۱۴» ها به درد ما نمی‌خورند!

صادق طباطبایی سخنگوی دولت موقت اعلام کرد:

چون هواپیماهای اف-۱۴ با استراتژی ارتشی ما هماهنگ نیست و هزینه نگهداری آن بسیار بالاست، به درد ما نمی‌خورد و لذا برای فروش آنها تصمیماتی گرفته شده است.

خبر دیگر که در این باره در مطبوعات به چاپ رسیده است، ابعاد مسئله را بیشتر روشن می‌کند:

تهران - خبرگزاری پارس - صادق طباطبایی معاون سیاسی نخست‌وزیر و سخنگوی دولت پیش از ظهر امروز در گفت‌وگویی با خبرنگاران رادیو و تلویزیون و خبرگزاری پارس اعلام داشت که قراردادهای تسلیحاتی با ایالات متحده که شامل خرید ناوشکن‌های جنگی، جنگنده‌های اف-۱۶ و هواپیماهای آواکس که به حجم نزدیک ۲ میلیارد دلار بود، لغو شده است و برای لوازم یدکی بعضی از تجهیزات

۱. در حالی که قرآن مجید به مسلمانان دستور آماده کردن نیرو و قدرت نظامی برای ترساندن دشمنان داده است!



ارتشی و پرنده‌هایی که وزارت دفاع در اختیار دارد، دولت آمریکا باید لوازم این پرنده‌ها را به ایران بدهد و قراردادی که در این زمینه‌ها منعقد شده، فسخ نشده است. چون بیش از هزار فروند هلی کوپتر در حال حاضر روی زمین خوابیده و لوازم یدکی ندارند. وی افزود: یک‌سری قراردادهای دیگر با مستشاران نظامی آمریکا بسته شده بود که آنها نیز لغو شده است. ضمناً قراردادهایی هم که با شرکت‌های «بل هلیکوپتر بوئینگ» و «گرومن» بسته شده بود، لغو شده است. مهمتر از همه اینها، جنگنده‌های فوق مدرن اف-۱۴ است که به دلیل هزینه نگهداری آنها و سیستم فوق‌العاده مهمی که دارند نگهداری آنها حتی برای خود آمریکا نیز دردسر دارد و با توجه به اینکه یک ساعت پرواز آزمایشی یا عملیاتی هواپیمای اف-۱۴ یک میلیون و دویست هزار دلار خرج برمی‌دارد این هواپیما به چه درد ما می‌خورد و چون نگهداری این نوع هواپیماها با استراتژی برنامه‌های ارتشی ما در آینده منطبق نیست، تصمیماتی در مورد فروش آنها گرفته شده است. وی افزود بهای یک هواپیمای اف-۱۴ در حدود ۶۰ میلیون دلار است و بین ۷۵ تا ۸۰ هواپیمای اف-۱۴ در اختیار داریم که در حال حاضر نگهداری آنها در فرودگاه‌ها واقعاً بودجه عظیمی به ملت ما تحمیل می‌کند.



از وجود دشمنان سوگند خورده خود در منطقه و دولت‌های ارتجاعی وابسته به امپریالیسم غافل نماییم

آیت‌الله سید علی خامنه‌ای نیز که در همان تاریخ معاون وزیر دفاع ملی بودند در مصاحبه‌ای با روزنامه کیهان که در روز ۲۷ مرداد ۵۸ در این روزنامه چاپ شده است، در این باره مطالبی را بیان نموده‌اند که مقایسه این دو دیدگاه علل اختلافات را به خوبی نشان می‌دهد.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ به این سؤال که اخیراً صحبت از لغو پاره‌ای از قراردادهای تسلیحاتی و سفارش‌های نظامی، بین دولت موقت جمهوری اسلامی و سایر کشورهای طرف قرارداد از جمله امریکا است؛ آیا در این خصوص چه نوع قراردادهایی لغو شده و این موضوع در مورد قراردادهای مربوط به آواکس هم صدق می‌کند یا خیر، فرمودند:

مسئله لغو قراردادهای نظامی، مسئله‌ای نیست که به این آسانی بتوان درباره آن تصمیم گرفت. درست است که ما قصد نداریم که مثل دوران گذشته ژاندارم منطقه باشیم و قصد نداریم که حافظ منافع ابر قدرت‌ها باشیم، اما به هیچ وجه جایز نمی‌دانیم که از وجود دشمنان سوگند خورده خود در منطقه و دولت‌های ارتجاعی وابسته به امپریالیسم غافل بمانیم. آقای خامنه‌ای افزود: ما به نیروی دفاعی کاملی نیازمندیم. حتی برای جلوگیری از تجاوزات امپریالیسم که به آسانی با حضور دولت‌های غاصب در منطقه قابل تصور است لازم است که ما قدرت تهاجمی نیز داشته باشیم. تردیدی نداریم که دولت امریکا با وضع کنونی ما به لغو برخی از قراردادهای گذشته به شدت تمایل دارد و بعضی از مقدمات نظامی ما را برای خود خطر بالقوه‌ای به حساب می‌آورد و بنابراین و به همین دلیل ما باید در رابطه با لغو قراردادها بسیار محتاطانه و دوراندیشانه برخورد کنیم.

معاون وزیر دفاع ملی در جواب این سؤال که آیا در نظر است در آینده قراردادهای جدیدی برای تجهیز و تکمیل وسایل مورد نیاز ارتش منعقد شود و اگر چنین نظری وجود دارد، بیشترین توجه معطوف به چه نوع تجهیزاتی است، چنین گفت:

تا وقتی به مرحله خود کفایی نرسیده‌ایم، ناچاریم تجهیزات نظامی و قطعات یدکی تجهیزات موجود را از خارج وارد کنیم. اما مهم آن است

دولت موقت بر اساس تفکر

که در چگونگی قرارداد و نیز طرف قرارداد یعنی آن دولتی که از او همکاری و اعطای کمک‌های امریکا برای حفظ دولت خود داشت و بر اساس مبانی اعتقادی لیبرال ناسیونالیستی حاکم بر اندیشه آنان که موجب احساس نوعی هماهنگی با کشورهای بلوک غرب و در رأس آنان امریکا که مدعی پیروی از لیبرال دموکراسی بودند و احساس نوعی امنیت از جانب آنان می‌شد، به دنبال این بود که دوباره ارتباطات گسترده‌ای را با امریکا برقرار کند و به این وسیله امکانات اطلاعاتی و تدارکاتی مورد نیاز ارتش ایران را از امریکا دریافت نماید

آقای خامنه‌ای یادآور شد:

ما امروز در برابر خود میدان وسیعی برای این منظور داریم و دولت‌های فروشنده تجهیزات نظامی هم در شرایطی نیستند که بتوانند ما را به قبول یک قرارداد تحمیلی وادار کنند.

ملاقات با برژینسکی مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور امریکا

به دنبال رفتن شاه در نخستین روز آبان ۵۸ به امریکا و در حالی که ملت ایران چون آتش‌فشانی که

علیه ظلم‌ها، ستم‌ها، فتنه‌ها، اختلاف‌افکنی‌ها و ترورهای سلطه‌گران امریکایی به فوران در آمده بود، خط دیگری در جامعه انقلابی ما گام به گام به سمت و سوی امریکا حرکت می‌کرد و در حالی که مردم ایران که با خون خود و با دست خالی، شاه و اربابانش را از ایران بیرون کرده بودند، آنان به دنبال مذاکره و سازش و طلب کمک از امریکا که داشت به آهستگی و در زیر سایه سیاست گام به گام دولت موقت و توطئه‌های ضد انقلاب وایسته و وجود عناصر سازشکار و فرصت‌طلب و عناصر نفوذی، بازمی‌گشت تا سلطه جهنمی خود را مجدداً بر سرزمین مقدس شهیدان بگسترانند، برآمده بودند.

در حالی که سراسر کشور تظاهرات ضد امریکایی به راه افتاده بود و همه خواستار بازگرداندن شاه به ایران بودند، دولتمردان کشور^۱ پس از گذشت نه ماه از پیروزی

۱. آنان همچون رهبرشان دکتر مصدق هنوز در خواب‌اند. او به تذکرات دلسوزانه آیت‌الله کاشانی در روز قبل از کودتای امریکایی ۲۸ مرداد که «امریکا دارد توسط زاهدی کودتا می‌کند»، توجه ننمود تا قهرمان زمانه باقی بماند و بر کشور آن فجایعی رفت که رفت و در نهایت ملت مسلمان و قهرمان ایران، خود با ندای الله اکبر و بازگشت به هویت اسلامی خود و با برپا کردن انقلاب اسلامی برای بر طرف نمودن این فجایع به پا خاست.

انقلاب اسلامی هنوز در حال و هوای مردادماه سال ۱۳۳۲ و آنچه رهبرشان در آن ماه در آن سال انجام داد^۱ به سر می بردند و هنوز در فکر مذاکره با امریکا و جستن راه حلی برای حل مشکلات انقلاب اسلامی با کمک آنان بودند و در حالی که امریکا داشت توطئه‌هایی گوناگون را توسط عوامل داخلی‌اش به خصوص عوامل نفوذی خود در دولت موقت، به هم گره می زد تا آخرین قدم‌ها را برای بازگشت به ایران بردارد، اینان در فکر انجام توطئه^۲ علیه امام و انقلاب و مذاکره با امریکا بودند.

رئیس دولت موقت که همراه وزیر خارجه و چند تن از وزرا جهت شرکت در جشن سالگرد استقلال الجزایر در روز ۹ آبان ۱۳۵۸ به این کشور سفر کرده بود همراه با وزیر خارجه دولت موقت، دکتر ابراهیم یزدی با «برژینسکی» مشاور امنیت ملی کارتر رئیس جمهور امریکا^۳ در یک جلسه یک و نیم ساعته^۴ به مذاکره پرداخت. مذاکره

۱. جالب است که دکتر مصدق و یارانش در ماه مرداد به یک فراندوم برای انحلال مجلس دست زدند و با اعلام نتایج آن در روز ۲۴ مرداد در ساعات آخر همان روز، امریکا کودتای ۲۸ مرداد را آغاز نمود. جالب توجه است که شاگردان دکتر مصدق نیز با تاسی به ایشان دو هفته قبل از تسخیر لانه جاسوسی اقدام به انحلال مجلس خبرگان که در حال نوشتن قانون اساسی بود، کردند. آنان قصد داشتند با اعلام بدون مقدمه آن، امام و رهبران انقلاب را در برابر عمل انجام شده قرار دهند و در صورت مقاومت آنان، دوباره اشرار و چاقو کشان را به رهبری شعبان جعفری‌هایی مانند (رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، عباس امیرانتظام، علی زاده و...) که این بار در گروهک‌های ضد انقلاب انقلابی نما سازماندهی شده بودند به خیابان‌ها بکشانند و ماجرای ۲۸ مرداد را تکرار نمایند. جالب است که در آستانه این اقدام گروهک خلق مسلمان در تهران اقدام به برپایی جلساتی با هماهنگی منافقین و سایر گروهک‌های ضد انقلاب می نماید و در این جلسات افرادی چون مقدم مراغه‌ای و علی پور از رهبران این حزب به اصل ولایت فقیه حمله و در تبریز نیز اقدام به شورش و اشغال مرکز رادیو-تلویزیون و استانداری می نمایند.

۲. انحلال مجلس خبرگان و اجبار امام به پذیرش انحلال مجلس با برپایی شورش و تهدید ایشان به استعفا.
 ۳. اعجاب انگیز اینکه رئیس دولت موقت نه با همتای خود بلکه با شخص درجه دو کشور دیگری به مذاکره می نشیند. برژینسکی بیان داشته است که پیشنهاددهنده ملاقات نیز مهندس بازرگان بوده است. اگرچه مهندس بازرگان این موضوع را نفی می کند ولی در هر صورت این سؤال مطرح است که اگر پیشنهاد ملاقات نیز از جانب امریکا داده شده است، رئیس دولت ایران چگونه به خود قبولانده است که در حالی که شاه را به امریکا برده‌اند، این دعوت را بپذیرد؟!

۴. از ساعت پنج و نیم تا هفت بعد از ظهر به وقت الجزیره. (تقریباً در همین ساعتی که جلسه برقرار بوده است آیت‌الله قاضی طباطبایی امام جمعه تبریز که نقش بارزی در جلوگیری از موفقیت شورش حزب خلق مسلمان در دو هفته قبل داشت، به شهادت می رسد و ساعتی قبل نیز عوامل امریکا چهل تن از نیروهای ارتش در بانه را به شهادت رسانده و هفتاد نفر از آنان را مجروح کرده بودند. بین این جریان‌ها و سستی نشان دادن در برابر امریکا و مذاکره با او که برای منافع خود، سه میلیون و پیتنامی را قتل عام کرده است و دستش تا مرفق به خون انسان‌های بی گناه آلوده است ارتباط ندیدن و سیاست شیرینی و گیوتین امریکا را درک نکردن نتیجه‌اش همین است.) دکتر یزدی در رابطه با دلایل ملاقات با برژینسکی بیان کرده است که این تماس در جهت تفهیم کردن مواضع انقلابی ایران به برژینسکی بوده است! (یعنی با حرف و قبول مذاکره با پناه‌دهندگان شاه! مواضع انقلابی نشان دادن!) و این که بسیاری از مطالبی که امریکا بر ایران روا داشته است، قابل جبران است و باید آن را امریکا جبران نماید. او افزوده است که: برژینسکی مراتب پشتیبانی خود را از دولت ایران اعلام نمود و گفت این پشتیبانی به جهت ماهیت مذهبی انقلاب ایران است؛ زیرا ما مسیحی و شما مسلمان هستید و بازرگان پاسخ داد: شما کارهایی را که از زمان مصدق تاکنون در ایران کرده‌اید، کدام یک با موازین مسیحیت شما تطبیق دارد؟ شما تا این اواخر هم از شاه پشتیبانی کردید! چگونه ملت ایران می پذیرند که شما از ایران پشتیبانی می کنید؟

مهندس بازرگان با برژینسکی قبل از ملاقات با رئیس‌جمهور الجزایر بود.^۱ این خبر در میان اعجاب مردم انقلابی ایران با سرعت توسط خبرگزاری‌ها به همه جهان مخابره شد. این ملاقات برای مهندس بازرگان و دولت او بسیار گران تمام شد. همان‌گونه که مصاحبه ایشان با اورینا فالاجی و بیان این موضوع که «من از اول با انقلاب موافق نبودم و خواستار سیاست گام به گام بودم و اینک نیز به همان سیاست اعتقاد دارم و آن را از سیاست امام بهتر می‌دانم»، برای ایشان و همفکرانش بسیار گران تمام شد و لبه تیز حمله همه جناح‌های انقلاب را به سویشان گرداند.

مذاکره رئیس‌دولت موقت و وزیر خارجه او با برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر در الجزایر آنچنان مردم انقلابی و مسلمان ایران را به خروش آورد و آنچنان برای دو طرف مذاکره کوبنده بود که پیروان خط سازش و طرف‌های امریکایی آنها به دلیل آثار و عواقب آن، هیچ کدام مسئولیت پیشنهاد شروع آن را نپذیرفتند و برگردن طرف مقابل انداختند.



مهندس بازرگان و دکتر یزدی چه گفته‌اند؟

برای روشن‌تر شدن موضوع، نظریات هر دو آورده می‌شود:

مهندس بازرگان در این باره در مصاحبه‌ای با خبرگزاری پاریس بیان داشته است:^۲

۱. جمهوری اسلامی، ۵۸/۸/۱۲، ص ۱۲.

۲. حسن یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی، تهران، قلم، ۱۳۷۹، قسمت دوم، ص ۲۱۰.



سه‌شنبه گذشته یعنی دو روز قبل از عزیمت من به الجزایر^۱ کاردار سفارت امریکا در تهران به من اطلاع داد که برژینسکی مایل است هنگام اقامت من در الجزایر، ملاقات و مذاکره انجام دهد و امروز این دیدار انجام شد.

غافلگیری و تناقض گویی وزیر خارجه

دکتر ابراهیم یزدی پس از بازگشت از الجزایر و اطلاع از مخالفت گسترده با این ملاقات کاملاً غافلگیر می‌شود؛ با عجله مطالبی کاملاً متناقض با مهندس بازرگان را بیان می‌دارد و موجب رسوایی بیشتر خود و دوستانش می‌گردد: ایشان در پاسخ به سؤال خبرنگاری که پرسیده بود که آیا قبل از سفر موضوع ملاقات با برژینسکی با امام مطرح شده بود یا نه بیان داشت:^۲

اینکه چه کسانی به الجزایر می‌آمدند به درستی نمی‌دانستیم! بنابراین کلیات مسائل و گفت‌وگوهای احتمالی که ممکن بود پیش بیاید را خدمت ایشان [حضرت امام] مطرح کردیم. تصور می‌کنم آنچه را که در مورد استرداد شاه انجام داده بودیم و آنچه را که در مدنظر داشتیم [برای استرداد شاه] انجام دهیم، امام تأیید کردند. (البته ایشان بیان نکرده‌اند آنچه را که باید به امام می‌گفته‌اند، نگفته‌اند!)

دکتر ابراهیم یزدی در تاریخ ۲۷ شهریور ۵۹ در جلسه مجلس شورای اسلامی که نمایندگان پیرامون گروگان‌ها مذاکره داشته‌اند، متناقض با مطالب بیان شده توسط مهندس بازرگان مجدداً جریان را این‌گونه شرح داده است:^۳

شما به وزیر خارجه تان اعتراض می‌کنید که چرا با یک دیپلمات خارجی ملاقات کرده... آن هم ما ملاقات نکردیم. او [برژینسکی] عیناً مثل شمرا بن ذی‌الجوشن که شب عاشورا به دیدن ابوالفضل رفت به دیدن آقای مهندس بازرگان آمد. مهندس بازرگان هم گفتند چه کنیم او را بپذیریم یا نپذیریم؟

۱. سفر در روز چهارشنبه بوده است.

۲. اطلاعات، ۵۸/۸/۱۵، ص ۲.

۳. به عبارت دیگر ایشان صحبت مهندس بازرگان را که کاردار به من گفته که برژینسکی مایل است در الجزایر با هیئت ایرانی ملاقات و مذاکره کند و اینکه دکتر یزدی از این جریان مطلع بود را نفی نموده‌اند! و بیان داشته‌اند که اولین تماس با برژینسکی در الجزیره بوده است!

۴. حسن یوسفی اشکوری، همان، ص ۱۳۲.



اما ایشان دقت نکرده است که مهندس بازرگان بیان داشته است که دوروز قبل از سفر به الجزایر، کاردار سفارت در ایران از ایشان چنین درخواستی را نموده است؛ و دکتر یزدی نیز از این جریان مطلع بوده است! حال باید پرسید مهندس بازرگان درست گفته است یا دکتر ابراهیم یزدی؟!

اگرچه در مثل مناقشه نیست، اما ایشان دقت نیز نکرده است که حضرت ابوالفضل (ع) به دستور امام حسین (ع) با شمر صحبت کرد و نه اینکه پیش خود و با عجله و اشتیاق و با پنهان کاری موضوع از امام حسین (ع) به ملاقات شمر برود و شمر فقط آمده بود که برای ایشان امان نامه بیاورد و ایشان را از یاری امام خود بازدارد. اما در مذاکره با برژینسکی اگر قول مهندس بازرگان را که تا حدی در مجموعه زندگی خود صادقانه‌تر از دکتر یزدی رفتار کرده و صادقانه‌تر از او سخن گفته است و مانند او به تحریف و دوگویی عادت ندارد را بپذیریم، دو روز قبل از سفر، کاردار سفارت آمریکا از آنها درخواست مذاکره با برژینسکی در الجزایر را نموده است^۱ و ایشان بعد از این تاریخ و قبل از سفر به الجزایر آن هم نه همراه با مهندس بازرگان بلکه بدون ایشان، به ملاقات امام می‌رود و متأسفانه لازم نمی‌دیده است که ایشان را از جریان ملاقات با مشاور امنیتی رئیس جمهور آمریکا مطلع نماید. این موضوع به رغم این است که مهندس بازرگان نیز به ایشان توصیه کرده است که از امام در رابطه با ارتباط با آمریکا استفسار نماید^۲ و این نیز در حالی است که جو عمومی کشور به شدت ضد آمریکایی شده بود و حضرت امام نیز به شدت به آمریکا حمله نموده‌اند.

طراحان توطئه انحلال مجلس خبرگان همواره مهندس بازرگان را متهم به عدم قاطعیت نموده‌اند و دلیل آن را این موضوع می‌دانسته‌اند که ایشان در جریان انحلال مجلس خبرگان جرئت نمی‌کند در برابر امام بایستد و مصوبه هیئت دولت درباره انحلال این مجلس را قبل از گزارش به امام در رسانه‌ها اعلام دارد و اجازه خواستن مهندس بازرگان از امام را موجب عقیم ماندن آن توطئه می‌داند.

احتمالاً همین افراد بر اساس توطئه‌ای از قبل طراحی شده، موجب می‌گردند مهندس بازرگان در جلسه خداحافظی با امام برای سفر الجزایر شرکت نکند و دکتر ابراهیم یزدی

۱. نه یک‌باره و آن هم در الجزایر و آن هم مثل شمر!

۲. ایشان یک ماه قبل نیز با وزیر خارجه آمریکا در هاوانای کوبا (در کنفرانس غیر متعهدها) بدون هماهنگی با امام ملاقات نموده بود که بعضی روزنامه‌ها به این ملاقات اعتراض کرده بودند. اما ایشان به این اعتراضات توجهی ننموده و این بار هم به رغم اینکه رهبران آمریکا با بردن شاه به این کشور علناً در مقابل ملت ایران و انقلاب خونین آنان صف‌بندی کردند، برای این ملاقات این‌گونه زمینه‌چینی کرده و به امام نیز اطلاع نداده بود.

همراه چند تن از وزرا به خدمت امام برسد و در آنجا با زرنگ‌بازی خاص خود، از گزارش آنچه قرار بوده است در الجزایر انجام دهد - به خصوص مذاکره با برژینسکی - امام را مطلع ننماید!

یقیناً او و دوستانش به خوبی می‌دانسته‌اند که اگر موضوع ملاقات با برژینسکی را با امام در میان بگذارند، امام با آن مخالفت خواهند نمود. لذا با توجه به تجربه شکست توطئه انحلال مجلس خبرگان موضوع قرار ملاقات خود و مهندس بازرگان با برژینسکی را با امام مطرح نمی‌کنند.

هدف او و دوستانش که این توطئه را چیده بودند این بوده است که در ابتدا ملاقات با برژینسکی انجام شود، تا پس از انجام این ملاقات تاریخی! و در نتیجه شکستن قبح مذاکره با امریکا و عادی کردن آن، امام در برابر عمل انجام‌شده قرار گیرد.

عجباب‌انگیزتر از همه موضوعات این است که هیئت ایرانی در این سفر حامل پیام ضد امریکایی امام، به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب الجزایر بوده است.

حجت‌الاسلام سید احمد خمینی در مصاحبه‌ای در تاریخ ۱۴ آبان ۵۸ در پاسخ به سؤالی در این باره بیان داشته‌اند:^۱

آنچه مسلم است آقای نخست‌وزیر برای شرکت در جشن سالگرد آغاز انقلاب الجزایر به این کشور دعوت شده و آقای بازرگان به الجزایر رفت. امام بیش از این چیزی نمی‌دانستند... امام از ملاقات با برژینسکی مطلع نبودند.

ره‌نمود این بوده که فعلاً کج‌دار و مریز کار بکنیم!

دکتر ابراهیم یزدی در تاریخ ۲۷ شهریور ۵۹ در جلسه مجلس شورای اسلامی که نمایندگان پیرامون گروگان‌ها مذاکره داشتند، در برابر اعتراضات نمایندگان به سیاست‌های دولت موقت در مقام پاسخ‌گویی برمی‌آید و سایر نمایندگان نیز به سخنان او پاسخ می‌دهند.^۲ در ادامه گوشه‌هایی از این مذاکرات آورده می‌شود. دکتر ابراهیم یزدی در برابر اعتراضات مخالفان می‌گوید:

اگر ره‌نمود شورای انقلاب و رهبر این بوده که در همان روزها قطع رابطه کنیم، خوب باید قطع رابطه می‌شد. مثل جریان مصر. اما وقتی

۱. جمهوری/اسلامی، ۵۸/۸/۱۵، ص ۷.

۲. کیهان، ۵۹/۶/۲۹، ص ۳.



ره‌نمود این بوده که فعلاً کج‌دار و مریز کار نکنیم معلوم است که من باید بروم راجع به این مطالبات ملت ایران صحبت کنم. کار وزارت خارجه این است. اگر من بعد از تصویب قطع رابطه با آمریکا به عنوان وزیر خارجه، رابطه خود را قطع نمی‌کردم آن وقت باید مرا محاکمه می‌کردید... در تمام این موارد ما گزارش خودمان را هم به دولت، هم به شورای انقلاب داده‌ایم. بعد از اینکه گروگان‌گیری اتفاق افتاد من اولین کسی بودم که تأیید کردم و با آقای موسوی خوئینی‌ها تماس گرفتم و گفتم این کار لازم بود.

آیت‌الله سید علی خامنه‌ای به دنبال این سخنان بیان داشتند:

اولاً شورای انقلاب کی و طی چه حکمی به آقای دکتر یزدی گفته بود که با آمریکا کج‌دار و مریز رفتار کنید که ایشان این را اظهار کردند. هرگز شورای انقلاب چه مستقیم، چه غیر مستقیم، چه به دولت و چه به شخص وزیر امور خارجه، نگفته است یا نفهمانده است که با آمریکا کج‌دار و مریز رفتار کند. اگر این طور بوده و می‌توانند باید ثابت کنند. دوم اینکه شورای انقلاب از اینکه قرار است هیئت ایرانی در الجزایر با برژینسکی ملاقات کند مطلقاً خبر نداشت. اگر ضمن فرمایشات ایشان این مطلب به نحو اشاره فهمانده می‌شود، بنده به عنوان عضوی از اعضای شورای انقلاب تکذیب می‌کنم. ما هیچ گونه اطلاعی نداشتیم که ایشان قرار است با مقامات امریکایی آن هم با برژینسکی که یک مقام امنیتی است، تماس بگیرند. گزارش کتبی ملاقات با برژینسکی [به شورای انقلاب] را هم تا آنجا که به یاد دارم نمی‌توانم تأیید کنم. من هر چه به حافظه‌ام مراجعه کردم یادم نیامد که ایشان یک گزارش کتبی مشروحی از مذاکراتشان و موارد آن با برژینسکی را به ما داده باشند.

حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی نیز در پاسخ به دکتر یزدی بیان داشتند:

ما همان موقع همیشه در شورای انقلاب از آقای دکتر یزدی گله داشتیم که چرا شورای انقلاب را در جریان کارهای خود قرار نمی‌دهد.

مرحوم حجت‌الاسلام اسماعیل فردوسی‌پور نیز بیان داشت:

من همان موقع که این ملاقات در الجزایر صورت گرفت، در دفتر امام بودم. تلفنی از ما خواستند که از امام سؤال کنید که آیا از این ملاقات



اطلاع دارند یا نه؟ من سؤال را کتباً به حضور امام دادم. امام در جواب نوشتند که من از این ملاقات بی اطلاع هستم و قبلاً هم با من در این زمینه مذاکره نشده است. این نوشته هم اکنون با خط امام موجود است. آقای یزدی که می فرمایند امام رهنمود نداده اند، چرا موقعی که هیئت دولت برای خداحافظی نزد امام آمدند مسائل را با امام در میان نگذاشتند و سؤال نکردند که باید این کار را بکنیم یا نکنیم؟ و حالا به گردن امام می اندازند که به ما خط مشی نشان ندادند. به علاوه خط مشی امام از اول مشخص بوده است.

برژینسکی چه گفته است؟

برژینسکی نیز جریان را این گونه بیان کرده است:^۱

یک هفته پس از ورود شاه به امریکا، روز اول نوامبر، من در رأس هیئتی از طرف دولت امریکا برای شرکت در جشن های بیست و پنجمین سالگرد انقلاب الجزایر به آن کشور رفتم. در جریان این سفر بود که مهدی بازرگان نخست وزیر ایران از من تقاضا کرد که دیداری با هم داشته باشیم.^۲ من این تقاضا را پذیرفتم و بعد از ظهر همان روز، در اتاق هتل بازرگان با وی ملاقات کردم.

... ملاقات ما در محیط بسیار دوستانه ای پایان یافت و رفتار مخاطبین ایرانی من خیلی بیش از انتظار صمیمانه بود. من جریان این دیدار را بلافاصله به رئیس جمهوری و سایر روس و نس وزیر خارجه، گزارش کردم. من دلیل بازرگان را در ملاقات و مذاکره با خود به درستی نمی دانم.

... چنین به نظر می رسید که جناح معتدل حکومت جانشین شاه بیش از پیش به حال انزوا در آمده بود و در جست و جوی راهی برای جلب حمایت از خارج است. متأسفانه حرکت های درونی در ایران تلاش های آنها را عقیم گذاشت و ایران بیش از پیش به دست نیروهای افراطی افتاد. غفلت، بی توجهی، غیر انقلابی بودن، موقعیت ناشناسی، احساس ضعف و حقارت و ساده لوحی در برابر امریکا بیش از این امکان نداشت.

۱. سایروس ونس و برژینسکی، *توطئه در ایران*، ترجمه محمود مشرفی، تهران، هفته، ۱۳۶۲، ص ۱۷۳-۱۷۲.
 ۲. بنابراین سخن ایشان هم در تأیید سخنان دکتر یزدی است که تماس و ملاقات در الجزیره سازماندهی شده است. بنابراین آیا مهندس بازرگان دروغ می گوید؟!



در صورت تداوم حاکمیت آنان یقیناً امریکا به صورت و چهره‌ای جدید باز می‌گشت. همان‌گونه که در ۲۸ مرداد در دوران حاکمیت اسلافشان، شاه که در پناه انگلیس بود، از ایران خارج شد و به علت ضعف و سستی و سردرگمی و عدم قاطعیت دکتر مصدق در برخورد با ایادی امریکا و عدم بسیج مردم برای مقابله با کودتا، به پشتیبانی امریکا فاتحانه به کشور بازگشت.

با اعلام ملاقات رئیس دولت موقت و وزیر خارجه‌اش دکتر ابراهیم یزدی، در روز دهم آبان با برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر در الجزایر در سالگرد جشن استقلال این کشور، همه مردم به خصوص دانشجویان بیش از گذشته دریافتند که سازشکاری دولت‌مردان کشور با امریکا، نقش بزرگی در جرئت یافتن امریکا جهت انجام توطئه‌ها داشته است و دولت موقت با این ملاقات، خود را تحت شدیدترین انتقادهای توسط تمام قشرهای ملت یافت.

بیانات آیت‌الله خامنه‌ای درباره ریشه نفرت ملت ایران از امریکا و علت اشغال لانه جاسوسی

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در خصوص ریشه نفرت ملت ایران از امریکا و اشغال لانه جاسوسی در سال‌های اول انقلاب می‌فرمایند:^۱

مبارزه‌ای که به طور مشخص و واضح از سال ۱۳۴۱ به نحو همه‌گیر شروع شد، قبلاً هم بود ولی به صورت صنفی و کوچک؛ به صورت دانشجویی، روشنفکری یا روحانی؛ محدود بود، اما از سال ۱۳۴۱ مبارزه همه‌گیر به رهبری علمای بزرگ و در رأس همه، امام بزرگوار شروع شد. از سال ۱۳۴۱ تا سال ۱۳۵۷ یعنی شانزده سال، این مبارزه ادامه داشت تا به پیروزی رسید. این مبارزه شانزده ساله، در واقع یک مبارزه ضد امریکایی بود. اگرچه مبارزه با رژیم شاه بود، اما رژیم شاه را اساساً امریکایی‌ها سرکار آورده بودند. آنها پشتوانه بودند که او بتواند مردم را آن‌گونه قتل عام کند، آن‌جور شکنجه کند، افراد را در زندان آن‌طور غریبانه، زیر شکنجه، یا در خیابان‌ها و میدان‌ها مثل ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور قتل عام کند، یا در مدرسه فیضیه و دانشگاه به جان دانشجوی و طلبه بیفتد. ملت ما همه این گناهان بزرگ را از چشم امریکا می‌دید و

۱. خاطرات و حکایت‌ها، همان، ص ۶۳۹.



معتقد بود که دست او در کار است.

امریکا در داخل کشور ما با دو ابزار کار می کرد:

- یکی ابزارهای امریکایی، که عبارت بود از سرمایه گذاری ها و دخالت های در ارتش به وسیله مجموعه کارشناسی نظامی و از این چیزها و نیز پول ها و سیاست ها و سفارت امریکا.
- یک ابزار دیگر، عوامل صهیونیست بودند.

صحنه سیاست و اقتصاد و نیروی مسلح ایران در مشیت امریکایی ها بود! مردم این را می فهمیدند. امام هم از سال ۴۱ و ۴۲ به این مطلب تصریح کردند. پس وقتی مبارزه در سال ۵۷ پیروز شد، در حقیقت یک انقلاب ضد امریکایی به ثمر رسیده بود. حالا شما ببینید، این جاملت ایران و انقلابیون حق داشتند با عوامل امریکایی در این کشور چه کار کنند؟ خیلی کارها می توانستند بکنند، کسی ملامتشان نمی کرد.

دشمنی امریکا در برابر بزرگواری امام و ملت

در عین حال بعد از آنکه انقلاب پیروز شد، انقلاب و مسئولین و شخص امام بزرگوار، نسبت به امریکایی ها در این کشور حداکثر افاق را کردند. سفارتشان سر جای خودش محفوظ بود، اول سفیر داشتند. بعد هم کاردار داشتند.

چند نفر از آنها را روزهای اول انقلاب این جوان های پر شور انقلابی دستگیر کردند و آنها را به آن مدرسه که امام (رضوان الله علیه) در آنجا وارد شدند، آوردند. بعد امام به آن دست اندر کارهایشان پیغام فرستادند که مبادا کسی به آنها تعرض کند.

شما ببینید! این رفتار انقلاب و این ملت نجیب و آن امام کریم نجیب و بزرگوار پر اغماض، با امریکایی ها در ایران بود؛ در حالی که اگر هر تصمیمی نسبت به آنها گرفته می شد، کسی در دنیا ملامت نمی کرد. از آن طرف امریکایی ها چه کار کردند! به جای اینکه این کرامت و بزرگواری را از امام بزرگوار و مردم، مغتنم بشمارند و قدردانی کنند و پاسخ مناسب بدهند، به عکس، شروع به رفتار شدیداً خصمانه کردند! این سفارتی که بعد به عنوان لانه جاسوسی معرفی شد، که واقعه هم همین بود، مرکز سازماندهی مخالفین و دشمنان انقلاب شد که مرتب



به آنجا بروند، دستور بگیرند و علیه انقلاب و نظام اسلامی با آنها همکاری کنند!

در سنای آمریکا علیه انقلاب مصوبه گذراندند و تبلیغات امریکایی علیه انقلاب و علیه نظام جمهوری اسلامی و علیه مردم در سراسر دنیا، یک تبلیغات به شدت خصمانه بود و شد!

این مردم مگر چه گناهی کرده بودند؟! چرا باید رژیم آمریکا با اینها این قدر خصومت و کینه‌ورزی نشان می‌داد؟! این سؤال بود که امریکایی‌ها به آن جوابی ندادند و هرگز نمی‌توانند جواب دهند.

محمدرضا را که فراری ملت ایران بود، در آمریکا پذیرفتند و به او به عنوان یک میهمان پناه دادند.

رژیم ایالات متحده آمریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، همان روش قبل از پیروزی را ادامه داد؛ یعنی اعمال کینه و خصومت با ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی! در چنین شرایطی بود که قضیه سفارت، اتفاق افتاد.

مرگ بر آمریکا از اعماق جان یکایک مردم برمی‌آید

«مرگ بر آمریکا» را کسی به ملت ایران یاد نداد، از اعماق جان یکایک مردم برآمد که «مرگ بر آمریکا».

مهندس بازرگان در جای دیگری از همین کتاب، کفرستیزی و تلاش برای نابودی شیطان و کافران و قلع و قمع تعرضی به مستکبران و طاغوتیان و شیطانیان، قبل از ظهور امام زمان (عج) را فضولی در دستگاه خلقت و مشیت خدا دانسته است:

خداوند عزیز حکیم نیز از هیچ یک از رسولان خود و از هیچ امام و امت نخواستہ است بیش از دفاع شخصی و قومی و فراتر از ارشاد و احسان یا خدمت به نوع و ناس، فضولی و دستپاچگی در دستگاه خلقت و مشیت او به خرج داده و کفرستیزی پیشه نماید. یعنی به نابودی شیطان و کافران و به قلع و قمع تعرضی مستکبرین و طاغوتیان و شیطانیان بپردازند.^۱ یا خود را موظف به پاک کردن جهان از ظلم و ظالم‌ها و به استقرار قسط و

۱. معلوم نیست این مفسر محترم قرآن این آیه را دیده یا ندیده‌اند: «فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا» و یا این آیه را «فقاتلوا ائمه الکفر»



نهضت ملی شدن صنعت نفت در

ایران ۵ سال بعد از جنگ جهانی

دوم، باعث گردید که زمینه بیداری بسیاری از ملل خاورمیانه و سایر ملل تحت سلطه فراهم گردد. لذا با توجه به اینکه یکی از اهداف بزرگ ابرقدرت جدید (امریکا)، تسلط بر خاورمیانه و چاه‌های غنی نفت آن بود، این نهضت باید با شکست مواجه می‌گردید و این نکته‌ای بود که مورد توجه رهبر اجرایی ملی نمودن صنعت نفت که ریاست قوه مجریه را به عهده داشت و به دنبال حل موضوع تحریم نفت توسط انگلیس با بستن قرارداد با امریکا بود، قرار نگرفت

عدل در دنیا، پیش از ظهور امام زمان بدانند.^۱ بدیهی است که اگر خدا نگفته یا نخواست است که پیامبران و پیشوایان و مؤمنین و حتی ذات ذوالجلالش اقدام یک‌طرفه و عجولانه در سرنگونی و نابودی کافرها و عاصی‌ها و طاغی‌ها بنماید و بلکه به گنهکاران مدد و مهلت هم می‌دهد، معلوم می‌شود راه صحیح ربوبیت و مصلحت جامعه بشریت چنین اقتضا دارد...^۲ اگر کسانی کاسه‌های داغ‌تر از آتش شده برای محو بدها و بدی‌ها راه‌های تعرضی و تحمیلی برخلاف سنت خدا و سیرت رسول خدا در پیش بگیرند^۳ عملشان نه تنها به نتیجه مطلوب نمی‌رسد و ثواب ندارد بلکه ممکن است موجب تقویت و تمدید طغیان و باعث فساد و عصیان شده وزر و وبال هم به گردن آنان و پیروانشان بیفتد.^۴

سیاست خارجی ایران پنج، شش ماه پس از پیروزی انقلاب - یعنی از حدود مرداد ۵۸ - در عین آنکه

پرچم نه شرقی و نه غربی را به دست داشت و علاوه بر اینکه پا را فراتر از سیاست دفاعی تاریخی ایران یعنی موازنه منفی مصدق یا به تعبیر

۱. ایشان به این نکته پاسخ نداده‌اند که وقتی شیاطین و ائمه کفر و صهیونیسم بین‌الملل بر فلسطین مسلط شده و قبله اول اسلام را در اختیار گرفته و بر مسلمین استیلا یافته‌اند و مسلمانان را دچار ضعف و خواری و ذلت نموده‌اند، مسلمانان هیچ وظیفه‌ای در برابر سرنوشت سایر مسلمانان تا ظهور منجی عالم ندارند؟
 ۲. واقعاً این سخنان ناب، اعجاب‌انگیز است و احتمالاً از کتاب مقدس دیگری غیر از قرآن و از سیره پیامبری غیر از پیامبر اسلام و از سیره‌ای غیر از سیره ائمه هدی برداشت شده است. گنهکاران و عاصیان و کافران را با طغیان‌گران و فرعونیان و جهان‌خواران و جنایتکاران بی‌رحم مسلط بر جهان و صهیونیست‌های لجوج و عنود خلط کردن و برداشت‌های من‌درآوردی ابراز کردن نتیجه‌اش سازش با امریکا و صهیونیسم جهانی نباشد، پس چه خواهد بود؟
 ۳. مهدی بازرگان، همان، ص ۱۷۳-۱۷۲. حتماً مانند حضرت علی (ع) که حتی یک شب وجود معاویه را بر سر کار تحمل ننمود و برای نابودی او لشکر جمع کرد و به سوی شام حرکت نمود.
 ۴. شکست حضرت علی (ع) در جنگ با معاویه و زر و وبالش حتماً به گردن ایشان و شیعیانش می‌باشد؟! و چون تلاششان به نتیجه مطلوب نرسید نه تنها ثوابی نیز نداشتند بلکه موجب تقویت و تمدید طغیان نیز شدند. بنابراین طبق نظر و فتوای ایشان، امام مأمور به نتیجه بود و نه مأمور به انجام وظیفه! و چون چنین نکرد پس از نظر ایشان که اسلام‌شناسی را در پاریس و در دامان مکتب لیبرالیسم فرا گرفته بود، محکوم است.



مدرس سیاست عدمی^۱ گذارده و حالت تعرضی اتخاذ کرده بود، شدیداً ضد امریکایی شد^۲ و گاه به گاه برای خالی نبودن عریضه، مرگ بر شوروی هم می گفت. البته نهضت آزادی... می گوید مصلحت ما و حق این است که در سیاست داخلی ایران و به خاطر حاکمیت ملی و خودکفایی کشورمان قویاً مقابل مطامع و دسائس امریکا و استیلای غرب و یا شرق بایستیم. ولی در سیاست خارجی و صحنه بین‌المللی لزومی نیست در مناقشات بین‌المللی ابرقدرت‌ها شرکت کرده و آلت دست شوروی و بلندگوی کمونیسم شده و خود را فدای جنگ ابرقدرت‌ها بنماییم.^۳

این بیانات و تفاسیر من در آوردی از اسلام و مشمول رحمت الهی و رحمت نبوی دانستن جنایتکاران جهانی و سردمداران کفر و الحاد و صاحبان جهانی زر و زور و تزویر و صهیونیسم حاکم بر اقتصاد، فرهنگ و سیاست نظام‌های غربی و نداشتن حالت تعرضی نسبت به آنان که با توطئه‌های دایمی در تلاش برای ریشه‌کنی بنیان و ریشه مسلمانان و ذلت، خواری، تفرقه و اختلاف در میان آنان و تسلط بر منابع سرشار آنان هستند، نشانگر بی‌اطلاعی بازرگان از تفکر اصیل اسلامی و نشانگر سطحی بودن اندیشه‌های دینی و

۱. مقصود ایشان اتخاذ موضع بی‌طرفی و عدم وابستگی سیاسی و عدم وحدت با هریک از ابرقدرت‌ها و پرهیز از هر عملی که در بین ابرقدرت‌ها حساسیت ایجاد کرده و عدم ورود و دخالت در اختلافات ایدئولوژیکی و سیاسی هر یک از آنهاست.

۲. مقصود بازرگان از مردادماه ۵۸ است که ابرقدرت‌ها به خصوص امریکا برنامه‌های ویژه‌ای را در سطح منطقه و در داخل ایران، برای سرکوب انقلاب اسلامی آغاز کردند و صدام را نیز در این ماه با سرکوب و اعدام علمای شیعه عراقی در عراق بر سر کار آورده و به اقدامات گسترده‌ای برای جدایی کردستان از ایران دست زدند و انور سادات رئیس‌جمهور مصر را پس از امضای پیمان صلح با اسرائیل به سفر به این کشور ترغیب کردند؛ سفری که به علت اهمیت آن در تأمین منافع ابرقدرت‌ها به سفر قرن شهرت یافت و امام موضوعی ضد ابرقدرت‌ها به خصوص امریکا و صهیونیسم اتخاذ کردند و از مستضعفان جهان خواستند که با تشکیل حزب مستضعفین از حیثیت، شرافت و عزت خود دفاع نمایند و روز جهانی قدس را مطرح کردند و مسئله فلسطین را از یک مسئله قومی و عربی به یک موضوع اسلامی تبدیل نمودند و از مردم مسلمان جهان خواستند تا در آخرین جمعه ماه مبارک رمضان هر سال راهپیمایی کنند و مردم نیز در آخرین جمعه ماه رمضان این سال که مصادف با روز ۲۴ مرداد بود، این راهپیمایی را انجام دادند. مراجعه به سخنان امام درباره روز قدس نشانگر اختلافات عمیق و ریشه‌ای تفکر مهندس بازرگان و نهضت آزادی با تفکرات و خط امام و خط انقلاب می‌باشد.

۳. مهدی بازرگان، همان، ص ۱۷۲؛ بنابراین ما در صحنه بین‌الملل نباید به سرنواشت مسلمانان بیندیشیم و مسئله فلسطین و قدس را باید برای همیشه به فراموشی بسپاریم و تعرض به مسلمانان را با بستن چشمانمان به خاطر حفظ منافع ملی خود ببندیم و بنابراین اعلام روز قدس و اتخاذ مواضع ضد امریکایی و ضد صهیونیستی به نفع شوروی تمام شده و ما را بلندگوی کمونیسم بین‌الملل نموده و از سیاست موازنه منفی خارج نموده است. اینک پس از گذر سال‌ها و نابودی ابرقدرت شوروی و قدرت یافتن انتفاضه و حزب‌الله در لبنان و شکست امریکا در سرکوب این دو نهضت بزرگ مقاومت و بیداری اسلامی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا و خروج امریکا از عراق و شکست صدام، بازنگری در مواضع بازرگان که برخاسته از تفکرات لیبرالی و غیر مکتبی بود، نشانگر صحت مواضع اسلامی امام و بی‌پایه بودن تفکرات وی می‌باشد.



محرومیت او از حداقل شناخت سیاسی بر اساس مبانی اسلامی است. دلیل سازش وی و همفکرانش با ابرقدرت‌های جهان خوار غربی در گذشته و حال با یک نگاه خوش بینانه، نیز همین موضوع بوده و هست. بازرگان و همفکرانش باید پاسخ دهند که چرا سایر آیات قرآنی را نادیده گرفته‌اند. مثلاً در حالی که در قرآن دستور قتال با هیچ غیر مسلمانی و هیچ عقیده مخالفی به خاطر داشتن صرف عقیده مخالف و صرف عقیده غیر اسلامی نداده است، به مسلمانان فرمان قتال با «ائمه کفر» را داده است و خداوند دلیل آن را عدم پابندی ائمه کفر به پیمان‌های بسته شده توسط خود آنان اعلام می‌دارد: «و قاتلوا ائمه الکفر انهم لا ايمان لهم» و یا این آیه را که خداوند بیان می‌دارد: «و من یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروه الوثقی» و کسی که به طاغوت کفر ورزیده و به الله ایمان بیاورد همانا به دستگیره‌ای محکم تمسک جسته است. بنابراین کسانی که از کفر به طواغیت و اتخاذ حالت تعرضی امام و انقلاب نسبت به آنان انتقاد می‌نمایند، آیا این بر خلاف مبانی واضح قرآنی نیست؟ از بازرگان و همفکران او اصولاً هیچ گاه حساسیت در خور و به قول خود وی کفرستیزی نسبت به رهبران و «ائمه کفر» غربی و در رأس آنان امریکا و توطئه‌های آن مشاهده نشده است.

اعجاب‌انگیز این است که حکومت دکتر مصدق که بازرگان خود را پیرو او می‌داند، توسط توطئه‌های همین ابرقدرت سرنگون گردید و بیست و پنج سال کشور ما در اختیار همین ابرقدرت قرار گرفت و حامی اصلی شاه در جنایاتش نسبت به ملت ایران نیز همین ابرقدرت بود و همین ابرقدرت بود که در کشور ما در سال ۱۳۴۳ کاپیتولاسیون را به دست عوامل خود در مجلس کشور به تصویب رساند و همین ابرقدرت بود که پیمان سنتور را به کشور ما تحمیل و ارتش ایران و آموزش و تأمین سلاح و تدارک آن و استراتژی آن را در اختیار گرفت و همین ابرقدرت بود که منابع نفت ما را غارت نمود و بر ارتش ما تسلط یافت و استقلال کشور ما را بر باد داد و در آخرین روزهای پیروزی انقلاب نیز یکی از ژنرال‌های جنایتکار خود به نام ژنرال هایزر را برای برپایی یک کودتای خونین به ایران فرستاد و او نیز کودتایی را به راه انداخت که به علت حضور مردم در صحنه انقلاب، با شکست مواجه گردید. آیا این نشان نمی‌دهد که بازرگان و همفکران و به خصوص رهبر ملی گرا و لیبرال منش آنان از همان ابتدا اصولاً امریکا را دشمن خود و دشمن ملت ایران نمی‌دانسته‌اند و هیچ گونه تنفری نسبت به این ابرقدرت در وجود خود احساس نمی‌کردند و خوش بینانه این ابرقدرت جهان خوار را به عنوان یک دوست دموکرات منش،



طرفدار و پشتیبان ملل ضعیف می‌پنداشتند و در روز ۲۸ مرداد ۳۲ نیز به رغم اطلاع از توطئه‌های عوامل امریکا برای کودتا، به همین دلیل با وجود حاکمیت بر وزارت جنگ، دستور مقابله با کودتا را صادر نکرده و با وجود در اختیار داشتن رادیو، مردم را به صحنه فراخوانده بودند؟!

ایشان و همفکرانشان در برابر خطر امریکا چون کبک سر خود را زیر برف نموده و با بستن چشمان و ندیدن عمدی دشمن، وجود او را انکار یا وجود او را خطرناک تصور نمی‌کردند و نمی‌نمایند.

مهندس بازرگان در کتاب *انقلاب/ایران در دو حرکت* صفحه ۱۷۴ نیز بیان فرموده‌اند: نهضت آزادی ایران تقریباً تنها گروهی بود که با تجربیات گذشته از زمان رضاشاه و اطلاعات و سوابقی که در دوران مصدق و از زندان‌ها و مبارزات قبلی و بعد از آن از کمونیست‌ها داشت، روشنفکران مملکت و ملت و متولیان انقلاب را از نفوذ و نیرنگ‌های آنان بر حذر می‌داشت و به همین دلیل بود که بیشتر و شدیدتر از هر شخص و حزب، آماج حملات و اتهامات حزب توده و مارکسیست‌ها و دنباله‌روهای مکتبی! قرار داشت. ما می‌گفتیم: اگر امریکا شیطان بزرگ یا شیطان کبیر باشد، مارکسیسم، که سیاست شوروی و حزب توده جزئی از آن می‌باشد، شیطان اکبر است.

و در صفحه ۱۷۷ نیز بیان نموده است که:

آنچه مسلم است گروهان‌گیری اعضای سفارت امریکا، صددرصد با خواسته‌ها و منافع شوروی انطباق داشت و بیش از اینکه چیزی دستگیر

۱. مکتبی‌ها را پیرو حزب توده و مارکسیست‌ها نامیدن بسیار جالب توجه است و این از همان سیاست فراموشی امریکا و بزرگنمایی حزب توده و کمونیسم توسط امریکا در جهان سرچشمه می‌گیرد. بیانات امام در رابطه با مکتبی‌ها که الگوی آنان شهید رجایی بود و ایشان در برابر بنی‌صدر لیبرال ملی‌گرای وابسته به امریکا مطرح شد و سخت تحت تهاجم آنها واقع گردید، نیز جالب توجه است: «... ملت ایران، خواهران و برادران عزیز می‌دانند که انقلاب عظیم ایران که در نوع خود کم‌نظیر یا بی‌نظیر است از ارزش‌های بزرگی برخوردار است که بزرگترین آن مکتبی بودن و اسلامی بودن آن است؛ همان ارزشی که پیامبران عالی‌مقام در پی آن قیام نمودند. امید است که این انقلاب جرقه و بارقه‌ای الهی باشد که انفجاری عظیم در توده‌های زیر ستم ایجاد نماید و به طلوع فجر انقلاب مبارک حضرت بقیه‌الله - ارواحنا لمقدمه الفداء - منتهی شود...» *صحیفه امام*، ج ۱۵، ص ۶۲.

«... این قدرت ملت است و قدرت اسلام است که نمی‌گذارد امریکا بیاید بریزد، از آن ور شوروی بیاید بریزد اینجا. برای اینکه تباه می‌شود اینجا. آنها می‌خواهند یک مملکتی داشته باشند. مملکت ما تا آخر فردش جانفشانی دارد می‌کند. این قدرت اسلام را نگه دارید. تا گفته می‌شود مکتبی، آقایان مسخره می‌کنند! مکتبی یعنی اسلامی، آن که مکتبی را مسخره می‌کند، اسلام را مسخره می‌کند. اگر متعمد باشد، مرتد فطری است...» *صحیفه امام*، ج ۱۴، ص ۳۷۶-۳۷۵.

ما شود بهره برای آنها داشت.

و در صفحه ۷۴ اظهار داشته است که:

ما در پایان حرکت اول و پیروزی انقلاب، ضد انقلاب نداشتیم (!) بلکه از خارج و داخل با تسهیل و توحید و تسلیم و توفیق روبه‌رو بودیم.^۱ اما ایشان طبق همان سیاست کبک و برف، فراموش کرده‌اند که پس بختیار که توسط امریکا بر سر کار آورده شده بود، چه کاره بود؟ و ژنرال هایزر در ایران چه می‌کرد؟ و کودتای شب ۲۲ بهمن توسط چه کسانی راه انداخته شد؟ او در همان کتاب در صفحه ۴۰ چنین اظهار کرده است:

از ویژگی‌های این انقلاب و رهبری آن و از علل پیروزی آن، مقام اول دادن به طرد استبداد و طاغوت بود. مبارزه با استیلای خارجی... جنبه کاملاً دفاعی داشت و فقط اعتراض به پشتیبانی امریکا از شاه و به سرسپردگی شاه به امریکا می‌شد.^۲ آنچه مردم و رهبری انقلاب می‌خواستند، کوتاه کردن دست جنایتکار و چپاولگر ابرقدرت‌ها از دخالت در امور ایران و سلب استقلال‌مان بود. ولی بعد از پیروزی، گام فراتری برداشته شده و شعار و ادعای درافتادن با تمامی بیگانگان و نابودی امپریالیسم و پنجه در پنجه امریکا انداختن در سطح جهانی در برنامه انقلاب وارد گردید. چیزی که در مکتب مارکس، در سیاست خارجی شوروی و در مرام احزاب کمونیست بین‌الملل مقام شماره یک را دارد و امر حیاتی مماتی برای آنها محسوب می‌گردد. برای آنها حضور امپریالیسم امریکا و بقای قدرت و نفوذ آن از نظر ایدئولوژی و عمل

۱. یعنی تمام ابرقدرت‌ها در پیروزی انقلاب اسلامی سهیم بودند و تسلیم ما شدند و مشکلات راه ما را تسهیل کردند و پیروزی ما را نیز همراه ما جشن گرفتند و تبریک گفتند و احتمالاً ژنرال هایزر را برای برپایی جشن پیروزی انقلاب به کمک ملت ایران فرستاده بودند! در داخل نیز نه جبهه ملی وجود داشت و نه بختیاری طبق نقشه این جبهه و رهبران آن به کمک شاه شتافت و نه چریک‌های فدایی خلقی وجود داشتند که با خروج شاه در مقابل انقلاب صف‌بندی کنند و نیروهای خود را یک ماه قبل از پیروزی انقلاب به کردستان ببرند و نه حزب توده‌ای وجود داشت و نه منافقین در روز ۲۲ بهمن به جمع‌آوری و غارت سلاح پادگان‌ها مشغول شدند و نه ساواکی‌ها و ارتشیان فراری که دستشان به خون ملت ایران آغشته شده بود، موجودیتی داشتند. متأسفانه به دلیل همین تفکر بود که ایشان در روز ۲۲ بهمن در حالی که هنوز بعضی از سنگرهای نظام شاهنشاهی وابسته به غرب فرو نریخته بود، با سران کودتا و شاپور بختیار و رئیس ساواک جلسه گرفته و از آنان می‌خواهد که استعفا داده و دولت او را تأیید نمایند! و به دنبال تشکیل یک دستگاه اطلاعاتی با استفاده از نیروهای ساواک و رهبران آن بود!

۲. به عبارت دیگر سیاست‌های امریکا بر ضد ملت ایران هیچ نقشی در این رابطه نداشته است! نه کودتای ۲۸ مرداد و نه تحمیل پیمان سنتو و نه تحمیل کاپیتولاسیون و به دنبال آن تبعید امام و نه فرستادن ژنرال هایزر به ایران.

منافات ذاتی با وجود خودشان داشته. امپریالیسم و امریکا «تزی» است که باید با «آنتی تز انقلاب» نابود گردد.

برای نشان دادن میزان صحت این نظریات که آیا انقلاب اسلامی تحت تأثیر مارکسیسم و طرفداران شوروی و حزب کمونیست به مبارزه با امریکا روی آورده است، گوشه‌ای از بیانات سه تن از سخنرانان در نخستین روز قدس در سال ۵۸ از جمله گوشه‌ای از سخنرانی خود مهندس بازرگان آورده می‌شود و قضاوت به عهده خوانندگان محترم واگذار می‌شود:

سخنان مهندس مهدی بازرگان نخست‌وزیر قبل از خطبه‌های نماز جمعه روز قدس: دوازده سال قبل که دولت اسرائیل با آن حمله ناجوانمردانه و غاصبانه خود مسجدالاقصی را تصرف کرد، نمی‌دانست که در برابر او فقط ملت فلسطین و مردم بیت‌المقدس که دستشان را از آنجا کوتاه کرده است، وجود ندارد، بلکه قلوب تمام ملت‌های مسلمان را جریحه‌دار کرده است... اسرائیل، امروز فقط با فلسطین روبه‌رو نیست.

مهندس بازرگان با اشاره به نقش امریکا در پشتیبانی از شاه مخلوع و اسرائیل گفت: این پشتیبانی به وسیله اسرائیل و یهودیان امریکا و آن جناح خاص بود که نه تنها در فلسطین و ایران و در جاهای دیگر، بلکه در خود امریکا هم بساط برتری... و ستمگری و تفرعن را پهن کرده و می‌کند و دو شاخه اصلی و دو منبع اصلی زندگی و قدرت یعنی اقتصاد و تبلیغات و





مطبوعات را در اختیار خودشان گرفته‌اند.

فرمایشات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای قبل از خطبه‌های نماز جمعه روز قدس:

برادران و خواهران مسلمان رزمنده‌ای که انقلاب ایران را با نیروی اراده خود با اتحاد و یکپارچگی خود، تاب‌دانا رساندید که بزرگترین دژ امپریالیسم را در این منطقه نابود و منهدم کردید! انقلاب ایران را پایان یافته تلقی نکنید. اگر چه در مرحله سازندگی قرار داریم. ما در صورتی می‌توانیم از دست‌آورد عظیم این انقلاب پاسداری کنیم که حالت تهاجمی انقلاب را از دست ندهیم. امروز امپریالیست‌ها، امروز سلطه‌طلب‌ها و قدرت‌طلب‌های جهانی چون منافع خود را در این منطقه مورد تهدید مشاهده کرده‌اند بر آن‌اند که انقلاب ما را ریشه کن کنند. ما متقابلاً بر آنیم که با همه وجود، با همه قدرت، با همه اراده، با همه همبستگی و پیوستگی ممکن در میان یک ملت، در برابر توطئه‌های ضد انقلابی ایستادگی کنیم. ما در شناختن دشمن دچار اشتباه نخواهیم شد. امروز دشمن ما هیچ کس و هیچ قطبی جز همان قطب و همان کسی که تادیروز با برپایی رژیم ننگین پادشاهی با ما می‌جنگید، نیست. سخنان مرحوم آیت‌الله سید محمود طالقانی^۱ امام جمعه تهران در خطبه‌های نماز جمعه روز قدس:

دفاع از بیت‌المقدس که دفاع از حریم خداست، بر همه واجب است.^۲ من پیشنهاد می‌کنم در مدارس، روستاها، کارخانه‌ها، روزهای معینی اشخاص واردی، بچه‌ها و جوانان و زن‌های ما را تمرین نظامی بدهند و در تمام کشورهای اسلامی به این صورت باشد.

این آیه را که می‌فرماید: «ای بنی اسرائیل جز من و کیل نگیرید»، در نظر بیاورید و آن وقت در نظر بگیرید که یک گروهی جمع شده‌اند که از خود نه نان دارند و نه سلاح، فقط متکی به استعمار خون‌خوار آمریکا هستند و می‌خواهند همه مسلمین را به ذلت و خواری بکشند. ببینید

۱. آنان به دروغ مدعی هستند که آیت‌الله طالقانی از بنیان‌گذاران نهضت آزادی و همفکر آنان می‌باشد؛ لکن توجه نکرده‌اند که تفکرات ایشان کجا و اعتقادات آنان کجا؟! مخالفت با صدور انقلاب کجا و اعتقادات آیت‌الله طالقانی در رابطه با فلسطین و آموزش نظامی مسلمانان برای مقابله با اسرائیل کجا؟!
 ۲. نهضت آزادی مدعی است که آیت‌الله طالقانی از بنیان‌گذاران این گروه می‌باشد. آیا این سخنان را اعضای

این گروه قبول دارند؟!



در جنوب لبنان چه می‌کنند. این مردم چه گناهی دارند؟... نهضت ما، انقلاب ما، انقلاب دنیاست، انقلاب محرومین و مستضعفین دنیاست. امام در اواخر عمر از اعتمادی که اوایل انقلاب به لیبرال‌ها و طرفداران رابطه با امریکا کردند، به عنوان اشتباه خود نام بردند.

امام در جواب استفساریه وزیر کشور آقای محتشمی درباره نهضت آزادی فرمودند:
 ... تصمیمات اول انقلاب در سپردن پست‌ها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشت‌اند، اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی‌رود، گر چه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاحدید و تأیید دوستان قبول نمودم و الان هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمامی اصولش و حرکت به سوی امریکای جهان خوار قناعت نمی‌کنند در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا هنری ندارند. امروز هیچ تأسفی نمی‌خوریم که آنان در کنار ما نیستند چرا که از اول هم نبوده‌اند. انقلاب به هیچ گروهی بدهکاری ندارد و ما هنوز هم چوب اعتمادهای فراوان خود را به گروه‌ها و لیبرال‌های می‌خوریم. آغوش کشور و انقلاب همیشه برای پذیرفتن همه کسانی که قصد خدمت و آهنگ مراجعت داشته و دارند گشوده است ولی نه به قیمت طلبکاری آنان از همه اصول، که چرا مرگ بر امریکا گفتید! چرا جنگ کردید! چرا نسبت به منافقین و ضد انقلابیون حکم خدا را جاری می‌کنید! چرا شعار نه شرقی و نه غربی داده‌اید؟ چرا لانه جاسوسی را اشغال کرده‌ایم و صدها چرای دیگر...^۱

متأسفانه این جریان بایی صداقتی کامل مدت‌ها نامه امام به آقای محتشمی وزیر کشور وقت را جعلی اعلام می‌کردند و پس از تأییدهای مکرر نامه از طرف مسئولان مربوطه و شکایت دفتر تنظیم آثار امام و چاپ آن در صحیفه نور، آنان به شیوه اسلاف خود روی آوردند و متن نامه را زیر سؤال بردند. در حالی که حضرت امام در مقاطع متعدد این مطالب را با زبان‌های گوناگون بیان نموده‌اند.

۱. صحیفه/امام، ج ۲۱، ص ۲۸۶-۲۸۵.



منابع و دیدگاه‌ها نقد متون،

فرصت طلبان و منفعت پیشگان انقلاب اسلامی و رسوایی خاطره نگاری های بی حساب و کتاب

«نقدهایی بر خاطرات صادق طباطبایی» (۳)

دکتر سید حمید روحانی

امام در یکی از سخنرانی های خود در نجف به نکته ریز و باریکی اشاره کردند و آن، این است که نامردمان «... به امامزاده مرده خیلی احترام می کنند... اما از یک امامزاده زنده می ترسند...»^۱ و ضد آن پیوسته توطئه می کنند. این سخن امام واقعیتی تاریخی است که بارها به اثبات رسیده و اکنون نیز دیده می شود. نمونه بارز آن امامان معصوم اند که دشمن هیچ گاه از آنان آسوده نیست و همیشه از آنان نگران و بیمناک است؛ چون همواره زنده اند. آن بزرگواران تاروژی که در قید حیات ظاهری بودند زورمداران و جاه طلبان با همه نیرو و توان در راه خاموش کردن صدای آنان توطئه می کردند؛ آنان را پیوسته زیر نظر داشتند؛ به زندان و تبعید آنان دست می زدند و آنان را به شهادت می رساندند. پس از شهادت نیز در درازای هزاره ای می بینیم که حاکمان قلدرمآب و دیکتاتور در راه تخریب مرقد آن بزرگواران و از میان بردن نام و یادشان می کوشند و توطئه می کنند، زیرا راه، اندیشه، مکتب و مرام آنان همواره زنده و جاوید است و آن تبه کاران و جنایت پیشگانی که پیوسته دنبال غارتگری، چپاول گری، زراندوزی و سلطه طلبی هستند از راه و مرام

۱. صحیفه/امام، ج ۲، ص ۳۷۳.





هجوم وحشیانه طالبان و

القاعده به زائران و عزاداران
حسینی در شهرهای مختلف
عراق، پاکستان و هند و دست
زدن به عملیات انتہاری ضد
مردم مظلوم شیعه و انفجار
مرقد مطهر حضرت امام
هادی (ع) در سامرا، نشان از
این حقیقت دارد که امامان ما
زنده‌اند و راهشان پررہرو است

حقیر و قلدری مثل رضاخان نیز بنابر خواست و سیاست گفتار پیر استعمار انگلیس، عزاداری برای حضرت اباعبدالله‌الحسین را در عاشورا قذغن می‌کرد و رخصت نمی‌داد حتی ندای «یا حسین» از محلی یا منزلی بلند شود، چون نام و ندای حسین با منافع استعماری و غارتگرانه انگلیس ناهمخوانی داشت. آن گفتار پیر مکار می‌دانست اگر راه حسین و مکتب عاشورا در این سرزمین تداوم یابد و ملت ایران راه عاشوراییان را به درستی دریابد و برتابد انقلاب اسلامی پدید می‌آورد و دست جهان‌خواران و مهره‌های دست‌نشانده آنان را از سرنوشت ایران کوتاه می‌کند و استقلال و آزادی را برای این کشور به ارمغان می‌آورد. صدام عفلقی و بعثی‌های خون‌خوار عراق نیز نه تنها عزاداری برای حضرت اباعبدالله را در ماه محرم قذغن کردند بلکه عزاداران را نیز با توپ، تانک و مسلسل و حتی هواپیمای جت جنگی مورد حمله قرار دادند و شماری را به خاک و خون کشیدند و برخی را نیز به جرم عزاداری برای آن حضرت به جوخه اعدام سپردند، چون از راه حسین وحشت داشتند و با چشم سر می‌دیدند که حسین زنده است و راه او رهروان فراوانی دارد؛ از این رو با همه نیرو، با حسین، عاشورا و عاشوراییان به رویارویی برخاسته بودند. وهابی‌های مزدور، این دست‌پرورده‌های بی‌اراده انگلیس و امریکا نیز بارها به نجف و کربلا یورش بردند و مرقد علی و حسین (علیهما السلام) را ویران و غارت کردند، چون تداوم حیات ننگین و کثیف خویش را در از میان بردن نام و یاد آن بزرگواران می‌بینند.

راه امامان، راه‌هایی بخش مستضعفان

راستی چرا رژیم پلید و دست‌نشانده سعودی مرقد چهار امام بزرگوار را در مدینه با خاک یکسان کرد و اکنون نیز برای ویرانی بیشتر آن تلاش می‌کند؛ چون تداوم

رمز بیم و هراس استکبار
جهانی و دست‌نشانندگان
آن در کشورهای اسلامی
و عربی از نام «خمینی» در
این نکته باریک‌تر ز مو نهفته
است که امام زنده است و
نابکاران از امامزاده زنده
می‌ترسند و امامزاده مرده را
احترام می‌کنند!

سلطنت غاصبانه و جائزانه خود را در محو نام، یاد و مکتب
آن بزرگواران می‌بیند و به درستی می‌داند که سرانجام این
مکتب‌رهایی‌بخش امامان معصوم و جانشینان راستین
پیامبر اسلام (ص) است که تومار جهنمی آل سعود را در هم
می‌پیچد و به حکومت دیکتاتوری و ضد مردمی آنان پایان
می‌بخشد. رویارویی خونین آل خلیفه با مردم بحرین و
خراب کردن مساجد و حسینیه‌ها و به خاک و خون کشیدن
عزاداران حسینی نیز ریشه در هراس و وحشتی دارد که این

دست‌نشانندگان حلقه‌به‌گوش امریکا و هم‌پایه‌های اسراییل از حضرت حسین (ع) و راه
حسین دارند و می‌دانند که این راه عاشوراییان است که سرانجام کاخ خون‌پایه آل خلیفه
را در بحرین واژگون می‌کند و آن بیگانه‌پرستان را به دیار نیستی می‌فرستد.

هجوم و حشیانه‌طلبان و القاعده به زائران و عزاداران حسینی در شهرهای مختلف
عراق، پاکستان و هند و دست‌زدن به عملیات انتہاری ضد مردم مظلوم شیعه و انفجار
مرقد مطهر حضرت امام هادی (ع) در سامراء نشان از این حقیقت دارد که امامان ما
زنده‌اند و راهشان پررهور است و خطرشان برای جهان‌خواران و زورمداران جدی‌تر
از آن است که بتوان آن را نادیده گرفت. از این رو حاکمان جنایت‌پیشه در غرب و
دست‌نشانندگان و مزدورانشان در کشورهای اسلامی و عربی در راه آسیب رساندن به
مرقد آن بزرگواران و هجوم به پیروان پاک‌باخته آنان از هیچ خیانت و جنایتی پروا ندارند؛
غافل از اینکه این وحشیگری‌ها، خون‌ریزی‌ها و ویرانگری‌ها نمی‌تواند راه مردان خدا را
بی‌رهور و سازد. مکتب تشیع و در واقع اسلام ناب محمدی (ص) به مرقد، گنبد و بارگاه
وابسته نیست و این اندیشه آزادی‌بخش و انقلاب‌آفرین امامان بزرگوار ماست که نور
می‌پاشد و با شب و سیاهی می‌ستیزد و نگهبانان شب و سیاهی را از اوج قدرت به گرداب
نابودی و ذلت می‌کشانند؛ محمدرضا شاه را با چشمانی گریان از ایران بیرون می‌راند و
در به‌در می‌کند و هم‌پایه‌های او مانند حسنی مبارک، بن‌علی، قذافی و عبدالله صالح
را یکی پس از دیگری از تخت قدرت به زیر می‌کشد و آواره می‌کند و ناقوس مرگ را در
گوش هم‌پایه‌های شاه چون ملک عبدالله سعودی، ملک عبدالله اردنی و قارونک‌های
خود فروخته خلیج فارس و آل سعود و آل خلیفه سفاک به صدا درمی‌آورد.

امروز نیز نام «خمینی» این بزرگ طلایه‌دار عدالت و آزادی، برای آزادی‌خواهان
جهان و توده‌های مستضعف محروم، مایه امید، شور، شغف و حرکت است لیکن برای



وهابی‌های مزدور، این

دست پرورده‌های بی‌اراده انگلیس و امریکا نیز بارها به نجف و کربلا یورش بردند و مرقد علی و حسین

(علیهما السلام) را ویران و

غارت کردند، چون تداوم

حیات ننگین و کثیف خویش

را دراز میان بردن نام و یاد آن

بزرگواران می‌بینند

امام برای همیشه تاریخ زنده است

فزون خواهان جهانی و دیکتاتورهای خون آشام

کشورهای اسلامی و عربی، مزدوران ولگرد و هوسبازان

بی‌خرد وابسته به استکبار جهانی و سرسپرده به

سازمان‌های جاسوسی، در دوران حیات پرافتخار امام

سالیانی روزشماری می‌کردند که چه زمانی امام چشم از جهان فرو می‌بندد تا آنها از

خطر توفان بار اندیشه‌های کاخ‌برانداز او آسوده شوند و بتوانند بی‌دغدغه و نگرانی به

غار تگری دسترنج توده‌ها ادامه دهند، خون ملت‌ها را در شیشه کنند و برای هوسرانی و

بی‌بندوباری مانع و رادعی نداشته باشند؛ اما آن روز که امام دیده از جهان فرو بست و به

ملکوت اعلیٰ پیوست، غارتگران بین‌المللی و حاکمان دست‌نشانده و قلدرمآب کشورهای

عربی و اسلامی و نیز مهره‌های هرزه و غربزه‌ای که برای دموکراسی غربی و در واقع

برای بی‌بندوباری و فساد پلید آن دیار یقه‌درانی می‌کنند دریافتند که امام برای همیشه

زنده است و راه، خط و اندیشه او تداوم دارد. از این رو می‌بینیم که همه نیرو و توان فکری،

قلمی و رسانه‌ای خود را برای به زیر سؤال بردن امام و خدشه‌دار کردن سیمای درخشان

و ملکوتی آن ابرمرد تاریخ به کار گرفته‌اند؛ چون به درستی دریافتند که خط امام رو به

گسترش است و امروز در مصر، بحرین، یمن، عربستان، تاجیکستان، آذربایجان، لیبی،

تونس، الجزایر و حتی در قلب اروپا و امریکا، امام در میان ملت‌های ستم‌دیده حضور

دارد و محرومان و مستضعفان را به خیزش و خروش و مقاومت فرا می‌خواند و صدها

کتاب و هزاران مقاله قلم به مزدان غرب و شرق ضد این مرد خدا نتوانسته است کارایی

داشته باشد و توده‌ها را از راه او دور کند و نام، یاد، اندیشه و ایده او را از دل‌ها بزدايد و رمز

بیم و هراس استکبار جهانی و دست‌نشانده‌گان آن در کشورهای اسلامی و عربی از نام

«خمینی» در این نکته باریک‌تر ز مو نهفته است که امام زنده است و نابکاران از امامزاده

زنده می‌ترسند و امامزاده مرده را احترام می‌کنند.

ویژگی های سید مصطفی خمینی

اگر شهید سید مصطفی خمینی

یک امامزاده مرده بود بی تردید

باندهای وابسته به گروهک های

سیاسی از او به نیکی یاد

می کردند و او را می ستودند،

لیکن چون نام و یاد او زنده و

استوار است، دگراندیشان را به

جوسازی علیه او وامی دارد

چنانکه در مورد آیت الله شهید، عارف سالک حاج سید

مصطفی خمینی نیز می بینیم همین نکته است که

بداندیشان و دگراندیشان را در پی گذشت نزدیک به ۳۵

سال از شهادت او به جوسازی، سمپاشی و نارواگویی

علیه او وامی دارد. اگر شهید سید مصطفی خمینی

یک امامزاده مرده بود بی تردید باندهای وابسته به

گروهک های سیاسی از او به نیکی یاد می کردند و او را می ستودند، لیکن چون نام و یاد

او زنده و استوار است، دگراندیشان را به جوسازی علیه او وامی دارد.

آیت الله شهید سید مصطفی خمینی از ویژگی های برجسته ای برخوردار بود که برای

فرصت طلبان و منفعت پیشگان، خطرناک به شمار می آید که ما برخی از آن ویژگی ها

را در پی می آوریم:

۱. جریان شناسی

در میان شخصیت ها و رجال روحانی و سیاسی کم تر شخصیتی را می توان یافت که

به محض روبه رو شدن با کسان، به سرشت، ماهیت، خصلت و راه، روش، مرام و مقصد

آنان آگاهی یابد و آنان را به درستی بشناسد و درباره آنان داورى ژرف و ریشه ای، راست

و واقعی به عمل آورد. امام از نادر مردانی بود که با یک دیدار با شخص یا گروه، آنان را به

درستی می شناخت و به خصلت و ماهیت آنان آگاهی می یافت. نمونه این ویژگی امام را

در جریان دیدار منافقان با او در سال ۱۳۴۹ در نجف، همگان دیدند و شگفت زده شدند.

شهید مطهری نیز از این ویژگی برخوردار بود و درباره اشخاص و گروه ها زودتر از دیگران

شناخت پیدا می کرد و به ماهیت آنان پی می برد.

شهید حاج سید مصطفی نیز از این ویژگی به گونه ای کامل و رسا برخوردار بود؛ با یک

دیدار و گفت و گو به سرشت زشت طرف پی می برد و از کید و کین او دوری می گزید و به

دیگران نیز هشدار می داد.

صادق قطب زاده در سال ۱۳۴۹ تنها یک شب در نجف میهمان حاج سید مصطفی

بود. باید بگویم شناختی را که مسئولان نظام اسلامی در پی پیروزی انقلاب اسلامی از

قطب زاده پیدا کردند، شهید سید مصطفی در همان یک شب و در پی نخستین دیدار با

او به دست آورد و از او دوری گزید.



مکتب تشیع و در واقع اسلام ناب محمدی (ص) به مرقد،

گنبد و بارگاه وابسته نیست و این اندیشه آزادی بخش و انقلاب آفرین امامان بزرگوار ماست که نور می‌باشد و با شب و سیاهی می‌ستیزد و نگهبانان شب و سیاهی را از اوج قدرت به گرداب نابودی و ذلت می‌کشاند

۲. خط‌شکنی

شهید سید مصطفی خمینی افزون بر جریان‌شناسی و خط‌شناسی، خط‌شکن نیز بود؛ با عناصر ناباب و نابکار که درونی ناپاک و برونی تابناک داشتند، با صراحت و به دور از مجامله برخورد می‌کرد؛ آنان را از خود می‌راند و درباره آنان بدون پروا از جوسازی‌ها و هوچی‌گری‌ها، نظر می‌داد و دیگران را از خطر آنان بر حذر می‌داشت. جریان منافقین، شریعتی و...

حتی برای لحظه‌ای نتوانست آن عالم آگاه را فریب دهد و تأثیرپذیر سازد؛ چنانکه فریب کاری‌های صادق قطب‌زاده و باند او نیز نتوانست آن عالم آگاه را تحت تأثیر قرار دهد و نسبت به نامبرده و دار و دسته او خوشبین کند بلکه شناخت آن شهید را نسبت به آنان شتاب بخشید و موجب گردید که سید مصطفی خطر او و دار و دسته او را بی‌پروا و به دور از ملاحظه به دیگران گوشزد کند و آنان را از هر گونه همکاری با نامبرده بر حذر دارد.

۳. آزادمنشی و سازش‌ناپذیری

از دیگر ویژگی‌های شهید سید مصطفی خمینی برخورد آشکار و توفان‌بار او نسبت به دشمنان زورمدار و تجاوزگران نابکار بود. آن شهید هیچ‌گاه با قدرت‌مآبان سرسازش نداشت و در برابر آنان کوتاه نمی‌آمد و با آنان به گفت‌وگو نمی‌نشست. آنگاه که سپهبد نصیری فرماندار نظامی تهران در پی قیام خونین ۱۵ خرداد به او پیام داد که می‌خواهم با شما دیدار و گفت‌وگویی داشته باشم، پاسخ آن شهید این بود که مرا با تو کاری نیست؛ تا سرانجام نصیری دستور جلب او را صادر کرد. در دوران تبعید او به عراق نیز آنگاه که بعضی‌های حاکم پس از دستگیری و بردن او به کاخ ریاست جمهوری به او پیشنهاد دادند که در راه مبارزه با رژیم شاه با آنها همکاری کند، با صراحت و قاطعیت این پیشنهاد را رد کرد و به رژیم بعثی فهماند که در رویارویی با زورمداران، سرسخت و انعطاف‌ناپذیر است و با تهدید و تطمیع و بیم و امید نمی‌توان او را فریفت و آلت دست قرار داد.^۱

برخورد حاج سید مصطفی با تجاوز چند تن از مقامات نظامی رژیم شاه به باغ یکی از اهالی «درکه» که آن شهید نیز در آن باغ میهمان بود، شنیدنی است. او در یک روز تابستانی از سوی برخی از دوستان خود در درکه میهمان بود که دید چند تن از جناب سرهنگ‌ها با زن و شراب و قمار بدون اجازه صاحب باغ وارد شدند و قسمتی از باغ را

۱. رک: سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۵۷۵.

رویارویی خونین آل خلیفه با مردم
بحرین و خراب کردن مساجد
و حسینیه‌ها و به خاک و خون
کشیدن عزاداران حسینی نیز ریشه
در هراس و وحشتی دارد که این
دست‌نشانندگان حلقه به گوش
امریکا و هم‌پیاله‌های اسرائیل از
حضرت حسین (ع) و راه حسین
دارند و می‌دانند که این راه
عاشوراییان است که سرانجام کاخ
خون‌پایه آل خلیفه را در بحرین
واژگون می‌کند

اشغال کردند و به عیش و نوش نشستند. صاحب
باغ به خود جرئت نداد که به آن میهمانان ناخوانده
و تجاوزگر اعتراض کند و حرفی بزند. شهید سید
مصطفی روی خوی آزادمنشی، نتوانست این صحنه
را تحمل کند. از جا برخاست، دست به سنگ برد و به
تجاوزکاران حمله کرد و آنان را از آن باغ بیرون راند.
خود آن شهید برای نگارنده در نجف روایت کرد که
یکی از سنگ‌های من که به فرق سر یکی از جناب
سرهنگ‌ها اصابت کرد، به گونه‌ای شدید بود که خون
از سرش جستن زد و به تنه درختی پاشید.

۴. صراحت لهجه

شهید سید مصطفی در برابر کجروی‌ها و نارواگویی‌های بداندیشان، زورمداران و
قلدرمآبان نیز موضعی پرخاشگرانه، قاطع و صریح می‌گرفت و بدون رودربایستی با آنان
برخورد می‌کرد و از پاسخ مناسب با آنان بیم به خود راه نمی‌داد و از گفتن سخن حق
پروا نمی‌کرد. در یک محفل روحانی در نجف که برخی از حاضران که مخالف دخالت در
سیاست بودند، ضد آتاتورک و رضاخان به نکوهش نشسته بودند، حاج سید مصطفی با
صراحت اظهار کرد که این قلدرها حرف امروز شما را می‌زدند و می‌گفتند آخوند نباید در
سیاست دخالت کند! این اظهار نظر شهید مجلس را در سکوت و بهت فرو برد.

آنگاه که سرهنگ مولوی رئیس ساواک تهران در گفت‌وگویی تلفنی با سید مصطفی -
پیش از دستگیری و تبعید او به ترکیه - به دور از ادب و نزاکت زبان به ناسزا گشود، از آن
شهید پاسخی کوبنده‌تر شنید؛ به گونه‌ای که ناگزیر شد گوشی را بگذارد و گفت‌وگو را
قطع کند.^۱

۵. رسالت روشنگری

شهید سید مصطفی به مصداق «اگر بینی که نابینا و چاه است / اگر خاموش بنشین
گناه است» پیوسته بر آن بود که یاران، شاگردان، دوستان و آشنایان را در برابر ترفندها،
نیرنگ‌ها، فریب‌کاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های شیطنی و فریبنده عناصر مرموز، دور و
وسوسه‌گر هوشیار سازد، آگاهی بخشد و از فرو غلتیدن ساده‌اندیشان، خوش‌باوران و
ناآگاهان در دام شیادان و ماسک‌داران تا آن پایه که توان دارد پیشگیری کند. چنانکه

۱. همان، ج ۱، ص ۹۸.

در کتاب نهضت/امام خمینی آمده است:

... این تنها حزب بعث عراق و باند تیمور بختیار نبود که می‌خواست از راه نفوذ در میان روحانیان مبارز نجف، راه بهره‌گیری از مقام و موقعیت امام را برای خود هموار سازد، که هر دسته، گروه، حزب و سازمان مرموزی که در برون مرز با ما تماس می‌گرفتند همین نیت را داشتند و همین نقشه را دنبال می‌کردند که ما را آلت دست قرار دهند. از «نهضت آزادی» تا «جبهه ملی» تا گروهک منافق، مارکسیست، مائوئیست برون مرزی آنگاه که به سراغ ما می‌آمدند این اندیشه را در سر داشتند که به نام همکاری، ما را تحت تأثیر قرار دهند و از ما به عنوان پلی جهت رخنه و نفوذ در امام استفاده کنند و از آنجا که برادر شهید حاج سید مصطفی خمینی در برابر این نقشه شوم و شیطانی آنان همانند سدی آهنین ایستادگی می‌کرد حقد و کینه ویژه‌ای نسبت به او داشتند و هماره تلاش می‌کردند که او را در میان نیروهای مبارز برون مرزی و نزد امام ساقط کنند... این بازی‌های شیطانی از نگاه تیز برادر شهید حاج سید مصطفی خمینی پوشیده نمی‌ماند. او بر اثر نبوغ سرشار و هوشیاری فوق‌العاده خویش، در همان برخورد نخست به خط، اندیشه، ماهیت و نقشه آنان پی می‌برد و دستشان پیش او رو می‌شد





شهید سید مصطفی در دوران

و فوراً ماهیت فکری‌شان را برای تبعید در نجف در پدید آوردن امام روشن می‌کرد و نیز برادران اتحاد و هماهنگی میان روحانیان روحانی و مبارز نجف را از خطرهای مبارز برون‌مرزی و بازداشتن آنان از بی‌راهه‌پویی و فریب خوردن آنان بر حذر می‌داشت...^۱

خوی و خصلت برجسته شهید سید مصطفی بیشتر از آن است که بتوان آن را در این نوشتار کوتاه مورد بررسی قرار داد؛ او افزون بر ویژگی‌هایی که در بالا آمد با زیور علم و عرفان نیز آراسته بود؛ مجتهدی برجسته و عارفی از خودرسته و خودساخته بود؛ به مقام و منصب و قدرت هرگز بهانمی‌داد؛ از شهرت و خودنمایی پرهیز داشت؛

با اینکه به ناحق زندانی و تبعید شد و همسر او به دنبال یورش کماندوهای ساواک به منزلش دچار ناراحتی و سقط جنین شد، هیچ‌گاه راضی نبود این مسائل در اعلامیه‌ها و نشریه‌های اپوزیسیون برون‌مرزی مطرح شود و از او سخنی به میان آید. حتی پیرامون آثار علمی او که بر آن بودم در کتاب نهضت/مأم دفتر نخست که در دست تدوین بود بیاورم، اظهار مخالفت کرد و تأکید داشت که از او گزارشی در این کتاب نیاید و بازگو نشود؛ با سادگی و طلبگی زندگی می‌کرد؛ از تجمل‌گرایی دوری می‌گزید؛ از آقا‌زادگی و خودنمایی پرهیز داشت؛ با اینکه به علم و دانش و فضیلت و دعا و زیارت اهتمام می‌ورزید از مسائل سیاسی و جریان‌های روز غفلت نداشت؛ اوضاع ایران و خاورمیانه، به ویژه فلسطین را با دقت دنبال می‌کرد؛ طلاب علوم اسلامی را به فراگیری فنون نظامی و چریکی برمی‌انگیخت و روی حرکت مسلحانه تأکید ویژه‌ای داشت.

این ویژگی‌ها و برجستگی‌های او مایه نگرانی زورمداران حاکم در ایران و عراق بود. دیکتاتورها، قلدرمآب‌ها، گروه‌های مرموز وابسته به غرب و شرق و عناصر منافق و سیاست‌باز سخت‌از او بیمناک بودند. از این رو توطئه قتل او را به اجرا گذاشتند و در روز اول آبان‌ماه ۱۳۵۶ به شکل مرموزی او را به شهادت رساندند، تا به گمان خام خود او را با اندیشه‌های انقلابی و سازنده‌ای که داشت به خاک بسپردند و از میان ببرند لیکن دیدند که شهادت او زمینه‌ساز فراگیری نهضت اسلامی در سراسر ایران و پدید آمدن انقلاب اسلامی شد و ایران‌زمین را به لرزه درآورد.



راستی آقای صادق طباطبایی

به فهم و درک خوانندگان
خاطرات خود تا چه پایه‌ای بها
می‌دهد؟! آیا از دید او کسانی
که این خاطرات را می‌خوانند
«عوام کالانعام‌اند»؟! و آنچه
را او سرهم بندی کند بدون
وارسی و جستار می‌پذیرند؟!
رژیم شاه و سازمان جاسوسی آن ساواک که دریافت
بودند راه و مرام شهید مصطفی خمینی پابرجا و استوار
است برای اینکه بتوانند راه او را بی‌رهرو سازند، به
توطئه‌ننگین دیگری دست زدند. هنوز زمانی از شهادت
او نگذشته بود که اعلامیه‌ای از سوی ساواک با امضای
مستعار انتشار یافت. ساواک در این اعلامیه کثیف خود
آن شهید مظلوم را مورد اتهام‌های شرم‌آور قرار داد
و نسبت عیش و نوش و میگساری به او داد، تا با این ترفند شیطنانی و بی‌شرمانه او را
در میان ملت ایران بی‌اعتبار کند و راه او را بی‌رهرو سازد و این نشان دیگری است که
شیادان و جنایتکاران از امامزاده زنده در هراس‌اند و به خود می‌لرزند.

گذری بر پیرایه‌بستن‌ها به امید اسلام

امام فرزند دل‌بندش سید مصطفی را امید اسلام خواند و دیدیم که حیاتش و شهادتش
خدمات ارزنده و برجسته‌ای برای اسلام داشت و به راستی اسلام را زنده کرد. شهادت
سید مصطفی خمینی انقلاب آفرید، کاخ خون پایه شاه را ویران کرد و تومار جهنمی
نظام دوهزار و پانصدساله را در هم پیچید و به رژیم پادشاهی برای همیشه در ایران پایان
داد و بار دیگر آشکار ساخت که چرا نامردمان، بداندیشان و خودپرستان از امامزاده زنده
می‌ترسند و از سمپاشی، جوسازی و دروغ‌پردازی ضد آزاداندیشان و رادمدانی که چهره
در نقاب خاک کشیده‌اند، دست نمی‌کشند و پیوسته علیه آنان قلم می‌زنند و دروغ
می‌بافند. برخی از عناصر وابسته به سازمان‌های کمونیستی او را عنصری ضد مارکسیسم
می‌خواندند و همکاری با تیمور بختیار را به او نسبت می‌دادند؛ از سوی دیگر عناصری
مانند آقا صادق طباطبایی در خاطرات و گفته‌های خود او را به مجامله با کمونیست‌ها
و تندخویی با «بچه مسلمان‌ها» متهم می‌کنند و این خود نشان از این واقعیت دارد که
اندیشه و ایده آن شهید، زنده و پابرجاست؛ از این رو دگراندیشان و بیراهه‌پویان ناگزیرند
برای به زیر سؤال بردن راه و اندیشه والای آن شهید به صورت آشکار یا اشاره به جوسازی
و دروغ‌پردازی ضد او دست بزنند.

آقا صادق طباطبایی در جای جای خاطرات خود تلاش کرده است از شهید سید
مصطفی خمینی چهره‌ای بسازد که جز مرجع شدن پدرش هدفی و اندیشه‌ای نداشته
و در این مقصد حاضر بوده همه آرمان‌ها و ارزش‌ها را زیر پا بگذارد و کسانی را که در این



هدف با او همراه نبودند بکوبد، به زیر سؤال ببرد و چهره آنان را مخدوش سازد. آنچه را او درباره آن شهید در خاطرات خود آورده است، یک به یک گذر می‌کنیم:

... حاج آقا مصطفی بیشتر به زعامت دینی و مرجعیت علی‌الطلاق امام می‌اندیشید و اگر چه خودش فردی سیاسی بود لیکن اولویت را به جنبه مرجعیت امام می‌داد...^۱

... هوش و حواس او [حاج آقا مصطفی] بیشتر متوجه مرجعیت امام بود تا زعامت سیاسی ایشان. در مقاطعی اعتقاد داشت که مرجعیت امام نباید تحت تأثیر برنامه‌های مبارزاتی ایشان قرار گیرد... ایشان می‌گفت اول باید مرجعیت علی‌الطلاق امام در دنیای شیعه تثبیت شود، آنگاه امام برنامه سیاسی خود را علناً و قاطعانه پیش ببرد...^۲

حاج آقا مصطفی دارای دیدگاه‌های خاصی بود و بیشتر در فکر جا انداختن مرجعیت علی‌الطلاق امام، هم در ایران و هم در کل عالم تشیع بود...^۳

... همچنین اختلاف اصولی حاج آقا مصطفی خمینی با دایی جان که بیشتر بر سر مرجعیت امام بود و نه زعامت سیاسی ایشان...^۴

... به طور کلی رفتار حاج آقا مصطفی در تشکیلات امام این گونه بود که ایشان بیشتر به مرجعیت امام می‌اندیشید تا به جنبه‌های سیاسی آن بزرگوار و حتی اعتقاد داشت که اگر برخی حرکت‌های سیاسی امام به مرجعیت ایشان لطمه می‌زند باید جلوی آنها را گرفت. ایشان معتقد بود که امام را باید در جایگاه مرجعیت نشانند. حاج آقا مصطفی از این دیدگاه به همه مسائل می‌نگریست؛ هر قدمی که کسی برمی‌داشت اگر در جهت تأیید و ترویج مطلق امام نبود ذهن ایشان را کدر می‌کرد...^۵

... حاج آقا مصطفی ارتباط امام با این افراد [قطب‌زاده و باند او] را به صلاح مرجعیت پدرش نمی‌دید...^۶

جناب صادق آقا گویا دچار خوش‌خیالی شده و بر این باور بوده است که اگر این دروغ‌ها

۱. صادق طباطبایی، خاطرات سیاسی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲. همان، ص ۳۷۳.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۷۳.

۴. همان، ص ۱۸۵.

۵. همان، ص ۱۹۶.

۶. همان، ص ۲۱۴.



شهید سید مصطفی خمینی

ریشه‌ای‌ترین و سازنده‌ترین را که سید مصطفی جز ریاست و مرجعیت پدرش سهم را در پیشبرد نهضت امام و پیروزی انقلاب اسلامی خود تکرار کند و بارها آن را به قلم آورد حتماً مورد داشت و حیات و شهادت او پذیرش خوانندگان و تاریخ قرار می‌گیرد و همگان آن را انقلاب‌آفرین بود باور می‌کنند! و بدین‌گونه ایده، اندیشه و خط و هدف آن

شهید از میان می‌رود و پوشیده می‌ماند. او از این واقعیت

غفلت داشته است که دروغ فروغ ندارد و نمی‌تواند راستی و درستی را همیشه پنهان کند و از نورافشانی و جلوه‌گری باز بدارد و راه مردان خدا را بی‌رهر و سازد.

ما برای آشکار کردن این ادعای خلاف واقع آقا صادق و رد دروغ او مبنی بر اینکه سید مصطفی خمینی جز ریاست و مرجعیت پدرش هدفی نداشته است، به مصداق «گواه شاهد صادق در آستین باشد» نامه‌ای را که آن شهید در پاسخ یکی از دوستان دیرینه امام در نجف، به نام حاج شیخ نصرالله خلخالی (ره) نوشته است، در پی می‌آوریم و می‌دانیم که این نامه بیش از هر پاسخ دیگری می‌تواند اهداف و اندیشه‌های والا، دیدگاه‌های عرفانی-اسلامی و افق بلند فکری آن شهید را به نمایش گذارد و نیرنگ‌ها را بر ملا کند. او در پاسخ به نامه مرحوم خلخالی «دل خوش کردن» به شخصیت جهانی امام را ناروا و «جهالت خیالیه» دانسته و آشکارا هشدار داده است «که این جهت نباید سبب رکود و عقب‌نشینی باشد و نباید تمام حواس را جمع کنیم که این عنوان صدمه نخورد بلکه باید به هر نحو که ممکن است از این حیثیت که پیش آمده است استفاده کنیم...» متن نامه چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از عرض سلام و معذرت از اینکه نتوانستم تا به حال به هر نامه و اصلی جوابی عرض کنم. ان شاء الله مزاج شریف سلامت، و گذشت فصل آنکه دیگر بتوانید در این ایام ایران تشریف بیاورید.

راجع به اینکه جناب آقای والد شخصیت جهانی پیدا کرده‌اند و باید خیلی مراعات کنند عرض کردم ولی باید عرض کنم که این جهت نباید سبب رکود و عقب‌نشینی باشد و نباید تمام حواس را جمع کنیم که این عنوان صدمه نخورد بلکه باید به هر نحو که ممکن است از این حیثیت که پیش آمده است استفاده کنیم و دل خود را به این جهات خیالیه خوش نگردانیم...

گذشته از نامه بالا که کاملاً رسا و گویاست و بر جریان شناسی و خط شناسی، دیدگاه عرفانی- انقلابی و هدفمند سید مصطفی خط شکن نیز بود؛ با عناصر را آشکار می سازد و نشان می دهد که آن شهید ناباب و نابکار که درونی شخصیت و مرجعیت پدرش را ناچیز و «جهات ناپاک و برونی تابناک داشتند، خیالیه» می دانسته و هدف را در نظر داشته است، با صراحت و به دور از مجامله با نگاهی به زندگی شخصی آن شهید در ایران و عراق کوچک ترین سر نخ یا ردپایی از فعالیت او در راه مرجعیت امام دیده نمی شود و در میان دوستان دور و نزدیک آن شهید هیچ کس را نمی بینیم که از او پیرامون مرجعیت امام و تلاش او در این زمینه سخنی شنیده باشد یا فعالیتی دیده باشد یا از دغدغه او برای

استواری مقام و مرجعیت امام خاطره ای روایت کند. در دو جلد کتاب *خاطرات سال های نجف* و نیز در کتاب *امید/سلام* که به تازگی انتشار یافته و در آن کتاب ها از بیش از ۳۶ نفر از هم دوره ها، دوستان دیرینه و یاران و شاگردان سید مصطفی مقاله و مصاحبه به چاپ رسیده است، یک سطر مطلبی که از تلاش او برای مرجعیت امام نشان داشته باشد دیده نمی شود و بسیاری به این واقعیت اذعان کرده اند که آن شهید در پیشبرد نهضت و مبارزه نقش ریشه ای و سرنوشت سازی داشت و این تنها آقا صادق طباطبایی است که به رغم آنکه شاید در تمام عمرش به اندازه یک روز نیز با سید مصطفی نبوده، کشف کرده است که:

حواس او [سید مصطفی] بیشتر متوجه مرجعیت امام بود تا زعامت سیاسی ایشان، در مقاطعی اعتقاد داشت که مرجعیت امام نباید تحت تأثیر برنامه های مبارزاتی ایشان قرار گیرد... ایشان می گفت اول باید مرجعیت علی الاطلاق امام در دنیای شیعه تثبیت شود، آنگاه امام برنامه های سیاسی خود را علناً و قاطعانه پیش ببرد...^۱

خامی، نا آگاهی و دید ناشیانه و کودکانه در این ادعا به نمایش در آمده است. آیا دستگیری امام و قیام ۱۵ خرداد ۴۲، نیز مبارزه امام ضد احیای رژیم کاپیتولاسیون و تبعید ایشان به ترکیه در سال ۱۳۴۳ و عراق در سال ۱۳۴۴ و انتشار اعلامیه ها و سخنرانی های پی در پی امام در نجف، از دید سید مصطفی خمینی حرکتی غیر علنی



و غیر قاطعانه بود که «می‌گفت اول باید مرجعیت علی‌الاطلاق امام در دنیای شیعه تثبیت شود، آنگاه امام برنامه‌های سیاسی خود را علناً و قاطعانه پیش ببرد»!! آیا آن شهید تا آن پایه خام و ناآگاه بود که به مصداق «شترسواری دولا دولا» رفتار کند؟ دیگر اینکه شهید سید مصطفی فرزندان حوزه‌های علمی و روحانی بود و از مسائل مرجعیت و «مرجعیت علی‌الاطلاق» آگاهی داشت و می‌دانست «مرجعیت علی‌الاطلاق» با تبلیغ و ترویج این و آن به دست نمی‌آید و باید شرایط ویژه‌ای پیش بیاید که بیرون از حیطه اختیارات انسان است. آقا صادق از روی بی‌خبری از مسائل ویژه حوزه‌ها و جامعه تشیع نتوانسته است دروغی بباغد که نزد افراد خبره و اهل فن مایه خنده نباشد. آیا او هیچ اندیشیده است که چرا جهان تشیع در پی درگذشت آیت‌الله العظمی بروجردی دیگر «مرجع علی‌الاطلاق» نیافت؟ بی‌تردید این ادعا که «باید مرجعیت علی‌الاطلاق امام در دنیای شیعه تثبیت شود...» سخنی نبود که از اندیشه والای شهید سید مصطفی تراوش کند و از زبان او بیرون بیاید.

او در دنباله ادعای دروغ خود آورده است:

... حاج آقا مصطفی... حتی اعتقاد داشت که اگر برخی حرکتهای سیاسی امام به مرجعیت ایشان لطمه می‌زند باید جلوی آنها را گرفت. ایشان معتقد بود که امام را باید در جایگاه مرجعیت نشانند...^۱

بر خلاف ادعای نامبرده، شهید سید مصطفی طرفدار حرکت تند و توفنده از سوی امام ضد رژیم شاه بود و از اینکه امام در سال‌های نخستین تبعید به نجف مبارزه را با شدت و سرعت دنبال نمی‌کرد، رنج می‌برد و ناراحت بود. سید مصطفی می‌دانست و می‌دید که امام در جایگاه مرجعیت نشسته است و مقام علمی و معنوی امام، ایشان را به جایگاه مرجعیت نشانده است و نیازی نمی‌دید که «امام را در جایگاه مرجعیت» بنشانند. آقا صادق با این بافته، نخست خواسته است چنین بنمایاند که امام در دوران زیست در نجف در جرگه مرجعیت نبوده است! و این دروغ را در جای دیگر خاطرات خود با صراحت بیشتری بر زبان آورده و چنین ادعا کرده است که:

... امام قبل از اینکه در ایران به عنوان یک زعیم سیاسی مطرح شوند، کمتر برای عامه مردم جهان تشیع به عنوان یک مرجع مطرح بودند؛ یعنی بعد از تبعید ایشان به عراق و فوت آقای حکیم زمینه مرجعیت

ایشان در ایران فراهم گردید...^۱

کیست نداند که امام حتی در دوران زعامت آیت‌الله بروجردی مقلد داشت و در پی آغاز نهضت در سال ۱۳۴۱ رسماً در جرگه مراجع طراز اول قرار گرفت. مقلدین ایشان از بسیاری مراجع بیشتر و بودجه ایشان برای شهریه طلاب از دیگران افزون‌تر بود. از سال ۱۳۴۲ شهریه امام در قم، اصفهان، کرمانشاه و برخی حوزه‌های دیگر توزیع می‌شد و رساله ایشان بدون آنکه امام هزینه آن را بپردازند از سوی مقلدان ایشان بارها به چاپ رسید و در سراسر کشور پخش شد و آنگاه که رژیم شاه فروش و نگهداری توضیح‌المسائل امام را ممنوع کرد، این رساله بازار سیاه پیدا کرد و به شکل پنهانی به چاپ رسید و کسانی که از امام تقلید می‌کردند، رساله ایشان را چند برابر قیمت واقعی خریداری می‌کردند و اکثریت مردم ایران - به ویژه توده‌های مبارز و جوانان انقلابی - از ایشان تقلید می‌کردند.

آقا صادق با شیوه رموزی نخست مرجعیت امام را در سال‌های ۴۱ تا ۴۹ انکار می‌کند و چنین می‌نماید که زمینه مرجعیت ایشان در ایران پس از فوت آقای حکیم در سال ۴۹ فراهم شده است که خود تحریف تاریخ است و دوم چنین می‌نماید که سید مصطفی برای اینکه امام در جرگه و در مقام مرجعیت قرار بگیرد در تکاپو بوده است! در صورتی که آن شهید می‌دانست که امام از مراجع بزرگ جهان تشیع است و به دست و پا زدن نیازی نمی‌دید و اگر به فرض امام در صف مراجع قرار نداشت، سید مصطفی با آن معنویت و روحیه عرفانی هیچ‌گاه در راه مرجعیت ایشان گامی بر نمی‌داشت و تلاشی نمی‌کرد. این گونه دست و پا زدن‌ها از آن عناصر غریزه و غرب‌باور است که به علت ضعف نفس و عقده خود کم‌بینی کوشش دارند از نام و مقام پدرشان سوءاستفاده کنند و از جایگاه آقا زادگی و آیت‌الله‌زادگی بهره ببرند و عقده‌گشایی نمایند. سید مصطفی نه خود دنبال مقام و منصب بود و نه به مقام و موقعیت امام اندیشه می‌کرد. او «عارف بالله» بود، مرد خدا بود، در راه خدا گام بر می‌داشت، برای خدا حرکت می‌کرد و دنبال انجام وظیفه بود. بزرگ‌ترین آرمان او پیشبرد نهضت امام و دفاع از اسلام و ملت بی‌پناه ایران بود. شهید سید مصطفی خمینی در دوران تبعید در نجف به عنوان یک بازوی توانا برای امام به شمار می‌آمد و نقش رابط میان امام و مبارزان ایران را ایفا می‌کرد. بسیاری از مبارزان برای کسب تکلیف و گرفتن رهنمود از امام با آن شهید ارتباط برقرار می‌کردند؛ با او گفت‌وگو می‌کردند و از طریق او دیدگاه‌ها و رهنمودهای امام را به دست می‌آوردند.

۱. همان، ص ۱۹۶.





جناب صادق طباطبایی را چه

اندیشه‌ای در سر بوده است
که به نادیده انگاشتن نقش
سرنوشت ساز آیت الله شهید
سید مصطفی خمینی در پیشبرد
نهضت امام برخاسته و تنها
هدف آن شهید را اهتمام به
جریان مرجعیت امام وانمود
کرده است؟

مصطفی در دوران تبعید در نجف در پدید آوردن اتحاد و هماهنگی میان روحانیان مبارز
برون مرزی و بازداشتن آنان از بیراهه پویی و فریب خوردن نیز تلاش و کوشش پیگیر و
خستگی ناپذیری داشت و در برهه حساس و خطرناک زنگ خطر را به صدا درمی آورد
و عناصر مرموزی را که بر آن بودند برخی از طلاب مبارز و ساده اندیش را آلت دست
کنند می شناخت و می شناسانید و بدین گونه دست رد بر سینه نامحرم می زد و کوتاه
سخن باید گفت که شهید سید مصطفی خمینی ریشه‌ای ترین و سازنده ترین سهم را در
پیشبرد نهضت امام و پیروزی انقلاب اسلامی داشت و حیات و شهادت او انقلاب آفرین
بود و این واقعیتی است که بسیاری از ناظران سیاسی، مبارزان راستین ایرانی و آشنایان،
دوستان و شاگردان آن شهید به آن اذعان دارند:

... فعالیت سیاسی حاج آقا مصطفی خمینی از آن جهت اهمیت بررسی
دارد که ایشان بهتر از هر کس دیگر نهضت امام خمینی (س) یعنی
براندازی رژیم سلطنتی ایران و استقرار حکومت اسلامی را دریافته بود؛
بهتر از هر کس دیگر موضع گیری مناسب در مقابل حکام رژیم های
پهلوی و بعث عراق می کرد؛ بهتر از هر کس دیگر مبارزان انقلابی را در
حضور و غیاب امام، راهنما و هدایتگر بود؛ بهتر از هر کس دیگری با طرد
عناصر غیر صالح و مظنون نهضت اسلامی را از خطر آسیب نفوذی ها
مصون نگه می داشت و بهتر از هر کس دیگر تا پای جان در پای نهضتی
که پدر بزرگوارش بنیان نهاده بود ایستاد...^۱

... سید مصطفی در طول ۱۲ سال اقامت در عراق، حلقه اتصال
اجزای نهضت اسلامی در ایران و نقاط مختلف جهان، با کانون آن در

۱. امید/سلام (مجموعه مقالات)، گردآورنده مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۹۰، ص ۱۳.



کیست نداند که امام حتی نجف و همچنین مسئول ایجاد و برقراری در دوران زعامت آیت‌الله رابطه با مبارزین در سطوح مختلف بروجرودی مقلد داشت بود که محوریت و مرکزیت این ارتباط و در پی آغاز نهضت در سال ۱۳۴۱ رسماً در جرگه مصطفی خمینی از طرق مختلف مانند توزیع رساله عملیه، اعلامیه‌ها، پیام‌ها، نامه‌ها و نشر سخنان امام خمینی (س) در ایران و سایر کشورها از راه شبکه مبارزین، به نشر افکار انقلابی و اندیشه‌های امام

خمینی می‌پرداخت. همچنین با سفرهایی به کشورهای عربستان، سوریه و لبنان که غالباً به بهانه زیارت صورت می‌گرفت، با مبارزین مسلمان و طرفداران ایرانی و غیر ایرانی امام ارتباط برقرار می‌کرد و به آنها رهنمودهای لازم را می‌داد و کسانی را که آمادگی داشتند به مراکز آموزش نظامی معرفی می‌کرد... سید مصطفی خمینی در این راه از یاری افراد مسلمان متعهد و همسو با اهداف اساسی نهضت نیز بهره می‌گرفت و با مبارزین سیاسی-مذهبی ایران ارتباط داشت و به آنها مأموریت‌های سیاسی و اجتماعی در راستای نهضت اسلامی محول می‌کرد.

نکته قابل توجه در شیوه مبارزاتی سید مصطفی نفوذناپذیری، هوشیاری و عدم مماشات با کژاندیشان بود. اگر کسی از مبارزین را می‌دید که از خط امام، انقلاب و موازین اسلامی منحرف شده و مغرضانه فکر می‌کند، با او کاملاً قطع رابطه می‌کرد و در مقابل اگر متوجه می‌شد که کسی فریب خورده، تلاش می‌کرد او را اصلاح کرده به راه راست هدایت کند...^۱

... شجاعت بی‌نظیری داشت، همان شجاعت امام را داشت، از هیچ چیزی نمی‌ترسید، یک نمونه امام بود، امام کوچک بود، کسانی که او را مسموم کردند می‌دانستند که چه شخصیتی را به شهادت می‌رسانند... او طلایه‌دار انقلاب بود... حاج آقا مصطفی را نمی‌شناسند باید بدانند که



صادق قطب‌زاده در سال

۱۳۴۹ تنها یک شب در نجف ایشان طلایه‌دار انقلاب بود...^۱

میهمان حاج سید مصطفی

بود. باید بگویم شناختی را که مسئولان نظام اسلامی در پی پیروزی انقلاب اسلامی از قطب‌زاده پیدا کردند، شهید سید مصطفی در پی نخستین دیدار با او به دست آورد و از او دوری گزید

انگیزه جوسازی و بهتان تراشی ضد سید مصطفی

اکنون پرسشی که بایسته است مطرح شود و مورد بررسی قرار بگیرد این است که جناب صادق طباطبایی را چه اندیشه‌ای در سر بوده است که به نادیده انگاشتن نقش سرنوشت‌ساز آیت‌الله شهید سید مصطفی خمینی در پیشبرد نهضت امام برخاسته و تنها هدف آن شهید را اهتمام به جریان مرجعیت امام وانمود کرده است؟ چرا در

سراسر خاطرات خود این دروغ را تکرار کرده است که سید مصطفی جز مسئله مرجعیت امام هم و غمی نداشت و مبارزه و نهضت در نزد او در مرحله دوم اهمیت بود و حتی اگر می‌دید جریان‌های سیاسی و مبارز ممکن است به مقام و موقعیت امام آسیب برسانند، به رویارویی با آنها برمی‌خاست! و کسانی را که در راستای استواری مرجعیت امام گام برنمی‌داشتند از خود می‌راند و با آنان برخورد مناسبی نمی‌کرد؟!

به نظر می‌رسد نامبرده با این دروغ‌پردازی و پیرایه بستن به آن شهید والامقام این نقشه‌ها و انگیزه‌ها را دنبال می‌کرده است.

۱. انتقام‌گیری

یکی از غرض‌های قطب‌زاده و دارودسته او از سفرهای پی‌درپی به نجف اشرف، نفوذ در امام، واداشتن امام و یاران ایشان به مبارزه با مارکسیسم و مارکسیست‌ها و همدستی با لیبرال‌های غربی بود. غرب‌باوران و لیبرال‌دموکرات‌های ایرانی به ظاهر مذهبی از اینکه نهضت امام در راستای مبارزه با غرب، فرهنگ غرب و سیاست‌بازان غربی دنبال می‌شد، نگران بودند و با آنکه موضع امام در برابر شرق و غرب آشکار بود و دست رد بر سینه همه نامحرمان می‌زدند و استکبار جهانی را دشمن ملت‌ها و کشورهای اسلامی می‌دانستند، لیبرالیست‌ها از این نگران بودند که هجوم پیگیر امام ضد فرهنگ غرب و دولت‌های فزون‌خواه غربی زمینه نفوذ و بهره‌گیری‌های مارکسیست‌ها را فراهم کند؛ به ویژه اینکه می‌دیدند در پی کودتای حزب بعث در عراق و درگیری دولت‌های دست‌نشانده عراق و ایران بر سر اروندرود که در واقع به کشمکش‌های آمریکا و انگلیس بر سر خلیج فارس برمی‌گشت، مارکسیست‌های ایرانی در بغداد پایگاهی پدید آورده و

بیشتر تحریف گران تاریخ

به فعالیت‌هایی پرداخته‌اند و با نجف نیز بی‌ارتباط نیستند؛ و کسانی که از روی غرض و خدعه و دور از راستی و صداقت دست به قلم می‌برند، نمی‌توانند واقعیت‌ها را به طور کلی دگرگون بنمایند و دروغ را فروغ بخشند

خطر گروه‌های چپ - مارکسیست‌ها و دیگر گروه‌های

ضد غرب - را برای آقای صدر به گونه‌ای بزرگ نمایانند که او به این باور رسید که همه فجایع لبنان و درگیری‌ها و خرابی‌ها زیر سر چپی‌هاست. از این رو به رویارویی با آنها برخاست و سیاست مماشات با فالانژها، مارونی‌ها و دیگر گروه‌های وابسته به غرب و رژیم صهیونیستی را در پیش گرفت. لیکن امام از آنجایی که می‌دانست مارکسیست‌ها هیچ‌گاه نمی‌توانند در کشورهای اسلامی کامیابی‌هایی داشته باشند و پایگاهی به دست آورند، به این گونه وسوسه‌ها و زمزمه‌های قطب‌زاده و دیگر غرب‌باوران خودباخته بها نمی‌داد و از کنار آن به مصداق «و اذا مروا بالغو مروا کراما» بی‌تفاوت می‌گذشت لیکن صادق قطب‌زاده و صادق طباطبایی این نفوذناپذیری و بی‌اعتنایی امام به دیدگاه‌هایشان را از سوی شهید سید مصطفی می‌دیدند و شکست خود را در این مورد زیر سر آگاهی‌بخشی‌های او می‌دانستند - و می‌دانند - از این رو آقا صادق با این گونه دروغ‌پردازی‌ها و پیرایه‌تراشی‌ها بر آن است که از آن شهید انتقام بگیرد و چهره انقلابی او را خدشه‌دار سازد و این گونه بنمایند که سید مصطفی روی هواخواهی و دنیاطلبی تنها به دنبال مرجعیت، مقام و منصب امام بوده و جز این هدفی نداشته است.

البته ناگفته نماند که شهید سید مصطفی در بر ملا کردن نقشه‌ها و نیرنگ‌های قطب‌زاده و دارودسته او در میان روحانیان مبارز نجف و پیشگیری از فریب طلاب نقش بسزایی داشت و رخصت نمی‌داد که قطب‌زاده‌ها و دیگر عناصر و گروه‌های مرموزی که به قصد شکار! به نجف می‌آمدند و بر آن بودند در میان طلاب، عناصر ساده‌لوح و خامی را بیابند و آلت دست کنند، کامیابی داشته باشند و بادست پر بر گردند. این هوشیاری و آگاهی آن شهید برای عناصر مرموزی چون قطب‌زاده و عوامل او سخت و شکننده بود و آنان را بر آن می‌داشت که چهره او را مخدوش کنند و بکوشند که او را از سر راه مطامع خود کنار زنند.

کینه‌ورزی و حقد آقا صادق نسبت به شهید سید مصطفی تا آن پایه است که نتوانسته



شهید سید مصطفی

خمینی در دوران تبعید
در نجف به عنوان یک
بازوی توانا برای امام
به شمار می‌آمد و نقش
رابط میان امام و مبارزان
ایران را ایفا می‌کرد

... در روز اول آبان ۵۶... احمد آقا... تلفنی خبر ناگوار فوت
برادرش را اطلاع داد... همچنین گفت که بر روی پوست ایشان
لکه‌های تیره‌رنگ فراوانی دیده می‌شود. قرار شد در این مورد
من از پزشکان استفسار کنم که نظر غالب آنان دلالت بر مسمومیت و
عوارض ناشی از خفگی می‌کرد. بد نیست همین‌جا به این مطلب بپردازم
که در همان زمان من با یک ماده شیمیایی با نام اختصار dmsf کار
می‌کردم که خاصیت آن از بین بردن فعالیت‌های حیاتی تعدادی از
آنزیم‌های گوارشی بود. در مورد کار با این ماده شیمیایی بین دوستان
دانشگاهی من این جمله مشهور بود که قبل از انتقال یک قطره از
محلول حتی رقیق شده آن به داخل کفش باید تابوت را سفارش داده
باشی! اولین عارضه ورود این سم به درون بدن ایجاد اختلال تنفسی و
مالاً مرگ ناشی از خفگی می‌باشد...^۲

۲. کور کردن خط شهید

پیش‌تر اشاره شد که یکی از ویژگی‌های سید مصطفی، خط‌شناسی و خط‌شکنی بود؛
آن شهید به جریان‌های مرموز و انحرافی، بی‌درنگ پی می‌برد و در بر ملا کردن آن نیز
درنگ نمی‌کرد و با کژاندیشان، دگراندیشان و عناصر مرموز هرگز و هیچ‌گاه مماشات
نمی‌کرد و در برابر زورمداران و فزون‌خواهان نیز موضعی انقلابی و انعطاف‌ناپذیر
داشت این گونه ویژگی‌ها و برجستگی‌های آن شهید زنگ خطر را در گوش رژیم شاه
و زورمداران منطقه و جهان به صدا درآورد. از این رو قصد جان او را کردند و او را به
شهادت رساندند تا برای فرادها با خمینی دیگری روبه‌رو نباشند. لیکن پس از شهادت او
آنگاه که دریافتند سید مصطفی امامزاده زنده است و راه‌ها و خط او ادامه دارد، ساواک
با دستپاچگی و شتاب‌زدگی به پخش اعلامیه اهانت آمیز ضد او دست زد و با بی‌شرمی
نسبت می‌گساری و... به او داد تا راه او را بی‌رهر و سازد. جریان‌های انحرافی و گروه‌های
دگراندیش نیز که از مرام و مکتب او بیم داشتند - و دارند - با دستاویز ساختگی و با اتهام

۱. صادق طباطبایی، همان، ص ۳۰۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۵۸.



به اینکه ایشان دنبال مرجعیت و مقام و منصب امام بود، تلاش می‌کنند راه او را کور کنند و خط‌شناسی و خط‌شکنی و دیگر ویژگی‌های او را از دید نسل امروز و نسل‌های آینده پنهان و پوشیده دارند تا راه او ادامه نیابد و برای پویندگان حق الگو نشود.

۳. خلط مبحث!

مواضع هوشیارانه و اندیشمندانه شهید سید مصطفی خمینی در برابر کژی‌ها و نادرستی‌های برخی از گروه‌ها و جریان‌های مرموز مانند قطب‌زاده و اشکال و ایرادی که آن شهید به راه و روش آقا موسی صدر داشت آقا صادق را بر آن داشت که به نیرنگ و خدعه روی آورد و دیدگاه سید مصطفی درباره آقای صدر را اختلافی شخصی و به دور از اندیشه‌های والای اسلامی - سیاسی بنمایاند و روی این دروغ پای فشارد که:

... اختلاف اصولی حاج آقا مصطفی با دایی جان که بیشتر بر سر

مرجعیت امام بود و نه زعامت سیاسی ایشان...^۱

... رفتار حاج آقا مصطفی متفاوت بود؛ ایشان نظر موافقی نسبت به آقا

موسی نداشت و آن هم تنها به یک دلیل بود...^۲

... تنها مشکلی که حاج آقا مصطفی با دایی جان داشتند مسئله

مرجعیت امام بود...^۳

او می‌داند که سید مصطفی خمینی از قداست والایی برخوردار است و ذهنیت منفی او نسبت به هر مقامی می‌تواند مایه به زیر سؤال رفتن آن مقام در میان مردم، نسل‌های آینده و تاریخ شود؛ از این رو راه علاج را در این می‌بیند که با نسبت ناروا به شهید سید مصطفی مبنی بر اینکه «هوش و حواس او بیشتر متوجه مرجعیت امام بود... اختلاف اصولی حاج آقا مصطفی خمینی با دایی جان بیشتر بر سر مرجعیت امام بود...!» اشکال‌های اساسی و ریشه‌ای آن شهید به آقا موسی را پنهان و پوشیده دارد؛ چنانکه درباره صادق قطب‌زاده نیز همین شگرد و شیطنت را به کار می‌گیرد و چنین وانمود می‌کند که «... حاج آقا مصطفی ارتباط امام با این افراد [قطب‌زاده و باند او] را به صلاح مرجعیت پدرش نمی‌دید...!» و توضیح نمی‌دهد که جناب صادق قطب‌زاده چه ضرر و زبانی می‌توانست برای مرجعیت امام داشته باشد؟! او در دروغ‌بافی و نارواگویی به همین حد بسنده نمی‌کند بلکه برای انکار آنچه را شهید سید مصطفی در نخستین دیدار با قطب‌زاده که شبی و روزی میهمانش بود، به آن رسیده به تحریف تاریخ می‌پردازد و پس

۱. همان، ج ۲، ص ۱۸۵.

۲. همان، ص ۱۹۶.

۳. همان، ص ۱۹۹.



از آنکه ادعا می‌کند: «... حاج آقا مصطفی ارتباط امام با این افراد را به صلاح مرجعیت پدرش نمی‌دید»، بی‌درنگ اضافه می‌کند: «ظاهراً امثال آقای روحانی به ایشان گفته بودند که آقای قطب‌زاده در مسائل عبادی اهتمام لازم را ندارد و چندان پایمند به قیودات شرع نمی‌باشد...»^۱

این جاست که دم خروس از جیب او بیرون می‌زند و آشکار می‌کند که ذهنیت منفی شهید سید مصطفی نسبت به قطب‌زاده نه برای این بود که «ارتباط امام با این افراد را به صلاح مرجعیت پدرش نمی‌دید» بلکه موضوع نفاق و بی‌بندوباری صادق قطب‌زاده بود که از یک سو خود را مسلمان دواتشه می‌نمایاند و از دیگر سو پایمند به موازین شرع نبود. او برای آنکه آنچه را شهید سید مصطفی خمینی از قطب‌زاده دیده و از او بریده است انکار کند، می‌گوید: «ظاهراً امثال آقای روحانی به ایشان گفته بودند که آقای قطب‌زاده در مسائل عبادی اهتمام ندارد!» این تحریف آشکار تاریخ است. چنانکه در کتاب نهضت امام آمده است:

در تاریخ خردادماه ۱۳۴۹ آقای صادق قطب‌زاده برای نخستین بار به نجف آمد و در شب یکشنبه ۳۱ خردادماه در منزل برادر سید مصطفی به سر برد. باید تأکید کنم شناختی را که ملت عزیز ایران امروز از آقای قطب‌زاده پیدا کرده است، برادر شهید در همان یک شب از او به دست آورد و به راستی دریافت که او چه عنصر خطرناکی برای انقلاب ایران خواهد بود. گویا وضع امروز و سوءاستفاده‌هایی را که آقای قطب‌زاده و باند او از انقلاب و رهبر آن به عمل آورده و سپس توطئه‌هایی را که علیه انقلاب و جمهوری اسلامی به کار گرفت با چشم دل می‌دید و از این رو به شدت رنج می‌برد. بارها به من و دیگر برادران روحانی توصیه می‌کرد که از هر گونه همکاری و حتی دیدار با قطب‌زاده بپرهیزیم و خود نیز از آن شب که قطب‌زاده در منزلش بود تا روزی که به شهادت رسید دیگر حاضر نشد که با او روبه‌رو شود و تلاش‌های همه‌جانبه آقای قطب‌زاده برای تنها یک ساعت دیدار و گفت‌وگو با آن شهید آگاه با شکست روبه‌رو شد و جالب آنکه آقای قطب‌زاده در سال ۱۳۵۰ - که بار دیگر راهی نجف شده بود - پس از ورود، ساک دستی خود را به دست یکی از افرادی که در منزل امام کار می‌کرد - به نام غلامرضا - داد تا به منزل شهید مصطفی



خمینی ببرد و به او خبر دهد که آقای قطب‌زاده به آنجا وارد خواهد شد! در حضور شهید مصطفی خمینی بودم که غلامرضا ساک او را آورد و پیام او را به آن شهید رسانید؛ لیکن او با عصبانیت ساک را به بیرون افکند و به غلامرضا گفت از قول من به او بگو که حق آمدن به منزل مرا نداری! فردای آن روز آقا سید مصطفی در بیرونی منزل امام نشسته بود، آقای قطب‌زاده وارد شد و به او سلام کرد، شهید سلام او را پاسخ داد و روی خود را از او برگردانید و پس از لحظه‌ای از جا برخاست و از مجلس بیرون رفت.

این برخورد قاطع و انعطاف‌ناپذیر آن شهید با آقای قطب‌زاده برای بسیاری از افراد که از ماهیت او آگاهی نداشتند شگفت‌آور بود و برخی نیز به حاج سید مصطفی اعتراض می‌کردند که شما چگونه افراد مارکسیست را به حضور می‌پذیرید و با آنان به گفت‌وگو می‌نشینید لیکن از پذیرش و گفت‌وگو با آقای قطب‌زاده سر باز می‌زنید؟

او پاسخ می‌داد که «فرق یک مارکسیست با صادق قطب‌زاده، فرق کافر و منافق است. وقتی که با یک مارکسیست روبه‌رو می‌شوم می‌دانم که طرف حساب چه کاره است اما در برخورد با افرادی مثل قطب‌زاده نمی‌دانم طرف حساب من کیست و چه کاره است و از این آمد و رفت چه نقشه‌ای در سر دارد. آنچه برایم مسلم است این است که قطب‌زاده و قطب‌زاده‌ها در راه خمینی نیستند و به روحانیت ایمان ندارند و خلاصه آدم‌های مرموزی به نظر می‌آیند و لذا ترجیح می‌دهم که اصلاً از هر گونه تماس و مذاکرات با این گونه افراد پرهیز کنم تا از شرشان در امان باشم». (نزدیک به این مضامین)^۱

برادر فقید ما شادروان حاج شیخ اسماعیل فردوسی پور نیز بر خورد شهید سید مصطفی با قطب‌زاده را چنین روایت کرده است:

... صادق قطب‌زاده به منزل حاج آقا مصطفی رفت و آمد داشت تا اینکه حاج آقا [مصطفی] متوجه می‌شوند که ایشان به نماز اهمیت نمی‌دهند و آخر وقت یک نماز سبکی می‌خواند و اهل دروغ و بلوف نیز می‌باشد. این بود که حاج آقا مصطفی به صغرا خانم (خدمتکار منزل) می‌گویند

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۵۹۱-۵۹۰.



ساک قطب زاده را دم در بگذار و وقتی آمد بهش بده که بردارد و برود و داخل نشود.^۱

آیت الله سید عباس یزدی که از علمای نجف و از ارادتمندان و شاگردان امام بود، با اینکه در فعالیت های سیاسی روحانیان مبارز برون مرزی دخالت نداشت از موضع تند و توفنده شهید سید مصطفی خمینی ضد چهره های مرموز برون مرزی آگاهی داشته و در خاطرات خود به آن اشاره کرده است:

... اما مرحوم حاج آقا مصطفی با آنها صددرد و مخالف بود و ملاقات نمی کرد نه بنی صدر، نه دکتر یزدی، نه قطب زاده، به خصوص حاج آقا مصطفی اصلاً با قطب زاده خوب نبود...^۲

آقا صادق آقا بر این باور است که اگر بنویسد سید مصطفی شخصاً از قطب زاده نادرستی و لاابالی گری ندیده و از زبان دیگری شنیده است لابد قطب زاده تبرئه می شود و ماهیت او پنهان و پوشیده می ماند! چنانکه گمان برده است که با اتهام به شهید سید مصطفی و ادعای اینکه اختلاف او با آقا موسی بر سر مرجعیت امام بوده است، می تواند برخی از خطاهای «دایی جان» خود را درز بگیرد و برای همیشه در تاریخ ناگفته بگذارد!

امام و مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام

در پایان نقد و بررسی بخش مربوط به شهید سید مصطفی خمینی بایسته است سخنی با جناب محمد علی خسروی داشته باشیم؛ او در پیشگفتار مجموعه/مید/سلام دردمندانه پرسیده است:

... آیا اندیشه ها، افکار و خدمات فراوان آیت الله حاج آقا مصطفی چنانکه باید برای نسل امروز تبیین شده است؟ چرا کسی که بیشترین سهم را در به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی داشته کمترین سهم را در مراسم و بزرگداشت های پس از انقلاب به خود اختصاص داده است و...^۳

باید دردمندانه به ایشان بگوییم که خوب است نخست از مؤسسه ای که در آن کار می کنند و زحمت می کشند این پرسش را بکنند که اگر پیرامون تدوین خدمات و رنج ها، دردها و مظلومیت های شهید مصطفی در دوران زندان و تبعید گامی بر نمی دارند و حق آن شهید را ادا نمی کنند دیگر چرا پای نوشته های مغرضانه برخی از معاندینی که

۱. خاطرات سال های نجف، تهران، عروج، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۱۸.

۲. همان، ص ۱۰۴.

۳. میدان/سلام، همان، ص ۶.



بر آن‌اند از آن شهید چهره‌ای در تاریخ به نمایش بگذارند که جز جاه‌طلبی و مقام‌پرستی انگیزه و اندیشه‌ای نداشته است، دستینه می‌گذارند و با چاپ آن خاطرات سراپا دروغ به تحریف تاریخ یاری می‌رسانند و حق‌کشی‌ها را استواری می‌بخشند. البته نگارنده را از سردمداران آن مؤسسه جز این انتظار نیست. آنگاه که می‌بینیم این حضرات در برابر خاطرات منسوب به آقای منتظری که در آن امام را تا مرز «فسق» العیاذ بالله به زیر سؤال بردم فرو بستند و قلمشان از قلمدان بیرون نیامد، نیز آن روز که عنصر مجهول الهویه‌ای به نام شیخ عبدالله نوری رسماً و آشکارا خط، راه و اندیشه امام را به زیر سؤال برد و دوران آرمان‌های امام را پایان یافته اعلام کرد و به حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین سید احمد خمینی (ره) نسبت دروغ داد، بی‌سروصدا از کنار آن گذشتند و دم بر نیاوردند و با کمال بی‌پروایی دفتر و مؤسسه را به صورت «پاتوق» باند هادی و مهدی هاشمی و شیخ عبدالله نوری و عناصری بی‌آبرو تر از اینها در آوردند، دریافتیم که امام، انقلاب و آرمان‌های انقلابی برای برخی از مسندنشینان دفتر و مؤسسه ارزش و اعتباری ندارد و باندبازی و دکان‌داری زیر پوشش پاسداری از خط و اندیشه امام، حرف اول و آخر را می‌زند. آری؛ «مگسان‌اند دور شیرینی» باید بگذاریم و بگذریم که به قول قدیمی‌ها قلم که به اینجا رسید سر بشکست.

ما و آقا موسی صدر

در مورد آقای صدر پیش از هر بحثی باید یادآور شوم که نه امام و نه شهید مجاهد آیت‌الله سید مصطفی خمینی و نه یاران و پیروان امام، ایشان را خدای ناخواسته دشمن و معاند می‌پنداشتند و نه نسبت به ایشان دشمنی و خصومت داشتند. جار و جنجالی که چند مدتی است از سوی عناصر شناخته‌شده یا ناآشنا در این مورد راه افتاده است از دید نگارنده جنبه بازار گرمی، سیاست‌بازی، اسطوره‌سازی و غرض‌ورزی‌هایی دارد که به نام دفاع از ایشان دنبال می‌شود و در واقع در اندیشه تسویه حساب‌های شخصی و جناحی هستند؛ چنانکه بسیاری از کسانی که برای شریعتی یقه‌درانی می‌کنند و از او چماقی ساخته بر سر این و آن می‌کوبند نه به شریعتی علاقه‌مند هستند و نه اندیشه‌های او را باور دارند. انگیزه اصلی آنان از این هیاهو و جار و جنجال ترویج تر «اسلام منهای روحانیت» و رویارویی با عالمان متعهد و وارسته و سازش‌ناپذیر است که زیر پوشش «احیای اندیشه‌های شریعتی» دنبال می‌کنند. موضع‌گیری‌ها و افشاگری‌های نگارنده در مقاله‌ها، مصاحبه‌ها و نگارش واقعیت‌ها در کتاب نهضت/امام خمینی برای

برخی از دگراندی‌شان، فرصت طلبان، باز یگران عصر انقلاب و باندهای مرموزی که برای به موزه فرستادن اندیشه‌های امام خیز برداشته‌اند، سخت آزار دهنده و نگران کننده است؛ از این رو روزی جریان شریعتی را دستاویز می‌کنند و روز دیگر جریان آقا موسی صدر را پیش می‌کشند تا با نگارنده تسویه حساب کنند و عقده خود بگشایند.

آقا صادق طباطبایی در خاطرات خود پیرامون دیدگاه امام، شهید سید مصطفی و این نگارنده نسبت به آقا موسی صدر دروغ‌هایی بافته که اکنون به بررسی آن می‌نشینیم:



الف. «... برخی از دوستان حاج آقا مصطفی مانند آقای زیارتی (سید حمید روحانی) از مخالفین آقای صدر بودند و تلاش می‌کردند ارتباط میان امام و آقای صدر را خراب کنند...»^۱

اولاً نگارنده هیچ‌گاه از مخالفان آقای صدر نبوده است؛ انتقاد به برخی راه و روش‌های او، با مخالفت تفاوت دارد. ثانیاً نگارنده سالیانی که در نجف می‌زیست هرگز به خود اجازه نداد که در نزد امام ضد یک عالم دینی یا یک مسلمان عادی سخنی بر زبان آورد. امام هیچ‌گاه به کسی اجازه نمی‌داد در حضور او نام کسی را باز زشتی و بدگویی ببرند. به خاطر دارم شهید منتظری و آقای سید محمود دعایی در نزد امام زبان به انتقاد از شخصی گشوده بودند امام چند بار تذکر داده بود که غیبت نکنید و آنگاه که دیده بود به سخنان خود ادامه می‌دهند، به آنها تشر زده بود که بروید بیرون! و بدین گونه آنها را از غیبت و بدگویی باز داشتند. بار دیگر شهید محمد منتظری - بنابر گفته خودش - نسبت به شخصی در نزد امام به انتقاد پرداخته بود و برخلاف تذکراتی که امام به سخنان خود را تا آنجا ادامه داده بود که امام برخاسته و به اندرون رفته بودند! سوم

۱. صادق طباطبایی، همان، ص ۱۷۵.



چنانکه در بخش گذشته اشاره کردم اگر قرار بود امام از زبان این و آن تأثیر بگیرند و با تأثیرپذیری از گفته‌های این و آن نسبت به اشخاص ذهنیت منفی بیابند قطب‌زاده‌ها و دیگر فرصت‌طلبان که از راه‌های دور و نزدیک روی غرض‌ها و نقشه‌هایی به سراغ امام در نجف می‌رفتند باید دست خالی و نومید بر نمی‌گشتند. نگارنده تنها یک بار در نزد امام از آقای صدر سخن به میان آورد و این پرسش را مطرح کرد که «نظر حضرت تعالی درباره آقای سید موسی صدر چیست؟» امام در پاسخ به فرموده حضرت علی (ع): «فاعرف الحق تعرف اهله» تمسک کردند و فرمودند شما اگر راه حق را به درستی بشناسید اهل حق را می‌یابید و توضیح دیگری ندادند.

ب. او زیر عنوان «ریشه مخالفت نویسندگان کتاب نهضت/امام خمینی با امام صدر» آورده است:

... تبلیغات علیه آقای صدر منحصر به لبنان نبود؛ چپی‌های ایرانی در عراق و نیز در اروپا همین فحش‌ها را تکرار می‌کردند. لذا تعجب‌آور نیست که افرادی مثل نویسنده کتاب نهضت/امام خمینی فقط ظاهر امر را می‌بیند و بدون توجه به واقعیت قضایا حرف‌های مخالفین اسلام و مسلمانان و حتی مخالفین اصلی و واقعی فلسطینی‌ها را نیز باور دارد و نقل می‌کند...^۱

نخست باید بگویم تا آن جایی که نگارنده با چپی‌های ایرانی که در عراق می‌زیستند برخورد داشت، برخی از آنان حتی نام آقای صدر را نشنیده بودند تا چه رسد که بخواهند به او «فحش» بدهند و اصولاً آقای سید موسی صدر جز در میان مردم لبنان و شماری از مردم ایران در میان سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی چهره شناخته‌شده‌ای نبودند که در کنفدراسیون و در میان مارکسیست‌های ایرانی درون مرزی و برون مرزی از ایشان سخنی مطرح باشد. دوم اگر قرار بود نویسنده کتاب نهضت/امام خمینی در تحلیل‌ها و بررسی‌های تاریخی از گروه‌ها، جریان‌ها و اشخاص تأثیر بپذیرد، بی‌تردید تنها دیدگاه‌های ریز و درشت چپی‌های ایرانی در عراق را فراموشی گرفت بلکه خیلی جریان‌های دیگر بودند که در آن صورت می‌توانستند او را آلت دست قرار دهند؛ مانند سازمان منافقین، گروه قطب‌زاده، جبهه ملی (بخش خاورمیانه) و سازمان مرموز پناهیان (وابسته به KGB) که در عراق فعال بود و...

جناب آقا صادق با چشم سر دیدند برخی از عناصری که در نجف در خدمت او و

۱. همان، ص ۱۵۸.



چه رازی در میان بود که

بیشتر مبارزان ایرانی مسلمان
و متعهد برون مرزی به ویژه
آنهايي که در لبنان، سوریه
و عراق می زیستند نسبت به
آقای صدر مسئله دار بوده و
ذهنیت منفی داشتند؟!
قطب زاده قرار داشتند در خدمت منافقین و بعضی های
عراقی نیز قرار گرفتند. اصولاً کسانی که تأثیر پذیرند تنها
از یک جریان تأثیر نمی پذیرند، جریان های گوناگونی
می توانند آنان را آلت دست قرار دهند. سوم باید دانست
که اتهام تأثیر پذیری از چپی ها و مارکسیست ها را پیش
از آنکه آقا صادق طباطبایی به ما نسبت دهد دستگاه

تبلیغاتی شاه و ارتجاع نجف به امام و یاران ایشان وارد کردند و حتی در نجف لیوانی را که
نگارنده از آن آب نوشید، دستور دادند که آب بکشند و به برخی از همزمان ما نیز آشکارا
گفتند اگر مرید نمی گذاریم شما را در قبرستان مسلمان ها دفن کنند!
ج. آقا صادق در راستای دفاع از آقا موسی، موضع امام و دیگر کسانی را که از برخی
دیدگاه ها و کارهای آقای صدر انتقاد داشتند ریشه در تبلیغات و جوسازی های چپی ها
و مارکسیست ها نمایانده و چنین قلم فرسایی کرده است:

... البته باید به این نکته اشاره کنم که تبلیغاتی که چپی ها و عراقی ها
و سازمان های جاسوسی علیه امام موسی صدر به راه می انداختند و یا
حتی احزاب چپ لبنان که از مداخله سوریه ناراحت بودند، یک موج
وحشتناک تبلیغاتی را در مناطقی خاص به وجود آورده بود که واقعاً
قضاوت را برای کسانی که اوضاع را از ریشه و اساس نمی شناختند
مشکل می ساخت؛ حتی برای دوستان امام موسی صدر در ایران
گاه اوضاع روشن و واضح نبود و کتباً و شفاهاً توضیح می خواستند...
طبیعی است که اگر مطالب این نشریات را امام در نجف می خواندند... و
همچنین اختلاف اصولی حاج آقا مصطفی با دایی جان که بیشتر بر سر
مرجعیت امام بود و نه زعامت سیاسی ایشان، همه اینها را که با هم جمع
بزنید، خواهید دید که پیدا شدن ابهام و حداقل سؤال در ذهن هر کس
حتی در ذهن امام امری طبیعی بود...^۱

نکته در خور توجه اینکه از مشترکات فکری رژیم شاه و گروه هایی مانند «نهضت
آزادی» حساسیت نسبت به مارکسیست ها بود. از دید گروهک «نهضت آزادی»
خطر مارکسیست ها و کمونیست ها برای ملت ها و کشورهای اسلامی از امریکا و دیگر
جهان خواران غربی بیشتر است. آن روز که امام، امریکا را «شیطان بزرگ» خواند،

علت اصلی مخالفت آقای

صدر با زیستن مقاومت فلسطین در منطقه جنوب لبنان این بود که فلسطینی‌ها از جنوب لبنان پیاپی به سرزمین اشغالی یورش می‌بردند و به رژیم صهیونیستی ضربه می‌زدند؛ آن رژیم در برابر با حمله به جنوب لبنان دام و کشاورزی و دار و ندار مردم جنوب را به آتش می‌کشید

مهندس بازرگان در نطقی اظهار کرد: «اگر امریکا شیطان بزرگ است شوروی شیطان اکبر است!» آقای صادق طباطبایی که در مکتب نهضت آزادی و به ویژه صادق قطب‌زاده درس سیاست خوانده و با اندیشه‌های لیبرالیستی غرب پرورش یافته است در جای جای خاطرات خود روی نقش چپی‌ها و مارکسیست‌ها در اروپا (کنفدراسیون) و در لبنان، عراق و ایران مانور داده است: پیرامون این نظریه پردازی‌ها چند پرسش بایسته است: ۱. چپی‌ها (ناسیونالیست‌ها، سوسیالیست‌ها، مارکسیست‌ها، مائوئیست‌ها و دیگر گروه‌های به ظاهر

ضد امپریالیسم و آزادی خواه منطقه عموماً و فلسطینی‌ها، ناصری‌ها، المرابطون، حزب سوسیالیست‌های پیشرو، اتحاد نیروهای ملی کارگری در لبنان خصوصاً) چه خطری از جانب آقا موسی صدر احساس می‌کردند که بنابر ادعای آقای صادق از اروپا تا خاورمیانه، به ویژه در لبنان، عراق و ایران، ضد او تبلیغات می‌کردند و برای ساقط کردن او هم‌دست و هم‌صدا بودند؟

۲. چه سر‌مگویی در کار بود که آزادی‌خواهان لبنان و به گفته آقای صادق «چپی‌ها» بنابر ادعای او، یک‌دست ضد آقای صدر موضع‌گیری کنند لیکن گروه‌های راست‌گرا مانند مارونی‌ها، فالانژها، احرار و حزب حراس الارز و دیگر خون‌خواران وابسته به امریکا و رژیم صهیونیستی در لبنان با او در ارتباط بودند یا دست‌کم از جانب او خطری احساس نمی‌کردند و ضد او هیچ‌گونه موضع منفی نمی‌گرفتند؟! آقای صادق نیز در خاطرات خود از کارشکنی یا مخالفت گروه‌های دست راستی در لبنان با آقای صدر گزارشی نیاورده و خاطره‌ای مطرح نکرده است؟! چرا؟

اگر حرکت و فعالیت آقای صدر در راه پیشبرد آرمان‌های اسلامی و استقلال لبنان بود و چپی‌ها به این سبب با او سر‌ناسازگاری داشتند، چگونه راستی‌ها در برابر او واکنش منفی از خود نشان نمی‌دادند؟ آیا اسلام آقای صدر برای فالانژها و دیگر هم‌دستان امریکا و رژیم صهیونیستی خطری به همراه نداشت و آنها از هواداران استقلال لبنان بودند؟! ۳. چه رازی در میان بود که بیشتر مبارزان ایرانی مسلمان و متعهد برون‌مرزی به ویژه آنهایی که در لبنان، سوریه و عراق می‌زیستند نسبت به آقای صدر مسئله‌دار بوده و ذهنیت منفی داشتند؟ آیا تبلیغات چپی این اعجاز را کرده و همگان را سحر کرده بود؟!



چه سر مگویی در کار بود

که آزادی خواهان لبنان و به گفته آقا صادق «چی‌ها» بنا بر ادعای او، یک دست ضد آقای صدر موضع گیری کنند لیکن گروه‌های راست گرا مانند مارونی‌ها، فالانژها، احرار و حزب حراس الارز و دیگر خون خواران وابسته به امریکا و رژیم صهیونیستی در لبنان با او در ارتباط بودند یا دست کم از جانب او خطری احساس نمی کردند و ضد او هیچ گونه موضع منفی نمی گرفتند؟! ۴. چرا چهره‌هایی مانند مهندس بازرگان و دکتر سحابی که عمری را با مارکسیست‌ها دست و پنجه نرم کرده بودند و به ترفندهای آنها آشنا بودند، در مورد آقای صدر تحت تأثیر تبلیغات آنها قرار گرفتند و نسبت به آقای صدر - به اعتراف جناب آقا صادق - ذهنیت منفی پیدا کردند؟ ۵. آقای صدر به عنوان یک پیشوای اسلامی بیش از آنکه در اندیشه پدید آوردن وحدت و همدلی میان مسلمان‌ها باشد، چرا و چگونه در راه وحدت میان ادیان آسمانی تلاش می کرد و با مسیحیان مارونی و دیگر مسیحی‌ها و ارمنی‌ها ارتباط داشت و با آنها رفت و آمد می کرد؟ واقعیت این است که نگرانی و آزرده‌گی امام، شهید حاج سید مصطفی خمینی و یاران و پیروان امام در نجف در برخی از نکته‌هایی نهفته بود که در بالا به صورت پرسش‌هایی مطرح شد و ما پاسخ آنها را از خاطرات جناب آقا صادق برای خوانندگان، نسل امروز و نسل آینده بیرون می آوریم.

نگارنده پیش از آنکه پاسخ برخی از پرسش‌های بالا را از زبان آقا صادق بازگو کند لازم می داند به این نکته اشاره کند که بیشتر تحریف گران تاریخ و کسانی که از روی غرض و خدعه و دور از راستی و صداقت دست به قلم می برند، نمی توانند واقعیت‌ها را به طور کلی دگرگون بنمایانند و دروغ را فروغ بخشند؛ آنان از روی کم حافظگی و کاستی‌های فکری و علمی دچار ضد و نقیض گویی می شوند و ناخودآگاه برخی از واقعیت‌ها را بر ملا می کنند. آقای صادق طباطبایی به رغم ده‌ها صفحه تلاش در راستای استواری این دروغ که امام نسبت به آقای صدر هیچ ذهنیت منفی نداشت و اگر مسئله‌ای بود به غرض ورزی‌ها و جوسازی‌های برخی از عناصر چپی و فریب خورده برمی گشت و «اختلاف حاج آقا مصطفی با دایی جان بر سر مرجعیت پدرش بود»، و همچنین نویسنده کتاب نهضت/ امام خمینی با تأثیر پذیری از تبلیغات دامنه‌دار چپی‌ها مطالبی را درباره آقای صدر مطرح



کرده است، و خلاصه پس از آن همه دست و پا زدن‌ها و لاپوشانی‌ها یک باره واقعیت را چنین بروز می‌دهد:

... یک نامه دیگری [از آقای صدر برای امام] بردم که فکر می‌کنم در سال ۵۳ یا ۵۴ بود؛ البته نامه را شخصاً نخواندم ولی از محتوای آن اطلاع دارم. آقای صدر در این نامه اشاره به گله امام از ایشان کرده بود. ظاهراً از قول امام برای ایشان نقل کرده بودند که چرا آقای صدر فقط برای ارتقای سطح زندگی شیعیان تلاش می‌کند؛ این قضیه به وحدت شیعه و سنی آسیب می‌رساند. آقای صدر نوشته بود این سنی‌ها، مسلمان شناسنامه‌ای به اصطلاح امروز هستند و فکر نکنید وحدت با اینها جهان اسلام را دگرگون می‌کند. برای امام توضیح داده بود که در لبنان، شیعه یک طایفه عقب مانده و درجه سوم است. از تمامی حقوق اجتماعی‌اش محروم‌ش کرده‌اند... وحدت یک گروه ضعیف با یک قوم قوی چگونه و به مصلحت کدام است؟!...^۱

جان کلام و نقطه مرکزی اختلاف امام، شهید حاج سید مصطفی و یاران و پیروان امام با آقای صدر در این نکته‌ای نهفته بود که از زیر قلم جناب آقا صادق در رفته و مطرح شده است. امام و یاران او از کارشکنی آقای صدر با اتحاد اسلامی و وحدت شیعه و سنی

۱. همان، ص ۱۷۶.

بنا به اذعان آقای صادق

طباطبایی، شخص امام رنج می‌بردند. البته آقا صادق در آوردن این روایت، امانت و کسانی مانند مهندس را رعایت نکرده و روی حقد از امام یا به هر علت دیگر به بازرگان و دکتر سجابی نیز تحریف دیدگاه امام پرداخته است. امام هرگز و هیچ‌گاه بر سر مخالفت آقای صدر نمی‌گفت که «چرا آقای صدر برای ارتقای سطح زندگی با حضور فلسطینی‌ها در شیعیان تلاش می‌کند؟!» خدمت به شعیان و بالا بردن جنوب لبنان با او مشکل سطح زندگی آنان در هر کجای جهان از آرزوهای قلبی و داشته‌اند از اهداف اصلی و ریشه‌ای امام بود لیکن آنچه امام را نسبت

به آقای صدر آزرده‌خاطر و متأثر می‌کرد، مخالفت او با وحدت شیعه و سنی در لبنان و پدید آمدن اتحاد اسلامی بود.

در آن دوران سرنوشت‌ساز که سیاستمداران ضد استعماری منطقه خاورمیانه مانند جمال عبدالناصر در راه رهانیدن لبنان از چنگ مسیحی‌های مارونی و خطرناک‌تر از صهیونیسم، موضوع وحدت شیعه و سنی را مطرح کردند تا طبق قانون اساسی نانوشته لبنان، مسلمانان آن کشور به عنوان اکثریت بتوانند مقام ریاست جمهوری را به دست آورند و دست تبه‌کار عناصر خون‌آشام فالانژها، حراس الارز و دیگر مزدورانی که زیر نام مسیحیت در خدمت امریکا و صهیونیست‌ها بودند، از سرنوشت لبنان کوتاه کنند، آقای صدر به مخالفت برخاست و با مطرح کردن حقوق شیعه و جایگاه شیعه در لبنان، از اتحاد مسلمانان پیشگیری کرد و آن کارشکنی موجب شد که تا به امروز، مسلمان‌های لبنان (شیعه و سنی) به رغم اکثریت نفوس، زیر سلطه رئیس‌جمهور به ظاهر مسیحی و در واقع اسیر سیاست‌بازان وابسته به امریکا باشند.

طرح وحدت شیعه و سنی در دهه ۵۰ میلادی برای استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی تا آن پایه خطرناک و وحشت‌آفرین بود که امریکا در لبنان نیرو پیاده کرد و در راه رویارویی با این طرح به مقابله نظامی برخاست.

بنابر این نخستین اختلاف امام و یاران و پیروانشان در نجف، سوریه، لبنان و... با آقای صدر بر سر مخالفت او با وحدت شیعه و سنی بود که خوشبختانه آقا صادق به آن اذعان کرده است.

دومین موضوعی که مایه نگرانی امام، شهید سید مصطفی خمینی و بسیاری از مبارزان مسلمان برون‌مرزی شده بود، مخالفت آقای صدر با فعالیت‌های چریکی فلسطینی‌ها در جنوب لبنان بود؛ این جریان امام را سخت رنج می‌داد و متأثر می‌کرد. شهید مصطفی خمینی نیز به منظور همراه کردن آقای صدر با فعالیت‌های چریکی سازمان‌های

نخستین اختلاف امام و

فلسطینی سفری به لبنان رفت و با آقای صدر گفت و گو یاران و پیروانشان در نجف، کرد لیکن نتیجه‌ای به دست نیاورد. برخی از هواداران سوریه، لبنان و... با آقای صدر بر سر مخالفت او با آقاموسی صدر این واقعیت را که نامبرده با پایگاه‌های چریک‌های فلسطینی در جنوب لبنان مخالف بوده است وحدت شیعه و سنی بود که به شدت رد می‌کردند و آن را اتهام ناروا به آقای صدر خوشبختانه آقا صادق به آن می‌دانستند و با یک دنیا بی‌پروایی نوشتند:

... امام موسی صدر و طرفدارانش هرگز مخالف فعالیت‌های نظامی فلسطینیان در جنوب نبودند و این افترا و تهمت شاذاری است که مؤلف محترم [کتاب نهضت/مأم خمینی] نوشته‌اند و شاید به جهل مرکب دچار شده‌اند...^۱

لیکن اکنون واقعیت‌ها از قلم آقا صادق چنین تراوش کرده است:

... مطلب دیگری که در آن نامه [نامه آقای صدر به امام] نوشته شده بود (که به نقل مضمون است!) در مورد رفتار محتاطانه آقای صدر با برخی از سازمان‌های فلسطینی بود. آقای صدر توضیح داده بودند که من بارها اعلام کرده‌ام انقلاب فلسطین جزء ذات و اصول اعتقادی سیاست ما است؛ قدس هویت ما است؛ تعامل با اسرائیل حرام است. در عین حال سازمان‌های جاسوسی در میان بعضی از تشکیلات آنها رخنه کرده‌اند و لذا همه افرادی که مراجعه می‌کنند قابل اعتماد نیستند. ما بیشترین چوب را از کسانی می‌خوریم که تحت عنوان سازمان‌های فلسطینی فعالیت می‌کنند...

آقای دکتر یدالله سحابی نامه‌ای نوشته بودند برای امام صدر که البته ضمن تجلیل و احترام فراوان (!!!) از ایشان ظاهراً توضیح خواسته بودند که مطالبی که در ایران علیه امام صدر در ارتباط با فلسطینی‌ها بیان می‌شود، چه مینا و منشأیی دارد...^۲

پیش از هر موضوعی یادآوری این نکته بایسته است که آنچه را جناب آقا صادق از زبان امام، آقای صدر یا دیگران در خاطرات خود روایت کرده است، نمی‌توان آن را مطابق واقع دانست. او در این خاطرات تا آن پایه دروغ بافته و خلاف گفته که به راستی تشخیص

۱. عبدالرحیم اباذری، امام موسی صدر/امید محرومان، تهران، جوانه رشد، ۱۳۸۱، ص ۲۲۵.

۲. صادق طباطبایی، همان، ص ۱۷۷.



آنچه را جناب آقا صادق از زبان امام، آقای صدر یا دیگران در خاطرات خود روایت کرده است، نمی‌توان آن را مطابق واقع دانست. او در این خاطرات تا آن پایه دروغ بافته و خلاف گفته که به راستی تشخیص راست از دروغ را مشکل کرده است

راست از دروغ را مشکل کرده است. در این نقل قول‌ها می‌بینیم چگونه کوشیده است دید امام را نسبت به آقای صدر تلطیف کند: «رفتار محتاطانه!» نه رفتار مخالفت‌آمیز «با برخی از سازمان‌های فلسطینی»! و...

باید از او پرسید منظور امام از برخی سازمان‌های فلسطینی کدام گروه بوده است؟ مارکسیست‌ها یا گروه وابسته به بعث عراق که اصولاً در جنوب حضور نداشتند یا همان‌هایی که از دید آقای صدر یا آقا صادق از جاسوس‌ها

و نفوذی‌ها خوانده می‌شدند؟ نگارنده این روایت‌های نامعتبر آقا صادق را از این جهت آورد که روشن شود مخالفت آقای صدر با فعالیت‌های نظامی و چریکی فلسطینی‌ها در جنوب «افترا و تهمت شاخداری» نیست که در کتاب نهضت/امام آمده باشد. بنا به اذعان آقای صادق طباطبایی، شخص امام و کسانی مانند مهندس بازرگان و دکتر سبحانی نیز بر سر مخالفت آقای صدر با حضور فلسطینی‌ها در جنوب لبنان با او مشکل داشته‌اند. افزون بر این، آقا صادق در جای دیگر از خاطرات خود نیز برخلاف سیاست پرده‌پوشی و پشت‌هم‌اندازی در راستای اسطوره‌سازی و مطلق‌نمایی واقعیت را چنین «لو» داده است:

... بخشی از درگیری‌های امام موسی صدر با برخی از جناح‌های فلسطینی بود که آلت دست سازمان‌های جاسوسی قرار گرفته بودند؛ مثلاً یکی از این گروه‌ها وابسته به حزب بعث عراق بود. در ارتباط با مسئله‌ای که به توطین فلسطینی‌ها مشهور شد، بعضی از کشورهای عربی و بعضی گروه‌های فلسطینی معتقد بودند که بهترین راه برای حل مشکل فلسطینی‌ها این است که آنان را در جنوب لبنان اسکان دهیم... آقای صدر مخالف این مسئله بود. می‌گفت اولاً این کار موجب می‌شود که بیش از سیصد هزار شیعه را از جنوب لبنان به کمربندی‌های فقر اطراف بیروت آوار بکنیم. ثانیاً این امر برای لبنان ایجاد ناامنی می‌کند زیرا فلسطینی‌ها از جنوب لبنان دائماً به اسرائیل حمله خواهند کرد و اسرائیل این را برای حمله به لبنان بهانه قرار می‌دهد...^۱

باید بگوییم که آقا صادق بار دیگر در راه اسطوره‌سازی و چهره‌آرایی، بی‌گدار به آب زده



موضوع دیگری که امام را

است و با سرهم‌بندی کردن مشت‌ی مطالب ناهمگون و نسبت به آقای صدر ناراحت ضد و نقیض، بیش از پیش آورده‌ها و گفته‌های خود را و نگران کرده بود ارتباط او با رژیم‌های دست‌نشانده و ضد به زیر سؤال برده و بی‌اعتبار کرده است.

اولاً هیچ گروه فلسطینی در درازای شصت‌و‌اندی سال گذشته به خود رخصت نداده است که از «وطنی» جز فلسطین سخن به میان آورد و به آن رضایت دهد. فلسطینی‌ها اگر آمادگی داشتند سرزمینی جز فلسطین را به عنوان وطن بپذیرند، استکبار جهانی و پیشاپیش آن امریکا و نیز رژیم صهیونیستی با همه نیرو با این طرح و نقشه همراهی می‌کردند و این خواسته ناروا و

خیانت‌آمیز را به هر بهای سنگینی جامه عمل می‌پوشانند. ثانیاً اگر برخی گروه‌ها و سیاست‌بازها و برخی از گروه‌های فلسطینی به راستی راه حل مشکل فلسطین را در این می‌دیدند که آنها را در جنوب لبنان «توطن» دهند و فلسطینی‌ها می‌پذیرفتند، دیگر درگیری با رژیم صهیونیستی پایان می‌پذیرفت و آن رژیم به آرزوی دیرینه خود- طرد فلسطینی‌ها از سرزمین آبا و اجدادی- می‌رسید؛ بنابراین، این جمله که از زبان آقای صدر نقل شده است که «فلسطینی‌ها از جنوب دایماً به اسرائیل حمله خواهند کرد و اسرائیل این را برای حمله به لبنان بهانه قرار می‌دهد» دیگر چه معنا دارد؟ آیا فلسطینی‌ها پس از آنکه جنوب لبنان را به عنوان «وطن» برمی‌گزیدند و «قصد توطن» در جنوب لبنان را داشتند، چگونه از جنوب لبنان دایماً به اسرائیل حمله می‌کردند؟ آیا این دوگانگی و ناهمگونی در آورده‌های آقا صادق نشان از این واقعیت ندارد که جریان «توطن» در جنوب لبنان یک دستاویز در راه شوراندن مردم جنوب ضد فلسطینی‌ها بود؟ و علت اصلی مخالفت آقای صدر با زیستن مقاومت فلسطین در منطقه جنوب این بود که فلسطینی‌ها از جنوب لبنان پیاپی به سرزمین اشغالی یورش می‌برند و به رژیم صهیونیستی ضربه می‌زنند، آن رژیم در برابر با حمله به جنوب لبنان دام و کشاورزی و دار و ندار مردم جنوب را به آتش می‌کشد؟

نقشه و نیرنگ رژیم صهیونیستی از بمباران پی در پی خانه و کاشانه مردم جنوب نیز این بود که اهالی آن منطقه را رویاروی فلسطینی‌ها قرار دهند و از استقرار پایگاه مقاومت در آن منطقه پیشگیری کنند.

واقعیت این است که آقای صدر برای پیشگیری از آسیب رسیدن به مردم آن منطقه



موضع‌گیری‌ها و افشاگری‌های

نگارنده در مقاله‌ها، مصاحبه‌ها و نگارش واقعیت‌ها در کتاب *نهضت/امام خمینی برای برخی از دگرانديشان، فرصت طلبان، بازیگران عصر انقلاب و باندهای مرموزی که برای به موزه فرستادن اندیشه‌های امام خیز برداشته‌اند، سخت آزاردهنده و نگران‌کننده است*

تا آنجا که توانست با فعالیت‌های چریکی مقاومت فلسطین در جنوب لبنان، مخالفت کرد لیکن آنگاه که این مخالفت راه به جایی نبرد و فلسطینی‌ها در منطقه جنوب پایگاه چریکی - نظامی نیرومندی پدید آوردند و قهرمانانه به راه خود ادامه دادند و افکار آزادی خواهان نیز آنان را حمایت می‌کرد، آقای صدر تغییر روش داد. چنانکه وزارت خارجه آن روز ایران نیز این واقعیت را در گزارش خود آورده است:

طبق گزارش رسیده از سفارت شاهنشاهی ایران در بیروت، موسی صدر پس از سال‌ها مخالفت و مبارزه با چریک‌های فلسطینی بر حسب دستور دولت‌های وقت لبنان اینک سعی دارد صفحه جدیدی در روابط خود با فلسطینی‌ها باز کند و با جملات فریبنده و بازدید از اردوگاه‌های آنها و دلجویی از آسیب‌دیدگان حملات اخیر اسرائیل می‌خواهد جبران مافات کند.

سید موسی صدر پس از مراجعت از پاریس با گروه جرج حبش و احمد جبریل تماس گرفته و قرار بازدید از اردوگاه‌های فلسطینی آسیب‌دیده را گذاشت. نامبرده که به وسیله عده‌ای از اعضای احزاب دست‌چپی لبنان همراهی می‌شد، در اردوگاه‌های فلسطینی نبطیه و عین‌الحلوه از طرف رهبران گروه‌های افراطی سازمان‌های چریکی به گرمی مورد استقبال قرار گرفت.

سید موسی صدر که زمانی بر حسب تعلیمات رکن دوم ستاد ارتش لبنان مخالف وجود فداییان فلسطینی در منطقه جنوب لبنان بود، در این دیدار از سازمان‌های مقاومت فلسطین تجلیل فراوان کرده و به مسئولین آنها گفته است که حتی اگر در اینجا نبودید برای دفاع از این سرزمین شماها را به این منطقه دعوت می‌نمودیم.

وزیر امور خارجه

محرمانه



وزارت امور خارج

سفارت شاهنشاهی ایران - عمان

شماره ۸۴۸۰
تاریخ ۱۸/۹/۱۳۵۱
بیت

طبق گزارش رسیده از سفارت شاهنشاهی ایران در بیروت سید موسی صدر پس از سالها مخالفت و مبارزه با چهره های فلسطینی بر حسب دستور دولتهای وقت لبنان اینک سعی دارد صفحه جدیدی در روابط خود با فلسطینیها باز کند و با حملات فریبنده و تازد از اردوگاههای آنها و دلجوئی از آسیب دیدگان حملات اخیر اسرائیل میخواهد جبران مافات کند.

سید موسی صدر پس از مراجعت از ایران با گروه جرج حبیش واحد جبریل تماس گرفته و قرار داده از اردوگاههای فلسطینی آسیب دیده را گذاشت تا بزرده که بوسیله هدای از اعضاء احزاب دست چپ لبنان همراهی میشود در اردوگاههای فلسطینی نبطیه و صین الحلوه از طرف رهبران گروههای افراطی سازمانهای چریکی بگرمی مورد استقبال قرار گرفت.

سید موسی صدر که زمانی بر حسب تعلیمات رکن دوم ستاد ارتش لبنان مخالف وجود فداشيان فلسطینی در منطقه جنوب لبنان بود در این دیدار از سازمانهای متاومت فلسطین تجلیل فراوان کرده و مسئولین آنها گفته است که چنانچه اگر در اینجا نبودید برای دفاع از این سرزمین شما را با این منطقه دعوت نمیدادیم.

محرمانه
وزیر امور خارجه

بیت
تاریخ ۲۰/۹/۱۳۵۱
شماره ۸۴۸۰
بیت





امام دشمنان اصلی ملت‌های

مسلمان و اسلام را به درستی
می‌شناخت و دولت‌های
ماتریالیسم، مادی‌گرا و
دست‌پرورده‌های آنها را
ناچیزتر از آن می‌دید که
بتوانند در جهان اسلام سلطه،
رخنه و نفوذی بیابند. خطر
اصلی از دید امام لیبرالیسم
بود

سومین موضوعی که امام و شهید سید مصطفی و دیگر
آزاداندیشان پیرو راه امام را نسبت به آقای صدر گله‌مند و
آزرده‌خاطر ساخته بود، ارتباط تنگاتنگ و دامنه‌دار او با
مقامات مسیحی و اصحاب کلیسا بود. آقای صدر در همان
شرایطی که در پاسخ به امام اتحاد اسلامی و وحدت شیعه
و سنی را آن گونه به سخره می‌گرفت و با آن مخالف بود
می‌بینیم که با سران و سردمداران کلیسا و مقامات کاتولیک
و پروتستان دید و بازدیدها، گفت‌وگوها و رایزنی‌های
پیوسته و گسترده‌ای داشت و پیشنهاد «اتحاد ادیان» را

می‌داد که بنا به اظهار شهید مصطفی خمینی امام از این رفتار آقای صدر سخت دلگیر
و رنجیده بودند.

بنابر آنچه در خاطرات آقا صادق آمده است:

... مجله/شپیگل مقاله‌ای نوشت... در این مقاله تصریح شده بود که در
مجموعه جنگ‌های داخلی لبنان یک شخصیت هست که چهره‌نمایی
می‌کند و مورد قبول اکثریت آزادی‌خواهان و روشنفکران جهان
مسیحیت نیز است. بعد در ادامه آمده که اگر قرار باشد کسی غیر از
مسیحی‌ها جامعه لبنان را اداره کند، آن شخصیت فقط موسی صدر
است...^۱

راستی این نکته را چگونه می‌توان توجیه کرد که در آن شرایطی که اکثریت
آزادی‌خواهان و روشنفکران اسلامی جامعه لبنان نسبت به آقای صدر ذهنیت منفی
داشتند، بنابر ادعای مجله/شپیگل «اکثریت آزادی‌خواهان و روشنفکران جهان
مسیحیت» تا آن پایه نسبت به ایشان اعتماد داشتند که می‌توانستند اداره جامعه لبنان
را به او بسپارند؟!

البته باید دانست که عامل اصلی گرایش آقای صدر به غرب و مقامات مسیحی
جوسازی‌های قطب‌زاده و باند او ضد چپی‌ها و جناح‌های مارکسیستی بود که در
آقای صدر تأثیر ژرفی گذاشته بود و چون او باور کرده بود که خطر اصلی برای لبنان
مارکسیست‌ها هستند از این رو ناخودآگاه سوی غربی‌ها، لیبرالیست‌ها و راستی‌ها
کشیده می‌شد و چون غالب سازمان‌ها و احزاب ملی، مذهبی و آزادی‌خواهان



لبنان در راه رویارویی با غرب به بلوک شرق و سازمان‌های مارکسیستی گرایش داشتند، آقای صدر از آنان گریزان بود. چنانکه پیش‌تر آمد هدف از مأموریت‌های قطب‌زاده به نجف و گفت‌وگوهای او با امام، کشاندن امام به رویارویی با مارکسیست‌ها و بزرگ نمایاندن خطر آنان بود لیکن در این زمینه هر چه بیشتر تلاش کردند، کمتر نتیجه گرفتند. امام دشمنان اصلی ملت‌های مسلمان و اسلام را به درستی می‌شناخت و دولت‌های مائریالیسم، مادی‌گرا و دست‌پرورده‌های آنها را ناچیزتر از آن

می‌دید که بتوانند در جهان اسلام سلطه، رخنه و نفوذی بیابند. خطر اصلی از دید امام لیبرالیسم بود که امروز این واقعیت را روشن‌تر می‌توان دید و احساس کرد.

موضوع دیگری که امام را نسبت به آقای صدر ناراحت و نگران کرده بود ارتباط او با رژیم‌های دست‌نشانده و ضد مردمی کشورهای اسلامی مانند شاه، ملک حسین، ملک فیصل، ملک حسن و دیگر ملوک خون‌آشام منطقه بود که امام آن را مایه بدبینی توده‌های آزادی‌خواه نسبت به روحانیت و اسلام می‌دانست.

موضوع دیگری که برای مبارزان ایرانی برون‌مرزی و پیروان و ارادتمندان امام، رنجبار و آزاردهنده بود برخورد منفی مغرضانه و ناروای دوروبری‌های آقای صدر نسبت به امام بود که با هر گونه فعالیت و حرکت در راستای نهضت امام در مجلس اعلی و «معهد» برخورد می‌شد؛ همچنین رخصت نمی‌دادند اعلامیه امام در آن منطقه پخش شود؛ نیز از پخش عکس امام جلوگیری می‌شد؛ حتی در مراسم بزرگداشت شریعتی در لبنان که از طرف آقای صدر برگزار شد برخی از جوانان مبارز ایرانی روی عشق به امام عکس ایشان را در مراسم نصب کردند که با واکنش شدید برخی از دوروبری‌های آقای صدر روبه‌رو شدند و با درگیری و برخورد‌های شدید لفظی سرانجام آن عکس را پایین آوردند! آقا صادق در این مورد نیز دروغی سرهم‌بندی کرده است که چون عکس امام



این نکته را چگونه می‌توان

توجیه کرد که در آن شرایطی را با نام سازمان و دستجات خودشان چاپ کرده بودند لذا که اکثریت آزادی خواهان از نصب آن جلوگیری شد!^۱ در صورتی که مبارزان ایرانی و روشنفکران اسلامی و مسلمانی که در لبنان و سوریه می‌زیستند نه سازمان جامعه لبنان نسبت به آقای و تشکیلات رسمی داشتند و نه آرمی که بخواهند روی صدر ذهنیت منفی داشتند، آن مانور دهند و غالباً به شکل پراکنده در مرز توان خود بنابر ادعای مجله اشپیگل «اکثریت آزادی خواهان فعالیت‌هایی را در راستای پیشبرد نهضت امام دنبال می‌کردند. کاش آقا صادق نام آن سازمانی را که زیر عکس و روشنفکران جهان امام نام و آرم آن آمده بود، بازگو می‌کرد» تا سیه روی مسیحیت تا آن پایه نسبت به ایشان اعتماد داشتند که می‌توانستند اداره جامعه لبنان را به او بسپارند!

بنابراین چنانکه در شماره‌های پیش اشاره شد، نگارنده هیچ‌گاه آقای صدر را «مزدور امپریالیسم و صهیونیسم» نخوانده و چنین دیدگاه ناروا و خلاف شرع نسبت به ایشان نداشته است و ایشان را در زمره منحرفان و خیانت کاران ندانسته و نپنداشته است. یک سلسله انتقاداتی که در بالا آمد و آقا صادق نیز ناخودآگاه به آن اذعان کرده است، موجب نگرانی نگارنده و دیگر مبارزان مسلمان از آقای صدر بود؛ چنانکه امام، شهید حاج سید مصطفی و دیگر مبارزان راستین و متعهد نیز چنین اشکال‌ها و انتقاداتی را به ایشان داشتند اما این انتقادات، خدمات ایشان در لبنان برای مردم محروم شیعه را نادیده نمی‌انگارد و به زیر سؤال نمی‌برد.

نگارنده در درازای سی‌و‌اند سال گذشته، کتاب‌ها و نوشته‌های فراوانی را مورد نقد و بررسی قرار داده که برخی از آنها انتشار یافته و بسیاری دیگر منتشر نشده و به مراکز فرهنگی و انتشاراتی مورد نظر تحویل شده است لیکن در میان کتاب‌ها و نوشته‌هایی که مورد بررسی و نقد نگارنده قرار گرفته است کتابی را به یاد ندارد که به اندازه خاطرات آقا صادق طباطبایی آکنده از دروغ و خلاف‌گویی باشد.^۲ به راستی اگر بنا شود نادرستی‌ها و دروغ‌پردازی‌های این کتاب به شکل ریز و دقیق مورد نظر قرار بگیرد باید گفت «مثنوی هفتاد من کاغذ شود»! بگذریم از اینکه بسیاری از مطالبی را که نامبرده به نام خاطرات

۱. همان، ص ۱۴۲.

۲. کتاب *شهنواز پهلوی*؛ دختر فوزیه نوشته خسرو معتضد نیز می‌توان گفت در دروغ‌پردازی و وارونه‌نویسی بی‌مانند است؛ به گونه‌ای که اگر آن کتاب را دروغ بنامند گزاف نباشد. در این باره رک: ۱۵۱ خرداد، ش ۲۵ و ۲۴، تابستان و پاییز ۱۳۸۹ و نیز سید حمید روحانی، *نهضت/امام خمینی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۴۴۸-۴۴۶.



آقای صدر در همان شرایطی که در خود جا زده است، نوشته‌های دیگران در پاسخ به امام اتحاد اسلامی و وحدت دوران پیش از پیروزی انقلاب است که او حتی شیعه و سنی را آن گونه به سخره نتوانسته است در آن نوشته‌ها افعال «حال» را می‌گرفت و با آن مخالف بود، می‌بینیم که با سران و سردمداران کلیسا و مقامات کاتولیک و پروتستان دید و باز دیده‌ها، گفت و گوها و رایزنی‌های پیوسته و گسترده‌ای داشت و پیشنهاد «اتحاد ادیان» را می‌داد در پایان ناگزیرم به برخی از دروغ‌های دیگر آقا صادق که مربوط به نگارنده می‌شود، پاسخ گویم. او ادعا کرده است:

... اصولاً آقای زیارتی - سید حمید روحانی - معتقد است هر کس که به نوعی با امام ارتباط داشته مأمور مستقیم یا غیر مستقیم امریکایی بوده است؛ این فقط درایت و ذکاوت امام بوده که این افراد در برنامه خود موفق نبوده‌اند...^۱

... نویسنده کتاب نهضت/امام خمینی اصرار دارد بگوید که هر کس با امام ارتباط داشت مشکوک و مأمور بوده و فقط فراست و درایت و هوشیاری امام ایشان را از گزند این افراد مصون داشته است...^۲

راستی نامبرده از کدام سخن یا نوشته به دست آورده است که نگارنده بر این باور است «هر کس که به نوعی با امام ارتباط داشته مأمور مستقیم یا غیر مستقیم امریکا بوده است». آیا ده‌ها تن از جوانان پاک‌باخته و مردان وارسته‌ای که روزانه در نجف به نزد امام می‌رسیدند یا از طریق شهید سید مصطفی خمینی از امام رهنمود می‌گرفتند از عناصر مشکوک و مأمور بوده‌اند؟! شاید او قطب‌زاده و باند او را «هر کس و همه کس» پنداشته است؟!

ادعای دیگر او برای به زیر سؤال بردن کتاب نهضت/امام خمینی این است:

... در همین کتاب می‌گوید حاج آقا مصطفی به امام گفته بود پیام به انجمن‌های اسلامی در اروپا را از طریق فلانی - یعنی من - نفرستد، بلکه به آدرس صندوق پستی اتحادیه ارسال دارد و این در حالی است که امام در پیام خودشان اصلاً به من با اسم و رسم کامل خطاب کرده بودند و

۱. همان، ص ۱۱۹.

۲. همان، ص ۲۱۵.



بسیاری از کسانی که برای

شریعتی یقه‌درانی می‌کنند و از او چماقی ساخته بر سر این و آن می‌کوبند نه به شریعتی علاقه‌مند هستند و نه اندیشه‌های او را باور دارند. انگیزه اصلی آنان از این هیاهو و جار و جنجال ترویج تز «اسلام منهای روحانیت» و رویارویی با عالمان متعهد و وارسته و سازش‌ناپذیر است

جالب است که همین پیام را هم آقای روحانی در همین کتابش آورده است نمی‌دانم چگونه این مورخ بی‌طرف! این تناقض را حل می‌کند...^۱

نگارنده سه جلد کتاب نهضت/مأم را از آغاز تا پایان ورق زد لیکن جمله‌ای که در آن سید مصطفی چنین توصیه‌ای به امام کرده باشد، نیافت. البته از آقا صادق این‌گونه چشم‌بندی‌ها و دروغ‌بافی‌های آشکار در خاطراتش فراوان است. او در یک زیرنویس آورده است:

... آقای سید حمید روحانی در جلد سوم نهضت/مأم خمینی مدعی شده‌اند که در چاپ بیانیه امام در نشریه مکتب مبارز عبارت «نظیر حوادث ترکیه و سیاهکل» را حذف کرده‌ایم در مورد اظهارات ایشان توضیحات لازم را در جای خود به تفصیل داده‌ام...^۲

لیکن با نگاهی به خاطرات نامبرده «توضیحات لازم به تفصیل را» جایی نیافتیم؛ به نظر می‌رسد نامبرده با این ژست محققانه خواسته تحریف ناشایست خود پیرامون حذف فرازی از پیام امام را از چشم تیزبین تاریخ پنهان کند و در واقع نوعی چشم‌بندی کرده است. راستی آقای صادق طباطبایی به فهم و درک خوانندگان خاطرات خود تا چه پایه‌ای بها می‌دهد؟! آیا از دید او کسانی که این خاطرات را می‌خوانند «عوام کالانعام‌اند»؟! و آنچه را او سرهم بندی کند بدون واری و جستار می‌پذیرند؟! او برای به زیر سؤال بردن کتاب نهضت/مأم خمینی، نخست دروغ‌هایی ساخته است که بله «... در همین کتاب می‌گوید حاج آقا مصطفی به امام گفته بود پیام به انجمن‌های اسلامی در اروپا از طریق فلانی - یعنی من - نفرستد...» بعد نتیجه گرفته است که چون امام تنها یک نامه را - آری تنها یک نامه را - خطاب به او نوشته بنابراین در این کتاب تناقض روی داده است!

اولاً چنانکه آورده شد چنین گزارشی در کتاب نهضت نیامده است؛ دوم اینکه اصولاً چنین پیشنهادی از سید مصطفی به امام شنیده نشده است؛ سوم اینکه امام در دوران زیست خود در نجف تنها یک‌بار پیام خود را خطاب به نامبرده نوشته و در آن پیام از

۱. همان، ص ۲۱۷.
 ۲. همان، ج ۱، ص ۹۳.

اصولاً کسانی که «حادثه سیاهکل» یاد کرده که از سوی او آن جمله حذف تأثیر پذیرند تنها از یک شده است^۱ دیگر پیام‌های امام با عنوان «اتحادیه انجمن‌های جریان تأثیر نمی‌پذیرند، اسلامی» می‌باشد و این نشان می‌دهد که اگر فرضاً چنین توصیه و پیشنهادی از سوی سید مصطفی مطرح شده از جانب امام پذیرفته شده است. چهارم اینکه مشخص نیست «تناقض دست قرار دهند لاینحل» در این میان چه می‌باشد. شاید آقا صادق معنای تناقض را درست دریافته است؟! آقا صادق همچنین می‌گوید:

... از آنجا که تعدادی از همراهان و اطرافیان امام از عراق و برخی از دوستان ما از جاهای دیگر گذرنامه معتبری نداشتند و گذرنامه‌ها نوعاً اشکال داشت، شاید بیست روز پیش از بازگشت امام به ایران، ایشان به من گفتند خیلی از آقایانی که اینجا هستند، مثل خود شما گذرنامه ندارند، برای آنها گذرنامه تهیه کنید. من گفتم لطف کنید یک دستور کتبی برای من بنویسید که به استناد آن به سفارتخانه (ایران در بن) مراجعه کنم و برای این افراد درخواست گذرنامه کنم که ایشان نام‌هایی نوشتند [؟؟؟] یکی از کسانی که برایش گذرنامه گرفتم آقای زیارتی بود...^۲

لازم به یادآوری است:

۱. با شناختی که از روحیه امام دارم بعید می‌دانم که چنین دستوری داده باشند. امام در امور شخصی «رفقا» دخالت نمی‌کردند و می‌دانستند که آنها عاقل و بالغ‌اند و می‌توانند به اصطلاح معروف «گلیم خود را از آب بیرون بکشند».
۲. اگر قرار بود به سفارتخانه ایران در خارج از کشور به صورت رسمی مراجعه شود، سفارت ایران در پاریس مناسب‌تر بود و کسانی مانند بنی‌صدر، قطب‌زاده، یزدی و دیگر کسانی که در اطراف امام پرسه می‌زدند برای انجام این موضوع مناسب‌تر بودند.
۳. اگر امام در این زمینه نامه‌ای خطاب به نامبرده نوشته بود، حتماً او آن نامه را با آب و تاب فراوان نه تنها در این بخش از خاطرات، بلکه در صفحه اول کتاب به چاپ می‌رسانید و به آن می‌بالید.

۱. رک: سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، تهران، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۴۵۵.

۲. همان، ص ۱۵۳.



باید دانست که عامل اصلی گرایش آقای صدر به غرب و مقامات مسیحی جوسازی‌های قطب‌زاده و باند او ضد چپی‌ها و جناح‌های مارکسیستی بود که در آقای صدر تأثیر ژرفی گذاشته بود و چون او باور کرده بود که خطر اصلی برای لبنان مارکسیست‌ها هستند از این رو ناخودآگاه سوی غربی‌ها، لیبرالیست‌ها و راستی‌ها کشیده می‌شد

۴. نامبرده با این نگارنده در نوفل‌لوشاتو هیچ‌گاه درباره گذرنامه سخنی نگفت و اگر از سفارت ایران در بن گذرنامه‌ای به نام نگارنده گرفته است، هنوز به دست من نرسانده است!!

۵. نگارنده به همراه شماری از دانشجویان ایرانی مقیم پاریس در روز سوم بهمن‌ماه ۱۳۵۷ به سفارت ایران در فرانسه رفتند و آن را تصرف کردند. به دنبال ورود قهری دانشجویان به سفارت، کاردار و جمعی از کارمندان سفارت تسلیم شدند و به اصطلاح به صف ملت پیوستند و از رژیم شاه اعلام بیزاری کردند. به دنبال این رویداد، نگارنده گذرنامه رسمی و معتبر خود را از آن سفارت

گرفت. این گذرنامه در تاریخ سوم بهمن‌ماه ۱۳۵۷ با امضای خانم امانپور دبیر سوم سفارت صادر شده است و اکنون لاشه آن گذرنامه و صفحات صدور، محل صدور و تاریخ خروج از پاریس و ورود به ایران گراور شده است؛ باشد که برای آقا صادق و آقا صادق‌ها و همه کسانی که با دروغ‌پردازی و پشت‌هم‌اندازی به تحریف واقعیت‌ها می‌پردازند، مایه عبرت باشد تا به مردم این همه دروغ‌نگویند و خودنمایی نکنند و بدانند که دروغ، فروغ ندارد و مایه بی‌آبرویی در دنیا و وزر و وبال اخروی می‌شود. فاعتبروا یا اولی الابصار.



۹

روست شاهنشاهی ایران



Empire de l'Iran

گذرنامه

PASSEPORT

No. شماره

نام خانوادگی روحانی

نام سید حمید

NOM. Rohani

PRÉNOM. Seyed Hamid

این گذرنامه دارای ۶۴ صفحه است

CE PASSEPORT CONTIENT 64 PAGES

* 2259067 ۲۲۵۹۰۶۷ *

2

عکس دارنده گذرنامه

Photographie du titulaire

شماره شناسنامه ۲۶

تاریخ تولد ۱۳۲۴

محل تولد تهران

شماره و رتبه خدمت نظامی

Lieu de naissance Semnan

Date de naissance 1945

Profession

Domicile

Adresse en Iran

Signature du titulaire

Signalement:

Taille Moyenne

Cheveux Noirs

Yeux

Signes particuliers

2259067

6

گذاشته شده

6

این گذرنامه برای مسافرت به کشورهای زیر معتبر است

Ce passeport est valable pour tous les pays sauf ceux ci-dessous mentionnés

این گذرنامه برای مسافرت به کشورهای زیر معتبر است

Le présent passeport n'est pas valable pour le voyage & titre d'émigration

امضا دارنده گذرنامه

امضا

Cachet

2259067

12 PROROGATION DE VALIDITÉ تجدید اعتبار du 10 25 تاریخ au 10 25 تاریخ تا 10 25 تاریخ Fait à 10 تاریخ No. شماره	13 روادید Visas 1 FEB 1979 FRANCE ENTRÉE 2027/11/12 18-007 NEHRABAD AIR PORT * 2259067
--	---

دو نفر از خانوادۀ آقای ...

میتوانند به همراه ...

پیش از یکبار از مرزهای ...

از کشور خارج شود، مشروط به اینکه مدت توقف در ایران از بند ...

ورود بیش از ... ماه نباشد.

نام نامندگی شاهنشاهی ... تاریخ ...

13/1

SERVICE CONSULAIRE DE L'AMBASSADE

PARIS



ناهمگونی دموکراسی غربی با هویت ایرانی

«بررسی و نقد کتاب دموکراسی و هویت/ ایرانی اثر دکتر پیروز مجتهدزاده»

مهدیه نامدار

چکیده

مفهوم «هویت ایرانی» یکی از مسائلی است که در ایران معاصر، برخی افراد از آن برای پیشبرد مقاصد شخصی و سیاسی استفاده می‌کردند و آن را به شکلی که می‌خواستند تبیین می‌نمودند. پیروز مجتهدزاده در کتاب دموکراسی و هویت/ ایرانی به رغم توجه به مبانی هویتی ایران و اسلام، هویت ایرانی را به مسائلی پیوند داده است که از آن الگوی «حکومت دموکراسی» غربی را استخراج می‌کند. این مقاله، با هدف تبیین هویت حقیقی ایران امروز، از یک سو برداشت مجتهدزاده از هویت ایرانی که با یک نگاه تعصب‌آمیز نسبت به ایران باستان شکل گرفته را به چالش کشانده است و الگوی مطلوب وی که براساس لیبرال دموکراسی غربی طراحی شده را زیر سؤال برده و ناهمگونی مبانی آن با هویت ایرانی را نشان داده است و از سوی دیگر نشان داده است که برداشت وی از انقلاب اسلامی ایران نیز دقیق نمی‌باشد.

حاصل بررسی‌های انجام‌شده این است که نگاهی که روشنفکران به مفاهیمی نظیر هویت دارند، برخاسته از فضایی است که ذهنیت آنان در آن شکل گرفته است؛ فضای غرب. در حالی که هویت ایران، تنها در قالب هویت اسلامی‌ای قابل تبیین است که هم به



مبانی شیعی توجه دارد و هم مؤلفه‌های ایران باستان را در صورتی که با اصول و مبانی اسلام سازگار بوده در خود جای داده است. لذا این هویت اسلامی راهی به دموکراسی ندارد. اگر الگوی حکومتی‌ای بخواهد از آن استخراج شود، با توجه به فضایی که انقلاب اسلامی ایران فراهم نموده و توانایی مدیریت فقهی در جامعه و ظرفیت‌های هویتی ایران، به حاکمیت ولایت فقیه در جامعه منتهی خواهد شد؛ زیرا شیعه خود برای اداره جامعه الگوی اثباتی دارد.

کلیدواژه‌ها: هویت، هویت ایرانی، ایران باستان، دموکراسی، انقلاب اسلامی، عدل، قانون، مدیریت فقهی.

مقدمه

«هویت» از مباحث مهم و پیچیده‌ای است که اندیشمندان و نویسندگان بسیاری درباره آن سخن گفته‌اند. یکی از پرسش‌هایی که ذهن افراد را به خود مشغول می‌دارد این است که من کیستم؟ و به کجا تعلق دارم؟ مهمترین چالش‌ها و بحران‌های اساسی جهان معاصر، ناشی از عدم توانایی به پاسخگویی به پرسش فوق است.

اینکه هویت ما چیست، هویت ما ایرانی است یا اسلامی، از جمله مباحثی است که اگرچه در قالب مباحث فرهنگی جای دارد اما نوع نگاه به آن در جهت‌گیری اندیشه و عمل سیاسی مؤثر است. بر خلاف دیدگاه‌هایی که در غرب معاصر در رابطه با سلطه فرهنگ بر سیاست حاکم است، باید گفت که فرهنگ از طرق مختلف می‌تواند بر سیاست تأثیرگذار باشد. یکی از این طرق سرمایه اجتماعی است. هویت، یکی از مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی است و فرهنگ، از طریق آن می‌تواند بر سیاست مؤثر باشد. بدین ترتیب نویسندگان و تئوری‌پردازان آنچه را در رابطه با فرهنگ و به صورت خاص، هویت، مطرح می‌کنند غالباً به دنبال آن وجه سیاسی تفکر آنان آشکار می‌گردد.

در این مقاله نمونه‌ای از نوشته‌هایی که به تبیین هویت ایرانی پرداخته است بررسی می‌شود تا نشان داده شود که چگونه از کنار هم نهادن عناصر هویت ایرانی، الگوی یک نظام سیاسی مورد نظر نویسنده استخراج شده است. کتاب *دموکراسی و هویت ایرانی* نوشته پیروز مجتهدزاده با داشتن مفروضاتی همچون اینکه دموکراسی بهترین شیوه حکومت است و عناصر تشکیل دهنده هویت ایران با مؤلفه‌های موجود در دموکراسی سازگاری دارد، این فرضیه را بیان می‌کند که «با وجود مفاهیمی همچون عدل و قانون در ایران باستان، هویت ایرانی دارای زیربنای نیکویی برای حرکت در جهت دموکراسی

اگر حقیقتاً مجتهدزاده دغدغه

قانون‌مندی جامعه و رفتار بر اساس قانون را دارد، می‌بایست در جست‌وجوی حکومتی باشد که به دین و شریعت نزدیکی بیشتری داشته باشد. کارویژه شریعت در نظام‌های انبیا، اجرای قانون است. انبیا برای حکومت، شریعت محور عمل می‌کردند و شرایع حکومت‌ها، همان قانون‌هاست. حکومت‌های دینی بر محور قانون بنا شده‌اند و از میان حکومت‌های دینی قانونمندی اسلام قابل توجه است

است. این مؤلفه‌ها هر چه از شکل باستانی خود دورتر شده، زیر سؤال رفته است و موجب شده در ایران امروز، دموکراسی برقرار نباشد.» بر این اساس تلاش نویسنده در این راستا است که ضمن بیان مؤلفه‌های هویت‌ساز ایرانی و نقد وضع موجود، الگوی حکومت دموکراسی را به عنوان بهترین شیوه برای اداره جامعه ایران معرفی کند.

در این مقاله ابتدا تقریری از کتاب فوق‌الذکر ارائه می‌شود و سپس با نقد مفروضات نویسنده تلاش می‌شود الگوی مناسبی برای هویت ایرانی بیان گردد.

محتوای کتاب

کتاب دموکراسی و هویت/ ایرانی به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که آیا فرهنگ و هویت ملی ایران زمینه مناسب برای رویش و پرورش دموکراسی فراهم می‌سازد یا نه؟ نگارنده بر این باور است که مفاهیم موجود در ایران باستان (همچون ایده دادگری) و اعتقاد به «عدل» در اسلام شیعی، زیربنای نیکویی را فراهم می‌آورد تا ایده دموکراسی را که به نظر می‌رسد از پدیده‌های غربی است پیشرفت قابل توجهی دهد. به عبارت دیگر، هویت ایرانی که آمیخته‌ای از تاریخ و فرهنگ ایرانیان باستان و اسلام شیعی و همچنین مفاهیم غربی بعد از قرن بیستم است، زمینه پویای دموکراسی در ایران را فراهم می‌آورد. نویسنده تصریح می‌کند که بررسی این مطلب در چهارچوب مباحث جغرافیای سیاسی و ژئوپلتیک پیگیری می‌شود. وی در شش فصل به پرسش فوق پاسخ می‌دهد:

- اهمیت بازنگری تاریخ در راه خودشناسی ملی؛

- دموکراسی (مردم‌سالاری) و هویت؛

- هویت چیست؛ بحثی در اهمیت شناخت هویت ایرانی؛

- پیدایش ایران و قوام یافتن نام این کشور؛

- دادگری، فلسفه حکومت ایرانی است؛

- نسبت «ملت»، «حکومت» و «سرزمین» با یکدیگر در ایران جدید

در ابتدای کتاب، مجتهدزاده بیان می‌کند که در گذشته‌ها ایرانیان همواره مرعوب علم



و تمدن غرب بوده‌اند. در نظام حکومتی نیز نگرش خاصی به دموکراسی دارند. ایرانیان مفهوم دموکراسی را به صورت نارسا درک کرده و حتی آن را پدیده‌ای ترسناک مطرح کرده‌اند. وی در فصل اول کتاب که بیشتر جنبه مقدمه دارد، به اهمیت بازنگری تاریخ در راه خودشناسی ملی پرداخته و نگاهی به جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک ایران نیز دارد. به نظر نویسنده تاریخ سیاسی ایران به دلایل مختلف فردی، خانوادگی، حزبی و... با غرض نوشته شده و قهرمان پروری، مهمترین انگیزه آنان بوده است. در خلال پانصد سال اخیر، تاریخ‌نویسی در ایران مورد تهاجم تبلیغاتی چندجانبه‌ای بوده و این تهاجم هیچ‌گاه مورد چالشی عمده و اصولی قرار نگرفته است. همچنین تلاش گسترده‌ای صورت گرفته است تا بذرفتنه‌گری و نفاق‌افکنی در ایران و به خصوص در رابطه با اسلام و ایران افشانده شود. در این راستا تهاجمات وسیعی از سوی عثمانی برای مقابله با تشیع و از سوی کمونیست‌ها برای در هم کوبیدن شخصیت و هویت ایرانی صورت پذیرفته است. برای پی بردن به محتوای کتاب و نظریه نویسنده لازم است مفاهیم کلیدی این کتاب را که از درون آن استخراج شده، مورد بازخوانی قرار دهیم. مفاهیمی که این کتاب براساس آن بنا شده است عبارت‌اند از: هویت، دموکراسی و ژئوپلیتیک ایران.

• هویت

مجتهدزاده در فصل سوم هویت را یک بحث جغرافیای سیاسی و مربوط به چگونگی شکل‌گیری ملت‌ها و بقای آنان می‌داند. وی معتقد است شخصیت و هویت ملی، هنگامی موجودیت پیدا می‌کند که تار و پود یا پدیده‌های ترکیب‌کننده آن - یعنی نمادهای فرهنگی و روحانی ویژه آن ملت یا کشور - موجود باشد. این نهادها در هر سرزمین زاینده گونه و ویژه‌ای از تبادل اندیشه‌ها، سلیقه‌ها، باورها و رویکردهای اجتماعی مردم آن سرزمین است که از فضای روحانی انسانی - اجتماعی آن محیط سرچشمه می‌گیرد و بر همان فضا حکومت می‌کند و ضامن یکپارچگی همان فضای جغرافیایی - انسانی است و به عنوان شناسنامه یا «هویت» آن فضا شناخته می‌شود.^۱

فاصله میان هویت (هویت ملی) و ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) بسیار اندک است. ناسیونالیسم یا انگیزه‌های ناسیونالیستی بر واقعیت‌های هویتی تکیه دارد یا از آن ریشه می‌گیرد و احترام به نهادهای هویتی می‌تواند گرایش‌های ناسیونالیستی را تحریک نماید، اما آشنایی با هویت ملی لزوماً تحریک‌کننده گرایش‌های ناسیونالیستی نیست. نویسنده، در ابتدای بحث‌های خود در باب هویت بیان می‌کند که «هویت» مبحثی

۱. پیروز مجتهدزاده، دموکراسی و هویت/یرانی، تهران، کویر، ۱۳۸۶، ص ۱۴۶.



است کاملاً جدا از مبحث «ملیت» و «ملی‌گرایی» یا ناسیونالیسم؛ همان‌گونه که ملیت و ملی‌گرایی مبحثی است کاملاً مستقل از مبحث «میهن» و «میهن‌گرایی».^۲ بر خلاف میهن‌خواهی که مفهومی است غریزی و کاملاً غیر سیاسی، ناسیونالیسم مفهومی کاملاً سیاسی و پدیده‌ای فلسفی و کاملاً نوین است که از سوی اروپای بعد از انقلاب صنعتی به جهان بشری معرفی شد. ناسیونالیسم از آن جهت زمینه جغرافیایی دارد که ایدئولوژی حکومت شمرده می‌شود و حکومت پدیده یا مفهوم مرکزی در مباحث جغرافیای سیاسی است.

با توجه به آنچه بیان شد، به نظر نویسندگان ناسیونالیسم در ایران اوایل قرن بیستم در نخستین مراحل، بیشتر جنبه میهن‌خواهی داشت و راستایی مثبت و سازنده را هدف قرار داده بود. این روند در قرن بیستم اگر چه به نتیجه مثبتی چون ملی کردن نفت انجامید ولی به جای در برگرفتن همه ملت ایران، در نتیجه پیگیری سلیقه‌های شخصی به حیطه کشمکش‌های حزبی کشیده شد و در عمل بخشی از ملت ایران را رودرروی بخش دیگر آن قرار داد و کینه‌هایی را به درازای قرن بیستم میان این دو بخش ملت ایران سبب گردید و تا حدود زیادی فضای سیاسی گرایش‌های ناسیونالیستی را در ایران مسموم ساخت.^۳ جهت‌گیری‌های ناسیونالیسم در ایران کنونی آمیخته‌ای از انگیزه‌های دینی و میهن‌خواهی با گرایش به ارزش‌های مدرن همچون دموکراسی و مردم‌سالاری ریشه می‌گیرد که هدف آن در مراحل اولیه حفظ یکپارچگی ملی و سرزمینی در مقابل تهدیدهای خارجی و زیاده‌روی‌های داخلی می‌باشد.

ناسیونالیسم در ایران از سه دوران مشخص گذشته است: دوران نخست، از آغاز قرن بیستم تا میانه آن قرن (اواخر دوران قاجاریه و سراسر عصر پهلوی اول)؛ دوران دوم، از دهه ۱۳۲۰ شمسی تا انقلاب اسلامی؛ و دوران سوم، از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون. نویسندگان در پایان بحث‌های مربوط به هویت، اشاره‌ای به مسائل مربوط به نظریه‌های دهکده جهانی دارد و معتقد است جهانی شدن با بحث‌های هویتی تناقضات اساسی دارد و تا زمانی که حس هویت‌گرایی و استقلال‌خواهی در انسان موجود باشد، تلاش برای جداگانه بودن از دیگران و سربلند بودن از مضامین ویژه هویتی ادامه خواهد یافت و پدیده‌هایی چون سرزمین مستقل و مرزهای سیاسی تداوم خواهد داشت. واقعیت یافتن یکپارچگی سیاسی جهان در آینده قابل پیش‌بینی عملی نیست. اگر در آینده‌ای

1. nationalism

۲. patriotism: همان، ص ۱۲۴.

۳. همان، ص ۱۳۶.



غیر قابل پیش‌بینی نیز یکپارچگی سیاسی جهان بشری واقعیت یابد، بی‌تردید این یکپارچگی دربرگیرنده تفاوت‌های هویتی نخواهد بود.

از دیدگاه مجتهدزاده هرگونه تلاش برای بازسازی هویت فردی یا گروهی، مستلزم بازگشت به اصل است و این بازگشت است که «هویت» آن افراد یا گروه‌های انسانی را مشخص می‌کند. برای مثال در تاریخ معاصر ایران تلاش ایرانیان در راه بازساختن هویت ایرانی پیش و پس از انقلاب مشروطیت و نیز انقلاب اسلامی با در نظر گرفتن اصل به اعتبار زمان و موضوع بوده است. این تلاش‌ها در همان حال شکل‌دهنده جغرافیای سیاسی تازه ایران در هر دو بعد سرزمینی و حکومتی بوده و می‌باشد.^۱

در مورد چگونگی شکل‌گیری ایران و هویت ایرانی، نویسنده معتقد است ایران کشوری با قدمتی طولانی است. مفهوم و عملکرد حکومت و دولت را ایرانیان آفریدند و آنان بودند که نخستین نظام حکومتی را به وجود آوردند و نخستین نظام حکومتی که بارز دولت را پدید آورد، یک نظام فدراتیو ایرانی بود.

با توجه به این حقیقت که هویت یک ملت در درجات نخستین یک بحث جغرافیای سیاسی بوده و مرتبط به چگونگی پیدایش و بقای ملت است، یک کشور هنگامی زنده و مستقل است که در درجه نخست شخصیت ملی مستقلی داشته باشد. هویت ملی هر ملت در درجه نخست زائیده محیط جغرافیایی آن ملت است. فلات ایران، بدون تردید گاهواره هویت ایرانی است؛ اما این که ایران از چه هنگامی آغاز گردید، برخی را باور بر این است که «ایلام» شاید سرآغاز ایران بوده باشد. مشترک‌المنافع هخامنشی با تعیین سازمان‌های اداری و همچنین با گستردن ارتباطات زمینی و دریایی، مفهوم سیاسی پیدا کرد، مشابه مفهوم «کشور state» در دوران مدرن. این پدیده‌های سیاسی-محیطی، گسترش احساس هویت ویژه را در ایران عصر هخامنشی یاری داد. این احساس تا دوران ساسانی قوام پیدا کرد.

نکته‌ای که نویسنده بر آن بسیار تأکید می‌کند این است که برابری و دادگری دو مفهوم توأمان‌اند. از راه برابری است که دادگری حاصل می‌آید و این هر دو ریشه‌های ژرف در هویت ایرانی دارند. آنگاه که کوروش کبیر بابل را گشود و در آنجا برابری همه مردمان فدراتیو هخامنشی را فرمان داد، دادگری را در آن جامعه بزرگ بنیان گذارد.

فلسفه ایرانی هویت که انسان را اصل و حقیقت می‌شمارد، از سرآغاز تمدن و فرهنگ ایران زمین جوشش یافته است. تمدن زرتشتی انسان را موظف می‌داند که در جهان



کتاب دموکراسی و

در پیکار ابدی نور و ظلمت به سود نور به میدان آید و تلاش هویت ایرانی به دنبال پایان ناپذیر خود را بر آن نهد که چیرگی ظلمت و تباهی را پاسخگویی به این پرسش مانع شود. همان گونه که در اسلام ایرانی (اسلام شیعی) نیز، است که آیا فرهنگ و بر پیکار حق با باطل تأکید شده است. به هر حال تمدن ایرانی هویت ملی ایران زمینه که حاصل تمدن فرهنگ ایرانی و اسلام شیعی است موظف مناسب برای رویش است در جهان با تباهی ها مبارزه کند.

هنگامی که ایران به دست اعراب افتاد، ایرانیان به تشیع^۱ فراهم می سازد یا نه؟ رو آورده، «دادگری» را از اصول دین نوین خود گرفتند. در

قیاس اصولی چون توحید الهی، نبوت رسول الهی، امامت جانشینان رسول خدا، معاد به سوی وحدت وجود، به آن ایمان آورده و بر خود بالیدند. این گونه بود که آرمان دیرین ایرانی در دادگری و برابری به اصول باورهای دینی مردمان ایرانی پیوسته و در ژرفای هویت ایرانی مقام بارز تازه ای یافت.

آمدن اسلام و گسترش آن در فلات ایران، بر این کشور و هویت و ملیتش اثری ژرف نهاد. این رویداد بزرگ اثر فرهنگی و مدنی گسترده ای در ایران گذارد. اسلام، دینی تازه و پر نیرو را به ایران هدیه کرد و از ایران هدایای علمی، فرهنگی و مدنی فراوانی دریافت نمود. اسلام شیعی به دلیل طبیعت منتقد یا اعتراض کننده اش و به دلایل تاریخی ویژه اش در انگیزه های ملی ایرانیان در آمیخت و جنبش سیاسی آن را برای بازسازی هویت ملی و استقلال سیاسی کشورشان یاری داد. از آغاز قرن بیستم ملیت و هویت ایرانی وارد دوران تعاریف مدرن شد. انقلاب مشروطیت آغاز آشنایی ایرانیان با مفاهیم اروپایی «حکومت ملت پایه^۲ و دموکراسی» بود و بر این اساس، در آغاز قرن بیستم ملیت و هویت ایرانی وارد دوران تعاریف مدرن شد.

از آنجا که جریان مشروطه در ایران را می توان به عنوان یکی از نقاط عطف تاریخ معاصر

۱. نویسنده مضمون این عبارت را چندین بار استفاده کرده است. وی در برخی صفحات بیان نموده که ایرانیان به اسلام روی آوردند و در برخی دیگر بیان نموده که به تشیع گرویدند؛ به هر حال محتوای هر دو را می توان گرویدن ایرانیان به اسلام شیعی دانست.

۲. کشور از سه عنصر ملت، حکومت، و سرزمین تشکیل شده است و این سه عنصر در هم، در آمیخته و جدایی ناپذیرند. از به هم آمیختن دو مفهوم حکومت و ملت، در اروپای قرن نوزدهم، مفهوم حکومت ملت پایه پدید آمده است. آشنایی مفهومی با این گونه ویژه از نظام حکومتی که بر اساس موجودیت یک ملت مشخص توجیه شده و مشروعیت می یابد، هنگامی آسان تر است که با مفاهیم کهن تر مانند حکومت سرزمینی که با گسترش فتوحات توجیه شده و مشروعیت می یافت، و حکومت قبیله ای که قدیمی ترین نوع حکومت شمرده می شود، به قیاس در آید. (رک: پیروز مجتهدزاده، همان، ص ۴۶) لذا مقصود از حکومت ملت پایه، ساختار عمودی حکومت است که بر روی چهره افقی سرزمین بنا شده است. (رک: همان، ص ۸۲) بر همین اساس است که دموکراسی، جغرافیایی ترین شیوه از شیوه های حکومت شناخته می شود که از طریق آن اراده ملت برای اداره سرزمین، به حکومت انتقال می یابد.

محسوب کرد، دیدگاه نویسندگان مختلف نسبت به آن می‌تواند تا حدودی جهت‌گیری فکری آنان را نسبت به بسیاری حوادث و مسائل ایران آشکار سازد. در این کتاب که بحث از هویت ایرانی است، مجتهدزاده بیان می‌دارد که ملیت و هویت ایران قبل از مشروطه شکل گرفته بود و ایرانیان در جنبش مشروطیت بر آیین کهن ایرانی بودن تکیه داشتند و با مفاهیم تازه ملت و ملیت که در اروپای مدرن شکل گرفته بوده، آشنایی حاصل کرده بودند و از زنده و حاکم بودن ملت در برابر دیکتاتوری سخن به میان می‌آوردند. تنها وجه متمایز مشروطه، ورود مفاهیم غربی به ایران در این جریان است. مشروطیت پیام‌آورنده ایده‌های تازه اروپایی بود؛ ایده‌هایی چون پاتریاتیسم، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، حکومت ملت‌پایه و دموکراسی. این دگرگونی بزرگ سیاسی در شکل‌گیری تاریخ معاصر ایران اثرگذاری ژرفی داشته است.

مشروطه در جا انداختن ناسیونالیسم اروپایی در ایران پیروزی اندکی داشته است، اما در جا انداختن دموکراسی در جامعه ایرانی شکست خورد؛ با این حال توانست ایده انتخاب کردن و انتخاب شدن برای اداره امور کشور را به جامعه ایرانی معرفی کند. علت اصلی شکست مشروطیت در استقرار دموکراسی در ایران این بود که این ایده اروپایی نمی‌توانست به همان گونه اصلی در جامعه غیر اروپایی ایران جا افتد. اگرچه تاریخ و فرهنگ کهن ایران زمینه‌های نیکویی را برای جا افتادن دموکراسی در این کشور فراهم می‌آورد، ولی ایده نوین دموکراسی از اروپای عصر مدرنیته است و این فرهنگ با جامعه سنتی ایران سازگار نبود و جامعه متکی بر ارزش‌های بومی ایرانی یارای هضم این پدیده سیاسی با همان ویژگی‌های اروپایی را نداشت.^۱

در مشروطه شکل‌گیری حکومت ملت‌پایه‌ای را شاهد هستیم که در جریان‌های بعد از خود نیز تأثیرگذار است. جریان مشروطه، ایده مردم‌سالاری در اذهان ایرانیان جا انداخت و مفهوم و ایده حکومت ملت‌پایه را واقعیت بخشید. به دنبال این اثرگذاری، حکومت رضاشاه با انحلال نظام حکومتی ممالک محروسه که در دوران قاجار به سرانجام حکومت ملوک‌الطوایفی افتاده بود و تأسیس حکومت مرکزی و تبدیل ممالک محروسه به استان‌های وابسته به مرکز، مفهوم و ساختار حکومت ملت‌پایه را تحقق بخشید.

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نظام حکومتی و برخی از اندیشمندان جامعه در تلاش پروردن هویتی برای ایران بودند که یکسره بر دستاوردها و افتخارات

هخامنشی و ساسانی تکیه داشت، بی آنکه اسلام نقش مهمی در آن داشته باشد. در مقابل، پس از انقلاب اسلامی برخی ارکان نظام و اندیشمندان جامعه سرگرم پروراندن هویتی برای این ملت شدند که یکسره بر اسلام و مفاخر اسلامی تکیه داشت و ایران باستان را در آن جایی نبود. برخی از آنان تا آنجا پیش رفتند که ملت را شاید مغایر با امت، و هویت ملی را مغایر هویت اسلامی شمردند. این هر دو، راهی را می‌پیمودند که با طبیعت حقیقی ساختار هویتی ایران سازگار نبود. نه می‌توان ده‌ها قرن تمدن پیش از اسلام ایران را در شکل‌گیری هویت ایرانی نادیده گرفت و نه می‌توان چهارده قرن دین اسلام را در ساختن ایران امروز انکار نمود.^۱

• دموکراسی

نویسنده در تبیین دموکراسی ابتدا تأکید دارد: «آنچه در این کتاب در مورد دموکراسی بیان می‌شود بیش از آنکه حاصل مطالعات تئوریک و آمارهای بشردوستانه باشد، حاصل تجربه عملی ۳۴ سال کار و زندگی در یک دموکراسی پیشرفته و جاذبه‌دار در غرب (بریتانیا) است.»^۲ با این تعبیر نویسنده اولاً معتقد است با دموکراسی زندگی کرده و آن را به خوبی و به معنای دقیق کلمه فهمیده است؛ ثانیاً شکل دموکراسی مطلوب و مورد نظر ایشان مدل حکومت بریتانیا می‌باشد که حتی قابلیت جمع شدن با پادشاهی را دارد. وی تصریح دارد که در دموکراسی بریتانیا، ملکه یا پادشاه رئیس کلیسای انگلیکن است، اما کسانی هستند که نسبت به این حقیقت که پادشاهی‌هایی چون بریتانیا، دانمارک، سوئد، هلند و نروژ، نمونه‌های بسیار پسندیده‌تری از دموکراسی را در قیاس نمونه امریکایی دارند، ناآشنا هستند و هرگونه از نظام پادشاهی را مغایر دموکراسی می‌دانند. آنان از این حقیقت غافل‌اند که دموکراسی، یک سیستم حکومتی ویژه نیست؛ بلکه یک فرهنگ است. از نظر وی، دموکراسی فقط می‌تواند در کشوری بروز کند که حکومتش ملت پایه باشد و هنگامی پایدار خواهد بود که بومی باشد و ریشه در فرهنگ و هویت بومی داشته باشد.

۱. دموکراسی و جغرافیای سیاسی

مجتهدزاده میان وجه ساختاری دموکراسی با وجه فلسفی آن تمایز قائل می‌شود و از نظر ساختاری این اصطلاح را برآمده از ترکیب دو واژه یونانی دِموس (demos) به معنی مردم و کراسین (kratien) به معنی حکومت کردن می‌داند. ترکیب این دو پیکر

۱. همان، ص ۱۲۷ و ۲۵۳.

۲. همان، ص ۸۱.



انقلاب ایران هیچ‌گاه نمی‌تواند

به دموکراسی‌ای که در غرب از آن سخن می‌گویند، ختم شود. اصول و مبانی این انقلاب با اصول و مبانی دموکراسی متناقض و حتی متضاد است.

جالب است که نویسندگان برای نیل به مقصود خویش، مشروطه، حکومت سکولار پهلوی اول و انقلاب اسلامی ایران را در یک راستا قرار می‌دهد و آن‌هم

لیبرال دموکراسی است. با این نگاه کوتاه‌نظر، انقلاب ایران را هم ادامه مسیر تک‌خطی غرب قرار می‌دهد

قرار می‌دهد که از راه جغرافیای انتخابات، به اثرگذاری متقابل انسان و محیط مربوط می‌شود.^۲

در نگاه به جغرافیای سیاسی «مخالفت» سیاسی شایان توجه است که ابزار قانونمند مخالفت سیاسی نسبت به برنامه‌های اجرایی دولت در عملکرد دموکراسی از موارد پراهمیتی است که جوامع جهان سومی یا جوامعی که هنوز به دموکراسی نرسیده‌اند، با چند و چون واقعیت دادن به آن آشنایی زیادی ندارند.

در یک «دموکراسی» آنچه مسلم است «یک ملت با رأی دادن، شیوه اداره سرزمین از سوی حکومت را دیکته می‌کند. همچنین یک ملت حق دارد که از راه انتقاد، اعتراض و حتی براندازی - البته بدون همدستی با قدرتی خارجی که قصد صدمه زدن به منافع ملی و یکپارچگی کشور را دارد - مکانیسم اجرای اراده ملت را بهبود دهد، ولی در این رهگذر نمی‌توان مکانیسم انتخابات را تحریم یا تعطیل کرد...»^۳.

۲. ریشه‌های تاریخی دموکراسی

مجتهدزاده معتقد است از دید تاریخی، عموم بر این امر توافق دارند که ریشه

۱. همان، ص ۸۴.

۲. پیروز مجتهدزاده، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران، سمت، ۱۳۸۱، ص ۸۹-۸۱.

۳. همان، ص ۸۲ و همچنین پیروز مجتهدزاده، دموکراسی و هویت ایرانی، همان، ص ۱۰۱.

دموکراسی را باید در شیوه حکومت‌های تک‌شهری یونان باستان به ویژه در آتن جست‌وجو کرد، در حالی که قدمت دموکراسی در ایران طولانی‌تر از آتن است. وی برای این امر دلایل متعددی بیان می‌کند:

اول - برخلاف تصور بسیاری از نویسندگان غربی و نویسندگان شرقی متأثر از غرب، نه تنها ایران باستان یک «امپراتوری» نبود و مشترک‌المنافعی فدرال از ملت‌های گوناگون شمرده می‌شد و نه تنها فدرال ایرانی یک دیکتاتوری نبود، چرا که یک فدرال نمی‌تواند یک نظام دیکتاتوری باشد بلکه اساس حکومت در ایران باستان اساسی فدرالیده داشت و بر احترام به قومیت و ملت‌های تابع مشترک‌المنافع استوار بود. باید نخستین گام در راه احترام به حقوق ملت‌ها و حاکمیت قانون را ملل عضو مشترک‌المنافع هخامنشی دانست.

دوم - این حقیقت است که حکومت شهری (city state) بودن نظام سیاسی یونان در میانه هزاره نخست پیش از میلاد، ناشی از دموکراتیک اندیشیدن تمدن یونانی نبود بلکه علت آشنا نبودن یونان آن دوران با مفاهیم «ملت nation» و «کشور چند شهری multi-city» بود؛ مفهومی که در ایران میانه هزاره نخست پیش از میلاد شکل گرفت و قوام پیدا کرد.

سوم - حکومت‌های شهری یونان جوامعی طبقاتی بودند که در حاکمیت طبقه اشراف می‌زیستند و در موارد فراوانی با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند. در دموکراسی آتن ده قبیله جدید به سرعت ساختار اشرافی جدید را واقعیت بخشیدند و در عمل، برابری حقوق در آتن به طبقه اشراف محدود گردید و دیگر شهروندان در رده حرام‌زادگان و بردگان طبقه‌بندی شدند و همواره زنان جامعه از حقوق برابر شهروندی محروم شدند. همچنین متولدشدگان شهرهای دیگر در مقام شهروندان درجه دوم قرار گرفتند و از حقوق برابر محروم شدند.

چهارم - به احتمال زیاد آتن این شیوه حکومتی را از جمهوری لیچاوی در شمال هندوستان آموخته بود؛ نظام حکومتی‌ای که به شهادت تاریخ، نظامی جمهوری و دموکراتیک بود.

پنجم - دموکراسی آتن باستان از وجود حکومت به معنی درست کلمه بی‌بهره بود و شورای دموکراسی آتنیان بیشتر به سخنوری افراد غیر مسئول می‌پرداخت. این گونه دموکراسی دوام نیاورد و تحت تأثیر ایران با مفاهیم کهنی آشنا شد که امروز با مفاهیم



«ملت» و «حکومت کشوری state» قابل سنجش است.^۱

بنابراین به لحاظ تاریخی، سابقه ایران در دموکراسی ریشه‌دارتر از یونان باستان است.

۳. شرایط تحقق دموکراسی

در هر جامعه‌ای دموکراسی هنگامی واقعیت می‌یابد که شرایط لازم فراهم آید. به گفته دیگر، تقاضای طبیعی و آگاهانه برای استقرار دموکراسی تحریک می‌شود و تحریک تقاضای جامعه برای دموکراسی مکانیسم عرضه و تقاضا را به حرکت درمی‌آورد و این حرکت تقاضا برای دموکراسی است که عرضه دموکراسی را واقعیت می‌بخشد.

مجتهدزاده در رابطه دموکراسی و مکانیسم انتخابات می‌نویسد:

دموکراسی در عمل عبارت است از مدیریت علمی جامعه از راه واقعیت یافتن «حاکمیت مطلق قانون». دموکراسی مدیریت قانونمند جامعه است که از راه مکانیسم «انتقال اراده ملت به حکومت برای اداره سرزمین» به اجرا در می‌آید. اصل جدایی‌ناپذیر مثلث ملت، حکومت و سرزمین ناشی از رابطه عمودی و افقی است که اراده ملت را به حکومت منتقل می‌سازد برای اداره سرزمین. در راستای این پویایی سیاسی است که ملت اراده خود را برای اداره سرزمین، از راه مکانیسم انتخابات به حکومت منتقل می‌سازد و این مکانیسم، حکومت مردم‌سالارانه را واقعیت می‌بخشد.^۲

دموکراسی به عنوان حاکمیت مطلق و فراگیر قانون، هدفی است که جامعه ما بدان نخواهد رسید، مگر آنکه درک کند که دموکراسی یک سیستم حکومتی نیست بلکه یک فرهنگ سیاسی است که باید در جامعه ریشه اندازد و رشد کند.

با برخورداری بودن زمینه‌های فرهنگی - باستانی که برابری و دادگری هدف زندگی سیاسی و حکومت در جامعه ایرانی بود و با برخورداری از زمینه‌های تاریخی - دینی که دادگری را در قلب اصول پنجگانه تشیع جای داده است، ایرانیان علی‌الاصول می‌بایستی بیش از ملل دیگر آمادگی پذیرش و گسترش دموکراسی را داشته باشند اما فرهنگ سیاسی توسعه‌یافته کنونی در این جامعه مانع از پیشرفت ایرانیان در راستای آزادی‌های قانونی، حاکمیت‌های قانون و دموکراسی شده است.

در مجموع ایران به این نتیجه رسیده است که برای دوام و بقای ملی‌اش در ژئوپلیتیک

۱. پیروز مجتهدزاده، دموکراسی و هویت/ ایرانی، همان، ص ۸۷-۸۳.

۲. همان، ص ۸۳.



جهانی دگرگون شونده قرن ۲۱ راهی نمانده است جز برداشت گام‌هایی بلند و استوار به سوی یک دموکراسی بومی. در جامعه ایران هنوز فرهنگ سیاسی انتقادپذیری که از مؤلفه‌های دموکراسی است وجود ندارد و انتقاد به دشمنی تفسیر و درک می‌شود. با توجه به آنچه گفته شد، ایران امروز قطعاً دارای دموکراسی نیست اما به سوی دموکراسی گام برمی‌دارد. به نظر روشنفکری پویا، برای رسیدن به دموکراسی لازم است سیستم قانونمندی جامعه و فرهنگ سیاسی اصلاح شود.

• جغرافیای سیاسی ایران

در مفهوم‌شناسی واژه ژئوپلیتیک آمده است که این علم تا تاریخ فروپاشی نظام دوقطبی در آغاز دهه ۱۹۹۰ مبحثی توصیفی بود که وسیله‌ای برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی صاحبان قدرت به شمار می‌رفت. پس از فروپاشی نظام دوقطبی، نظام جدید مدعی شد که می‌خواهند امور جهان را با جایگزین کردن اصالت اخلاق (دموکراسی و حقوق بشر) به جای اصالت علم، سامان دهند و از این پس ژئوپلیتیک جنبه ژئوکنومیک و ژئواستراتژیک گرفت که با توجه به منابع و مواضع ابرقدرت تعریف می‌شد. روند شکل‌گیری جغرافیای سیاسی ایران در رنسانس دوم^۱ از دو بعد سرزمینی و حکومتی برخوردار است:

الف. بعد سرزمینی

این روند از زمان پیدایش حکومت صفوی آغاز گردید. صفویان توانستند از به هم پیوستن ایرانی‌تباران فلات ایران در حکومت ایرانی تازه خویش، مفهوم سرزمین یا کشور را دوباره زنده کنند و یکپارچگی سرزمین ایران را تقریباً در چهارچوب مرزهای ایران دوران ساسانی، واقعیت بخشند. نظام حکومتی صفوی همانند نظام عصر هخامنشی، ساسانی و خلافت عباسی، نظامی فدرالितه بود و برای نخستین بار در تاریخ، نامی مشخص و گویای فدراتیو بودن به خود گرفت و به نظام ممالک محروسه مشهور شد. در این دوران تقسیمات کشوری عبارت بود از:

- استان‌های مرکزی که ایالت خوانده شدند و از خودمختاری بی‌بهره بودند.

۱. نویسنده در صفحه ۱۷۸ کتاب *دموکراسی و هویت ایرانی* به دو رنسانس شکل گرفته در ایران اشاره می‌کند و نوید رنسانس سوم را نیز می‌دهد: «از مجموع آنچه رومیان و اعراب و شاهنامه از عصر ساسانی به ما می‌گویند، این نتیجه حاصل می‌شود که این عصر، نخستین رنسانس (تجدید حیات علمی و ادبی) ایران شمرده می‌شود. دومین رنسانس ایران مربوط به نیمه نخست عصر صفوی (در تاریخ بعد از اسلام) می‌شود و امید فراوان است که بروز انقلاب مشروطیت، بروز شانزده سال زیربناسازی‌های دوره پهلوی اول و حدوث انقلاب اسلامی که اندیشه‌های دموکراسی‌خواهی را در ایران رونق فراوانی داده است مقدمه‌ای باشد برای بروز رنسانس سوم و ایران نهایی.» بر این اساس مقصود از رنسانس دوم در این سطور، شکل‌گیری حکومت صفویه است.



- ایالات پیرامونی که مالیات می‌دادند ولی خودمختاری گسترده‌ای داشتند. به این ایالات، ممالک محروسه می‌گفتند.

- فرمانداری‌های کل با عنوان بیگلری که گرچه مالیات می‌دادند ولی از خودمختاری کمتری بهره‌مند بودند.

در این تقسیمات همه اتباع ایران اعم از فارس، ترک، عرب و غیره در امور سیاسی، اداری و حقوقی در فدرال ایرانی با هم برابر بودند و این وضع به هیچ وجه با یکپارچگی سرزمینی کشور در تناقض نبود و در همان حال این وضع، هیچ گونه امتیاز یا حقوق ویژه سرزمینی برای اقوام (در خارج از حاکمیت ایران) ایجاد نمی‌کرد.

پایان حکومت صفوی در ایران ناشی از به پاخیزی سران ابدالی در افغانستان کنونی بود. تاریخ‌نویسان ایرانی این رویداد را فتنه افغان نام داده و استنباط بروز عاملی از خارج را پیش کشیده‌اند؛ حال آنکه رویداد یادشده در حقیقت یک به پاخیزی داخلی در نظام فدراتیو صفوی بود. این خیزش با فلسفه و آیین حکومت در ایران هماهنگی داشت. هر گاه یک سلسله حکومتی دچار فساد می‌شد، نیروی تازه‌ای از گوشه و کنار فلات ایران قیام می‌کرد و حکومت را از آن خود می‌ساخت و شاه تازه‌ای بر شاهان در فدرال ایرانی شاهی می‌کرد. حکومت بدین ترتیب در انحصار ابدی هیچ خانواده سلطنتی یا حکومتی نبوده و نیست. در نظام حکومتی ایران در دوران‌های پادشاهی، مفهومی به نام خون پادشاهی که اساس مشروعیت‌دهنده پادشاهی‌های اروپایی بوده و هست، وجود نداشته است. همین مفهوم بود که مکانیسم دگرگونی و بقا را به صورت رمز بقا و تداوم حیات سیاسی چند هزار ساله ایران در آورد.

با قتل نادر شاه افشار، ایران سرزمین‌های قابل توجهی را از دست داد و تقسیمات کشوری صفوی با همه پیچیدگی‌اش تا اواخر سده نوزدهم میلادی دوام پیدا کرد. این نقصان بزرگ هنگامی خودنمایی کرد که مفاهیم تازه اروپایی در زمینه روابط دقیق، روشن و استوار میان مرکز و پیرامون، در چهار چوب نظام سیاسی حکومت ملت پایه با خطوط مرزی مشخص به خاورزمین معرفی شد. ایران که در همسایگی دو ابرقدرت اروپایی یعنی روس و بریتانیا (امپراتوری هند بریتانیا) قرار گرفته بود و دچار رقابت‌های ایدئولوژیک آن دو شده بود، در نتیجه فروپاشی سرزمینی‌اش آغاز گردید.^۱

در پی این رقابت‌ها بخش‌های متعددی از ایران جدا شد. بریتانیا نیز تلاش کرد قسمت‌های مختلف جنوب ایران را تحریک به ادعای خودمختار شدن نماید تا از این

نویسنده کتاب هویت و دموکراسی

طریق بتواند بر آنها به طور کامل سلطه یابد. با تحقق یافتن حقوق مرزی ایران و تالوگ شطالعرب بر اساس قرارداد ۱۳۵۴ش الجزایر میان ایران و عراق، شکل گیری جغرافیای سرزمینی ایران به پایان خود در وضع کنونی رسید.

ب. بعد حکومتی

شکل گیری حکومت ایرانی در رابطه با دو مفهوم ملت و سرزمین ایرانی، هویتی بارز را در ایران پیش از اسلام واقعیت بخشید. آیین حکومت با این هویت شکل گرفته بر دو پایه ملکوتی و مردمی بودن استوار بوده است. بدنه فرهنگی مفهوم حکومت در ایران ریشه در آیین مهر (میترائیسم) و دین زرتشت (مزدائیسم) دارد که بعدها با مفاهیم

حکومت در اسلام آمیخته شد. با توجه به اینکه پادشاهی تنها شیوه حکومتی در دنیای کهن بوده، دین مزدشاه (یا انسان دارنده حکومت سیاسی) را مأمور خداوند در زمین معرفی می کند و مقامش را مقدس می شمارد. اهورامزدا دلبستگی به سرنوشت بشر را به وسیله دو مأمور جدا از هم نشان داده است: اولی راه روحانیت (فراخواننده به درگاه حق) که مأمور راهنمایی بشر در زندگی معنوی و روحانی بود؛ دوم راه پادشاهی (حکومت) مقدس که کار خداوند را در اداره زندگی مادی جهان ادامه می دهد. گرچه وظیفه روحانیت، وظیفه های ملکوتی و وظیفه حکومت، این جهانی بود، مأموریت پادشاه با ریشه های ملکوتی توجیه می شد.^۱

آیین حکومت ایرانی در گذر روزگاران، از یک سو مفاهیم تازه ای را جذب کرد و از سوی دیگر پاره ای از ساخته های پیشرفته خود را از دست داد. یکی از این ساخته های پیشرفته پدیده وزارت است. رایزنی های موافق و مخالف وزیران، پس از چندی مفهوم وزیران دست راست و دست چپ را در ایران قوام بخشید. این مفهوم از راه تمدن اسلامی به اروپای سده های میانه رفت و در پی انقلاب های صنعتی اروپا، با مفاهیم تازه دموکراتیک در آمیخت و به گونه احزاب موافق و مخالف در غرب خودنمایی کرد. اما این مفهوم در ایران پس از اسلام از بین رفت و به ابتذال کشیده شد. در همان حال نقش وزیران

۱. همان، ص ۲۴۷.





یاری‌دهنده به حاکم در اداره امور کشور، در ایران پس از اسلام، به گونه‌ای ویژه ادامه پیدا کرد. این مفهوم در دوران صفویان و قاجاریان گسترش یافت و سرانجام تحت تأثیر مفاهیم تازه‌ای که وارد شده بود، مفهوم نوینی از دولت را در ایران نمایان ساخت. چهره اروپایی‌شده مفهوم وزیران دست راست و چپ در چهارچوب ساختاری نو از حکومت یعنی احزاب موافق و مخالف، از راه موازین جدید مطرح‌شده در دوران مشروطیت به ایران بازگشت.

جغرافیای تاریخی ایران

در جنگی که با روسیه در گرفت و به امضای پیمان گلستان و ترکمانچای انجامید، فروپاشی سرزمینی ایران را سبب گردید. بند هفتم ترکمانچای دخالت قدرت‌های بیگانه در امور داخلی ایران را برای نخستین بار، رسمیت داد و راه را برای سقوط سیاسی سریع ایران هموار نمود. سیاستمداران و دولتمردان از آن پس نمی‌توانستند بدون پشتیبانی خارجی در مقام خود بمانند یا پس از عزل شدن جان و مال و ناموس خود را حفظ کنند. این شرایط عمومی، خود به خود به کاپیتولاسیون و حق داوری کنسولی بیگانگان در کشور مستقل ایران انجامید.^۱ تأسیس یک حکومت مرکزی نیرومند، یک حکومت ملت‌پایه و دوباره‌سازی ساختار سیاسی و تقسیمات سیاسی-اداری کشور آن گونه که پیوندهای میان مرکز و پیرامون را استوار سازد، می‌بایست تا سقوط سلسله قاجاریه در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی به تأخیر می‌افتاد.

پاتریاتیسم به دلیل طبیعی بودن ایده در ایران عصر مشروطیت جا افتاد ولی ناسیونالیسم راهی یک‌صدساله را در پیش گرفت. ایده‌های دموکراتیک نیز می‌بایستی همان راه صدساله را پشت سر می‌گذارد تا در روزگاران ما چهره ایرانی پیدا کند و وارد مرحله‌ای شود که افق‌های امیدوارکننده‌ای از پیدایش یک دموکراسی بومی و اصیل ایرانی را نمایان سازد. گونه‌ای از دموکراسی که به دلیل اصالت ایرانی و بومی بودن و آمیختگی‌اش با ارزش‌های تشکیل‌دهنده هویت ایرانی پایدار خواهد بود.

جمع‌بندی مباحث کتاب

در انتهای کتاب، نویسنده بار دیگر تأکید می‌کند که دموکراسی یک سیستم ویژه حکومتی نیست بلکه یک فرهنگ است. دموکراسی شیوه ویژه‌ای از زندگی سیاسی است



که در هر گونه از سیستم‌های حکومتی می‌تواند واقعیت یابد. دموکراتیک زندگی کردن، علمی زندگی کردن است. در قیاس دیمی زیستن در جوامع غیر علمی، دموکراسی علمی زندگی کردن است و داشتن برنامه‌های حساب‌شده مادی و معنوی در زندگی و در تعارض با سنتی زیستن و عاطفی زیستن است.

جامعه کنونی ایران دموکراتیک نیست ولی نشانه‌های بارزی از حرکت به سوی دموکراسی را آشکار می‌کند. دموکراسی بر اساس رشد دادن مفاهیم انسانی همانند برابری، دادگری و تحمل دیگران در فرهنگ بومی واقعیت می‌یابد و فرهنگ و تمدن ایرانی سرشار از این عصاره‌های اصلی واقعیت‌دهنده دموکراسی است. کشورهایی مانند ایران از یک سو خواهان دموکراسی حقیقی هستند که پدیده‌ای اجتماعی و مفهومی سیاسی است که از صنعتی شدن و بر پایه یکی از ویژگی‌های فرهنگ و تمدن باخترزمین پدیدار آمده است و از سوی دیگر تلاش می‌کنند به مضامین معنوی و عرفانی زندگی خود پایبند بمانند و این پیوند دادن کار آسانی نیست.

دموکراسی هنگامی واقعیت می‌یابد که پیوند میان دو پدیده مادی و معنوی زندگی جامعه واقعیت یافته باشد، برابری و رعایت حقوق برابر دیگران و تحمل دگراندیشی در جامعه ریشه دوانده باشد و حاکمیت مطلق قانون باشد. اینکه تقریباً همه شهروندان، حتی قانونگذاران، حافظان و مجریان قانون، بی‌آنکه قانون را رعایت کنند موجودیتی فرضی در مقام شخص ثالث را مسئولی گنه کار می‌دانند، از عدم پذیرش مسئولیت ناشی می‌شود که حاصل زندگی غیر علمی است. مشکل جامعه فقط افراد نیستند بلکه ساختارها هستند. متهم کردن یک فرد به عنوان مسئول همه مشکلات جامعه، بر خوردی است غیر علمی و غیر دموکراتیک.

لازمه دیگر دموکراسی، نظام اداری بوروکراتیک و نقش‌آفرینی‌های اقتصادی افراد است که توسعه سیاسی برای حاکمیت قانون در جامعه، بدون توسعه اقتصادی معنی درستی نخواهد داشت.

حرکت کردن به سوی علمی زیستن از راه نظام دادن به تلاش‌های سیاسی در جامعه در چهارچوب احزاب حقیقی، حرکتی است که پیوند میان پدیده‌های نیکو از دو جامعه خاور و باختر را واقعیت خواهد داد. اینکه جامعه با اصول علمی زیستن آشنا شود موکول به آشنایی آحاد جامعه با تفکر علمی و توسعه علمی جامعه می‌شود.

حاصل سخن نویسنده آن است که اگرچه تاریخ ایران و محیط انسانی آن سنگ زیربنای دموکراسی - عدل و دادگری - را دارد اما دموکراسی بر اساس آنچه گفته شد،



در جامعه ایرانی (محیط انسانی ایران) هنگامی واقعیت می‌یابد که در اندیشه مردمان ایران نقش یافته و مکانیسم عرضه و تقاضا برای دموکراسی را به حرکت درآورد و البته اکنون نشانه‌هایی از به حرکت درآمدن این مکانیسم در جامعه ایرانی دیده می‌شود.

نقد کتاب

دکتر پیروز مجتهدزاده، جغرافی‌دان، محقق و کارشناس مسائل سیاسی ایرانی است که سال ۱۳۲۴ ش در شهرستان نور متولد شد. وی پس از گذراندن تحصیلات در نور و سپس در تهران، برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت. وی تحصیلات ابتدایی را از مدرسه داریوش در زادگاهش شروع کرد. مدرسه‌ای که پدرش آن را افتتاح کرد و خود مدیر آن بود. پدرش تحصیل کرده مدرسه سپهسالار تهران در زمان مشروطیت بود. پیروز مجتهدزاده تا کلاس یازده در نور ماند و چون آنجا مقطع دیپلم نداشت، با مساعدت پدر و به همراه برادرش در سال ۱۳۴۳ راهی تهران شد. در سال ۱۳۴۴ در مدرسه پهلوی سابق دیپلم گرفت. وی در سال ۱۳۵۰ از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه تهران، برای ادامه تحصیل به دانشگاه لندن، دانشگاه منچستر و سپس به دانشگاه آکسفورد رفت. وی کارشناسی ارشد (M.A) در جغرافیای سیاسی را در دانشگاه منچستر بین سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۶ دریافت کرد. دکتری (Ph.D) را در گرایش جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در دانشگاه لندن بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۳ دریافت کرد. همچنین دکتری دیگرش را در جغرافیای سیاسی خلیج فارس در دانشگاه آکسفورد بین سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۹ دریافت نمود.

وی تاکنون کتاب‌های مختلفی درباره ایران نوشته است که در آنها به دفاع از ایران، ژئوپلیتیک آن و به خصوص خلیج فارس پرداخته است. در کتاب دموکراسی و هویت ایرانی نیز عصبیت وی نسبت به سرزمینش، قابل توجه است؛ که این از نقاط قوت کتاب محسوب می‌شود. ایشان به نام و تاریخ ایران افتخار می‌کند و می‌نویسد:

ایران یا ایرانا نام یک کشور نیست بلکه یک مفهوم است؛ یک فرهنگ است؛ یک تمدن است و چنانکه تاریخ به ما می‌گوید آنگاه که پس از اسلام کشور ایران از میان رفت، ایران فرهنگی و فلسفی چنان نیرو گرفت که زبان پارسی‌اش به زبان اول در جهان فرهنگی اسلام تبدیل شد؛ آن‌گونه که مسلمانان اکنون در چین حتی به پارسی نماز

می‌گذارند.^۱

مجتهدزاده برخلاف بسیاری از روشنفکرانی که در دوران اقامت یا تحصیل خود در غرب، هویت خود را فراموش کرده و مجذوب غرب می‌شوند، سعی کرده است به ایران، گذشته آن و ظرفیت‌های موجود اشاره کند. همان‌طور که در بحث تقریر نیز بیان شد، او قدمت سیستم حکومتی منظم و سازماندهی شده ایران را بیشتر از یونانی می‌داند که امروز تمام افتخار غرب به آن است. نویسنده کتاب *دموکراسی و هویت ایرانی*، حتی در برخی صفحات، نویسندگان غرب‌زده‌ای را که مجذوب غرب شده و داشته‌های خود را فراموش کرده‌اند، سرزنش می‌نماید. توجهی که وی به عنصر اسلام در ایران دارد نیز قابل توجه است. مسئله‌ای که بسیاری از تحلیل‌گران غرب‌زده سعی در محو آن دارند:

فرا آمدن اسلام و گسترش آن در فلات ایران اثر ژرفی در این کشور، به عنوان یک قدرت سیاسی و یک هویت اثر فرهنگی... گذارد. اسلام دینی تازه و پر نیرو به ایران هدیه کرد و از ایران هدایای فرهنگی و مدنی فراوانی چون اخترشناسی، پزشکی، کیمیاگری (شیمی)، صنایع گوناگون، هنرها، دست‌ساخت‌ها و معماری، فلسفه، عرفان، کلام و فقه و... دریافت نمود.^۲

اما با وجود نقاط قوتی که کتاب دارد، به نظر می‌رسد مفروضات نویسنده دارای اشکالات اساسی است. به موجب این اشکالات، به بسیاری از تحلیل‌ها و حتی ارجاعات نویسنده، نقدهای جدی‌ای وارد می‌شود. آنچه در اینجا به آن اشاره می‌کنیم، ناظر بر فضای کلی حاکم بر کتاب و مفروضات نویسنده است و از بسیاری از انتقادات وارد دیگر بر مطالب ایشان، صرف‌نظر می‌شود.

۱. نقد روشی؛ سیطره تفکر شرق‌شناسی بر کتاب

در ارزیابی کتاب برخی اشکالات روشی وجود دارد که به بحث شرق‌شناسی که مرتبط با فضای این مقاله است، اشاره می‌شود. روش مطالعاتی این کتاب متأثر از فضای شرق‌شناسی است. اصطلاح «شرق‌شناسی» از مفاهیم جدید و متعلق به عصر روشنگری غرب است. این اصطلاح از اوایل قرن ۱۸ میلادی در ادبیات سیاسی غرب حضور پیدا کرد. شرق‌شناسان قبل از پرداختن به غرب و آرایه دیدگاه‌های خود، یک‌سری مفروضاتی در مورد شرق از قبیل خرافاتی و احساسی بودن، خالی از عقلانیت بودن

۱. همان، ص ۱۵۷.

۲. همان، ص ۱۸۸.



مجتهدزاده به مؤلفه عدالت در

نظام سیاسی ایران باستان اشاره می‌کند و بر آن اساس، حکومت آن را دموکراسی می‌خواند. ذکر دو نکته در اینجا لازم است. اول اینکه قائمه دموکراسی با عدالت بسته نمی‌شود و ضرورتاً حکومت عدل‌محور، دموکراسی نیست؛ دوم اینکه نظام ایران قبل از اسلام نمونه‌ای از یک نظام کاستی بوده است. در نظام‌های کاستی رضایت هست، اما عدالت نیست

و... را دارند؛ لذا در بررسی‌های خود در مورد جوامع شرقی به گونه‌ای پیش می‌روند که نتایج خود را با این مفروضات تطبیق دهند. ادوارد سعید نویسنده کتاب شرق‌شناسی در تعریف این مفهوم آورده است: «[شرق‌شناسی] خط مشی و شیوه غرب برای حاکمیت بر شرق و سازماندهی فکری و سیاسی این منطقه جغرافیایی و ادامه حاکمیت بر آن است.»^۱ در تعریف دیگری از شرق‌شناسی آمده است: «خط مشی تفکر غربی است که پایه و اساس آن را اندیشه‌ای تشکیل می‌دهد که عنوان می‌کند شرق و غرب از حیث موجودیت و شناخت، تفاوت‌های عمیقی با یکدیگر دارند و در این میان غرب با تفوق نژادی و فرهنگی

خویش از شرق متمایز می‌شود.»^۲

این پدیده بعد علمی استعمار غرب است که غرب آن را برای تحقق اهدافش به خدمت گرفته است. شرق‌شناسی در حقیقت مانند نگاه کردن به پدیده‌ها از پشت شیشه‌ای رنگی است که مانع از دیدن حقیقت شیء شده و چون نمی‌توان رنگ واقعی آنها را دید، بسیاری از حقایق پنهان می‌ماند. بنابراین قضاوت‌ها بر اساس تصویر غیر واقعی از پدیده‌هاست. این مشکل اساسی در بنیاد شرق‌شناسی وجود دارد که بسیاری از تحلیل‌های آنها برآمده از چهارچوب حیات فکری غربی‌ای است که ذهنیت شرق‌شناسان در آن شکل گرفته است. حال آنکه باید دانست وقتی بخواهیم قالبی را که متعلق به جای دیگر بوده و فلسفه‌اش مبتنی بر فلسفه دیگری است، در تحلیل تاریخ تحولات سیاسی-اجتماعی ایران [و کشورهای اسلامی] به کار گیریم، نمی‌توان انتظار تحلیل صوابی از آن داشت.^۳

• شرق‌شناسی شرقی

شرق‌شناسی چند مرحله تطور داشته است. یکی از آخرین مراحل آن ظهور شرق‌شناسی شرقی است. در این پدیده شرقیان جهت بررسی ماهیت خود، تاریخ خود،

۱. رک: ادوارد سعید، شرق‌شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۲.
۲. احمد صلاح بهنسی، «شرق‌شناسی اسرائیلی؛ خصوصیات و اهداف»، ترجمه قیس زعفرانی، ۱۵ خرداد، س ۳، ش ۱۰، زمستان ۱۳۸۵، ص ۲۲۰، به نقل از: رؤیه الاسلامیه للاستشراق، المندوب الاسلامی، لندن، ۱۹۹۱، ص ۷.
۳. موسی نجفی، «ساختار شکنی و نظریه پردازی در فلسفه سیاسی»، کیهان فرهنگی، ش ۲۰۸ و ۲۰۹، ص ۹.

نقاط ضعف و قوت خود و... با استفاده از عینک غربی به خودشان می‌نگرند. عینکی که آنان هم ساخته‌اند و هم استفاده آن را به سایرین تجویز کرده‌اند.

در قالب این تفکر، تلاش دستگاه شرق‌شناسی این بوده که نشان دهد شرقی‌ها انسان‌های پست و عقب‌مانده‌ای هستند که استبداد زده بوده و ساختارهای استبدادی دارند؛ و مهم‌تر از همه اینکه خودشان نمی‌توانند خود را از این منجلاب درآورند. بدی و فساد در شرق عمومیت دارد. بنابراین، مسیر تک‌بعدی و تک‌ساحتی غرب، بهترین راه؛ سخن غرب، بهترین سخن؛ کردار غرب، بهترین کردار؛ و حکومت آنان، بهترین حکومت است:

در جوامع باخترزمین، گاه پیش می‌آید که فردی یا افرادی از میان قانون‌گذاران، مجریان یا مدافعان قانون دچار فساد باشند، ولی این امر عمومیت ندارد و مسئله با همان فرد یا افراد پایان می‌پذیرد، اما در جوامع سنتی خاورزمین مسئله محدود به فساد احتمالی افراد نیست، بلکه پیش می‌آید حتی قانون‌گذار (نمایندگان مجلس) یا مجری قانون (داوران و وکلای دادگستری)، حافظان و مدافعان قانون (قاضی، نیروهای پلیس انتظامی) در بهترین شرایط با اهمیت حاکمیت مطلق قانون و مفهوم حیاتی اجرای دقیق قوانین آشنا نیستند و این وضع چون عمومیت دارد خطرناک است.^۱

در برخی قسمت‌ها نویسنده سعی دارد به گونه‌ای غریب‌زدگی را نقد کند اما خودش به تمجید از آن می‌پردازد. فضای شرق‌شناسی، ذهن این دسته از نویسندگان را به گونه‌ای قالب‌دهی کرده است که حتی هنگامی که می‌خواهند غرب را نقد کرده و مقابل آن طرحی ارایه دهند، باز در دام غرب می‌افتند و سخنان القا شده آنان را بازگو می‌کنند و تنها راه نجات و پیشرفت را در دنباله‌روی از غرب و گام برداشتن در مسیر تک‌خطی آنان می‌دانند. به همین علت است که می‌بینیم تلاش اینان برای بازگشت به گذشته خویشتن و استفاده از امکانات تاریخی نیز، باز هم آنان را برای ادامه راه به مسیر تک‌خطی غرب هدایت می‌کند.

• رهیافت فیلولوژی

این کتاب به جهت توصیفی روش فیلولوژی دارد. «زبان‌شناسی تاریخی» یا

۱. پیروز مجتهدزاده، همان، ص ۱۴.



«نسخه‌شناسی» (فیلولوژی)^۱ رهیافتی کلاسیک است که توسط مستشرقین در قرن شانزدهم میلادی مطرح گردید و از قرن نوزدهم میلادی بر تحقیقات اسلام‌شناسانه در غرب حاکم بود. پیش فرض اساسی آن، اصیل‌انگاری اندیشه‌ها، نوشته‌ها و مذاهب دوران‌های متقدم‌تر و سرچشمه‌انگاشتن آنهاست، به گونه‌ای که امور متأخر را بازپرداختی از آنها می‌انگارد.^۲

بر این اساس «این نقد متوجه یک دیدگاه قرن نوزدهمی است که معتقد است حقیقی‌ترین بیان هر چیز، آن است که در آغازش بوده است». این رهیافت شرق‌شناسانه پوزیتیویستی، مبنای روش‌شناسانه اسلام‌شناسان غرب در قرن ۱۹ بود؛ گرایشی که معتقد بود «هر چه بیشتر به سرچشمه نزدیک بشود، درک بهتری خواهد داشت و بیشتر آنچه که بعداً اتفاق افتاده، بیانگر یک انحراف از منشأ اصلی و یا تحریف آن است».^۳

مستشرق متکی بر این رهیافت با اتکا بر شرق‌شناسی تاریخی و کلی‌نگرانه خود، در چهارچوبی کلیشه‌ای و بانگاهی «برآمده از بینش خودنگر تجدداروایی»، دست به چنان تحلیلی می‌زند که به طور کلی با ذهنیت غربی تعارضی نداشته باشد. به عبارت دقیق‌تر، محقق در فرهنگی که مطالعه می‌کند، یک مؤلفه (fact) را می‌گیرد و تلاش دارد آن را به ریشه‌های باستانی برگرداند. از نظر وی همواره این مؤلفه در گذشته در کاربرد صحیح‌تر خود استفاده می‌شده و تحت تأثیر حوادث تاریخی دچار انحراف شده است و حتی ریشه باستانی هر چیز را در فرهنگ خود جست‌وجو می‌کند.

امروزه در غرب این نوع روش مطالعاتی بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد. غربیان در تحلیل پدیده‌های پیرامونی خود، همواره سعی دارند ریشه آن را در یونان باستان ببینند. لذا از دوران معاصر پلی به یونان باستان می‌زنند تا هم به اهداف خود مشروعیت و هم اصالت دهند و بدان سبب هر چیز را در هویت تاریخی خود جست‌وجو می‌کنند. اندیشمندان غربی در این نوع تحلیل، هزار سال دوران تاریکی^۴ خود را کم‌رنگ و حتی گاهی اوقات، محو می‌کنند.

بسیاری از مستشرقین شرقی، دقیقاً همین اشتباه غرب را تکرار می‌کنند؛ مانند نویسندگانی که به دنبال ترویج مکتب ایرانی هستند. در این تفکر، کدها، نمادهای

1. philology.

۲. داود فیروزی، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران، نی، ۱۳۸۲، ص ۸۰-۷۵.

۳. ذبیح‌الله نعیمیان، «انگاره اقتدارگرایی» در تحلیل لمبتون از نظریه دولت اعتقادی اسلام و تشیع، مندرج در آموزه هفتم، شرق‌شناسی و انقلاب اسلامی، مؤسسه امام خمینی (ره)، ص ۱۰۶.

۴. دوران قرون وسطی که تقریباً از قرن ششم تا شانزدهم میلادی است و ده قرن از حیات غرب را شامل می‌شود.



مسائل فرهنگی، سیاسی و اجتماعی امروز، چهره اصیل خود را در ایران باستان دارد. اینان به شکل افراطی حتی نمادها و فرهنگ‌های اسلامی را ایرانی قلمداد می‌نمایند. به طور مثال برخی امروزه عزاداری‌های شیعیان برای امام حسین (ع) در ایران را به آداب و رسوم ایران قبل از اسلام، پیوند می‌زنند. مجتهدزاده نیز معتقد است دموکراسی در ایران باستان در کاربرد دقیق‌تری استفاده می‌شده اما با توجه به انحرافات که در آن به وجود آمده، از شکل حقیقی دور شده است.

این گونه بررسی پدیده‌ها به هیچ وجه نمی‌تواند علمی باشد؛ زیرا این نوع مطالعات نوعی گزینش از تاریخ و حتی گاه‌اگر تحریف تاریخ برای رسیدن به مقاصد خود است. ایران امروز، پانزده قرن از ایران باستان فاصله زمانی دارد. آیا می‌توان پانزده قرن تاریخ را خالی دید؟ چگونه است که دموکراسی در پانزده قرن قبل موجود بوده و پس از آن به انحراف کشیده شده است؟

۲. نقد محتوایی

مجتهدزاده بر اساس چند پیش فرض، سعی کرده فرضیه خود را در کتاب اثبات نماید. در اینجا ابتدا ما به نقد پیش فرض‌ها و سپس به نقد فرضیه وی می‌پردازیم.

• سراب دموکراسی

یکی از مفاهیم کلیدی مجتهدزاده در کتاب *دموکراسی و هویت ایرانی* واژه «دموکراسی» است. مدینه فاضله‌ای که در این کتاب ترسیم شده است، بر مبنای حکومت دموکراسی است؛ حکومتی که امروزه در بسیاری از نظریات غربی و جناح‌های فکری مسلط در جهان، به عنوان بهترین شکل حکومت معرفی می‌گردد. در طول تاریخ انسان‌ها همواره در پی یافتن بهترین مدل از انواع حکومت بوده‌اند تا بدان وسیله آزادی‌های فردی و اجتماعی آنان تأمین شود و در قالب آن هم به اهداف خود و هم به یک امنیت روانی برسند. امروزه بسیاری از مستشرقین و نویسندگان ایرانی نیز شکل حکومت مطلوب خود را در قالب دموکراسی بیان می‌کنند و در کتاب‌ها و سخنرانی‌های خود به تمجید آن می‌پردازند، زیرا به آنها القا شده است که آینده جهان با دموکراسی پیوند دارد:

دموکراسی سراسر جهان را فرا خواهد گرفت تا آنجا که حتی کسانی که در جهان و در کشورهای خاص اعمال قدرت می‌کنند، به گسترش آن علاقه‌مند خواهند شد. تاریخ همچنان که گفته‌اند به جلو پیش



نمی‌رود. اما رهبران مهم و ماهر [اگر] آن را به جلو برانند، پیش می‌رود.^۱ حکومتی که با عنوان لیبرال دموکراسی غربی، به عنوان الگویی مطلوب برای سایر کشورها تجویز شده است، در سال ۱۹۸۹ همزمان با شکست ایدئولوژی افراطی چپ یعنی کمونیسم، در نظریه‌ای توسط فرانسیس فوکویاما^۲ آرایه شد. لیبرال دموکراسی در این نظریه، پایان تاریخ قلمداد می‌شود:

آنچه امروز شاهد هستیم، نه تنها پایان جنگ سرد بلکه پایان خود تاریخ و به عبارتی پایان روند تکامل ایدئولوژیکی بشری و جهانی شدن و جامعیت یافتن لیبرال - دموکراسی غربی به عنوان آخرین شکل دولت انسانی (در مفهوم غربی آن).^۳

از نظر فوکویاما لیبرال دموکراسی امروزه در محدوده «ایده» به پیروزی نائل شده و در آینده نیز در قالبی مسلط در عالم واقعیات مادی ظاهر خواهد شد.^۴ البته انتقادات زیادی بر شکل حکومت دموکراسی وارد شده است، اما با وجود این همچنان این تفکر بر جهان سلطه دارد. آنچه دموکراسی را نزد اندیشمندان به رغم مباحثات انتقادی همچنان جذاب نگه داشته، تأثیری است که دموکراسی در بیان مؤلفه‌هایی همچون آزادی، رفاه، قانون گرایی، عدالت، برابری و احقاق حقوق مردم و ایده پیشرفت جوامع دارد. یکی از منتقدان دموکراسی در این رابطه می‌نویسد:

حمایت از دموکراسی نسبت نزدیکی با حمایت از پیشرفت و توسعه دارد. چون دموکراسی ما را به مزایای زندگی توسعه یافته و رهایی از تنگناهای زندگی سنتی نایل می‌گرداند. امروزه نه تنها در محاورات عمومی بلکه حتی در گفت‌وگوهای تخصصی، دموکراسی همچون الگویی برای توسعه اجتماعی مطرح می‌باشد و نوعی اتفاق نظر کلی در مورد ضرورت دموکراسی برای دستیابی به تمدن و پیشرفت پدید آمده است. عموم مردم و متخصصان، دموکراسی را جنبه بسیار مهمی از توسعه تلقی می‌کنند که تکمیل کننده پیشرفت‌های صنعتی، اقتصادی

۱. ساموئل هانتینگتون، موج سوم دموکراسی تا پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران، روزنه، ۱۳۷۳، ص ۳۶.

2. Francis Fukuyama.

۳. محمد توحیدفام، چرخش‌های دموکراسی در عصر جهانی شدن (سیری در اندیشه‌های سیاسی معاصر غرب)، تهران، روزنه، ۱۳۸۲، ص ۲۱۵؛ محمد رضا تاجیک، جهانی شدن و فرهنگ، به نقل از:

Francis Fukuyama, "the end of history", the National interest, Number 6, summer 1989, p 4-5.

۴. محمد توحیدفام، همان، ص ۳.



و فرهنگی است و رشد علم و فن آوری را تضمین می نماید. آنها همچنین تصور می کنند دموکراسی تنها بدیل شیوه های جزمی و استبدادی رایج در جوامع سنتی می باشد. تصور بر این است که دموکراسی ضامن تغییر جامعه از وضعیت سنتی به وضعیت صنعتی و توسعه یافته است. دموکراسی در عین حال جایگاه و منزلت خود را مرهون پیشرفت های شگرف علم و فن آوری است که به خوبی توانسته اند ضرورت تحول از جامعه سنتی به جامعه صنعتی را نمایان سازند. تبیین چنین تحولی متضمن معرفی دموکراسی همچون غایت و در عین حال فرآیند تحولات از وضعیت سنتی به وضعیت صنعتی است.^۱

مؤلفه هایی که دموکراسی امروز بر اساس آن معرفی می شود، بسیار فریبنده است و همگان به آن تمایل دارند؛ در حالی که طرفداران این شکل از حکومت، از دور دستی بر آتش دارند و حقیقت آن را در نمی یابند؛ حقیقتی که وجود ندارد. دموکراسی نمی تواند آنچه را ادعا می کند مدافع آن است در عمل پیاده کند. سیطره این دیدگاه بر کتاب مجتهدزاده نیز کاملاً مشهود است. او به شدت از دموکراسی و به خصوص ایده لیبرال آن دفاع می کند و مدینه فاضله خود را در قالب سراب دموکراسی می بیند.

الف. رابطه عدالت و دموکراسی

یکی از نکاتی که مباحث مجتهدزاده در کتاب بارها بر آن تأکید می کند، این است که دموکراسی همان حکومت عدل و حکومت قانون است. سؤالی که در این جا مطرح می شود این است که آیا منطقاً دموکراسی نظریه ای برای برقراری عدالت است یا نه؟ یکی از اصول و شاخصه هایی که بسیاری از نویسندگان غربی یا روشنفکران غربگرا برای دموکراسی می آورند، عدالت، برابری و برقراری عدل در جامعه است. اما دموکراسی قائمه اش با عدل و برابری بسته نمی شود. برپایی عدالت در گرو پشتیبانی نظری یک نظام ارزش شناسی منسجم است که فلسفه جدید فاقد آن می باشد. تأکید بر تفکیک ارزش از دانش و خانه نشینی ارزش ها در فلسفه جدید به علوم اجتماعی فرصت نداده که به طور منظم برای رشد مباحثات ارزش شناختی اقدام نماید و آنها را از صورت بیانیه های تبلیغات انتخاباتی به ساز و کارهای تحقق پذیر اجتماعی تبدیل کند. در فلسفه ای که متافیزیک آن تعطیل است و خرد عملی در انزوای نظریه های متقن به

۱. جمیله علم الهدی، شرق شناسی نوین و انقلاب اسلامی (آموزه یازدهم)، «فراتر از دموکراسی»، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸.



سر می‌برد، دستگاه‌های نظام‌مند ارزش شناختی پدید نمی‌آید و نمی‌توان از دموکراسی انتظار داشت که عدالت را برقرار سازد. گسترش فقر در جوامع توسعه یافته نشان می‌دهد که دموکراسی نه تنها نابرابری را کاهش نمی‌دهد بلکه با کمک فعالیت‌های سیاسی که توسط توده و به صورتی ناخودآگاه انجام می‌شود و حاصل نابرابری سیاسی است، نابرابری را افزایش می‌دهد.^۱

دموکراسی‌ای که مجتهدزاده از آن می‌گوید، ناکارآمدی خود را در جهان غرب نشان داده است. در حقیقت، دموکراسی‌های موجود با تمام تکثر خود راهی به عدل باز نکرده‌اند. این طور نیست که هر چه جهان به سمت دموکراتیک‌تر شدن پیش می‌رود، عدالت هم بیشتر شود بلکه شواهد و آمار حاکی از عکس این قضیه است. توسعه مراقبت و نظارت بیرونی برای محافظت از پیوندهای شکننده‌ای که بر قراردادهای رسمی تکیه دارند، به تدریج اعتماد متقابل اعضای جامعه را کاهش می‌دهد و به نوبه خود به توسعه رویکرد پلیسی در جامعه منجر می‌شود و بر پیچیدگی شیوه‌های پلیسی رایج در مراکز علمی، اقتصادی، سیاسی، صنعتی و غیره می‌افزاید. بدین ترتیب قانون متکی بر قرارداد که برای تأمین منافع اعضای جامعه جدید پدید آمده با گسترش رویکرد پلیسی که به منظور کنترل رفتار و تضمین تداوم قانون و دیگر پیوندهای اجتماعی صورت گرفته، در نهایت آزادی، عدالت، برابری و رفاه را به طور جدی در مخاطره می‌اندازند. امروزه با نگاهی کوتاه به حوادث جهان به خصوص کشورهای داعیه‌دار دموکراسی، از بین رفتن عدالت و روند رو به رشد نابرابری را شاهد هستیم.

ب. قانون و دموکراسی

بخش مهم نوشته‌های کتاب مجتهدزاده با صراحت گویای این مطلب است که دموکراسی همان حکومت قانون است. مجتهدزاده در مطالب خود، از حرف‌های درست، نتیجه نادرست گرفته است. دموکراسی با قانون جمع بسته نمی‌شود.

دموکراسی نظامی عقلانی را در جامعه برقرار می‌کند که برخلاف جوامع سنتی ناشی از عرف، دین، سنت‌ها یا روابط نژادی نیست بلکه بر توسعه و بوروکراسی ناشی از آن استوار می‌باشد؛ زیرا دولت دموکراتیک برای برقراری نظم ناگزیر از تمسک به بوروکراسی است. بوروکراسی به معنای سازمان‌های قاعده‌مند، تابع مسئولیت و تقسیم کار دقیق، دارای سلسله‌مراتب و شرح وظایف و دستورالعمل کاملاً آشکار و ضامن برقراری نظم عقلانی در جامعه دموکراتیک می‌باشد. اما تشکیلات عقلانی دولت دموکراتیک عواطف انسانی

۱. جمیله علم‌الهدی، همان.



و علایق مذهبی را بر اساس قانونی که متکی به رأی عمومی است، در سایه اهداف توسعه و ایده‌های سیاسی مربوط به آن حیس می‌کند. علاوه بر این، باید گفت که این مطلب که هر کجا قانون باشد و به هر شیوه‌ای آن قوانین اجرا شود، شاهد پیاده شدن دموکراسی هستیم، صحیح نیست. رضاشاه در ایران قانون داشت و قوانین خود را با هر طریقی اعمال می‌کرد و حقیقتاً کسی هم جرئت مخالفت با آن را نداشت. آیا می‌توان گفت حکومت رضاخان، دموکراسی است؟ استالین هم در شوروی قانون داشت؛ در حالی که در این حکومت‌ها ذره‌ای دموکراسی دیده نمی‌شود؛ بنابراین عقلانیت این قانون‌ها قابل دفاع نیست.

در برخی قسمت‌ها نویسنده سعی دارد به گونه‌ای غریزدگی را نقد کند اما خودش به تمجید از آن می‌پردازد. فضای شرق‌شناسی، ذهن این دسته از نویسندگان را به گونه‌ای قالب‌دهی کرده است که حتی هنگامی که می‌خواهند غرب را نقد کرده و مقابل آن طرحی ارائه دهند، باز در دام غرب می‌افتند و سخنان القاشده آنان را بازگو می‌کنند و تنها راه نجات و پیشرفت را در دنباله‌روی از غرب و گام برداشتن در مسیر تک‌خطی آنان می‌دانند.

اگر حقیقتاً مجتهدزاده دغدغه قانونمندی جامعه و رفتار بر اساس قانون را دارد، می‌بایست در جست‌وجوی حکومتی باشد که به دین و شریعت نزدیکی بیشتری داشته باشد. کارویژه شریعت در نظام‌های انبیایی، اجرای قانون است. انبیا برای حکومت، شریعت محور عمل می‌کردند و شرایع حکومت‌ها، همان قانون‌هاست. حکومت‌های دینی بر محور قانون بنا شده‌اند و از میان حکومت‌های دینی قانونمندی اسلام قابل توجه است؛ زیرا «حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست.^۱ اما قانونی که نویسنده در سراب دموکراسی خویش جست‌وجو می‌کند، قانون‌های انسانی است؛ «انسانی که موجودی مستقل و قائم به ذات است و با تکیه بر عقل و نیروهای خود، به قانون‌گذاری می‌پردازد و امیال و هوس‌های خود را برآورده می‌سازد. در این بینش انسان به عنوان محور اصلی در هستی‌شناسی و غایت‌جویی‌های ارزشی مطرح می‌شود. همه چیز از او مایه می‌گیرد و در او پایان می‌یابد.^۲» دموکراسی یک حکومت انسانی با قوانین انسانی است که تنها توسط برخی از افراد برای رسیدن به منافع خاص آنها، تدوین شده است.

۱. روح‌الله خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، قم، آزادی، ص ۴۷.

۲. مصطفی جمال، مدرنیته، دین و اصلاحات، قم، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران / مرکز پژوهش‌های صدا و سیما، ۱۳۸۴، ص ۱۴-۱۳.



ج. نقد مبانی دموکراسی

دموکراسی دارای مؤلفه‌هایی است که اصل آنها مورد پذیرش همگان است. نظریه پردازان و نویسندگان مختلف آنقدر دموکراسی را متورم کرده‌اند که در نگاه اول، کسی نمی‌تواند ناقد آن باشد. اینکه دموکراسی در مقابل استبداد است، اینکه دموکراسی حکومت قانون است، اینکه دموکراسی فرصتی برای مشارکت مردم است و اینکه دموکراسی حکومت عدالت و برابری است و... را کسی نمی‌تواند رد کند. نهایت انتقاد به دموکراسی تاکنون این بوده است که مروجان آن نتوانسته‌اند آن را به شکلی که باید، اجرا کنند. ولی انتقاد اساسی بر دموکراسی نه فقط بر چگونگی اجرای آن در کشورهای مدافع دموکراسی بلکه بر مبانی و زیرساخت‌های دموکراسی است. با نگاهی عمیق‌تر به این مفهوم می‌بینیم که روی بنیادهای سست و موهوم، شعارهای زیبا و فریبنده نشسته است. بنیادهای دموکراسی، توانمندی و ظرفیت لازم برای ایفای ارزش‌هایی که بر آن بار شده است را ندارد و منطقاً هم نمی‌تواند این اعتباراتی را که بیان می‌کند داشته باشد. بنیادهای دموکراسی عبارت‌اند از: تکثرگرایی، قراردادی بودن، سیالیت و اعتباری بودن و نسبیّت.

پس از دوره تاریکی غرب و ورود به عصر رنسانس، تحولات گسترده‌ای در غرب شکل گرفت که به گونه‌ای به هم ریختگی سیاسی و هرج و مرج ساختاری را به دنبال آورد. آنچه به واقع بر این هرج و مرج نظری فائق آمد، راه حلی بود که از سوی نظریه پردازان قرارداد اجتماعی عرضه گردید. در فضای تکثر فزاینده‌ای که حاصل گسترش روح تفکیک‌گرایی مدرن می‌باشد، ایده قرارداد اجتماعی ظهور کرد تا به عنوان ابزاری برای فائق آمدن بر این کثرت روزافزون به کار رود و بقای جامعه را از طریق تشکیل گروه‌های اجتماعی ممکن سازد؛ یعنی به دنبال ظهور و استیلای تفکیک‌گرایی در حوزه فلسفه، علم و اخلاق، قراردادگرایی در عمل اجتماعی ظهور نمود و امیدی برای استمرار زندگی اجتماعی و بقای جامعه پدید آورد.

در قلمرو سیاست نیز با توجه به غیبت عناصر وحدت‌بخش سنتی نظیر دیانت و قومیت، یکپارچگی اجتماعی تنها از طریق قرارداد حاصل می‌شد. قراردادگرایی به عنوان خصیصه تمدن جدید در حوزه سیاست به نظریه دموکراسی منتهی گردید. ایده قرارداد اجتماعی الگوی مناسب حکومت متکی به توافق عمومی را عرضه نمود و توانست با ساماندهی نظریه دولت مدرن، نظم قانون‌مدار را جایگزین نظم قدرت‌مدار سنتی کند و با به کارگیری ساز و کارهای جلب توافق عمومی دخالت افراد جامعه را در سرنوشت



خویش ممکن ساخت.^۱ بدین ترتیب دموکراسی از گسترش توأم دوتایی‌ها^۲ و قراردادها پدید می‌آید. کثرت‌بینی و قراردادگرایی در زمره مهم‌ترین ویژگی‌های روح مدرن است که در دموکراسی به هم رسیده‌اند.

اما در اعتباری بودن هیچ‌گاه نمی‌توان به برابری، آزادی، برادری، قانون‌مداری و... رسید. اینها استعمار و استحمار است. لازم به ذکر این نکته است که برخلاف تصور همگان، دموکراسی نوعی سلطه و نابرابری را در ذات خود دارد. دموکراسی تکثرگرایی را ارج می‌نهد، ولی تکثر روزافزون نوعی رویکرد فروکاهنده را در عصر جدید گسترش داده است که بر ترجیح یک قطب دوتایی‌ها بر دیگری متمرکز می‌باشد.^۳

شاید بتوان گفت فلسفه و دموکراسی شباهت‌های بسیاری به هم دارند. البته در اینجا، ساحت فلسفه در اجتماع «پیامدهای فلسفی اجتماع» و دموکراسی در اجتماع «پیامدهای اجتماعی دموکراسی» مدنظر است. دموکراسی و فلسفه هر دو هنگامی که می‌خواهند جامعه را بسازند به کثرت‌گرایی می‌رسند. تفسیری که هر دو اینها از جامعه دارند به کثرت‌گرایی می‌انجامد. خود دموکراسی هم در تفکر غربی زاینده فلسفه غرب است. دموکراسی «کار بست اجتماعی» فلسفه جدید است. فلسفه جدید هنگامی که می‌خواهد چهره اجتماعی به خود بگیرد، دموکراسی می‌شود. بنیاد عالم اسلامی روی فلسفه نیست ولی بنیاد غرب بر روی فلسفه بنا شده است و ضرورتاً به کثرت می‌رسد. این کثرت در عرصه نظری شاید بسیار جذاب باشد اما در عرصه عمل با چالش‌های جدی مواجه است.

د. آرمان شهر دموکراسی

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، شکل مطلوب دموکراسی مجتهدزاده که در کتاب خویش آن را تمجید می‌کند دموکراسی انگلیس است. نوشته‌های کتاب گویای این مطلب است که مؤلف به شدت تحت تأثیر انگلستان بوده و در قسمت‌های مختلف آن را به عنوان نمونه و مدل مطلوب خود بیان می‌کند.

۱. جمیله علم‌الهدی، همان.

۲. ولی تقسیمات دوتایی که پیش از دکارت آغاز شده بود و در فلسفه او بارور شد پس از او به طور شگفت‌انگیزی ادامه یافت. این دوگانه‌انگاری در همه عرصه‌های زندگی بشر گسترش پیدا کرد. در حوزه علوم، علوم طبیعی و علوم انسانی شکل گرفت. حوزه زندگی انسانی به دو قلمرو اجتماعی و فردی تقسیم گردید. سپس حوزه اجتماعی، خود به دوتایی‌هایی نظیر دولت/ملت، فرد/جامعه، هدف/وسیله، هزینه/فایده، برنامه/اجرا، ضابطه/ابطه، اقلیت/اکثریت، زنانه/مردانه، معلم/شاگرد، حاکم/محکوم، رئیس/مردوس و غیره ادامه پیدا کرد و به تکثری عجیب منجر شد.

۳. برای مثال در دوتایی ذهن/بدن، بدن و در دوتایی دانش/ارزش، دانش و در دوتایی عقل/عاطفه، عقل و در دوتایی عینیت/ذهنیت، عینیت و در دوتایی فرد/جامعه، جامعه و در دوتایی هدف/وسیله، هدف و در دوتایی زنانه/مردانه، مردانه و در دوتایی ضابطه/ابطه، ضابطه و در دوتایی دولت/ملت، دولت و... اولویت دارد.



اولاً باید این نکته را در نظر داشت که شیفتگی مانع از فهم است. مجتهدزاده به قدری شیفته دموکراسی انگلیسی شده که گویا منجلابی را که امروز خود انگلیس به واسطه دموکراسی درون آن افتاده، نمی‌بیند؛ دموکراسی‌ای که در آن ظلم و نابرابری تا حدی است که شهروندان انگلیسی را به ستوه آورده است. خشونت پلیس انگلیس در مقابله با حرکات‌های کاملاً مردمی، تنها می‌تواند گویای توهمی بودن حکومت مردم در بریتانیا باشد. شیوه حکومت انگلیس و چالش در اساسی‌ترین مؤلفه‌هایی که مجتهدزاده و نویسندگان مشابه وی از آن به عنوان زیربنای دموکراسی یاد می‌کنند، حکایت از عدم مطلوب بودن حکومت انگلیس دارد و نابرابری و بی‌عدالتی یکی از شاخصه‌های حکومت امروز انگلیس است.

ثانیاً شکل دموکراسی انگلیس به معنای دقیق کلمه «حکومت مردم» نیست. دموکراسی پارلمانی امروز بریتانیا محصول هفتصد و پنجاه سال فراز و نشیب و دو جنگ داخلی خونین بوده است؛ اما بعد از آن همه تلاش در همین چهار، پنج سال اخیر است که پارلمان برای نوسازی و دموکراتیک‌تر شدن طرح‌هایی اساسی فراهم کرده است. هنوز کلیه مصوبات مجلس باید به امضا ملکه برسند و آخرین مرحله تصویب کلیه مصوبات مجلس ممه‌ور شدن به «مهر سلطنتی» است. اگرچه این امر جنبه تشریفاتی دارد و ملکه در پنجاه سال گذشته کلیه مصوبات مجلس را بدون دخل و تصرف مهر کرده است، اما از نظر نمادین تأیید نهایی مصوبات توسط ملکه به معنای آن است که هنوز «مشروعیت قوانین» از نهاد سلطنت سرچشمه می‌گیرد و رأی مردم به تنهایی کفایت نمی‌کند. تنها نکته‌ای که به ذهن می‌رسد این است که دموکراسی‌ای که مجتهدزاده در انگلیس جست‌وجو می‌کند متمایز از دموکراسی به معنای جاافتاده آن است!

ثالثاً کتاب علمی کتابی نیست که صرفاً توصیه‌های اخلاقی کند. اینکه رعایت قانون، عدالت، برابری و... خوب است، قابل قبول همگان می‌باشد. اما مسئله اصلی اجرای این ارزش‌های اخلاقی است. آیا این هنجارهای اخلاقی شایسته، صرفاً در حکومت دموکراسی قابل اجراست؟ نسخه آنانی که این گونه مباحث را برای ما تجویز می‌کنند به شکلی ناپیدا حل شدن ما در ساحت مدرن است.

• عصیبت باستان‌گرایانه

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد تمایلات ایرانی مجتهدزاده کاملاً مشهود است. اینکه فردی چندین دهه در انگلیس زندگی کرده باشد و برخلاف برخی نویسندگان غرب‌زده که اصالت خود را فراموش می‌کنند، دغدغه‌های ایرانی باشد، بسیار ستودنی است؛ اما

این دغدغه‌ها در این کتاب حالت افراطی پیدا کرده است. در اینجا به شکل هدفمندی، مؤلفه‌هایی برای تبیین هویتی ایرانی معرفی شده است که نوعی عصبیت ویژه نسبت به ایران باستان دیده می‌شود؛ یک ایدئولوژی باستان‌گرایانه.

الف. برجسته‌سازی ایران باستان

یکی از خصلت‌های روشنفکران ایرانی آن است که اینان در نوشته‌ها و گفته‌های خویش همواره بر ایرانی بودنشان بیش از اسلامی بودنشان تأکید دارند و به عبارت دقیق‌تر می‌توان گفت روشنفکران ایرانی در صدد رواج مکتب ایرانی هستند. این تلاش در دوران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز بسیار مطرح بود اما با فرم و قالبی متفاوت از امروز.

سیاست ناسیونالیستی و ایدئولوژی باستان‌گرایی رضاخان و طرفدارانش در حزب تجدد دوره‌های چهارم و پنجم مجلس در زمان وی، نمونه این تفکر است. او که فکر می‌کرد می‌توان ایرانی بدون تشیع داشت، سیاستی در پیش گرفت که هدف نهایی آن سکولار کردن جامعه بود. وقتی هم خلأ ایدئولوژی و فکری را حس کرد، به ایران باستان برگشت و در فرهنگ قبل از اسلام ریشه‌های خود را جست‌وجو نمود. البته این سیاست بازگشت به ایران باستان از دوره مشروطه شروع شده بود و مروجان آن هم سکولارهای اولیه نسل اول و دوم آن دوره بودند. سیاست رضاخان در تفوق و پیروزی جناح سکولار مشروطه بر جناح مذهبی و برگشت ایران به قبل از اسلام خلاصه می‌شد؛ منتهی ایران قبل از اسلام، مذهب و ایدئولوژی قابل توجهی نداشت تا بتواند در مقابل تشیع مقاومت کند. نه زرتشتی‌گری و نه فرهنگ ایران باستان یارای مقابله برابر عمقی که تشیع در جامعه ایران پیدا کرده بود نداشت و اصولاً نمی‌توانست داشته باشد؛ سرانجام رضاخان به عنوان یک چهره منفور ملی از ایران رفت و ننگ ابدی را برای خود خرید.

مطالبی که مجتهدزاده از ایران باستان مطرح می‌کند، طبیعی است که باید با آنچه در قالب ناسیونالیسم ایرانی زمان رضاشاه گفته می‌شد، تفاوت‌هایی داشته باشد؛ زیرا وی در انتهای یک تاریخ است. مسلماً نقص‌های واضح آن را نه می‌پذیرد و نه به آن اشاره می‌کند. اما جنس تفکر همان است لیکن با پوششی متفاوت. وی زمانی در مورد ناسیونالیسم صحبت می‌کند که ما به لحاظ عملی یک تئوری فقهی داریم. در مدل روشنفکران ناصری و رضاخانی خیلی عریان و راحت از ناسیونالیسم ایرانی بحث می‌شد؛ چون در مقابل آنها یک تئوری عملی وجود نداشت. واضح است که مجتهدزاده و دیگر نویسندگان پیرو این تفکر نمی‌توانند مانند آنها صحبت کنند. تلاش برای برجسته‌تر



مجتهدزاده بر خلاف بسیاری

از روشنفکرانی که در دوران اقامت یا تحصیل خود در غرب، هویت خود را فراموش کرده و

مجبذب غرب می‌شوند، سعی کرده است به ایران، گذشته آن و ظرفیت‌های موجود اشاره کند. او قدمت سیستم حکومتی منظم و سازماندهی شده ایران را بیشتر از یونانی می‌داند که امروز تمام افتخار غرب به آن است.

ب. انحرافات در تاریخ‌نویسی

مجتهدزاده تصریح دارد که تاریخ ایران با قصد و غرض برخی افراد خاص نوشته شده و بسیاری از واقعیت‌ها در آن نادیده گرفته شده است. نگاهی که ایشان به تاریخ دارد، صرفاً مبتنی بر بعد نقلی تاریخ است. در حالی که تاریخ بر دو نوع است: تاریخ نقلی و تاریخ تحلیلی. تاریخ نقلی همان جزییات است؛ مثلاً انقلاب مشروطیت در سال ۱۲۸۵ش به پیروزی رسید یا رضاخان در ۱۳۰۴ش تاجگذاری کرد؛ اما تاریخ تحلیلی بیان «چونی»‌ها و «چرایی»‌هاست و علل وقایع است که در این مورد هر چه از واقعه دورتر شویم بهتر می‌توانیم واقعه را تحلیل کنیم و هر چه به واقعه نزدیک‌تر باشیم تاریخ نقلی آن را بهتر می‌توانیم بنویسیم؛ مثلاً اگر در انقلاب مشروطه بودیم وقایع انقلاب مشروطه را بهتر می‌فهمیدیم اما امروز که ۱۰۰ سال از آن تاریخ گذشته است بهتر می‌توانیم آن را تحلیل کنیم.

امروزه درباره ایران باستان نیز شاید به دلایل مختلف، تاریخ نقلی کاملاً صحیحی در دست نداشته باشیم اما با توجه به آنچه از تاریخ ایران در دست ماست و آنچه در تاریخ اقوام و ملل مختلف و همچنین آیات و روایات اسلامی در مورد ایران آمده است، می‌توانیم تحلیل‌های خوبی از آن دوران ارایه دهیم.

آنچه مجتهدزاده درباره انحراف تاریخ بیان می‌کند، شاید در مورد برخی حوادث درست باشد اما به دو دلیل ما نمی‌توانیم این سخنان را از وی بپذیریم:

اول آنکه آنچه وی در مورد انحرافات موجود در تاریخ می‌گوید، صرفاً یک ادعا و

۱. رضاخان و پسرش از ایران باستان حکومت سلطنتی را اتخاذ می‌کردند و قدمت آن را در مقابل قدمت اسلام قرار می‌دادند. امروز روشنفکران که نمی‌توانند با صراحت از سلطنت دفاع کنند، از ایران باستان حکومت «دموکراسی» را استخراج می‌نمایند.



کلی‌گویی است. وی هیچ دلیل علمی برای آن ارایه نکرده است. استنادات وی در اینجا بسیار ضعیف است.

دوم آنکه اگر با این نگاه بخواهیم به تاریخ ایران بنگریم، قبل از هر چیز تمام نوشته‌های خود مجتهدزاده زیر سؤال می‌رود. مگر نه اینکه او نیز نقلی از تاریخ ایران دارد. چه دلیل موجهی برای پذیرفتن سخنان وی وجود دارد. آیا اینکه در بسیاری از قسمت‌های مختلف کتاب تنها سخنان یک یا چند نویسنده مورد استناد وی بوده،^۱ می‌تواند دلیلی برای پذیرش دیدگاه وی درباره تاریخ ایران باشد؟

سوم آنکه او در تحلیل خود رویکرد گسست تاریخی را دارد و پیوستگی تاریخی دیده نمی‌شود. در رویکرد او به تاریخ ایران، مؤلفه‌های ایران باستان محصور در همان زمان است و آن را در طول تاریخ گسترش نداده است و این انحرافی عمیق در تاریخ‌نویسی وی به وجود می‌آورد. به عنوان مثال آیا در طول تاریخ ایران از دوران باستان تاکنون حتی در فضای بعد انقلاب اسلامی ایران، هیچ مؤلفه‌ای از عدل و قانونمندی نبوده که ما مجبور باشیم برای تبیین هویت خویش به باستان برگردیم؟! رویکرد گسست تاریخی و نگاه انفصالی در بحث هویت، با مباحث اساسی هویت هم مغایرت دارد.

ج. دموکراسی در ایران

یکی از پیش‌فرض‌های مجتهدزاده در کتاب مورد بحث این است که حکومت ایران، دموکراسی بوده است. در این راستا، همان‌طور که در قسمت تقریر کتاب هم بیان شد مجتهدزاده به شدت بر ایرانی بودن دموکراسی اصرار می‌ورزد؛ اما باید اذعان کرد که هر چند ایران دارای نظام حکومتی پیشرفته‌تر و منسجم‌تری نسبت به سایر کشورها در دوران‌های گذشته بوده است اما اینکه با یک چینش فکری آن را دموکراسی بدانیم، خیلی دقیق نیست. نویسندگان بر این باور است که چون دموکراسی بهترین شکل حکومت است و از آنجا که ایران باستان هم بهترین شکل حکومت را نسبت به سایر ملل در دوره‌های باستان داشته است، پس حکومت ایران باستان دموکراسی بوده است. با بررسی اجمالی تاریخ، نادرست بودن این سخن روشن می‌شود.^۲

۱. به عنوان نمونه مجتهدزاده در بخشی از صفحات کتاب، ارجاع مطالبش را - به خصوص در مورد ایران - به نویسندگانی با نام‌های گامتن داده است. ایشان که یکی از اساتید مجتهدزاده در دانشگاه آکسفورد بوده، در نامه خصوصی به مجتهدزاده، اجازه استفاده از یادداشت‌هایی، را داده است. یا اینکه به کتاب‌های دیگر خودش استناد داده است. به هر حال، هم اینها و هم سایر مستندات وی بیشتر جنبه توصیفی دارند تا اینکه منابع قابل استناد تاریخی باشند. آنچه نیز وی از اسناد تاریخی به آنها اشاره نموده، مربوط به اسناد دولتی بریتانیاست یا حتی در مورد ایران به نویسندگانی استناد کرده که خود آنها نوشته خود را از نویسندگان غربی گرفته‌اند.

۲. در بخشی از تاریخ ایران قبل از اسلام شاهد جریان‌هایی مانند حمله مغول‌ها، یاساهای چنگیز و... هستیم. این جریان‌ها چگونه می‌تواند دموکراسی باشد؟

مجتهدزاده به مؤلفه عدالت در نظام سیاسی ایران باستان اشاره می‌کند و بر آن اساس، حکومت آن را دموکراسی می‌خواند. ذکر دو نکته در اینجا لازم است. اول اینکه همان‌طور که در قسمت قبل هم اشاره کردیم، قائمه دموکراسی با عدالت بسته نمی‌شود و ضرورتاً حکومت عدل محور، دموکراسی نیست؛ دوم اینکه نظام ایران قبل از اسلام نمونه‌ای از یک نظام کاستی بوده است. در نظام‌های کاستی رضایت هست، اما عدالت نیست. اصل قضیه مبتنی بر ظلم فاحشی است که ایده کمال‌خواهی را صرفاً از یک طبقه گرفته است.^۱ این تعریف که جوهره و ذات هویت ایرانی «عدالت» است بار آرمان‌خواهانه، ایدئولوژیک یا تجویزی دارد؛ یعنی هویت را نه به عنوان مقوله‌ای که محقق است بلکه به عنوان امری عرضه می‌کند که ما خواستار آن هستیم و می‌خواهیم خود را در قالب آن تعریف کنیم.

آنچه از نوشته‌های مجتهدزاده برمی‌آید این است که هویت دموکراسی ایرانی قدمتی بیشتر از هویت شیعی آنان دارد. وی تنها چند مؤلفه از دموکراسی امروز را در ایران باستان کنکاش می‌کند و به اصالت دموکراسی در ایران نظر می‌دهد. در حالی که دموکراسی در ایران به معنای امروزی آن قدمتی ۱۰۰ ساله دارد. به عقیده صاحب‌نظران تاریخ ایران، هویت شیعی ایرانیان قدمتی ۱۴۰۰ ساله از زمان ظهور اسلام و به صورت مستقل دست کم ۵۰۰ سال قدمت دارد:

استقلال جدید ایران، یک استقلال ۵۰۰ ساله با هویت شیعی است و بحث آزادی و دموکراسی در ایران و مباحثی مثل مجلس، توسعه، نوگرایی و مانند آن سابقه‌ای ۱۰۰ ساله دارد. البته مشروطه‌خواهان و اکثر نخبگان سیاسی-اجتماعی ایران در ۱۰۰ سال اخیر، لزومی نمی‌دیدند که در نوشته‌های اجتماعی-سیاسی خود از استقلال ایران صحبت و دفاع کنند؛ زیرا چهار قرن بود که استقلال ارضی و سیاسی در ایران حاصل شده بود و آنها در پی حل مسائل دیگری بودند. طبیعی هم است؛ چنانکه مثلاً اگر یک فلسطینی هم بخواهد درباره وطن خود کتابی بنویسد، مجال و فرصت ندارد که از دموکراسی و توسعه بحث کند و اول باید از استقلال و مبارزه با اشغال حرف بزند. هندیان هم تا قبل از استقلال همین‌طور بودند و تاریخ جدید هند قدمت زیادی ندارد؛ همچنین است آمریکا با ۲۰۰ سال سابقه. پس ۵۰۰ سال سابقه استقلال جدید ایران در

۱. نظام حکومت ساسانیان در ایران آن‌طور که به غلط در برخی نوشته‌ها آورده شده، عادل نبوده است. حتی در برخی مثل‌ها انوشیروان را به «گیاه شیرین‌بیان» تشبیه نموده‌اند. همان‌طور که می‌دانیم «گیاه شیرین‌بیان» به قدری تلخ است که از شدت تلخی بسیار نام «شیرین‌بیان» بر آن نهاده شده است. ظلم در حکومت انوشیروان هم به قدری زیاد بوده است که به کنایه از وی به عنوان «حاکم عادل» یاد کرده‌اند.



دوران صفویان، از لحاظ زمانی مهم و از نظر معیارهای جهانی و ریشه‌دار بودن، فاصله زمانی خوب و پر عظمتی است.^۱

• هویت ایرانی

«هویت» اصطلاحی است که در زبان فارسی به کار برده می‌شود ولی در اصل عربی است و معادل کلمه «الهویه» می‌باشد. در فرهنگ لغت معین، واژه هویت به ذات باری تعالی، هستی و آنچه موجب شناسایی شخص بشود، معنی شده است.^۲ این لغت ترکیبی است از «هو» یعنی «او» که ضمیر مفرد مذکر است و «یت» که علامتی مصدری است و مرجعی برای ضمیر «او» (مانند انسانیت، شخصیت و...) پس هویت را می‌توان به او بودن یا شناخته شدن کسی یا چیزی معنا کرد؛ شناختی که او را از دیگری در عین اشتراک در کلیات در جزئیات و دقائق متمایز می‌کند. همچنین هویت را می‌توان یک مؤلفه ذهنی و درونی دانست؛ احساس درونی‌ای که انسان سعی دارد با نمادها و نشانه‌هایی آنها را تحقق بخشد. هر انسانی تمایل دارد که هویت خود را آگاهانه در یک گروه خاص جست‌وجو کند. هویت مقوله‌ای است که در متن حیات اجتماعی شکل می‌گیرد و یک نوع سیالیتی دارد.

هویت همان مجموعه خصایصی است که احساس درونی شخص را تعیین می‌کند. احساس هویت از مجموعه متفاوت احساس‌ها ترکیب می‌شود: مانند احساس وحدت، احساس هم‌سازی، احساس تعلق، احساس ارزش، احیای استقلال و احساس اعتماد سازمان یافته بر محور اراده موجود. بنابراین هویت را در یک کلام می‌توان «محتوای درون» هر چیز دانست. لازم به ذکر است که این مفهوم نیازمند یک نوع درک انضمامی است نه انتزاعی و تبیین مسائل در حوزه انتزاع آسان‌تر است.

الف. دیدگاه‌های مختلف درباره هویت ایرانی

امروز در تبیین هویت ایرانی، نویسندگان و تحلیل‌گران به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

اول؛ برخی از نویسندگان در بیان هویت ایرانی به گذشته ایران باستان تمسک پیدا کرده و آن را سازنده هویت ایرانیان می‌دانند. این اندیشه در حقیقت ادامه همان تفکراتی است که در سال‌های پس از مشروطه شکل گرفت و در دوران پهلوی با تکیه بر سیاست‌های باستان‌گرایی رضاشاه و محمدرضا به نقطه اوج خود رسید. امروز نیز برخی

۱. موسی نجفی و موسی حقانی، «زوایای تاریخ‌نویسی ایرانی تاریخ ایران»، کیهان، ۱۳۸۶/۳/۲۴.

۲. محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۴، ص ۲۲۸.

۳. محمدجعفر محبوب، «ما کیستیم و از کجاییم؟»، مهاجر، سال هشتم، ش ۷۲-۷۱، ص ۲۸.

طرفدار این دیدگاه بوده و به شکل‌های مختلف در صدد برجسته کردن آن در قالب ناسیونالیسم و تفکرات پان ایرانیسم هستند.

دوم؛ برخی دیگر هویت اسلامی را به عنوان تنها سازنده هویت ایرانیان دانسته و شعار «بازگشت به خویشتن» را مطرح می‌کنند.

سوم؛ دسته‌ای دیگر روشنفکران غرب‌زده‌ای هستند که بیشتر در فضای عصر مشروطه در تبیین هویت ایرانی غلبه را به مدرنیته داده و معتقدند با ورود ایدئولوژی و تکنولوژی غرب می‌بایست هویت آنان را نیز اتخاذ نمود و به تعبیری از فرق سر تا نوک پا فرنگی شد. هویت‌های غیر غربی از نظر آنان بی‌هویتی قلمداد می‌شود. این تفکر که تا قبل از ورود به مباحث پست مدرن‌ها بسیار نادر بود، با گسترش اندیشه‌های پست مدرن قالب نوینی به خود گرفت. در تفکر پست مدرنیسم هویت وارد فضای بحران زده‌ای شد که به تعبیر شایگان هویت‌ها چندتکه شده و دیگر نمی‌شد از هویت سخن گفت. البته در همین فضا مباحث جهانی‌سازی نیز مطرح گردید که اصالت را به غرب داده و هویت را بر اساس هژمونی گفتمان غرب باز تعریف نمود. لذا دوباره تفکراتی پیدا شد که هویت ایرانی را طبق هویت غرب تشریح می‌کرد.

چهارم؛ دیدگاه دیگر، دیدگاهی است که به عنوان دیدگاه غالب در باب هویت ایران مطرح گردیده و بسیاری از روشنفکران و نویسندگان امروز از آن حمایت می‌کنند. در این نگاه، هویت ایرانی به صورت رودخانه‌ای مطرح می‌شود که دارای سه شاخه ایرانی، اسلامیت و مدرنیته است. البته ذکر این نکته لازم است که مدافعان این دسته معمولاً اهداف خود را با تلفیق دیدگاه‌ها با ظرافت خاصی دنبال می‌کنند. مجتهدزاده در این دسته قرار می‌گیرد. عمده معتقدین به این دیدگاه در واقع به نوعی گرفتار بحران هویتی شده‌اند که ناشی از تلاقی سنت و تجدد در افکار ایشان است. اینان می‌خواهند از یک سو بر گذشته خود تکیه کنند، از سوی دیگر تفکر اسلامی را که حقیقتاً نمی‌توان آن را جدای از فرهنگ ایرانی کرد، داشته باشند و هم قالب فکری خود را که متأثر از اندیشه‌ها و فضای غرب است، پیاده کنند.

ب. هویت اسلامی در ایران

هیچ‌یک از دیدگاه‌هایی که در قسمت قبل مطرح شد، ظرفیت بیان شاخص‌های هویت امروز جامعه ایران را به معنای دقیق کلمه ندارد. به تعبیر بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران «... اساساً فرهنگ هر جامعه، هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد...»^۱

دموکراسی‌ای که مجتهدزاده از آن می‌گوید، ناکارآمدی خود را در جهان غرب نشان داده است. در حقیقت، دموکراسی‌های موجود با تمام تکثر خود، راهی به عدل باز نکرده‌اند. این طور نیست که هر چه جهان به سمت دموکراتیک‌تر شدن پیش می‌رود، عدالت هم بیشتر شود بلکه شواهد و آمار حاکی از عکس این قضیه است

و با توجه به اصالت و ظرفیت فرهنگ اسلامی باید گفت هر چند نمی‌توان مؤلفه‌های هویتی ایران قبل از اسلام را نادیده گرفت، اما باید اذعان کرد که اسلام دارای توانایی لازم برای بازسازی هویت ایرانی است. هویت ایرانیان تا قبل از ظهور اسلام بر اساس ویژگی‌ها، ارزش‌ها، آداب، سنن و هنجارهای ایران باستان تعریف می‌شد. با ورود اسلام به ایران گفتمان اسلام بر سایر گفتمان‌های مسلط برتری یافت و بر این اساس هویت ایرانیان نیز درون آن قرار گرفت و

با توجه به ارزش‌های اسلامی مفصل‌بندی شد. از این پس مؤلفه‌های اسلامی-ایرانی^۱ بود که به ایرانیان هویت بخشید. لیکن با توجه به تلاش‌هایی که سلاطین ایرانی برای تداوم حکومت خویش داشتند به مرور از اسلام فاصله گرفتند تا جایی که در قرن اخیر شاهان پهلوی در راستای منافع شخصی خویش، هویت اسلامی ایرانیان را به حاشیه رانده و برای تبیین هویت، تنها به سمت ایران باستان روی آوردند.

اسلام در ایران همه هویت‌های غیر خود را نفی نکرد؛ برخی از آنها را پذیرفت؛ برخی را اصلاح نموده و تنها برخی را که در تراجم اصول و مبانی اسلامی بود، کنار نهاد. در همان زمانی که اسلام وارد ایران شد، از برخی سرمایه‌های آن استفاده نمود و حتی آن را تقویت کرد. به عنوان نمونه می‌توان به «نوروز» که یکی از آیین‌های باستانی در فرهنگ ایرانیان بود اشاره کرد که روایات متعددی در پذیرش آن توسط اهل بیت (ع) وارد شده است. اگرچه در شکل‌دهی هویت یک سرزمین، مؤلفه‌هایی همچون زبان، حوزه تمدنی، تاریخ مشترک، ژن مشترک و... تأثیرگذار است، اما باید به این مطلب توجه داشت که جان‌مایه بحث هویت، دین است. «دین و مذهب در ایران، الهام‌بخش سایر مؤلفه‌های هویتی هم [شده] هست؛ به طوری که نمی‌توان اسطوره‌ها، رسوم، هنرها، و میراث ادبی

۱. در فضای بعد از انقلاب اسلامی، در کنار هویت اسلامی-ایرانی، هویت ایرانی-اسلامی نیز توسط برخی مطرح شده است. هر دوی این دیدگاه‌ها، به عناصر هویتی اسلام و ایران توجه دارند. اما اکثر معتقدان به دیدگاه هویت ایرانی-اسلامی، اسلام را در قالب ایران تبیین می‌کنند ولی طرفداران دیدگاه هویت اسلامی-ایرانی با در نظر داشتن سابقه هویت ایرانیان قبل از ورود اسلام، معتقدند هویت ایرانی درون هویت اسلامی جای گرفت و غلبه با اسلام است. تفاوت این دو دیدگاه، در عرصه نظری بسیار کم‌رنگ و البته ظریف است؛ اما در عرصه عملی به خصوص زمانی که منافع ایرانی با مصالح اسلامی در یک راستا نباشد، طرفداران دیدگاه اول ایرانی می‌شوند. به عبارت دیگر هویت آنان اول ایرانی است و بعد مسلمان. اینان هویت ایرانی خود را در سطوح مختلف کاربردی می‌بینند اما هویت اسلامی را تنها به سطح فردی تقلیل می‌دهند. اما دیدگاه دوم، ایرانی‌ت را درون اسلامیت تبیین می‌کند و هویت اسلامی را دارای ظرفیت‌های بالاتری برای هویت‌بخشی به ایرانیان می‌داند.



و زبان را جدای از مضمون دینی آنها بررسی کرد.^۱ یکی از صاحب‌نظران مباحث هویتی ایران، این مسئله را جزء ذات ایرانیان می‌داند و می‌نویسد: «ذات برای ایرانی‌ها نوعی حقیقت‌خواهی و دین‌داری است که با عنصر تعالی‌خواهی موجود در اسلام هماهنگ است؛ بنابراین نه تنها اجزای این حقیقت ذاتی با هم تنافر ندارند، بلکه نوعی جذبه بین این اجزای ذاتی وجود دارد.»^۲ به عبارت دیگر «با ظهور اسلام، روح سرگشته ایرانی که تشنه عدالت و معنویت بود، به آرامش رسیده و خود خواسته است که این معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی جدید را مکمل و جانشین هر آنچه در انبان تاریخی و فرهنگی خود دارد، کند و البته این وضعیت جدید، جزیی لایتجزا از هویت ملی ایران شد.»^۳

نویسنده کتاب هویت و دموکراسی در ایران، همانند نویسندگانی همچون سروش - که بر این اعتقاد است که روشنفکر بایستی از یک سو با فرهنگ غالب بشری که همان غرب و مدرنیته است آشنا باشد و از سوی دیگر بر باورها و ایستارهای ملی ایرانیان تأکید کند و سعی نماید اندیشه‌های اسلامی و دینی را نیز در آن جای دهد - هر چند به برخی مؤلفه‌ها و ارزش‌های اسلامی نیز در کتاب اشاره می‌کند اما با تعصبی خاص، محوریت مباحث هویتی را به ایران باستان می‌دهد. در بحث از هویت ایرانیان، هر چند مجتهدزاده مدعی است که به هر سه عنصر ایرانییت، اسلامیت و مدرنییت توجه دارد اما در نوشته‌های او می‌بینیم که وی عامل اسلام را فقط نام برده و در حقیقت نقشی برای آن قائل نیست و در تبیین نقش هویت اسلامی، هویت اسلام را صرفاً در حوزه جغرافیای سیاسی صفوی مطرح می‌کند.

در مورد ارتباط اسلام و ایران نیز با وجود اینکه این ارتباط دو سویه را هم می‌پذیرد و هم بر آن تأکید می‌کند که این از نقاط قوت وی است، اما در نهایت به گونه‌ای سخن می‌گوید که اسلام را به خدمت ایران در می‌آورد. وی در مورد خدمات متقابل اسلام و ایران به قدری تأثیرات ایران بر گسترش علوم در اسلام را وسیع می‌داند که برخی از علوم اسلامی همچون فلسفه، عرفان، کلام و حتی فقه را ایرانی تلقی می‌کند.

فرا آمدن اسلام و گسترش آن در فلات ایران اثر ژرفی در این کشور به عنوان یک قدرت سیاسی و یک هویت، اثر فرهنگی و مدنی گسترده‌ای در ایران گذارد. اسلام دینی تازه و پر نیرو به ایران هدیه کرد و از ایران هدایای فرهنگی و مدنی فراوانی چون اخترشناسی، پزشکی، کیمیاگری

۱. قدیر نصری، مبانی هویت ایرانی، تهران، تمدن ایرانی، ۱۳۸۷، ص ۱۹.

۲. موسی نجفی، تکوین و تکون هویت ملی ایرانیان، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۵، ص ۷.

۳. موسی نجفی، ساحت معنوی هویت ملی ایرانیان، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۴، ص ۲۸.



(شیمی)، صنایع گوناگون، هنرها، دست‌ساخت‌ها و معماری، فلسفه، عرفان، کلام و فقه و ... دریافت نمود.^۱

ایران اسلامی، یک ترکیبی مزجی^۲ است. آن قدر مناسبات اینها در هم تنیده شده که قابل تفکیک نیست. کدها و مؤلفه‌های اسلامی، ایران را تقویت کرده و مؤلفه‌های ایرانی نیز در گسترش اسلام مؤثر بوده است. اما آنچه هویت ایرانی را پس از ورود اسلام ساخته، هویتی اسلامی است با شاخصه‌های ایرانی.

ج. ژئوپلتیک شیعه

مجتهدزاده در عنوان کتاب آورده است «دموکراسی و هویت ایرانی؛ بحثی در ژئوپلتیک و جغرافیای سیاسی ایران». بر این اساس انتظار می‌رود که نویسنده نقش قابل توجهی به جغرافیای سیاسی ایران در شکل‌دهی هویت ایرانی دهد. نویسنده با وجود اینکه مطالب متعددی را در بحث ژئوپلتیک ایران در کتاب گنجانده است، اما این مطالب به گونه‌ای است که اگر از کتاب حذف هم شود هیچ خللی به آن وارد نمی‌کند. در حقیقت نویسنده نتوانسته ارتباط بین هویت و جغرافیای سیاسی ایران را به صورت دقیق نشان دهد. تنها استفاده وی از این مبحث (استفاده محتوایی) در قسمت هویت شیعی صفوی است که سهم نقش شیعه و حکومت شیعی را در تکوین هویت ایرانی تنها در چهارچوب جغرافیای سیاسی دوران صفوی می‌داند.

در این کتاب این‌گونه تصویر شده که ایرانیان به یک‌باره با ابتکار شاه اسماعیل، و آن هم به سبب مخالفت با عثمانی‌ها به تشیع روی آورده‌اند و تصریح می‌کند که «ژئوپلتیک شیعه، در حقیقت منحصر و محدود است به ابتکار حیرت‌انگیز شاه اسماعیل صفوی در رسمیت بخشیدن به تشیع در ایران که این کشور را پس از قرن‌ها نبودن از دل تاریخ بیرون کشیده و به آن واقعیت جغرافیایی-سیاسی داد». در حالی که عناصر متعددی در شیعه شدن ایرانیان نقش داشته‌اند و می‌توان شیعه شدن گسترده ایران را حاصل چند عامل دانست:

۱. بحران خلافت بعد از سقوط بغداد؛

۲. فرقه‌های صوفیه که در فضا سازی محیط شیعه نقش مهمی داشتند؛

۳. یک گروه نخبه شیعه در خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی که حرکتی را از اردبیل آغاز کرده و ۲۰۰ سال طول می‌کشد تا شیعه را به صورت یک ایدئولوژی رسمی در

۱. پیروز مجتهدزاده، همان، ص ۱۸۸.

۲. ترکیب مزجی یک نوع صنعت ادبی است که در آن به قدری دو مفهوم در هم آمیخته می‌شوند که امکان جدا کردن آنها از یکدیگر نیست.



صحنه سیاسی-اجتماعی ایران فعال کند.

تحقیقات نشان می‌دهد که صفویه هم صوفی بودند؛ یعنی از شیخ صفی‌الدین که هفت نسل تا شاه اسماعیل فاصله دارد؛ این صوفیان شیعه کم کم خاک رسمی سیاسی ایران را به تسخیر خود درآوردند. در کنار این عوامل از تلاش فکری، اجتهادی و اجتماعی بزرگانی نظیر خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی، شهید اول و شهید ثانی و محقق کرکی هم بایستی یاد نمود که هم در ایجاد این فرق تأثیرگذار بوده و هم در تشیع یا تمایل شیعی امرا، سلاطین، حکمرانان مغول و غیر مغول و به خصوص صفویان نقش بسزایی داشتند. شاه اسماعیل در سال ۹۰۷-اوایل قرن دهم- تاجگذاری می‌کند و شیعه را مذهب رسمی ایران اعلام می‌نماید.^۱

مجتهدزاده علت شیعه‌شدن ایرانیان را ابتکار حیرت‌انگیز شاه اسماعیل می‌داند در حالی که شهید مطهری پاسخ به این گونه ادعاها را چنین بیان می‌کند که:

تشیع به اندازه‌ای که در ایران نفوذ کرد، در جای دیگر نفوذ نکرد و هر چه زمان گذشته است، آمادگی ایران برای تشیع بیشتر شده است. اگر چنین ریشه‌ای در روح ایرانی نمی‌بود، صفویه موفق نمی‌شدند که با در دست گرفتن حکومت، ایران را شیعه نمایند. حقیقت این است که علت تشیع ایرانیان و علت مسلمان شدنشان یک چیز است: ایرانی روح خود را با اسلام سازگار دید و گم‌گشته خویش را در اسلام یافت. مردم ایران که طبعاً مردمی باهوش بودند و به علاوه سابقه فرهنگ و تمدن داشتند، بیش از هر ملت دیگر نسبت به اسلام شیفتگی نشان دادند و به آن خدمت کردند.^۲

البته مقصود این نیست که تلاش‌های صفویه را در گسترش هویت شیعی ایرانیان نادیده بگیریم بلکه ما معتقدیم این کار ارزشمند نه اولین و نه آخرین تلاش ایرانیان برای احیای هویت اسلامی مبتنی بر اندیشه شیعی در ایران است. زیرا قبل از صفویه زمینه‌های خوبی برای این حرکت بوده و اقدامات نیکویی صورت گرفته بود. بعد از صفویه نیز شکل تفصیلی این حرکت در انقلاب اسلامی ایران صورت گرفت. صفویه زمینه‌ای برای احیای این هویت فراهم کرد. چرا که اندیشه شیعی به منزله نوعی زمینه فکری در ایران است که بدون آن درک معنای هویت ایرانی محال است. به تعبیر

۱. موسی نجفی و موسی حقانی، «چگونه ایران شیعه شد»، کیهان، ۱۳۸۶/۳/۲۳.

۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار شهید مطهری (خدمات متقابل اسلام و ایران)، قم، صدرا، ۱۳۶۸، ج ۱۴، ص ۱۲۶.



نویسندگان، بدون این زمینه فکری نه نوگرایی بومی و نه مدرنیزاسیون غربی در ایران شناختنی نبود.^۱ راجر سیروی در کتاب *ایران عصر صفوی* نوشته است که «برقراری تشیع اثنی عشری به منزله مذهب رسمی کشور توسط صفویه موجب ایجاد آگاهی بیشتری به هویت ملی و بدین طریق ایجاد دولت متمرکزتر و قوی تر در ایران شد.»^۲ این احیای هویت با انقلاب اسلامی، کامل شد.

د. انقلاب ایران و احیای هویت اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی پس از قرن ها دوباره هویت اسلامی را احیاء نمود. مقام معظم رهبری نیز بارها در بیانات خویش به این مطلب اشاره داشته اند که «پیام بزرگ و مهم انقلاب ما برای امت اسلامی و جوامع و ملت های مسلمان، عبارت از احیای هویت اسلامی، بازگشت به اسلام، بیداری مسلمانان و بازگشت به نهضت اسلامی است. این پیام بزرگ انقلاب ما به ملت های مسلمان است که امام، پیشوای بزرگ این راه و معلم بزرگ این خط و مکتب بود؛ در کشور خود ما ایران هم همین طور بود.»^۳ به نظر ایشان شکل نظام پیاده شده در ایران پس از انقلاب نیز در شکل دهی این هویت مهم است: «جمهوری اسلامی، جهت را صد و هشتاد درجه تغییر داد. ملت ایران احساس هویت می کند؛ هویت اسلامی که هویت ایرانی هم نشئت گرفته از همین هویت اسلامی است. احساس می کند که ایران اسلامی همان هویت گمشده ای است که بایستی این ملت دوباره آن را به دست بیاورد و بر اساس او آرمان های خود را معین و برنامه ریزی کند و تلاش و مجاهدت خود را شکل دهد.»^۴

این هویت احیاء شده، هویتی را برای جامعه امروز ترسیم می کند که در آن هویت اسلامی بخشی از هویت ایرانی را نیز در درون خود قرار می دهد. بر این اساس هویت اسلامی با توجه به سرمایه هایی که دارد قابلیت این را داشته و دارد که به مؤلفه های هویت ساز دیگر نیز توجه نماید. انقلاب اسلامی ای که در کتاب مجتهدزاده ترسیم شده است، متفاوت با ماهیت واقعی این انقلاب است.

اولاً در تمام صفحاتی که از انقلاب اسلامی ایران یاد کرده است با ظرافت خاصی سعی نموده هویت شیعی ایران بعد از انقلاب را در لفافه هویت ایرانی مدنظر خویش قرار دهد در حالی که هویتی که با انقلاب اسلامی ایران احیا شد، هویتی اسلامی یا به بیان دقیق تر

۱. رک: مصطفی مرتضوی، «تحول و پیشرفت در ایران؛ از نوگرایی شیعی تا مدرنیزاسیون غربی»، آموزه ۱۱.

۲. راجر سیروی، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، مرکز، ۱۳۷۴، ص ۱۸۴.

۳. بیانات مقام معظم رهبری در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) در مرقد مطهر، ۱۳۷۴/۳/۱۴.

۴. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مردم شهرستان کازرون، ۱۳۸۷/۲/۱۶.

هویت شیعی است که البته ارزش‌ها و هنجارهای متعلق به ایران باستانی که هماهنگ با ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی باشد را نیز می‌تواند درون خود داشته باشد. این دقیقاً همان نکته‌ای است که مورد غفلت مجتهدزاده و امثال ایشان واقع می‌شود. ایشان حتی از بیان این نکته که انقلاب ایران یک انقلاب شیعی بود، دوری می‌کند و می‌نویسد:

متأسفانه کسانی در غرب به خود اجازه دادند که در ژئوپلتیک شیعه قلم‌فرسایی کنند که در این راستا نه تنها تبحری ندارند بلکه این مبحث را به نادرستی وسیله چهره‌پردازی‌هایی در ماهیت انقلاب اسلامی و نظام اسلامی ایران قرار می‌دهند. چه غافل‌اند این دسته از غربیان ایران‌شناس که اگرچه انقلابیون اسلامی در ایران و سران نظام انقلابی، همه شیعی مذهب‌اند ولی انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب شیعی نبوده است. این انقلاب بر اساس انگیزه‌های بنیادگرایی اسلامی واقع شد و نظام اسلامی در ایران، بنیادگرایی اسلامی را پیگیر است. آن گونه که بازی‌های ژئوپلتیک شیعی در آن جایگاهی ندارند.^۱

در حالی که امام(ره) برای اثبات و تکامل هویت اسلامی ایران با هویت غربی ساخته شده طی چند دهه به خصوص از مشروطیت به بعد به مبارزه برخاست و شاید همین خط مبارزه باشد که غربی‌ها به آن بنیادگرایی می‌گویند و همیشه خواهان زدودن آن از ایران و از انقلاب اسلامی بوده و هستند... این دو عنصر «نظام‌سازی» و «تمدن‌یابی» را به وضوح می‌توان در اندیشه انقلاب اسلامی ایران و تفکر امام خمینی(ره) به خوبی رؤیت نمود.^۲ انقلاب ایران یک انقلاب شیعی است که هویت اسلامی را احیا کرد ولی به هیچ وجهی نمی‌توان آن را بنیادگرا تلقی نمود.^۳

ثانیاً مجتهدزاده انقلاب ایران را زمینه‌ای برای تحقق هر چه بهتر دموکراسی می‌داند؛ زمینه‌ای که همان طور که غرب را به پایان خود رسانید، نوید ایران نهایی را می‌دهد: از مجموع آنچه رومیان و اعراب و شاهنامه از عصر ساسانی به ما می‌گویند این نتیجه حاصل می‌شود که این عصر نخستین رنسانس (تجدید حیات علمی و ادبی) ایران شمرده می‌شود. دومین رنسانس ایران مربوط به نیمه نخست عصر صفوی (در تاریخ بعد از اسلام)

۱. پیروز مجتهدزاده، همان، ص ۲۰۰.

۲. موسی نجفی، ساحت معنوی هویت ملی/ایرانیان، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۴، ص ۱۰۶.

۳. رک: مهدیه نامدار، «انقلاب ایران؛ شالوده‌شکن بنیادگرایی»، نامه دولت/اسلامی؛ تأملاتی در فلسفه انقلاب اسلامی و بازتاب‌های آن در جهان معاصر، مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری، اردیبهشت ۱۳۸۸.

ویژگی‌هایی که در هویت ایرانیان

می‌شود و امید فراوان است که بروز وجود دارد هیچ‌گاه نمی‌تواند به دموکراسی ختم شود؛ زیرا از یک سو آنچه امروز مبنای دموکراسی را تشکیل داده است نه با ایران باستان سازگار است و نه با اسلام. از سوی دیگر چرا باید به سمت حکومتی برویم که در دهه‌های اخیر امتحان خود را در جهان غرب پس داده است و در همه کشورهایی که دموکراسی که در غرب از آن سخن می‌گویند، ختم شود. اصول و مبنای این انقلاب با اصول و مبنای دموکراسی متناقض و حتی متضاد است. جالب است که نویسندگان برای نیل به مقصود خویش، مشروطه، حکومت سکولار پهلوی اول و انقلاب اسلامی ایران را در یک راستا قرار می‌دهد و آن هم لیبرال دموکراسی است. با این نگاه کوتاه‌نظر، انقلاب ایران را هم ادامه مسیر تکامل تک خطی غرب قرار می‌دهد.

باید گفت رنسانس اول ایران، گرایش ایرانیان به اسلام است که موجب تجدید حیات علمی و ادبی ایرانیان شد^۱ و هویت اسلامی-ایرانی را شکل داد. رنسانس دوم، اقدام بی‌نظیر دولت صفوی بود که با رسمی کردن مذهب شیعه در ایران پس از قرن‌ها رکود، موجب تحول ایران هم از جهت علمی، هم از جهت سرزمینی شد و هم احیای هویت اسلامی-ایرانی را به سطح گسترده‌ای رساند. رنسانس سوم ایران، انقلاب اسلامی ایران است که تلاش‌های انجام‌شده قبل را تکمیل کرد و با شکل‌دهی حکومت جمهوری اسلامی، ساختار سیاسی نوینی را برای بازخوانی هویت اسلامی-ایرانی فراهم کرد و احیای هویت را از اجمال به تفصیل رساند. انقلاب اسلامی به برکت عناصر پویای اسلام شیعی توانسته در مبارزه با غرب نیز از

باید گفت رنسانس اول ایران، گرایش ایرانیان به

اسلام است که موجب تجدید حیات علمی و ادبی ایرانیان شد^۱ و هویت اسلامی-ایرانی را شکل داد. رنسانس دوم، اقدام بی‌نظیر دولت صفوی بود که با رسمی کردن مذهب شیعه در ایران پس از قرن‌ها رکود، موجب تحول ایران هم از جهت علمی، هم از جهت سرزمینی شد و هم احیای هویت اسلامی-ایرانی را به سطح گسترده‌ای رساند. رنسانس سوم ایران، انقلاب اسلامی ایران است که تلاش‌های انجام‌شده قبل را تکمیل کرد و با شکل‌دهی حکومت جمهوری اسلامی، ساختار سیاسی نوینی را برای بازخوانی هویت اسلامی-ایرانی فراهم کرد و احیای هویت را از اجمال به تفصیل رساند.

انقلاب اسلامی به برکت عناصر پویای اسلام شیعی توانسته در مبارزه با غرب نیز از

۱. پیروز مجتهدزاده، همان، ص ۱۷۸.

۲. رک: مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، همان، ۱۳۶۸.



سطح اجمال به سطح تفصیل برسد و تنها به نفی و سلب کلی غرب اکتفا نکرده بلکه توانسته دست به تأسیس و ایجاد بزند و در برابر غرب اقدام به نهادسازی و نظام‌سازی نماید. تحمل این مسئله به قدری برای روشنفکران پیرو غرب دشوار است که آن را به عنوان انقلابی با برچسب زننده بنیادگرایی معرفی می‌کنند. از سوی دیگر شیعه در مقابل غرب برای خود طرح اثباتی دارد و طبق آن عمل می‌کند. انقلاب ایران با ایجاد نظامی مبتنی بر ساختار ولایت فقیه پایانی برای هویت‌های ساخته‌شده توسط غرب بود. به همین علت روشنفکرانی که نمی‌خواهند این طرح اثباتی را بپذیرند و خواهان القای طرح‌های خود برای اداره جامعه هستند تلاش می‌کنند درک متفاوتی از واقعیت درباره انقلاب ایران ارائه دهند.

• عدم درک صحیح از مفهوم «عدل اسلامی»

مجتهدزاده و دیگر روشنفکران در نوشته‌هایشان سخنانی از دین می‌گویند که مبتنی بر درک ناقصی از دین است؛ که تا حقیقت دین رهی صدساله دارد، دینی متناسب با اهداف آنان ساماندهی شده است. نویسنده کتاب مورد بررسی، در مورد اصل عدل از اصول دین یک برداشت بسیار سطحی داشته و معتقد است:

در دوران اسلامی ایده ایرانی کشورداری یعنی عدل و دادگری در میان اعتقادات دینی مردمان رخنه می‌کند و در مقام یک اصل از اصول پنج‌گانه دین، جنبه ملکوتی به خود می‌گیرد. در حالی که از پنج اصل تشیع اصول چهارگانه توحید، نبوت، امامت و معاد روز قیامت اصول معنوی یا ملکوتی هستند؛ برای زندگی در سرای باقی، عدل یک اصل این جهانی است و جنبه‌ای اجرایی دارد. عدل برای مردم است و برای برابر و دموکراتیک زیستن مردمان در این جهان.^۱

اولاً گاهی مقصود از عدل، عدل ساختاری است که می‌توان روی آن تحقیق و بررسی کرد که مسلمانان آن را از ایرانیان گرفتند؛ اما قطعاً آموزه عدل را از ایرانیان نگرفتند. در این نگاه، عدلی که در اصول دین شیعه حاکی از عدالت خداست و جنبه معنوی والایی دارد تقلیل داده شده است. شاید نویسنده به گونه‌ای با اغماض این نکته را بیان می‌کند که توسط ایرانیان عدل وارد اسلام شیعی و اصول آن شده است.

مجتهدزاده در کتابش چندین بار این جمله را ذکر کرده است که «نکته تردیدناپذیر این است که عمر بن خطاب، خلیفه دوم و یار و همنشین پیامبر اسلام گفته است: انی

۱. پیروز مجتهدزاده، همان، ص ۱۸۶.

تعلمت العدل من کسری؛ همانا دادگری را از کسری (خسرو انوشیروان) آموخته‌ام.^۱ وی از این نکته غفلت نموده که خلیفه دوم، مساوی با اسلام نیست. وی نه نماینده اسلام است و نه نمایاننده اسلام. اگر خلیفه دوم مطلبی را از ایران گرفته باشد، هیچ دلیلی نداریم که اسلام بر آن اساس مدیون ایران باشد.

علاوه بر این، موضوع عدل تا حدودی در این کتاب خلط شده است. این بحث هم در قرآن و هم در سیره و روایات حضرت رسول اکرم (ص) وجود داشته است. نه تنها این بحث‌ها در زمان خلیفه دوم برای اولین بار مطرح نشد که بتوانیم ادعا کنیم ایران با تأثیر بر روی خلیفه مسلمین مفهوم عدل را وارد اسلام کرد بلکه یکی از عللی که ایرانیان به اسلام گرویدند، عدالت و مساوات موجود در اسلام بود. شهید مطهری نیز این نکته را با ظرافت خاصی بیان نموده است:

آن چیزی که بیش از هر چیز دیگر، روح تشنه ایرانی را به سوی اسلام می کشید، عدل و مساوات اسلامی بود. ایرانی قرن‌ها از این نظر محرومیت کشیده بود و انتظار چنین چیزی را داشت. ایرانیان می دیدند دسته‌ای که بدون هیچ گونه تعصبی، عدل و مساوات اجتماعی را اجرا می کنند و نسبت به آنها بی نهایت حساسیت دارند، خاندان رسالت‌اند؛ خاندان رسالت، پناهگاه عدل اسلامی، مخصوصاً از نظر مسلمانان غیر عرب بودند.^۲

ثانیاً این طور نیست که از میان اصول و ارکان دین اسلام، فقط عدل دنیایی باشد، اتفاقاً اصول دیگر همچون امامت و نبوت نیز دنیایی است. این درک اشتباه است که فکر کنیم توحید و معاد این دنیایی نیستند. اصول دین اسلام هم برای دنیا و هم برای آخرت است. حتی در مورد اصل معاد نیز که قطعاً مربوط به سرایی دیگر است، می بینیم که معاد سیر غایت ماست. مسلماً غایت در فرآیند تأثیر گذار است.

ثالثاً اصل عدل به عنوان یکی از اصول و مبانی اسلام از ابتدای ظهور اسلام مطرح شده است. مجتهدزاده این بحث را از آن جهات مطرح کرده که بگوید یکی از پایه‌های اساسی دموکراسی که در ایران باستان هم بوده، عدل است اما هر چه از ایران باستان فاصله گرفته شده، عدالت زیر سؤال رفته است و بر این اساس ایران امروز این مبنا را ندارد. در حالی که مبنای عملکرد نظام جمهوری اسلامی، عدالت بوده و تلاش برای تحقق آن در

۱. این جمله چندین بار در کتاب دموکراسی و هویت/ ایرانی آورده شده است: ص ۱۶۶، ۱۸۱، ۲۷۷ و...

۲. مرتضی مطهری، همان، ص ۱۲۷.



جامعه صورت گرفته و می‌گیرد. مقام معظم رهبری عدالت را به عنوان یک شاخص نظام، مطرح فرموده‌اند و شبهاتی نظیر آنچه مجتهدزاده می‌گوید را این گونه پاسخ می‌دهند: من این را صریحاً عرض می‌کنم که در جمهوری اسلامی، سیاست‌ها بر اساس عدالت تنظیم می‌شود. از ابتدای انقلاب همین بوده است و تا همیشه نیز همین خواهد بود... هدف ما استقرار عدل در جامعه است. ما این را می‌خواهیم. همه کارها برای اقامه عدل، ارزش پیدا می‌کند... عدالت، همه جا به معنای «برابری» نیست. اشتباه نشود. عدالت یعنی هر چیزی را در جای خود قرار دادن. این معنای عدل است. عدالت آن معنایی نیست که در ذهن بعضی از ساده‌اندیشان و آدم‌های کم‌عمق وجود دارد. شاید حالا هم خیال کنند که همه جامعه باید برداشت یکسان داشته باشند. خیر! یکی کار بیشتری می‌کند، یکی استعداد بیشتری دارد، یکی ارزش بیشتری برای پیشرفت کشور دارد. عدالت یعنی بر طبق حق عمل کردن، و حق هر چیز و هر کسی را به او دادن. این معنای عدالت است و برای جامعه لازم است. هدف این است که عدالت حاکم شود.

هدف جمهوری اسلامی، تأمین عدالت در جامعه است. خوشبختانه زمینه در کشور ما فراهم است. احکام اسلام در اختیار ماست و ما را به عدالت سوق می‌دهد. قانونگذار که مجلس شورای اسلامی است بحمدالله از انسان‌هایی تشکیل شده است که برای کشور و جامعه دلسوز و طالب و عاشق عدالت‌اند. دولت از عناصری تشکیل شده است که مشتاق تأمین عدالت در جامعه‌اند. رئیس‌جمهور و مدیر اجرایی این کشور کسی است که همیشه منادی عدالت بوده است. دستگاه قضایی کشور و عناصر آن نیز همین‌طور. اینها چهره‌های برجسته‌ای هستند. در چنین زمینه مناسبی، با این ملت کار آمد و علاقه‌مند و مشتاق و با این مسئولین مؤمن و خوب، باید حرکتمان به سمت عدالت باشد. این، آن شاخص اصلی است.^۱

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارگزاران و قشرهای مختلف مردم در روز ولادت حضرت امیرالمؤمنین (ع)، ۱۳۷۱/۱۰/۱۷.

• امکان زندگی علمی با مدیریت فقهی

مجتهدزاده معتقد است که باید برای علمی زیستن تلاش کرد و دموکراسی، زندگی علمی است:

در انتهای کتاب، نویسنده بار دیگر تأکید می‌کند که دموکراسی یک سیستم ویژه حکومتی نیست بلکه یک فرهنگ است. دموکراسی شیوه ویژه‌ای از زندگی سیاسی است که در هر گونه از سیستم‌های حکومتی می‌تواند واقعیت یابد. دموکراتیک زندگی کردن، علمی زندگی کردن است. در قیاس دیمی زیستن در جوامع غیر علمی، دموکراسی علمی زندگی کردن است و داشتن برنامه‌های حساب شده مادی و معنوی در زندگی و در تعارض با سنتی زیستن و عاطفی زیستن است

لازمه اصلی موفقیت در حرکت به سوی دموکراسی، علمی زیستن جامعه است و اینکه جامعه با اصول علمی زیستن آشنا شود، موکول به آشنایی آحاد جامعه با تفکر علمی و توسعه علمی جامعه می‌شود. تلاش‌هایی که در طول صدسال گذشته در ایران صورت گرفته است، مفاهیم فرهنگی زندگی

علمی را تا حدودی به جامعه خاورزمین معرفی کرده و گسترش سوادآموزی و آشنایی با جهان مدرن و گسترش شهرنشینی در ایران، زمینه‌هایی را فراهم آورده است که به تحرک مکانیسم‌های ضروری برای واقعیت یافتن دموکراسی منجر شده است.^۱

سؤالی که اینجا از مدافعان این تفکر باید پرسید این است که آیا تنها اگر دموکراسی حاکم باشد زندگی علمی می‌شود؟ آیا حکومت اگر دینی باشد و فقه حاکم باشد نمی‌توان زندگی علمی داشت؟ شاید سخنان مجتهدزاده به نوعی شبیه آن چیزی است که برخی روشنفکران غرب‌زده امروز مطرح می‌کنند و بدان وسیله به دنبال جداسازی دین از سیاست و به تعبیری سکولار کردن جامعه هستند. برخی روشنفکران با پرهیز از برخورد مستقیم با نظریه ولایت فقیه، نقد این نظریه را از راه‌های غیر مستقیم و با عباراتی گوناگون دنبال می‌کنند.

نمونه این افراد سروش است که در مقاله «جامه تهذیب بر تن احیا» به صراحت ابراز می‌دارد که غول عظیم مشکلات بشر امروز را تنها مدیریت علمی مهار می‌کند و حل این معضل از توان مدیریت فقهی بیرون است. از این رو، فقیهان تنها به خاطر بهره‌مندی از فقه نمی‌توانند عهده‌دار مدیریت جامعه شوند. ایشان در جای دیگر حکومت را به دو

۱. پیروز مجتهدزاده، همان، ص ۲۶۹.



دسته دموکراتیک و غیر دموکراتیک تقسیم نموده و حکومت فقهی را غیر دموکراتیک تلقی می‌کند. طبق این دیدگاه، مدیریت فقهی که ناشی از حکومت فقهی است، عبارت خواهد بود از به دست گرفتن زمام امور توسط بینش فقهی در مقابل بینش ایمانی؛ وقتی بینش فقهی زمام امور را به دست می‌گیرد، نخستین تلاشش مصروف صورت شرعی دادن به جامعه است و شروع می‌کند به حد زدن و دیه گرفتن و اصرار بر حجاب ورزیدن...؛ اما بینش ایمانی کار را از این جاها آغاز نمی‌کند؛ آنها را برای آخر می‌گذارد. او دینی شدن را از راه حکومت و موعظه و جدال احسن آغاز می‌کند و ابتدا دل‌ها را می‌رباید تا پس از آن، نوبت بدن‌ها برسد.^۱

این گونه روشنفکران تلاش می‌کنند تا چنین وانمود کنند که در حوزه تفکر دینی - اسلامی (مانند حوزه تفکر دینی - مسیحی در غرب) عقل و دین از یکدیگر جدا بوده و دین تنها در عرصه‌هایی حضور دارد که عقل در آنجا حکم ندارد و هر کجا که عقل کاربرد دارد قلمرو دین نیست چون دین را در امور ماورایی و به اصطلاح «عالم راز آلود» منحصر می‌دانند و می‌گویند عالم راز آلود از عالم عقلانی و به تبع آن از مدیریت عقلانی جداست و چنین نتیجه می‌گیرند که قلمرو دین محدود به «مسائل فردی» و «امور معنوی» است و از برنامه‌ریزی و مدیریت جامعه به دور است و مدیریت جامعه و برنامه‌ریزی از اختصاصات عقل و به تعبیر دقیق‌تر، «عقلانیت مدرن» و مدیریت عقلانی برخاسته از آن است.^۲ در حالی که در تفکر اسلامی نه تنها عقل و دین از یکدیگر جدا نیستند بلکه «مکمل و مؤید» یکدیگرند. چطور می‌توان گفت دین اسلام به عنوان آخرین و کامل‌ترین دین که شالوده‌اش بر «عقل و فطرت» است و داعیه اداره جامعه جهانی و رستگاری همه جانبه انسان را دارد، از عقل و علم دور و در مقابل آن است؟! بلکه به رغم پندار نادرست آنان دین جاوید و جامعی چون اسلام در همه حوزه‌های زندگی مادی و معنوی انسان وارد شده و دارای برنامه و احکام و قوانین می‌باشد.^۳ روشن است چنین

۱. عبدالکریم سروش، مدار و مدیریت، تهران، صراط، ۱۳۷۶، ص ۷۵. همچنین وی در کتب و مقالات مختلف، مدعای فوق را بیان نموده است. در صفحات ۳۶۹-۳۶۶، محدوده فقه را فقط در حد ظواهر شریعت می‌شمارد. و در صفحات ۲۵۳ و ۳۶۹ همان کتاب نیز می‌گوید: «فقه، مجموعه احکام است و حکم، غیر از برنامه است. فقه، حقوق دینی است. همچنان که در بیرون حوزه دینی و در جوامع غیر دینی هم نظام حقوقی برای تنظیم امور دنیایی و فصل خصومت وجود دارد. در جوامع دینی، فقه، همان کار را می‌کند، ولی آیا تمام مسائل جامعه و زندگی، مسائل حقوقی‌اند؟ بی‌تردید چنین نیست.»

۲. جملات مزبور گزیده‌هایی از دیدگاه‌های عبدالکریم سروش در کتب و مقالات اوست. برای تحقیق بیشتر رک: عبدالکریم سروش، همان، ص ۲۵۳، کین، شماره‌های ۴۱ و ۴۳، به ترتیب مقالات: «دین اقلی و اکثری» و «راز و رازدایی» و غیر آن.

۳. رک: تفسیر المیزان، چاپ بیروت، ج ۴، ص ۱۲۹-۱۲۷.



دینی با چنین رسالت و هدفی وسیع و بزرگ، نمی‌تواند از عقل و مدیریت عقلانی و علمی برکنار باشد.^۱

مدیریت جزء علوم انسانی و زیرمجموعه حکمت عملی است. از این رو به دو قسم دینی و غیر دینی، اسلامی و غیر اسلامی قابل تقسیم است. پس اشکال بر مدیریت فقهی - از آن جهت که حکومت بدون مدیریت علمی امکان پذیر نیست و فقه، مدیریت علمی ندارد - ناتمام است. فقه، مدیریت دارد و مدیریت آن درباره چگونگی اداره کشور است. مثلاً اگر کشور باید از راه کشاورزی یا صنعتی شدن اداره شود، فقه نوع اداره آن را به جهت اسلامی و دینی بودنش بر عهده دارد. تشکیل حکومت دینی و به دست گرفتن مدیریت جامعه توسط انبیا(ع) و اولیای الهی در امم گذشته و امت اسلامی، شاهد عینی بر تحقق مدیریت دینی است. پیامبر گرامی اسلام(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و امام مجتبی(ع) سالیان زیادی حکومت و مدیریت جامعه اسلامی را بر عهده داشتند. راه کارهای مدیریت دینی و فقهی در آیات و روایات، قصص انبیا(ع) و سیره امامان معصوم(ع) فراوان است و برای ایجاد حکومت دینی در هر زمان و مکانی کافی است؛ اما مدیریت غیر دینی نیاز به شاهد ندارد. چون همه حکومت‌های طاغوتی در طول تاریخ مدیریت غیر دینی داشته‌اند.^۲

مدیریت فقهی معنایش این نیست که فقیه در همه صحنه‌های مدیریتی با استناد به منابع اسلامی مدیریت کند بلکه مقصود این است که فقیه آرمان‌ها، ارزش‌ها و کلیات را از اسلام می‌گیرد سپس برای تحقق این آرمان‌ها و ارزش‌ها از صاحبان علوم و تخصص کمک می‌گیرد. بهره‌برداری از علم هیچ منافاتی با مدیریت فقهی ندارد بلکه بر فقیه لازم است که در زمینه‌های تخصصی از متخصصان استفاده کند. آرمان‌ها و ارزش‌هایی که در اسلام وجود دارد، به تعبیر شهید مطهری اموری ثابت هستند و فقیه می‌بایست ابتدا این امور ثابت و ماندنی را شناسایی کند. بین این آرمان‌های ثابت و ماندنی نوعی ارتباط هماهنگ وجود دارد. به همین دلیل اگر یک فقیه این آرمان‌ها را به صورت یک مجموعه مورد شناسایی قرار دهد، در نهایت به یک نظام در حوزه عمل اجتماعی دسترسی پیدا می‌کند. به عنوان مثال اگر آرمان‌ها و ارزش‌های اسلامی در زمینه اقتصاد شناسایی شوند، مجموعه این امور چیزی را تشکیل می‌دهد که می‌توان از آن به مکتب و نظام اقتصادی تعبیر کرد.

۱. نبی‌الله ابراهیم‌زاده، «عقل در تفکر اسلام و غرب»، پیام حوزه، زمستان ۱۳۸۰، ش ۳۲.

۲. آیت‌الله جوادی آملی، مدیریت اسلامی و علوم بشری، نگارش و تدوین حجت‌الاسلام والمسلمین محمد رضا مصطفی‌پور.



مؤلفه‌هایی که دموکراسی امروز بر اساس آن معرفی می‌شود، بسیار فریبنده است و همگان به آن تمایل دارند؛ در حالی که طرفداران این شکل از حکومت، از دور دستی بر آتش دارند و حقیقت آن را در نمی‌یابند؛ حقیقتی که وجود ندارد. دموکراسی نمی‌تواند آنچه را ادعا می‌کند مدافع آن است در عمل پیاده کند. سیطره این دیدگاه بر کتاب مجتهدزاده نیز کاملاً مشهود است. او به شدت از دموکراسی و به خصوص ایده لیبرال آن دفاع می‌کند و مدینه فاضله خود را در قالب سراب دموکراسی می‌بیند

در فقه شیعه وجود اصل مهمی به نام «اجتهاد» بیانگر توانایی فقه به جوابگویی در مقابل نیازهای روز است. بنابر تعریف برخی از عالمان اصولی معنای اجتهاد عبارت از به کارگیری تمام توانایی مجتهد برای به دست آوردن حکم شرعی در حوادث واقعه و رویدادهای تازه از راه عناصر خاصه و مشترک و پایه‌های شناخت و منابع معتبر شرعی می‌باشد. در واقع باید گفت که سیالیت ذاتی اجتهاد در فقه بیانگر پاسخگویی به نیازهای هر روز است.

امام خمینی (ره) نیز با توجه به اصول یادشده فوق بر پویایی فقه و نقش دو عنصر زمان و مکان در اجتهاد تأکید داشتند. ایشان در این باره می‌فرمایند:

... اجتهاد به همان سبک (سنتی) صحیح است ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست. زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند. مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به ظاهر همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند؛ بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد...^۱

در نهایت باید بیان کنیم که مشکل کسانی که فکر می‌کنند زندگی علمی با دین جمع نمی‌شود، سیر افقی آنهاست. «اینان اگر با دو بال مبدأ فاعلی «هو الاول» و مبدأ غایی «هو الآخر» حرکت کنند و از خالق و هدف خلقت غافل نباشند و امور آموزش را به تصادف و اتفاق اسناد ندهند، در این صورت هر علمی صبغه دینی و اسلامی خواهد داشت. اساساً هر دانشی اگر با توجه به دو جنبه مبدأ فاعلی و مبدأ غایی آن مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد از فقه و دین جدا نیست. اگر دو بال «هو الاول» و «هو الآخر» به علوم

افزوده شود، مدیریت فقهی نیز جایگاه خاص خود را پیدا می‌کند.^۱

سخن آخر

بحث «هویت» یکی از مباحث مطرح در میان اندیشمندان، نظریه‌پردازان و نویسندگان مختلف است که اگرچه در حوزه فرهنگ قابل بررسی است اما در جهان معاصر صبغه سیاسی به خود گرفته است و برخی از نظریه‌پردازان با بررسی شاخصه‌های آن، سیستم سیاسی متناسب با آن شاخصه‌ها را طراحی و تبیین می‌کنند. مجتهدزاده نیز با بررسی مؤلفه‌هایی، هویتی از ایران ترسیم کرده که به نظر وی می‌تواند زیربنای حکومت دموکراسی باشد. هویت امروز ایرانیان از دیدگاه وی منشعب از سه عنصر ایرانی‌ت، مدرنیت و اسلامیت معرفی شده است. اما بررسی عقبه تاریخی ایران و عناصر هویت‌ساز آن نشان‌دهنده آن است که:

اولاً هویت امروز، هویتی اسلامی است که البته بخش‌هایی از عناصر مثبت ایران باستان و رگه‌هایی از فرهنگ‌های دیگر که با اسلام سازگار بوده را در خود جای داده است. هویت امروز ایران از آنها تأثیر پذیرفته، اما با آنها تعریف نمی‌شود. هر چند افرادی مانند مجتهدزاده با بیان عباراتی مانند لزوم توجه به ناسیونالیسم یا میهن‌گرایی، می‌خواهند عصبیت باستان‌گرایانه خویش را به ایرانیان القا کنند، اما باید توجه داشت که هویت ایرانی در پرتو هویت دانشی شیعی شکل گرفته است و اگر امروز می‌توانیم از افتخارات گذشته ایرانی یاد کنیم به برکت اسلام است. هویت دانشی شیعه در هویت مذهبی آنان ضرب و ادغام شده است؛ برخلاف اهل سنت که این دو در آن شاید جمع شود ولی ضرب نمی‌شود. هویت شیعه ایران امروز با اسلام تعریف می‌شود و هویت‌های دیگر ذیل آن قرار می‌گیرد.

ثانیاً ویژگی‌هایی که در هویت ایرانیان وجود دارد هیچ‌گاه نمی‌تواند به دموکراسی ختم شود؛ زیرا از یک سو آنچه امروز مبانی دموکراسی را تشکیل داده است نه با ایران باستان سازگار است و نه با اسلام. از سوی دیگر چرا باید به سمت حکومتی برویم که در دهه‌های اخیر امتحان خود را در جهان غرب پس داده است و در همه کشورهای دموکراسی غربی به صورت عملی اجرا گردیده است، چالش‌های عمیق آن دیده می‌شود؛ و امروز غرب در باتلاق دموکراسی قرار گرفته و توان خروج از آن را نیز ندارد. تئوری‌ای که سال‌ها غرب را به خود مشغول ساخته است و هم از بعد نظری و هم از بعد

۱. آیت‌الله جوادی آملی، همان.

عملی دارای مشکلات بسیاری است.

از حیث عملی، تجربیات ملموس تاریخی نشان می‌دهد که علاوه بر ناکارآمدی دموکراسی در خود کشورهای غربی، این تئوری به مراتب خشونت‌بار و استبدادی است. وقایع سال‌های اخیر و کشتارهای بی‌رحمانه انسانی در نقاط مختلف جهان توسط غرب مؤید این مطلب است. از حیث نظری هم این تئوری مشکل دارد تا جایی که بسیاری از نظریه‌پردازان غربی نیز بدان اذعان داشته‌اند. راسل، ویل دورانت و... معتقدند این نوع حکومت «استبداد اکثریت» است. حتی اگر جلوتر بیایم و از مدل استبداد تئوری فوکو صحبت کنیم، جریان حاکم لیبرال دموکراسی فاجعه است. از نظر ما هم این تئوری بر روی بنیان‌هایی استوار است که از طرفی خود این تئوری نمی‌تواند به آنها پایبند باشد و از سوی دیگر چالش‌های زیادی متوجه این اصول و بنیان‌هاست.

دموکراسی حکومتی مطلوب نیست که بخواهیم به هر قیمتی شده به آن برسیم. حکومت دموکراسی نه امروز جامعه غرب را ساخته و نه آینده آن را تضمین می‌کند. افرادی همانند مجتهدزاده که متأسفانه تعداد آنها کم هم نیست، درمانی را معرفی کرده که خود غربیان در صحت آن تردید دارند؛ آینده‌ای بی‌هدف. امروزه انتقادات زیادی بر رد این نظریه از سوی متفکران و تئوری‌پردازان شرق و غرب مطرح شده است.

ثالثاً در چهارچوب هویت اسلامی، مدیریت علمی جدای از مدیریت فقهی نیست و با فقه می‌توان جامعه را سامان داد. به رغم تلاش‌های مداوم دشمنان اسلام و انقلاب برای تفکیک این دو مفهوم، انقلاب اسلامی ایران با احیای هویت اسلامی قابلیت تحقق این ایده را نشان داد.

رابعاً شاخصه‌های هویتی ایرانی برخلاف آنچه مجتهدزاده بیان می‌کند، ظرفیت پذیرش نظامی مبتنی بر تئوری ولایت فقیه را بیش از هر نظامی دیگر داراست. به بیان دقیق‌تر اگر بخواهیم ظرفیت‌های هویتی ایران را برای طراحی سیاست امروز جامعه ایرانی به صورت منصفانه بررسی کنیم بی‌شک به تئوری‌هایی نظیر تئوری ولایت فقیه خواهیم رسید نه تئوری غیر بومی دموکراسی.

مسائل پیچیده و غامض در سیاست ملی و فهم بسیاری از مفاهیم مانند دولت - ملت، هویت ملی، تجدد و غیره بیشتر از آنکه در کتب غیر تاریخی یا نوشته‌های غیر بومی قابل تحقیق باشد، محتاج آن است که در فرآیند دقیق و تاریخی و به دور از غرض‌ورزی‌های شخصی یا جناحی، مورد تحقیق و تفحص قرار گیرد. اگر این نگاه درست و عالمانه صورت بگیرد، آینده روشنی را در پرتو خود نوید خواهد داد.



انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین

تطهیر بحر محیط

علیرضا سلطانشاهی

خردادماه سال جاری صحنه جدیدی از فضا سازی رسانه‌ای علیه ایران در سطح جهان با راهبری تبلیغات صهیونیستی، شکل گرفت. قضیه، داستان قدیمی روابط تجاری رژیم صهیونیستی با ایران و در مقابل سکوت نسبتاً همیشگی جمهوری اسلامی و بلوای رسانه‌ای غرب، صهیونیست‌ها و به ویژه اعراب بود.

ماجرای آنجا آغاز می‌شود که وزارت امور خارجه آمریکا شرکت برادران اسرائیلی عوفر را در فهرست شرکت‌های طرف معامله با ایران اعلام کرده و به شکستن تحریم مصوب سازمان ملل علیه ایران متهم می‌کند.^۱

شبکه خبری BBC فارسی این اتهام را این گونه در یک گزارش تشریح می‌کند که در سپتامبر سال ۲۰۱۰ (یعنی تقریباً ۹ ماه قبل از رسانه‌ای شدن این داستان)، شرکت سنگاپوری «تانکر پاسیفیک» متعلق به برادران اسرائیلی عوفر که از شرکت‌های بزرگ کشتیرانی دنیا است، نفت کش «رافلز پارک» را از طریق یک شرکت کارگزار پانامایی به قیمت ۸/۶۵۰/۰۰۰ دلار به یک شرکت اماراتی به نام «کریستال شیپینگ» می‌فروشد و این نفت کش پس از آن با نام «اما» به مالکیت شرکت کشتیرانی جمهوری اسلامی

۱. رسانه‌های دنیا، رویدادهای ایران و جهان، معاونت مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ش ۲۳۴۴، به نقل از/نهار (۳ ژوئن ۲۰۱۱)، ص ۷.

ایران درمی آید.^۱



شرکت برادران عوفر در ابتدا ضمن اظهار بی اطلاعی از مشخصات خریدار نفت کش، خود را در این ماجرا بی تقصیر می داند ولی در ادامه با فشار رسانه ای اعتراف می کند که دولت اسرائیل در جریان این معامله قرار گرفته است.

حجم اخبار و برشمردن ابعاد و زوایای این داستان در رسانه های غربی، اسرائیلی و عربی در حدی بود که برای هیچ کس شک و شبهه ای باقی نمی گذاشت که واقعاً جمهوری اسلامی ایران از یک شرکت اسرائیلی خرید کرده و با آن معامله نموده است. طلبکار اصلی در این ماجرا رسانه های صهیونیستی همچون *هاآرتص* است که با تهیه گزارش های مفصل، دستور توقف بررسی کمیسیون اقتصادی در کنست، پیرامون ابعاد این افتضاح سیاسی را به باد انتقاد می گیرد و می پرسد که چطور اسرائیل با پرچمداری تحریم اتمی، نظامی و تجاری ایران، خود دست به معامله با ایران می زند؟^۲

گزارش های رسانه ای به حدی فضا را علیه مقامات اسرائیلی تنگ کردند که فردی همچون داگان به عنوان رئیس موساد نیز برای فرونشاندن این آتش از واژه «مبالغه آمیز»^۳ در نحوه عملکرد رسانه ها استفاده کرد و رسانه های صهیونیستی را به رمزگشایی از وجوه دیگر واداشت و در واقع شکل دیگری از جنجال برخاست که دستور

۱. همان، به نقل از *هاآرتص* (با اندکی تلخیص)، ۱ ژوئن ۲۰۱۱، ص ۲۰.

۲. همان، ص ۴۴، به نقل از *هاآرتص*، ۳۰ مه ۲۰۱۱.

۳. همان، ص ۲۰، *هاآرتص*.

نخست‌وزیری برای توقف بررسی،^۱ اظهارات برادران عوفر مبنی بر اطلاع دولت و بیان داگان، همگی حاکی از وجود یک مسئله امنیتی است، که پیش‌افتاده‌ترین خبر آن این بود که برادران عوفر صرفاً برای ده‌ها میلیون دلاری که از این مسیر در چند سال از طریق ایران به دست آورده‌اند، خود را به این فضا وارد نکرده‌اند، بلکه اسراییل با فروش این نفت‌کش و انجام این دست‌معاملات در صدد نفوذ و جاسوسی^۲ از طرف مقابل خود بوده است. ولی امثال *ها/رتص* چنین استدلالی را نیز برنتابیده و معتقدند که افکار عمومی دنیا با این عملکرد اسراییل توجیه نمی‌شوند و اسراییل را به عنوان یک کشور دودوزه‌باز در خواهند یافت.

در ادامه این ماجرا رسانه‌های صهیونیستی علاوه بر عوفر گیت مصادیق دیگری از این معاملات تجاری را نیز مطرح می‌کنند و به زعم خود آن را غیر قانونی و نادرست می‌پندارند.^۳ از جمله ادامه همکاری با زیمنس و یا شرکت دانمارکی «هالدور تاپسو» که با ایران روابط فنی و تجاری دارند، از نظر سازمان ملل به دلیل حجم بالای معاملات و مبادلات باید تحریم شوند ولی هنوز از سوی اسراییل مورد معامله هستند.^۴ گزارش BBC، تجارت پسته و یا نوعی سنگ «گوهره» که تنها در استان لرستان ایران استخراج می‌شود را نیز از مصادیق بارز و آشکار ادامه همکاری اقتصادی ایران با اسراییل می‌داند.

رسانه‌های غربی در همین راستا و با استفاده از همین فضا اعلام می‌دارند که هم‌اکنون ۲۰۰ مؤسسه بین‌المللی^۵ مستقر در اسراییل بدون تحریم شدن، تجارت با ایران را ادامه می‌دهند و در ادامه رسانه‌هایی همچون *النهار* و *الشرق الاوسط* در جهان عرب نیز این‌گونه اظهار می‌کنند که فهمیدیم چرا در تهران معابد یهودی وجود دارد اما حتی یک مسجد سنی در پایتخت ایران وجود ندارد.^۶

رسانه‌های عربی با این خط سیر و سکوت ایران، چنین نتیجه می‌گیرند که آیا زمان آن نرسیده که اعراب از دشمنی ظاهری ایران با اسراییل مطلع شده و از خواب غفلت برخیزند.^۷

۱. همان، ص ۷، *النهار*.

۲. همان.

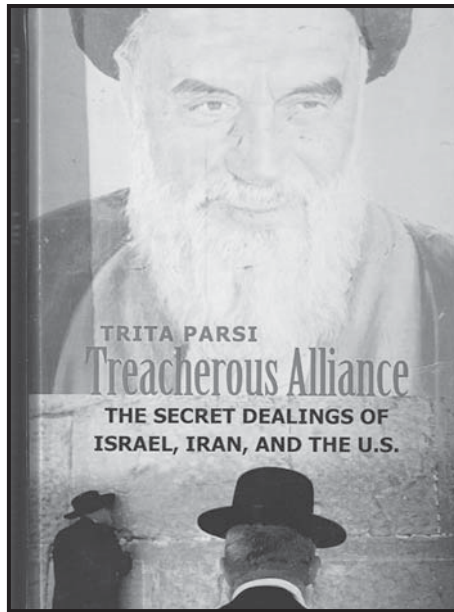
۳. همان، *ها/رتص*.

۴. همان.

۵. همان، ص ۳۵، به نقل از نوول فیگارو (۳۱ مه ۲۰۱۱).

۶. همان، ص ۲۳، به نقل از *الشرق الاوسط* (۱ ژوئن ۲۰۱۱).

۷. همان.



عوفر گیت همچون ایران کنتررا یا بلواهای رسانه‌ای دیگری که باید در آینده انتظار آن را داشته باشیم همگی متفقاً به دنبال این هستند که روابط ایران با رژیم صهیونیستی را به دروغ اثبات کرده و اقدامی که جمهوری اسلامی ایران از ابتدا خود را از آن نهی می‌کرده و دیگران را نیز به آن ترغیب می‌کرده، دروغ نشان دهند.

بررسی تاریخ این داستان‌ها از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی و قطع روابط با رژیم صهیونیستی به اشکال مختلف حاکی از این دسیسه

صهیونیستی برای تطهیر چهره کریه رژیم صهیونیستی و مخدوش نمودن تصویر ایران در مبارزات ضد صهیونیستی است.

بررسی پایان‌نامه «اتحاد خیانت‌بار» و طرح آن در قالب یک کتاب، ما را به شکل بهتری در جریان این توطئه قرار می‌دهد.

این کتاب با عنوان انگلیسی ذیل توسط تریتا پارسی (پور) در قالب یک پایان‌نامه دانشجویی در دانشگاه جان‌هاپکینز با راهنمایی استادی همچون برژینسکی، دفاع و در سال ۲۰۰۷ توسط دانشگاه ییل در ۳۶۱ صفحه به زبان انگلیسی منتشر می‌شود.

Treachorous Alliance. The Secret Dealings of Israel, Iran, And The U.S

این اثر در سه بخش در برگیرنده بیست فصل با عناوین ذیل می‌باشد:
«فصل اول:

مقدمه: یک گوریل هشتصد پوندی

بخش اول: دوره جنگ سرد

فصل دوم: یک اتحاد ضروری؛ دوستی پنهان شاه

فصل سوم: ظهور اسرائیل؛ برآمدن ایران



فصل چهارم: تکاپوی ایران برای برتری
 فصل پنجم: مرگ در لحظه پیروزی
 فصل ششم: بیماری بزرگ پنداری خویش (خودبزرگ بینی)
 فصل هفتم: ظهور بگین و حق اسرائیلی
 فصل هشتم: ظهور نشانه خدا
 فصل نهم: تغییر ایدئولوژیک، استمرار جغرافیایی
 فصل دهم: رسوایی
 فصل یازدهم: حملات صدام
 فصل دوازدهم: نفس‌های پایانی دکتربین پیرامونی
 بخش دوم: دوران تک‌قطبی
 فصل سیزدهم: نظم نوین جهانی
 فصل چهاردهم: دشمنان تجاری
 فصل پانزدهم: از صلح سرد به جنگ سرد
 فصل شانزدهم: بازگشت دکتربین پیرامونی بالیکود
 فصل هفدهم: تشنج‌زدایی خاتمی
 فصل هجدهم: خیانت در افغانستان
 فصل نوزدهم: ربودن شکست از چنگال پیروزی
 بخش سوم: چه اتفاقی خواهد افتاد؟
 فصل بیستم: رویکرد آینده رویکردی واقع‌گرایانه
 ضمیمه یک: پیشنهاد مذاکرات ایران در می ۲۰۰۳ با ایالات متحده
 ضمیمه دو: اصالت امریکایی پیش‌نویس پیشنهاد مذاکرات
 ضمیمه سوم: نامه‌ای از سفیر گولدیمن به وزارت خارجه امریکا^۱

برخی اطلاعات به دست آمده از محتوای کتاب به شرح ذیل می‌باشد:

۱. این اثر به عنوان یک رساله دانشجویی در دانشگاه جان‌هاپکینز نوشته شده است.^۲
۲. شاکله این مجموعه با ۱۳۰ مصاحبه از شخصیت‌های درگیر و مطلع در عرصه سیاست خارجی ایران، امریکا و رژیم صهیونیستی، سامان یافته است.^۳

1. "Tracherou Alliance", trita parsi, yale university press 2007, p.vii-ix.

2. Ibid.p xvii.

3. Ibid.p xii.

در بخش ایران قبل از انقلاب افراد مصاحبه‌شونده عبارت‌اند از: فریدون هویدا، نماینده ایران در سازمان ملل در دهه ۷۰ میلادی و علی‌نقی عالیخانی وزیر اقتصاد و از نزدیکان شاه. در بخش ایران پس از انقلاب که نویسنده تعریف بلندبالایی از ژرف‌اندیشی و تفکر استراتژیک آنها بیان می‌کند با این افراد مصاحبه شده است: دکتر جواد ظریف نماینده [سابق] ایران در سازمان ملل و معاون [سابق] وزارت خارجه، دکتر عباس ملکی معاون سابق وزیر امور خارجه، دکتر محمود واعظی، دکتر نژادحسینیان، محسن میردامادی رئیس سابق کمیسیون روابط خارجی مجلس، محمدرضا تاجیک مشاور سابق محمد خاتمی رئیس‌جمهور، امیر محبیان دبیر سیاسی روزنامه رسالت به عنوان روزنامه محافظه‌کار ایرانی، علیرضا علوی تبار دبیر چندین روزنامه اصلاح‌طلب.^۱

در مورد اسراییل اطلاعات مورد نظر در مصاحبه با این افراد حاصل شده است: افرایم هالوی رئیس سابق موساد، شلومو بن آمی وزیر سابق امور خارجه، موشه آرنز وزیر سابق دفاع، افرایم سنه معاون سابق وزیر دفاع، آموس گیلعاد و مسئول اطلاعات نظامی [آمان] دور گلد نماینده سابق در سازمان ملل، دیوید کیمچه از مسئولین سابق وزارت خارجه، یوری لوبرانی نماینده سابق اسراییل در ایران، اسحاق سگو مستشار سابق نظامی اسراییل در ایران، دیوید ایوری مسئول سابق کمیته اسراییلی ایران، یوسی آلفر مشاور سابق اسحاق رابین نخست‌وزیر سابق، ایتامار رابینوچ نماینده اسراییل در سازمان ملل، یعقوب نیمرودی سرمایه‌گذار معامله ایران کنترال او فعال نظامی - امنیتی در عرصه روابط ایران و اسراییل در دوره پهلوی، کیت وایزمن کارشناس میز ایران در کمیته امور عمومی امریکا اسراییل (ایپاک)^۲

و اما مصاحبه‌شوندگان اصلی در مورد امریکا عبارت‌اند از: دکتر زبگنیویر ژینسکی مشاور سابق امنیت ملی کاخ سفید، سرهنگ رابرت مک فارلین، ژنرال برنت اسکوکرافت، آنتونی لیک، روبرت پلترو، مارتین ایندیک معاون سابق وزارت خارجه، کولین پاول وزیر سابق خارجه و رئیس ستاد ارتش، لری ویلکرسون فرستاده ویژه دولت بوش برای افغانستان، جیمز دوبینز، دنیس راس، گری سیگ مسئول امور خلیج فارس در کاخ سفید در سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱.^۳

نویسنده تأکید دارد که در این مصاحبه‌ها:

الف. به روایت دست‌اولی از حوادث و تفکر در مورد شالوده تصمیمات استراتژیک

1. Ibid.p.xili.

2. Ibid.p.xiv.

3. Ibid.

از ابتدای پیروزی انقلاب
شکوه‌مند اسلامی در ایران
دست یافته است.

ب. به نکات بسیار آشکارکننده‌ای به ویژه در مورد ایران
دست یافته است که به راحتی در داخل ایران به آنها
پرداخته نمی‌شود و اساساً با سانسور برخورد می‌کند.

پ. برای اطمینان از اعتبار مصاحبه‌ها، هر یک از آنها
را به صورت تطبیقی با چند مصاحبه دیگر کنترل کرده
است.

ت. هیچ بحثی در کتاب متعلق به یک یا دو نقل قول به
تنهایی نیست.

شده است

ث. ارجاعات متقابل و تعدد آنها ضریب اطمینان را در
این مصاحبه‌ها بالا برده است.

ج. مصاحبه‌شوندگان بر اساس میزان درگیری مستقیم آنها بر قواعد روابط سیاست
خارجی ایران، اسرائیل و امریکا یا بر اساس اطلاعات آنها در این فرآیند انتخاب شده‌اند.^۱
۳. نویسنده معتقد است که این کتاب اولین کتاب انگلیسی است که پس از دو دهه
به این موضوع پرداخته است؛ موضوع حساسی که به رغم اهمیت آن هیچ منبعی به
آن اشاره نکرده و اطلاعات مکتوب در مورد آن ناچیز است و به همین دلیل به مصاحبه
روی آورده است.^۲

۴. نویسنده به مخاطب این اطلاع را می‌دهد که در کتاب از معاملات پنهانی میان ۳
طرف درگیر و مورد نظر در این اثر مواردی را بیان کرده است که حاصل موقعیت سیاسی
وی به عنوان مشاور یک نماینده کنگره است.^۳
۵. این کتاب در ۳ بخش اصلی تنظیم شده است.

در بخش اول به بافت تاریخی از مثلث ایران، امریکا و اسرائیل در طول جنگ سرد،
حسن تفاهم ایران و اسرائیل در دوره شاه، روابط پنهانی ایران و اسرائیل در جمهوری
اسلامی، خیانت شاه به اسرائیل و اکراد در قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، تلاش‌های گسترده
اسرائیل برای پایان دادن به روابط ایران و امریکا در دهه هشتاد، سیاست دوگانه ایران در
قبال اسرائیل و همچنین حمایت زبانی از آرمان فلسطین پرداخته می‌شود.^۴

1. Ibid.Pxiii.

2. Ibid.p.xii.

3. Ibid.P.xiv.

4. Ibid.



بررسی تاریخ این داستان‌ها- روابط ایران با رژیم صهیونیستی - از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی و قطع روابط با رژیم صهیونیستی به اشکال مختلف حاکی از این دسیسه صهیونیستی برای تطهیر چهره کریه رژیم صهیونیستی و مخدوش نمودن تصویر ایران در مبارزات ضد صهیونیستی است

در بخش دوم نویسنده بر آن است که پیامدهای فروپاشی اتحاد شوروی و شکست عراق در جنگ ۱۹۹۱ خلیج [فارس] را مورد بررسی قرار دهد. در این دوران سیاست این ۳ طرف در منطقه نسبت به یکدیگر تغییر نمود و خاورمیانه جدیدی ظهور کرد که رفاقت ایران و اسرائیل جای خود را به رقابت داد و هر یک از دو طرف به دنبال توازن قوا، چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای داشتند. از جمله ایران که خواستار

نزدیک شدن به ایالات متحده بود و اسرائیل به دنبال تضعیف سیاست‌های منطقه‌ای امریکا عمل می‌کرد.^۱

در بخش سوم، نویسنده به سیاست‌های امریکا در منطقه به ویژه در دوره بوش پسر می‌پردازد و اینکه تلاش‌هایی را برای بی‌اثر کردن اقدامات رقابت‌جویانه میان ایران و اسرائیل سامان دهد تا از وقوع یک جنگ مصیبت‌بار جلوگیری نماید؛ ضمن آنکه خاورمیانه‌ای را با حضور خود در دهه‌های آینده پی‌ریزی نماید.^۲

۶. جهت‌گیری نویسنده در این اثر پرهیز از ورود به مسائل داخلی و محوریت ندادن به ایدئولوژی‌های حاکم است.^۳

۷. نویسنده تأکید می‌کند که در بررسی فراز و فرود روابط ایران و اسرائیل و روابط سه‌جانبه ایالات متحده، ایران و اسرائیل بیشتر بر توسعه و قوای ژئوپلیتیک تأکید دارد تا ایدئولوژی یا انگیزه‌های زودگذر سیاسی و رهیافت‌های ساده‌انگارانه غیرمعقول (!) وی تأکید می‌کند که دگرگونی روابط ایران و اسرائیل ژئوپلیتیک است تا تغییرات ایدئولوژیک.^۴

۸. تریتا پارسی، مذاکرات پیرامون رقابت‌های استراتژیک بین طرفین را به عنوان یک راه‌حل ذکر می‌کند.^۵

۹. او دشمنی جاری میان ایران و اسرائیل را بیشتر ناشی از تغییر موازنه قوا در خاورمیانه پس از پایان جنگ سرد و شکست عراق در جنگ اول خلیج فارس می‌داند تا

1. Ibid.p.xv.

2. Ibid.

3. Ibid.P.xi.

4. Ibid.

5. Ibid.



وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۹.^۱
 ۱۰. این کتاب یک سال پس از انتشار آن به زبان انگلیسی، در سال ۲۰۰۸ به زبان عربی هم ترجمه و توسط «الدار العربیه للعلوم ناشرون» در بیروت، با عنوان *حلف المصالح المشتركة (التعاملات السرية بين اسرائيل وايران والولايات المتحدة)* منتشر و روانه بازار می‌شود.^۲
 ۱۱. نویسنده در ابتدای اثر خود از همراهی، همکاری و همفکری عده‌ای از افراد مطلع، دانشگاهی و سیاسی تقدیر و تشکر کرده است که در کنار اسامی مطرح به عنوان

مصاحبه‌شونده معنی خاصی پیدا می‌کند. این افراد که در مراحل و بخش‌های مختلف به وی کمک کرده‌اند عبارت‌اند از: فرانسیس فوکویاما^۳ استاد مشاور از دانشگاه جان‌هاپکینز در رشته مطالعات عالی بین‌المللی، چارلز دوران از همان دانشگاه، زبگنیو برژینسکی، جاکوب گریگل، روحی رضانی، روحان‌گری، دبور اگروس و نور، کلایتون سویشر، دیوید مناشری [کارشناس مسائل ایران در اسرائیل]، ساموئل لیمون از وزارت دفاع اسرائیل، الیوت کوهن، دکتر جواد ظریف، مصطفی زهرانی، افشین مولوی به عنوان هماهنگ‌کننده مصاحبه‌ها در ایران، جورج پرکویچ، کریس راجر، نیکی کدی^۴ [کارشناس تاریخ ایران و استاد دانشگاه در آمریکا]

1. Ibid.

۲. حلف المصالح المشتركة (التعاملات السرية بين اسرائيل وايران والولايات المتحدة، تریتا بارزی، ترجمه امین الایوبی، الدار العربیه للعلوم ناشرون، ۲۰۰۸، بیروت.

۳. نظریه‌پرداز معروف امریکایی که با نظریه «پایان تاریخ» و تأکید بر تکامل نهایی الگوی «لیبرال-دموکراسی» به عنوان تعالی بشر در رسیدن به یک الگوی نهایی، بحث‌های مختلفی را در محافل علمی در سطح جهان برانگیخت.

این نظریه در کنار نظریه برخورد تمدن‌ها که توسط ساموئل هانتینگتون مطرح شده بود، فضایی را در جهان پدید آورد که گویی نظام تک‌قطبی در جهان با رهبری آمریکا از هر جهت مستعد برپایی یک حکومت جهانی است. ولی هم‌اکنون با اوج‌گیری خیزش‌های مردمی علیه نظام سرمایه‌داری، پوچ بودن این نظریه‌ها و همچنین اضمحلال الگوی لیبرال-دموکراسی بر همگان آشکار شده است.

4. Ibid.xvii-xviii.



امام خمینی (ره): ای مردم عالم! بدانید ملت ما مخالف است با پیمان با اسرائیل. این ملت ما نیست؛ این روحانیت ما نیست؛ دین ما اقتضا می کند که با دشمن اسلام موافقت نکنیم؛ قرآن ما اقتضا می کند که با دشمن اسلام هم پیوند نشویم در مقابل صف مسلمین

چند ملاحظه:

صرف نظر از مطالب مطرح دیگر در این اثر، نویسنده به دنبال طرح و اثبات چند موضوع است که پیش تر از این صرفاً با تبلیغات رسانه ای مطرح می شد و هم اکنون در قالب علمی:

۱. اصرار نویسنده به وجود روابط ایران و رژیم صهیونیستی پس از انقلاب و انجام معاملات پنهانی گسترده در عرصه نظامی، سیاسی و اقتصادی از اهداف

اولیه و اساسی این کتاب است.

۲. نویسنده کتاب، روابط ایران و اسرائیل را اجتناب ناپذیر دانسته و آن را در شرایط قبلی و فعلی طبیعی ارزیابی می کند و به هیچ عنوان قایل به دخالت مباحث ایدئولوژیک در این خصوص نیست.

۳. دو نکته مذکور به عنوان اهداف اصلی از نشر این اثر، با تأکید ضمنی مسئولین و مطلعین ایرانی قبل و بعد از انقلاب در قالب مصاحبه قوام می یابد که حاکی از شیطنت نویسنده و غفلت مسئولین و افراد ایرانی پس از انقلاب است که چگونه حاضر به این همکاری شده اند و بسیار لازم است که پس از انتشار کتاب نسبت به سوءاستفاده مؤلف از مصاحبه آنها برای قوام نظریه وجود روابط ایران با رژیم صهیونیستی پس از انقلاب، تذکر داده شود و افکار عمومی نسبت به این شیطنت علمی آگاه گردند.

فلسفه نداشتن رابطه با کیان صهیونیستی

حضرت امام (ره) به صورت مکرر تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، رژیم صهیونیستی را نامشروع دانسته و خواستار نابودی آن به صورت کامل بودند.^۱ تأکید ایشان بر این مهم آنقدر زیاد و مکرر بوده است که رژیم پهلوی را وادار به عکس العمل ناشیانه در قبال این مواضع کرد و طی یک دستور العمل برای علما از آنها خواست که نسبت به شاه، اسرائیل و در خطر بودن اسلام چیزی نگویند که البته عکس العمل

۱. فلسطین/از دیدگاه امام خمینی، مجموعه تبیان، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۷۸، ص ۹۴-۱۳۳.

امام خمینی (ره): با اسرائیل دشمن اسلام و مسلمین، آوارکننده بیش از یک میلیون مسلمان بی پناه پیمان برادری نبندید، عواطف مسلمین را جریحه دار نکنید، دست اسرائیل و عمال خائن آن را به بازار مسلمین بیش از این باز نکنید، اقتصاد کشور را به خاطر اسرائیل و عمال آن به خطر نیندازید

حضرت امام (ره) نسبت به این دستورالعمل نیز در تاریخ مضبوط است.^۱

و اما حضرت امام (ره) به چه دلیل رژیم صهیونیستی را نامشروع و رابطه با آن را ممنوع کردند. آیا صرفاً معادلات استراتژیک و ضروریات ژئوپولیتیک امام را در این مسیر استوار نمود یا مصالح دیگری در میان بود؟ ایشان همواره با دینی خواندن بحث فلسطین، ضرورت حفظ اسلام و مقتضیات آن را معیار و مبنای برخورد در این عرصه می دانستند و تأکید می کردند

که «با اسرائیل دشمن اسلام و مسلمین، آوارکننده بیش از یک میلیون مسلم بی پناه پیمان برادری نبندید، عواطف مسلمین را جریحه دار نکنید، دست اسرائیل و عمال خائن آن را به بازار مسلمین بیش از این باز نکنید، اقتصاد کشور را به خاطر اسرائیل و عمال آن به خطر نیندازید»^۲ و یا در جای دیگر می فرمایند که اسرائیل امروز دشمن شناخته شده اسلام، مسلمانان است»^۳ و در جای دیگر بسیار صریح و رسا فریاد بر می آورند که «ای مردم عالم! بدانید ملت ما مخالف است با پیمان با اسرائیل. این ملت ما نیست؛ این روحانیت ما نیست؛ دین ما اقتضا می کند که با دشمن اسلام موافقت نکنیم؛ قرآن ما اقتضا می کند که با دشمن اسلام هم پیوند نشویم در مقابل صف مسلمین»^۴

ایشان ضمن حمله به شاه در دوران قبل از انقلاب، حساب ملت از دولت را جدا می کردند و رابطه دولت با رژیم صهیونیستی را معامله دشمن با دشمن^۵ دانسته از آن بر حذر داشته و آن را موجب ضعف دولت می دانستند^۶ و از این توطئه نیز دیگران را مطلع نموده بیدار باش می دادند.

حضرت امام (ره) از اینکه رابطه همه جانبه پهلوی با رژیم صهیونیستی در منظر سایر

۱. همان، ص ۲۶-۲۷.

«امروز به من اطلاع دادند که بعضی از اهل منبر را برده اند در سازمان امنیت و گفته اند شما سه چیز را کار نداشته باشید، دیگر هر چه می خواهید بگویید، یکی شاه را کار نداشته باشید، یکی هم اسرائیل را کار نداشته باشید. یکی هم نگویند دین در خطر است، این سه تا امر را کار نداشته باشید، هر چه می خواهید بگویید. خوب اگر این سه تا امر را کنار بگذاریم، دیگر چه بگوییم؟ ما هر چه گرفتاری داریم از این سه تا هست، تمام گرفتاری ما»؛ بیانات امام (ره)، ۱۳/۳/۱۳۴۲.

۲. همان، ص ۳۰.

۳. همان، ص ۳۱.

۴. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۰۰.

۵. فلسطین از دیدگاه امام (ره)، همان، ص ۶۳.

۶. همان.



ملل و کشورها، رابطه ملت‌ها با اسرائیل و حتی بدنام کردن شیعه است نیز تأسف خورده و می‌فرمایند «دو هواپیمایی که قرار بود حجاج را به مکه ببرند مال اسرائیل بود، بعد دولت عربستان سعودی به این عمل اعتراض کرد و ناچار شدند از این عمل خودداری کنند.»^۱ «... آن وقت برادرهای سنی ما خیال می‌کنند که شیعه‌ها یهودی پرستند»^۲ غفلت برادران سنی هم‌اکنون نیز در برخی کشورهای عربی نسبت به تبلیغات مسموم صهیونیست‌ها از رابطه با ایران را می‌توان در استقبال از کتاب اتحاد خیانت‌بار مشاهده کرد و تأسف بارتر اینکه در یک خبر از ایجاد مشکل جهت ورود زائران ایرانی به سرزمین وحی این غفلت و فریب‌خوردگی را شاهد بود که مأمورین فرودگاه در پی مزاحمت‌های فراوان برای زائران می‌گویند ایرانی‌ها اکثراً یهودی و یهودی‌زاده هستند و دلیلی ندارد حج بیایند.^۳

اینها همه مخاطراتی بود که بسیار پیش از این حضرت امام (ره) در این مورد هشدار داده بودند. ولی متأسفانه صهیونیسم از همین مجری و زمینه برای تحقق اهداف خود بهره‌هایی برده است و در صورت استمرار این بی‌خبری در آینده نیز از آن بهره خواهد برد. نمونه و مصداق بارز دیگر جریان افشای موضوع مک‌فارلین و سفر جمعی از سیاسیون امریکایی همراه با یک اسرائیلی بود که توسط یک نشریه عربی به نام «الشراع» درز پیدا کرد. در این میان طرفی که خسارت دید به لطف خداوند متعال طرف امریکایی و اسرائیلی بود چراکه سلاح‌های مستهلک مورد نیاز ایران با مارک اسرائیلی مدتی در فرودگاه خاک خورد و به مبدأ بازگشت و چهره کریمه امریکا و صهیونیست‌ها در این توطئه برملا شد و آبرو و پرستیژ امریکا در دوره یگان مخدوش گردید.^۴

حضرت امام (ره) در برخورد با این حقه‌های نخ‌نما، خط مشی اصولی خود در ارتباط با اسرائیل را به صورت مبنایی از پیش برای آینده تعیین کردند و در قاطع‌ترین موضع خود و در این مسیر می‌فرمایند:

۱. همان، ص ۲۸، (اشاره به اجاره ۲ هواپیمای ال آل توسط شاه برای انتقال حجاج).

۲. همان.

۳. سایت خبری جهان‌نیوز، ۱۳۹۰/۸/۹.

۴. شرح مفصل این ماجرا را در منابع ذیل جست‌وجو نمایید:

- مهدی انصاری، یحیی فوزی و علیرضا لطف‌الله: *زادگان، روز شمار جنگ/ ایران و عراق* (ماجرای مک‌فارلین)، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۸۷، ج ۴۴.

- محسن هاشمی و حبیب‌الله حمیدی، *ماجرای مک‌فارلین؛ فروش سلاح، آزادی‌گروگان‌ها*، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۸.

- سایت خبری جهان‌نیوز، «جانه‌زنی برای تأمین خواسته‌ها» (فراز و فرود جنگ در مصاحبه با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام)، ۱۳۹۰/۴/۲۷.

غفلت برادران سنی
همه اینها و خود اسرائیل هم این مطالب را هم اکنون نیز در برخی
احراز کرده است که اگر اسرائیل انگشتش را کشورهای عربی نسبت
به بحر محیط بزند، نجس می شود، چون این به تبلیغات مسموم
را احساس کرده است، می خواهد با اینکه «من صهیونیست ها از رابطه
کمک کرده ام» ایران را بدنام کند از باب اینکه با ایران را می توان در
می داند که موافقت او با ایران، بدنام کردن استقبال از کتاب/تحداد
ایران است خودش هم این را احساس کرده خیانت بار مشاهده کرد
است.^۱

ممنوعیت قانونی معامله

علاوه بر حضرت امام (ره) نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی نیز، قوانین
مربوط به ممنوعیت معامله با شرکت ها و عناصر صهیونیستی را به اشکال مختلف مورد
توجه قرار داده و به تصویب رسانده اند در واقع این قوانین انعکاس خواست و اراده ملت
در مقابل آن ایده ای^۲ است که نظام اسلامی را از مردم ایران جدا کرده و تصور می کند
که ملت سوای رهبر خود فکر و عمل می کنند. این قوانین و سال تصویب آنها به شرح
ذیل می باشد.

۱. ماده هشتم از قانون حمایت از انقلاب اسلامی مردم فلسطین مصوب نوزدهم
اردیبهشت ۱۳۶۹، هر نوع برقراری رابطه اقتصادی و تجاری و فرهنگی با کمپانی ها و
مؤسسات و شرکت های وابسته به صهیونیست ها در سطح جهان ممنوع می باشد.^۳

۲. قانون واحده اسلامی در مورد تحریم اسرائیل مصوب نهم شهریور ۱۳۷۱.

ماده ۱. عقد هر گونه قرارداد - چه مستقیم و چه از طریق واسطه - با شرکت ها با اشخاص
مقیم اسرائیل یا با افراد تبعه اسرائیل یا افرادی که برای اسرائیل یا به نفع آن کشور کار
می کنند صرف نظر از محل اقامت آنان برای کلیه افراد حقیقی یا حقوقی ممنوع می باشد
و به ویژه زمانی که این گونه قراردادها در ارتباط با معاملات بازرگانی، عملیات بازرگانی
یا هر گونه مبادله ای بدون توجه به ماهیت آن منعقد می شود شرکت ها و مؤسسات ملی

۱. فلسطین/از دیدگاه/مأم خمینی، همان، ص ۱۷۳.

2. Loc cit, p. 127.

اسحاق رابین در اکتبر ۱۹۸۷ می گوید: ایران بهترین دوست اسرائیل است و این موضع ما نباید در مورد روابط با
تهران تغییر کند. چرا که رژیم [آیت الله] خمینی برای همیشه باقی نخواهد ماند.

۳. حمایت قانونی (مجموعه قوانین جمهوری اسلامی ایران در حمایت از آرمان آزادی فلسطین)، مرکز مطالعات
فلسطین، ۱۳۹۰، ص ۸.



علاوه بر حضرت امام (ره)،

نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی نیز قوانین مربوط به ممنوعیت معامله با شرکت‌ها و عناصر صهیونیستی را به اشکال مختلف مورد توجه قرار داده و به تصویب رسانده‌اند؛ در واقع این قوانین انعکاس خواست و اراده ملت در مقابل آن ایده‌ای است که نظام اسلامی را از مردم ایران جدا کرده و تصور می‌کند که ملت سوای رهبر خود فکر و عمل می‌کند

و خارجی که در اسرائیل دارای منافع، شعب یا نمایندگی هستند نیز باید از انجام هر گونه معامله با شرکت‌ها و اشخاص فوق‌الذکر خودداری کنند.

ماده ۲. ورود و مبادله و تجارت هر گونه کالا و محصولات و نیز اسکناس و سایر دارایی‌های قابل انتقال اسرائیل در جمهوری اسلامی ایران ممنوع می‌باشد. هر گونه کالا و اجناسی که در تولید آن حتی بخشی از محصولات اسرائیلی به کار رود صرف‌نظر از نوع و میزان مصرف آن و بدون توجه به اینکه این کالاها به طور مستقیم یا غیرمستقیم از اسرائیل وارد شده‌اند به عنوان یک کالای اسرائیلی محسوب می‌گردد. محصولات و کالاهایی که مجدداً از اسرائیل با کشتی حمل شوند، یا در خارج از اسرائیل به منظور صدور به حساب خود یا یکی از اشخاص یا شرکت‌های مذکور در ماده (۱) ساخته شوند، به عنوان

کالا یا مال التجاره اسرائیلی محسوب می‌شوند.

ماده ۳. در مواردی که توسط مقامات ذی صلاح تصریح می‌گردد، واردکننده موظف است نسبت به تهیه گواهی مبداء که در آن مشخصات زیر درج شده اقدام کند.

الف. مدرکی دال بر تأیید نام کشور تولید کننده.

ب. مدرکی دال بر تأیید اینکه از هیچ نوع مواد اسرائیلی در تولید کالاهای مربوطه به هر نسبتی استفاده نشده است.

ماده ۴. دستگاه‌های ذی صلاح با اخذ تدابیر و اقدامات لازم باید از صدور کالاهای تعیین شده در کنفرانس LIAISON-OFFICERS به هر کشور خارجی یا کشورهایی که ثابت شده مجدداً به اسرائیل صادر می‌شود، خودداری کنند.

ماده ۵. مفاد مندرج در موارد (۲)، (۳) و (۴) در مورد کالاهایی لازم‌الاجرا است که وارد منطقه تجارت آزاد در جمهوری اسلامی ایران می‌شوند یا از این طریق صادر می‌گردند این مفاد هم‌چنین در مورد کالاهایی که در قلمروهای جمهوری اسلامی ایران تخلیه شده یا به صورت ترانزیت از این قلمروها با نام اسرائیل یا فرد یا شرکتی عبور می‌نماید که مقیم اسرائیل است یا در آن کشور قرار دارد نیز لازم‌الاجرا است مشروط بر آنکه چنین اقدامی مغایر با مفاد موافقنامه‌های بین‌المللی که آن کشور عضو آنها

حضرت امام (ره) در

بر خورد با این حقه‌های

نخ نما، خط مشی اصولی

خود در ارتباط با اسرائیل

را به صورت مبنایی از

پیش برای آینده تعیین

کردند و در قاطع ترین

موضع خود و در این

مسیر می فرمایند: همه

اینها و خود اسرائیل هم

این مطالب را احراز کرده

است که اگر اسرائیل

انگشتش را به بحر محیط

بزنند، نجس می شود

است، نباشد.

ماده ۶. عرضه کالا و محصولات منظور در ماده (۲) یا

فروش، خرید و اکتساب این گونه کالا ممنوع می باشد هر نوع

معامله به صوت هبه یا اکتساب ممنوع است.

هر معامله به صورت هبه یا صرفاً معامله، در اجرای مفاد این

ماده، به عنوان فروش و یا خرید محسوب می گردد.

ماده ۷. هر فردی که مفاد مواد (۱)، (۲) و (۳) را نقض کند

طبق قوانین هر یک از دولت‌های عضو به خاطر دادوستد

با اسرائیل مجازات خواهد گردید، در کلیه موارد کالاهای

توقیف شده به نفع دولت مربوط ضبط خواهد شد. به علاوه

وسایل نقلیه مورد استفاده در این معامله پس از شناسایی

صاحبان آن مصادره خواهد گردید.

ماده ۸. مجازات مطرح در ماده قبل به استثنای مصادره

در صورتی به حالت تعلیق در خواهد آمد که شخصی (وقتی

بیش از یک فرد باشد) که پیش قدم شده و اطلاعاتی در مورد سایر شرکت کنندگان در

معامله فوق را در اختیار دولت قرار دهد اطلاعات وی پرده از این معامله بردارد.

ماده ۹. احکام صادره از سوی دادگاه در ارتباط با اعمالی که مغایر با مفاد این قانون

صورت پذیرفته به هزینه شخصی خاطی چاپ و چنین احکامی به حروف درشت و به

مدت سه ماه بر سر در شرکت‌های بازرگانی، کارخانه‌ها و مغازه‌های خاطیان نصب

می گردد و چنانچه نسبت به تغییر مکان، پنهان کردن یا از بین بردن رأی صادره اقدام

گردد، شخص خاطی حداکثر به سه ماه زندان یا پرداخت ۱۰۰ سکه بهار آزادی یا معادل

آن و یا هر دو مورد محکوم می گردد.

ماده ۱۰. به هر شخصی اعم از مقام دولتی یا غیره که در کشف کالای تحریم شده و یا

ایجاد تسهیلاتی به منظور مصادره این کالاها کمک کند از طریق اداری جایزه‌ای تعلق

خواهد گرفت.

ارزش جایزه تعیین شده معادل ۲۰ درصد ارزش کالای مصادره شده می باشد مگر

اینکه به موجب قوانین محلی جایزه با در نظر گرفتن میزان تلاش هر یک از آنان در

عملیات بین آنها تقسیم می گردد.

ماده ۱۱. هر نوع عملی که مغایر با مفاد این قانون یا قطعنامه‌های اجرایی آن صورت



ورود و مبادله و تجارت هر گونه

کالا و محصولات و نیز اسکناس پذیرد باید توسط اشخاص مسئول این کار در هر کشور و مطابق با اختیارات قانونی و وظایف محوله به اسرائیل در جمهوری اسلامی آنان، اثبات گردد. ایران ممنوع می باشد

قانون فوق مشتمل بر ماده واحده منضم به متن

قانون واحده اسلامی در مورد تحریم اسرائیل در

بیست و نهم شهریور ماه یک هزار و سیصد و هفتاد و یک مجلس شورای اسلامی تصویب

و در تاریخ ۱۳۷۱/۷/۵ به تأیید شورای نگهبان رسیده است.^۱

۳. ماده پنجم از قانون الزام دولت به حمایت همه جانبه از مردم مظلوم فلسطین مصوب

۸۷/۱۰/۱۱ دولت موظف است تمهیدات لازم در جهت جلوگیری از واردات کالاها و

انعقاد قرار داد با شرکت هایی که سهامداران اصلی آنها بنگاه های صهیونیستی باشد را

فراهم نماید.^۲

۴. قانون اصلاح قانون حمایت از انقلاب اسلامی مردم فلسطین (مصوب ۱۳۶۹) در

مورخ ۲۶ خرداد ماه ۱۳۸۹.

ماده واحده - تبصره ماده (۸) قانون حمایت از انقلاب اسلامی مردم فلسطین مصوب

۱۳۶۹/۲/۱۹ حذف و چهار تبصره به شرح ذیل به آن اضافه می گردد:

تبصره ۱. کمیته ای تخصصی مرکب از وزارتخانه های امور خارجه، امور اقتصادی

و دارایی، بازرگانی، اطلاعات، نفت، بانک مرکزی و سازمان صدا و سیمای جمهوری

اسلامی ایران تشکیل می شود که فهرست کامل شرکت ها و مؤسسات صهیونیستی

در سطح جهان و فهرست اشخاص حقیقی و حقوقی موضوع تحریم را به صورت شفاف

ظرف دو ماه پس از تصویب این قانون ارایه کند و به صورت سالیانه و یا حسب ضرورت

به روز سانی نماید.

تبصره ۲. وزارت امور خارجه موظف است گزارش روند فعالیت کمیته مذکور را سالیانه

و همچنین در مواقع مقتضی به کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی ارایه نماید.

تبصره ۳. وزارت امور خارجه موظف است در فرصت های مقتضی در مجامع جهانی

و اجلاس های بین المللی از جمله سازمان کنفرانس اسلامی و اجلاس غیر متعهدها،

طرح تحریم کالا های رژیم اشغالگر قدس را مطرح و جهت درج در بیانیه ها و قطعنامه ها

پیشنهاد دهد.

۱. همان، ص ۴۰-۳۷.

۲. همان، ص ۵۶-۵۵.

حضرت امام (ره) به

تبصره ۴. سازمان صدا و سیما موظف است طبق فهرست
ارایه شده توسط کمیته تخصصی موضوع تبصره (۱) از تبلیغ
پروزی انقلاب اسلامی ایران، رژیم صهیونیستی
را نامشروع دانسته و
خواستار نابودی آن به
صورت کامل بودند
شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۱۳۸۹/۳/۱۹ به تأیید شورای
نگهبان رسید.^۱

البته وجود این قوانین با لحاظ تمام جوانب به معنای اجرای دقیق آن نیست و ممکن
است در برخی موارد و به اشکال غیر قابل پیش بینی و حتی به صورت قاچاق کالایی
وارد و یا اقدامی صورت پذیرد. ولی یقیناً نمی توان آن را در چهارچوب روابط همه جانبه
سیاسی، اقتصادی میان ایران و رژیم صهیونیستی ارزیابی کرد.

سخن پایانی

از ابتدای پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران نمی توان زمانی را یافت که این
انقلاب از هجمه به انواع و اشکال آن از سوی جبهه استکبار و صهیونیسم برخوردار نبوده
باشد. جنگ نظامی، اقتصادی و هم اکنون روانی همواره علیه این انقلاب و ملت استوار
آن به کار گرفته شده است و الحمدلله نتیجه جز سرفرازی ملت و رهبر ایران اسلامی
نبوده است.

در حال حاضر که تبلیغات همه جانبه رسانه ای برای یورش نظامی به تأسیسات
هسته ای ایران از سوی بوق های صهیونیستی به اوج خود رسیده است، این تجهیز و بسیج
فکری و عقلانی است که ملت ایران را بیمه کرده است. در واقع هوشیاری و بصیرت لازمه
بر خورد با این جنگ روانی است که پایه ای از آن رابطه و پایه دیگر جنگ است و به لطف
و عنایت الهی هیچ یک از آنها زانوان استوار این ملت مؤمن را لرزان نخواهد کرد. بعون الله

نقش زنان جوان فلسطینی در انتفاضه الاقصی

زهرا حبیبی^۱

چکیده

در این پژوهش به بررسی نقش زنان فلسطینی و جنبه‌های مختلف مشارکت آنان پرداخته می‌شود. همچنین بررسی تاریخ سرزمین فلسطین و چگونگی پیدایش انتفاضه اول و دوم و در نهایت میزان مشارکت زنان مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

روش پژوهش: این پژوهش در زمره تحقیقات توصیفی و اکتشافی است و از روش کمی (پیمایشی) برای دستیابی به نتایج استفاده می‌شود. ابزار اندازه‌گیری، پرسشنامه و مصاحبه است.

جامعه آماری این پژوهش سه اردوگاه یرموک، سبینه و سیده زینب در کشور سوریه است و با استفاده از جدول مورگان نمونه‌گیری صورت گرفته است.

نتیجه کلی: به نقش مؤثر این زنان در ابعاد فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و ایدئولوژیک پی برده و آنها را عواملی تأثیرگذار در تداوم انتفاضه الاقصی تا به امروز به شمار می‌آوریم. **کلیدواژه‌ها:** نقش، زن جوان فلسطینی، انتفاضه الاقصی، هویت فرهنگی، مشارکت، صهیونیسم.

۱. کارشناس ارشد مطالعات زنان



مقدمه

زنان تأثیرات مهمی بر روند حرکت جوامع و نزول یا صعود آنها دارند؛ آشنایی و مطالعه ابعاد زندگی آنان می‌تواند راهکارهایی مدون و کاربردی را در اختیار برنامه‌ریزان یک کشور قرار دهد. در مطالعات جامعه‌شناسانه در تاریخ ملل و اقوام و حتی در ادبیات اسطوره‌ای و باستانی ایران و سایر کشورهای دنیا، به نقش اساسی زنان در رقم خوردن وقایع مهم تاریخی برمی‌خوریم.

موضوع فلسطین امروزه و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نه تنها به مهمترین مسئله کشورهای اسلامی و منطقه تبدیل شده بلکه به عنوان یک مسئله بین‌المللی در سطح مردم و دولت‌های کشورهای مختلف جهان در آمده است. با توجه به نقش مؤثر زنان در روند حرکت جوامع و جنبش‌ها، در این پژوهش سعی بر این است تا با مطالعه زنان جوان فلسطینی، ابعاد و میزان مشارکت آنها در انتفاضه الاقصی در فلسطین بررسی شود.

هم اکنون بیش از صد سال از ظهور جنبش صهیونیسم و ۲۴ سال از آغاز اولین انتفاضه می‌گذرد. انتفاضه یکی از مهمترین رخدادها و پدیده‌ها در تاریخ معاصر خاورمیانه است و در این میان انتفاضه الاقصی از اهمیت فراوانی در روند مبارزه مردم فلسطین و برهم زدن نقشه‌ها و توطئه‌های دولت‌های استکباری و سازشکار جهانی و منطقه‌ای برخوردار است. با این همه، تاکنون پژوهشی با دید جامعه‌شناسانه و نه سیاسی، و به صورت میدانی در مورد نقش زنان در انتفاضه الاقصی صورت نگرفته است. گرچه مطالعه میدانی در اردوگاه‌های فلسطینی کاری دشوار بود، ولی ضرورت، حساسیت‌های سیاسی منطقه، بعد مسافت، حضور جریان‌های سیاسی و نظامی قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی و تفاوت زبانی و فرهنگی پژوهشگران و جامعه مورد مطالعه، این پژوهش را در نوع خود منحصر به فرد می‌کند.

بیان مسئله: شناخت ویژگی‌های زنان در مناطق مختلف دنیا با توجه به شرایط اقلیمی و تحولات منطقه و نوع پاسخگویی و تحرک زنان در مواجهه با مسائل مختلف در زندگی روزمره آنها، می‌تواند موضوع مناسبی برای مطالعه باشد.

مسئله فلسطین از مسائل مهم و مورد توجه دنیاست که در این پژوهش با مطالعه و بررسی ژرف و علمی، نقش زنان در این منطقه مورد سنجش و ارزیابی قرار گرفته است. علاوه بر این، با شناخت این نقش در یک جامعه می‌توان راهکارها و پنجره‌های جدیدی را از آینده همان جامعه ترسیم نمود. علت انتخاب زنان جوان به عنوان جامعه مورد

توانایی زنان فلسطینی در

مطالعه، بررسی نسل جدید مبارزان فلسطینی و آشنایی با انجام عملیات استشهادی طرز تفکر آنها نسبت به نسل پیش از آنهاست. این موضوع با قدرت تحرک بالا، اثرات مهم که جهان پیرامون این نسل حداقل از دیدگاه ظاهری عمیقی بر جامعه آسیایی بسیار متفاوت با گذشته برخوردار است، همچنین میزان و مغرب زمین گذاشت تأثیرگذاری آنها در روند انتفاضه الاقصی، می تواند در و برای صهیونیست ها برنامه ریزی ها و پیش بینی های آتی این جامعه و جوامع در روشن ساخت که نه تنها تعامل با آنها مورد استفاده قرار گیرد.

این نکته نه تنها در این کشور مسلمان، بلکه در سایر کشورهای نیز به چشم می خورد. با مطالعه نقش زنان در

جنگ جهانی دوم یا در جنگ ویتنام و نیز وجود عملیات انتحاری در سایر ملل از جمله ژاپن، روند تأثیرگذاری نقش زنان قبل و پس از جنبش ها و انقلاب ها به وضوح دیده می شود. همچنین پشتیبانی و مقاومت زنان در دوران دفاع مقدس در مقابل تهاجم ارتش بعث عراق و نوع رفتار آنها پس از جنگ، این تأثیر را به اثبات رسانده است.

با نگاهی به علل به وجود آمدن انواع جنگ ها و جنبش ها- دهقانی، هزاره ای، کارگری، آنارشویستی، جنبش سیاهان، جنبش های حقوق مدنی، جنبش های ضد جنگ، جنبش های زنان و محیط زیست- در اقصی نقاط دنیا و در دوران های مختلف تاریخ، با مجموعه ای از زنان مواجه می شویم که هر کدام از آنها دلایلی برای مقاومت و ایستادگی داشته اند؛ از جمله آنها می توان به مبارزه با اشغالگری و تجاوز به حریم جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی و غیره اشاره کرد. در این باره می توان به چند نمونه در منطقه مورد مطالعه در این پژوهش اشاره کرد:

۱. ضرب و جرح زنان و کودکان، حمله به مساجد و نمازگزاران، کشتن جوانان محصل و دانش آموزان، همچنین قرار دادن زنان و دختران زندانی در بدترین شرایط و شکنجه های روحی و جسمی در زندان ها که به همه آنها در گزارش های کمیته جهانی صلیب سرخ به صراحت اشاره شده است.

۲. توجه به این مطلب که تقریباً نیمی از کشته شدگان در انتفاضه زنان و کودکان هستند.

۳. پرتاب گاز اشک آور به داخل بازداشتگاه ها که در زندان جنین و عسقلان رخ داد.

۴. تخریب منازل مسکونی.

۵. افزایش سقط جنین بر اثر خشونت.



۶. لغو شناسنامه فلسطینی مردم فلسطین.

۷. اخراج کارمندان ادارات و استادان و دانشجویان فلسطینی و جلوگیری از اشتغال افراد فلسطینی تبار.

۸. تخریب مزارع، تخریب زمین‌های کشاورزی، نابودی ادوات کشاورزی، تخریب چاه‌های آب، از بین بردن کندوهای عسل، جلوگیری از کار و فعالیت کارگران در مزارع و مراتع.

۹. محاصره اقتصادی و ایجاد دیوار حائل.

همچنین در بررسی منطقه خاورمیانه، نمونه‌های وسیع دیگری از جنبش‌های اجتماعی در مقاطع مختلف دیده شده است که وضعیت فعلی زنان این منطقه را می‌توان معلول آنها دانست.

با عنایت به این نکته که این پژوهش به بررسی مطالعه نقش زنان جوان فلسطینی و ابعاد مشارکت آنها در انتفاضه الاقصی می‌پردازد، لذا در این تحقیق از روش توصیفی و اکتشافی برای پی بردن به نقش زنان جوان فلسطینی در انتفاضه الاقصی پرداخته می‌شود.

برای جمع‌آوری اطلاعات درباره متغیرهای جامعه‌شناختی (فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی)، به تاریخ کشور فلسطین رجوع کرده و از طریق مصاحبه با برخی از زنان جوان فلسطینی (به صورت حضوری و اینترنتی) و همچنین مشاهده مشارکتی در اردوگاه‌های مردم فلسطین و پرسشنامه اطلاعات لازم را به دست آوردیم.

ضرورت و هدف کلی از طرح موضوع

درباره اهمیت موضوع مورد بررسی به چند شاخص اشاره می‌شود:

۱. جامعه فلسطین و خصوصاً زنان فلسطینی تا به امروز در اکثریت پژوهش‌ها با توجه به جنبه‌های سیاسی و مسائل مربوط به آن سنجیده شده‌اند؛ حال آنکه بررسی جامعه‌شناسانه زندگی و شرایط اجتماعی و بستر جامعه و مردم فلسطین و به خصوص زنانی که در این بستر رشد کرده‌اند، موضوعی حائز اهمیت است.

۲. به دلیل سیاسی بودن موضوع فلسطین و با توجه به شعارهای فراوان در رسانه‌های دنیا مبنی بر مبارزه علیه تروریسم و خشونت، و همچنین با توجه به اینکه در فلسطین ما شاهد کشته شدن تعداد زیادی زن و کودک و بی‌تفاوتی در جامعه جهانی هستیم، لذا مطالعه تخصصی از منظر جامعه‌شناسی بر روی زنان این سرزمین و بررسی نقش

زن فلسطینی با استحکام آنها در ابعاد اجتماعی، از اهمیت زیادی برخوردار است. بخشیدن به سنگر خانواده و تربیت فرزندان مبارز و جنگجو فلسطینی (۴۰-۲۰ سال) در انتفاضه الاقصی است. اهداف اختصاصی: گام‌هایی برای پی بردن به نقش: الف. فرهنگی زنان در انتفاضه الاقصی؛ ب. تعلیم و تربیتی زنان در انتفاضه الاقصی؛ ج. اجتماعی زنان در انتفاضه الاقصی؛ د. اقتصادی زنان در انتفاضه الاقصی؛ هـ. آموزشی زنان در انتفاضه الاقصی؛ ط. سیاسی زنان در انتفاضه الاقصی؛ و. نظامی زنان در انتفاضه الاقصی.

انتفاضه الاقصی

به دور دوم انتفاضه فلسطین، انتفاضه الاقصی می‌گویند. این قیام، پس از مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل و تشکیل حکومت خودگردان فلسطین در غزه و اریحا به ریاست یاسر عرفات، میان صهیونیست‌ها و فلسطینیان آغاز شد و ادامه یافت. عوامل، ریشه‌ها و زمینه‌های اصلی به وجود آمدن این انتفاضه به شرح زیر است:

الف. پیروزی حزب الله (مقاومت اسلامی) در جنوب لبنان؛ ب. شکست مذاکرات کمپ دیوید دوم؛ ج. به تعویق افتادن اعلام کشور مستقل فلسطین؛ د. شدت بخشیدن به سیاست‌های تبعیض آمیز و سرکوبگرانه از سوی اسرائیل؛ هـ دیدار شارون از مسجد الاقصی.

بررسی نقش زنان و دختران جوان فلسطینی

در بررسی و تشریح کارکرد و عملکرد زنان در پیشبرد انقلاب فلسطین و انتفاضه، نقش این زنان را در دو بعد می‌توان بررسی کرد:

۱. نقش مستقیم زنان: که زنان در این نقش، بی‌واسطه و راستاً اقدام به انجام فعالیت در جهت پیشبرد اهداف خود دارند.

۲. نقش غیر مستقیم و مؤثر زنان: زنان در نقش غیر مستقیم، خود عاملی برای تداوم و محافظت از انتفاضه هستند. تنظیم مصارف خانگی تنها موضوع مورد توجه زنان نبوده است؛ همسران قبل از انتفاضه در اراضی سال ۱۹۴۸ کار می‌کردند و با توجه به این

مشارکت اجتماعی زنان

در انتفاضه باعث شد تا زنان و دختران و حتی پیرزنان با سردادن شعار به کمک جوانان بشتابند؛ این مشارکت همین طور روی شخصیت فردی این زنان تأثیر گذاشته و آنان را به اشخاصی صبور و قوی در جامعه تبدیل کرده است.

موضوع که در این مناطق به کارگران معدودی اجازه کار در منطقه ۱۹۴۸ داده می‌شد، بنابراین زن فلسطینی باید در کنار شوهرش در امور اقتصادی مشارکت کند؛ برای مثال کیک بپزد و در بازار با قیمت پایینی بفروشد تا زندگی را بدون مصرف کالای اسرائیلی بگذراند و زمانی یا زمان‌هایی را که شوهرش در زندان به سر می‌برد او همه امور را به خوبی مدیریت کند.

در انتفاضه الاقصی هم زن فلسطینی هیچ‌یک از توانایی‌های قبلی خود را از دست نداده بلکه خود را با

ساختارهای جدیدتر و دقیق‌تر هماهنگ کرده است.

همچنین به تشکیل چند سازمان اختصاصی زنان قبل از انتفاضه می‌توان اشاره کرد که بعد از انتفاضه برای اعلام همبستگی برای هر یک از اسرا یک پلور پشمی ارسال کرده و علاوه بر آن طرح‌های تولیدی زیر نظر اتحادیه مذکور شکل گرفته و انجام می‌شود که این طرح‌ها شامل: تولید غذای بهداشتی برای کودکان، کارخانه بیسکویت‌سازی، کارگاه خیاطی، کارگاه مسگری و کارخانه تولید ماست و پنیر است.

نکته قابل توجه این است که اکثر صنایعی که زنان در انتفاضه به آن روی آورده‌اند، حول محور اقتصاد خانگی تمرکز دارد و کاملاً ابتدایی است (خصوصاً در انتفاضه اول)؛ این زنان با شیوه‌های ابتدایی، زیتون را با دست‌های خود می‌کوبند و عصاره آن را می‌گیرند. همچنین زنان با ایجاد تعاونی‌ها که شامل ۲۰ تا ۲۹ عضو بود تهیه مواد اولیه کشاورزی و صنایع خانگی و تأمین و توزیع غذا را به هنگام محاصره بر عهده داشتند و کمک‌های مالی و جنسی دیگر نقاط را با عبور از راه‌های صعب‌العبور، در اختیار سایرین قرار می‌دادند.

در انتفاضه الاقصی دست زنان نسبت به انتفاضه اول بسته‌تر است؛ اگرچه زنان کارهایی گروهی مثل درختکاری و برداشت محصول را انجام می‌دهند یا جلسات دوره‌ای دارند.

نقش‌ها و فعالیت‌های زنان انتفاضه

نقش تعلیمی و تربیتی: یکی از عوامل زنده نگه‌داشته شدن انتفاضه و روشن ماندن چراغ انتفاضه نقش‌های تعلیمی و تربیتی است که زنان فلسطینی ایفا می‌کنند. این زنان با فرهنگ‌سازی و استقبال از شهادت و تقویت روحیه میهن‌پرستی و همچنین تشکیل کمیته‌های آموزشی برای کودکان و نوجوانان، آنان را در جهت گرایش به اسلام



و حفظ میهن و خاک خود تشویق و ترغیب می کنند. بعد از انتفاضه، زنان با شرکت در کمیته های مردمی، آموزشی و تبلیغاتی و به دلیل درک عاطفی قوی تر جلوتر از مردان در پیشبرد اهداف انتفاضه اقدام کردند. این زنان با وجود همه هراس و نگرانی که هر مادری نسبت به فرزندش دارد تلاش می کنند تا فرزندانشان را مبارزانی در راه وطن تربیت کنند.

نقش اجتماعی زنان: با توجه به تعدد و تداخل امور سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه فلسطین طی انتفاضه، نقش زن اهمیت قابل توجهی پیدا می کند. انتفاضه اولویت های زندگی زیستی، فرهنگی و اجتماعی زن جوان فلسطینی را تغییر داده است. این طرز فکر بعضاً او را بیشتر به سوی توکل و معنویات رهنمون بوده است. در زمینه اجتماعی هم انتفاضه تغییرات زیادی بر شالوده خانواده فلسطینی گذاشته است. مهمترین بازتاب آن گسترش همبستگی، یکدلی، یکرنگی و میهن پرستی بین اعضای خانواده و در سطح وسیع در بین ملت و آحاد مردم می باشد. حضور زنان در اجتماعات اسلامی پررنگ تر شده؛ برنامه هایی که در اماکن مقدس از جمله مسجدالاقصی برگزار می شود عاملی است برای آگاهی بیشتر بانوان. مشارکت اجتماعی زنان در انتفاضه باعث شد تا زنان و دختران و حتی پیرزنان با سردادن شعار به کمک جوانان بشتابند؛ این مشارکت همین طور روی شخصیت فردی این زنان تأثیر گذاشته و آنان را به اشخاصی صبور و قوی در جامعه تبدیل کرده است. به ویژه خانواده شهدا و همسران و فرزندان آنان که در غم از دست رفتن عزیز خود حتی گریه هم نکرده و با شرح صدر و توکل بر خدا در برابر دشمن اسراییلی ایستادگی می کنند.

نقش سیاسی زنان: شرکت زنان در تظاهرات و راهپیمایی ها علیه صهیونیست ها در انتفاضه رشد چشمگیری داشته است؛ در این مبارزات اعم از سازمان یافته یا خودجوش، زنان با حضوری چشمگیر با اسراییلی ها درگیر شده اند و هر روز که از انتفاضه می گذرد تعداد زنانی که توسط صهیونیست ها زندانی یا کشته و شهید می شوند، بیشتر می شود. در این بازداشت ها و برخوردها، نیروهای اشغالگر صهیونیستی بدون رعایت مسائل اخلاقی و عرفی و قوانین بین المللی به زنان فلسطینی تعرض می کنند و حتی در زمان تحقیق و بازجویی زنان فلسطینی را مورد شکنجه و آزار روحی و جسمی قرار می دهند. در زندان ها نیز وضعیت زنان بسیار نامساعد است و طبق مقررات کنوانسیون چهارم ژنو در مورد زندانیان سیاسی با آنها برخورد نمی شود. یکی از مسائل آزاردهنده برای زنان جوان فلسطینی این است که آنان را با زنان بدکاره و بدنام اسراییلی و فلسطینی



در یک مکان نگه می‌دارند که شبانه‌روز باید اهانت‌ها و بداخلاقی‌های این افراد را تحمل کنند و حتی برخی اوقات با حمله‌های ناگهانی آنها و کتک کاری مواجه می‌شوند؛ بدون اینکه مقامات زندان برای جدا کردن آنان اقدام بکنند. صهیونیست‌ها حتی زنان زندانی را از غذای بهداشتی هم محروم کرده‌اند و هنگام بیماری داروهای فاسد و تاریخ مصرف گذشته در اختیار آنان قرار می‌دهند. اما موضوعی که جالب توجه و حائز اهمیت است حضور زنان جوان در فعالیت‌های سیاسی است که گروه‌های مبارزاتی مانند زهره الاقهران در یافا یا جمعیت‌های زنان مثل جمعیت همبستگی زنان توسط لولو ابوهدی در سال ۱۹۴۸ تشکیل شد. اتحادیه عمومی زنان فلسطین هم در سال ۱۹۶۵ با استراتژی مبارزه با اشغالگران، زنان را برای شرکت در مبارزات و عرصه‌های سیاسی و اجتماعی آماده می‌کرد.

هدف اصلی و سیاسی اتحادیه زنان فلسطینی تلاش برای ادغام در جنبش آزادی‌بخش فلسطین و سازماندهی فعالیت‌های آنان برای مبارزه با رژیم صهیونیستی و ایجاد دولت مستقل فلسطینی به پایتخت قدس شریف بود. در دوره اشغال کرانه باختری و نوار غزه در ۱۹۶۷ زنان فلسطینی به شعور سیاسی بالایی دست یافتند. در این مدت جنبش‌های سیاسی زنان فعال‌تر شد و در شهرهایی مثل نابلس و رام‌الله کمیته‌هایی از زنان برای کمک به آسیب‌دیدگان تشکیل و در واقع در دهه هفتاد دامنه فعالیت سیاسی زنان گسترده‌تر شد. در همین زمان بود که هیئت‌های زنان فلسطینی برای کمک به فرزندان آوارگان، خدمات آموزشی و بهداشتی ارائه می‌دادند؛ همچنین مراکزی برای سوادآموزی و آموزش خیاطی و در کنار آن آموزش نظامی، چریکی و امدادگری را به راه‌انداختند. در اوایل دهه هشتاد، جنبش جهاد اسلامی تشکیل شد که شدیداً تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران بود. برجسته‌ترین رهبر این جنبش دکتر فتحی شقاقی بود. از این دوره به بعد، زنان فلسطینی در دلاوری، مقاومت و صبر، ضرب‌المثل می‌شوند. آنان به تعداد زیاد و کرات دستگیر می‌شوند و همین روند، بلوغ و رشد ملی زنان و در نتیجه جامعه را به دنبال دارد.

جنبش زنان اسیر در سال ۱۹۹۶ پیشینه افتخارآمیزی را برای خود کسب کرد. هنگامی که صهیونیست‌ها پس از توافق طابا خواستند عده‌ای از زنان اسیر فلسطینی را آزاد کنند، سایر زنان این پیشنهاد را رد کرده و خواستار آزادی دسته‌جمعی اسرا شدند. این زنان بعد از توافق اسلو افتخاری دیگر را نصیب خود کردند و با شعار «هیچ صلحی بدون آزادی تمامی اسرای فلسطینی صورت نخواهد گرفت»، و به منظور دستیابی به

زنانی که دارای تحقیقات

اهداف خود در آزادی دیگر اسرای زندان‌های اشغالگران دانشگاهی هستند، هنگام تعطیلی مدارس و دانشگاه‌ها در اقدامات مبارزاتی شرکت کردند. در انتفاضه الاقصی که از ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ آغاز شد، زن فلسطینی با کوله‌باری از تجربه به صحنه آمد، اما این بار با جنبش‌هایی استراتژیک و سازمان‌یافته؛ همچنین از جنبش ملی فلسطین خواست که قوانینی مانند قانون کار، قانون امنیت اجتماعی و قانون تأمین بیمه‌های اجتماعی را وضع کند تا حافظ منافع زنان

فلسطین باشد زیرا تدوین چنین قوانینی را به نفع زنان دانسته و آنان را برای مراحل بعدی و ساختن دولت مستقل آماده می‌سازد. مهمترین نقشی که زنان جوان فلسطینی در عرصه سیاسی - نظامی ایفا کرده‌اند شرکت در عملیات استشهادی است.

نقش آموزشی زن جوان فلسطینی

زنانی که دارای تحقیقات دانشگاهی هستند، هنگام تعطیلی مدارس و دانشگاه‌ها در کرانه باختری و نوار غزه دست به تشکیل کمیته‌های آموزشی می‌زنند و به آموزش کودکان و نوجوانان در مساجد و کلیساها می‌پردازند. همچنین کمیته‌های مختلف آموزشی جهت انتخاب مادران با سطوح مختلف تحصیلات تشکیل می‌شود تا بر تدریس مواد آموزشی نظارت داشته باشند. از آنجا که وضعیت رفت و آمد برای دانش‌آموزان دختر بسیار پرمخاطره‌تر است، والدین مانع ادامه تحصیل دختران خود می‌شوند و معلم‌ان زن نیز به دلیل عدم تأمین جانی تمایل کمتری برای تدریس دارند. نرخ بی‌سوادی در میان زنان در طول دهه ۱۹۹۰ در کرانه باختری ۳۲ درصد افزایش یافته که این میزان از سال ۲۰۰۰ بیشتر شده است.

نقش اقتصادی زن جوان فلسطینی

انتفاضه فلسطین اگرچه از بسیاری جهات در راستای اهداف مردم فلسطین و پیروزی انتفاضه پیش می‌رود اما تبعات منفی اقتصادی را نیز بر خانواده‌های فلسطینی تحمیل کرده است و از این رو در این بحران، نقش زن جوان فلسطینی تأثیرات مثبت و شگرفی را به دلیل نوع تفکر او در تقویت بنیه اقتصادی انتفاضه و ادامه آن به همراه داشته است. این نوع همراهی زنان ابعاد مختلفی را شامل می‌شود:

۱. این زنان با جمع‌آوری کمک‌های مالی سایر فلسطینیان به برطرف کردن نیازهای



انتفاضه اولویت های زندگی

زیستی، فرهنگی و اجتماعی مالی مبارزان و فعالان انتفاضه پرداختند و در تأمین زن جوان فلسطینی را تغییر داده پناهگاه و تهیه خوراک برای نیروهای مقاومت تلاش است. این طرز فکر بعضاً او را می کنند. علاوه بر اینکه این زنان به خوبی می دانند که بیشتر به سوی توکل و معنویات ذخیره مواد غذایی در اردوگاه ها چه مجازات سنگینی رهنمون بوده است را به دنبال خواهد داشت.

۲. پشتیبانی مالی از خانواده های قربانیان انتفاضه از طریق جمع آوری کمک های جنسی و نقدی و اقدام به توزیع آنها در بین خانواده های بی بضاعت و کسانی که املاک خود را طی اشغال چندین ساله فلسطین از دست داده اند.
۳. بیشتر این زنان با کشت حبوبات و سبزیجات در باغچه های منازل خود و ایجاد کارگاه های کوچک تولیدی تا حدی فشار محاصره اقتصادی را کم کرده اند.

نقش نظامی زنان

الف. نقش مستقیم

در این بخش حضور زنان را پایه پای مردان و در خطوط مقدم جنگ و جهاد در کنار مردان و دوشادوش آنها در مبارزه با اشغالگران داریم. این زنان هم در کنار مردان آسیب دیده و پایداری می کنند؛ باید گفت زنان پیش از شکل گیری انتفاضه اول و الاقصی نیز حضور داشته اند اما حضوری کم رنگ یا محدودتر که بعد از انتفاضه الاقصی این تفاوت به خوبی آشکار است.

در تمامی عملیاتی که زنان به طور مستقیم نقش داشته اند چند مورد حائز اهمیت وجود دارد؛ سن تمامی مبارزان زیر ۳۰ سال است؛ ذهنیت نادرستی که اسراییل گمان می برد با از بین بردن نسل اول انقلاب فلسطین، این اشتیاق به بازپس گیری در نسل بعد کم می شود.

پس از گذشت شش ماه از انتفاضه الاقصی زنان فلسطینی وارد مبارزات مسلحانه بر ضد اشغالگران قدس شدند؛ این مشارکت ها عبارت اند از:

۱. حمل اسلحه برای مبارزان فلسطینی؛ در پست های ایست و بازرسی سربازان رژیم صهیونیستی، برخی زنان فلسطینی می توانند اسلحه سبک و مهمات مورد نیاز رزمندگان فلسطینی را از محلی به محل دیگری منتقل کنند. به این دلیل، زنان از غفلت صهیونیست ها به بهترین وجه استفاده کرده و کار انتقال اسلحه و مواد منفجره را برای مبارزان فلسطینی به عهده گرفته اند؛ البته گاهی هم دستگیر یا بازداشت شده اند.



بر اساس آمار منتشر شده از سال ۱۹۹۷ تاکنون ۵۰۰۰ زن فلسطینی توسط اشغالگران بازداشت شده‌اند. بیشتر این دستگیری‌ها بین سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۶ است. در انتفاضه الاقصی هم ۱۵۰ زن فلسطینی بازداشت شده‌اند.

۲. عملیات استشهادی؛ محل سکونت اکثر زنان شهادت طلب مناطق اشغالی سال ۱۹۶۷ است که این موضوع نشانگر این است که سیاست‌های اشغالگران و اهانت‌های آنان زنان این مناطق را راغب به انجام عملیات و شرکت در خطوط مقدم می‌کند. مناطق و محل این عملیات‌ها، مناطق اشغالی سال ۱۹۴۸ است. در اکثر این عملیات‌ها، معمولاً از اصل غافل‌گیری بهره می‌برند و ابزارها و ادوات پیشرفته رژیم صهیونیستی هم قادر به کنترل این زنان نیست.

اولین اثر و بازتاب این گونه عملیات‌ها، ایجاد یک جریان فرهنگی در جوامع اسلامی است. زنان فلسطینی با این اقدام خود الگوی مناسبی را برای سایر جوامع اسلامی به وجود آورده‌اند و اگر همواره در خط مقدم جبهه، مردان نقش اول را داشتند، زن فلسطینی نشان داد که زنان نیز می‌توانند در خطوط مقدم جبهه اثرگذار باشند.

توانایی زنان فلسطینی در انجام عملیات استشهادی با قدرت تحرک بالا، اثرات عمیقی بر جامعه آسیایی و مغرب‌زمین گذاشت و برای صهیونیست‌ها روشن ساخت که نه تنها مردان بلکه زنان فلسطینی نیز علاقه‌مند به خاک فلسطین‌اند.

ب. نقش غیر مستقیم زنان

بعد اجتماعی: زن فلسطینی با استحکام بخشیدن به سنگر خانواده و تربیت فرزندان مبارز و جنگجو و ایجاد روحیه شهادت‌طلبی و ایثار در آنان، آتش انتفاضه را روز به روز مشتعل‌تر و گرم‌تر نگه می‌دارد. این زنان در حالی که در خانه‌های خود نشسته‌اند هدف تیر، بمب و موشک صهیونیسم قرار می‌گیرند و اگر آرامش و اعتماد به نفس آنان نبود کانون خانواده‌ها با از دست رفتن اعضای آن از هم گسسته می‌شد.

گروهی از زنان هم به دلیل خویشاوندی با نیروهای مقاومت تحت تعقیب قرار می‌گیرند و به شهادت می‌رسند. شهید غاده محمود عیشه، دختر جوان ۱۸ ساله‌ای بود از ساکنان شهر جنین که هنگام چیدن زیتون از باغ خود در کنار یک پادگاه هدف گلوله قرار گرفت. بعد فرهنگی: زن فلسطینی با حفظ هویت و فرهنگ خود به مبارزه با صهیونیسم می‌پردازد. این زن با توجه به رویکرد دین و معنویت، دنیاطلبی را در کنار گذاشته است و به رغم سرمایه‌گذاری‌های وسیع و تبلیغات مدرن رژیم صهیونیستی برای نابود ساختن هویت ملی و اسلامی زن فلسطینی، شاهد حضور زنده و آگاهانه زنان فلسطینی



بعد از انتفاضه، زنان با شرکت

در کمیته‌های مردمی، آموزشی و تبلیغاتی و به دلیل درک عاطفی قوی‌تر جلوتر از مردان در پیشبرد اهداف انتفاضه اقدام کردند

در مبارزات و توان بالای این زن در گذران امور هستیم. بعد اقتصادی: زن جوان فلسطینی با تحمل بار سنگین فقر و محدودیت و نگهداری از کودکان یتیم و بی سرپرست، باز هم در سازمان‌های امدادرسانی به پرستاری مجروحان می‌پردازد و هیچ دستمزدی را طلب نمی‌کند. سازمان برنامه جهانی غذا اعلام کرد تازه‌ترین تهاجم اسرائیل به مناطق فلسطینی سبب شده تا بسیاری از فلسطینی‌ها شغل خود را از دست بدهند و بار اقتصادی، عدم تأمین معاش و نگهداری از کودکان در این زمان بحرانی باز هم به عهده زن است و ما شاهد حفظ بنیان خانواده و محصولات دست‌ساز خود این زنان برای ادامه حیات و انتفاضه هستیم.

روش‌های آماری

در این پژوهش برای بررسی نقش زنان جوان فلسطینی در انتفاضه الاقصی از آمار توصیفی و استنباطی استفاده می‌شود.

جامعه آماری: جامعه آماری در این تحقیق شامل زنان جوان ۲۰ تا ۴۰ سال از سه اردوگاه یرموک، سبینه و سیده زینب مستقر در کشور سوریه است که حداقل یکی از والدین آنها فلسطینی‌الاصل بوده است.

جمعیت نمونه: در این پژوهش جمعیت نمونه ۳۶۰ نفر از زنان جوان ۲۰ تا ۴۰ سال از سه اردوگاه یرموک، سبینه و سیده زینب است.

روش نمونه‌گیری: نمونه‌گیری در این پژوهش به صورت دو مرحله‌ای شامل مرحله اول انتخاب خوشه و مرحله دوم نمونه‌گیری تصادفی در داخل هر خوشه است.

در این پژوهش تعداد کل جامعه آماری در سه اردوگاه ۶۰۰۰ نفر بوده که با استفاده از جدول مورگان ۳۶۰ نفر از زنان ۲۰ تا ۴۰ سال در سه اردوگاه مذکور، با توجه به جمعیت هر اردوگاه نمونه‌گیری شده‌اند و در نهایت ۱۸۰ نفر از اردوگاه یرموک، ۱۱۰ نفر از اردوگاه سبینه و ۷۰ نفر از اردوگاه سیده زینب به عنوان نمونه انتخاب شده‌اند.

ابزار اندازه‌گیری: برای اندازه‌گیری متغیرها در پژوهش حاضر، از پرسشنامه استفاده شده است. قابل ذکر است که برای به دست آوردن شاخص‌های اصلی در هر فرضیه برای طراحی پرسشنامه با تعداد زیادی زنان و مردان فلسطینی ساکن در ایران یا ساکن در کشورهای سوریه، لبنان و اردن نیز مصاحبه صورت گرفت. علاوه بر آن، استفاده از اسناد

و کتب مختلف و مقالات تألیف شده نیز منابع مهمی در گردآوری متغیرها در طراحی پرسشنامه بوده است.

آمار استنباطی

فرضیه شماره (۱): زنان جوان فلسطینی به هنجارها و ارزش‌های انتفاضه الاقصی برای حفظ هویت فلسطینی خود پایبند هستند.

برای بررسی این فرضیه میانگین متغیر حفظ هویت فلسطینی با استفاده از آزمون با عدد ۳ (میانگین‌های پاسخ) مقایسه شد که با توجه به نتایج بررسی‌ها، میانگین متغیر حفظ هویت فلسطینی به صورت معناداری بزرگ‌تر از ۳ است که بدین صورت فرضیه شماره یک (حفظ هویت فلسطینی) تأیید می‌شود.

سؤال‌ها	میانگین رتبه
تشویق به ازدواج و فرزندآوری	۶/۸۸
نوع پوشش در حفظ هویت	۶/۶۰
تقدس پرچم فلسطین	۷/۵۲
تقدس خاک فلسطین	۷/۴۵
حفظ زبان و گویش فلسطینی	۷/۲۵
تلاش در تربیت کودک برای فلسطینی ماندن	۷/۵۹
تبعیت از خانواده	۲/۶۶
امید به بازگشت	۲/۵۶
مجبور به تحمل	۲/۹۰
تضعیف احساس مادرانه	۳/۵۸

جدول (۱)

با توجه به جدول شماره ۱ ملاحظه می‌شود که سؤال «تلاش در تربیت کودک برای فلسطینی ماندن» دارای بزرگ‌ترین میانگین رتبه و «امید به بازگشت» دارای کوچک‌ترین میانگین رتبه در سؤالات مربوط به عامل حفظ هویت فلسطینی است.



فرضیه شماره (۲): زنان جوان فلسطینی از جنبه اقتصادی در انتفاضه الاقصی شرکت می کنند.

برای بررسی فرضیه اقتصادی میانگین متغیر اقتصادی با استفاده از آزمون با عدد ۳ (میانگین گزینه های پاسخ) مقایسه شد که نتایج بررسی نشان می دهد میانگین متغیر اقتصادی به صورت معناداری کوچک تر از ۳ است و نشان دهنده آن است که زنان جوان فلسطینی از بعد اقتصادی در انتفاضه الاقصی شرکت فعال ندارند که این واقعیت با توجه به پایین بودن درآمد شخصی آنان توجیه پذیر است.

درآمد شخصی	تعداد	درصد
۰	۱۱۵	۳۱/۹
کمتر یا مساوی پنج هزار	۱۱۲	۳۱/۱
پنج هزار تا هشت هزار	۳۳	۹/۲
هشت هزار تا ده هزار	۴۷	۱۳/۱
بیشتر از ده هزار	۵۳	۱۴/۷
کل	۳۶۰	۱۰۰/۰

جدول (۲)

فرضیه شماره (۳): مشارکت زنان جوان فلسطینی در فعالیت های سیاسی به منظور پیشبرد اهداف انتفاضه الاقصی است.
در این مورد جدول فراوانی به صورت زیر آورده می شود:

هدف از شرکت در انتفاضه	تعداد	درصد
رسیدن به آزادی فردی	۴۵	۱۲/۵
آزادی فلسطین	۳۰۶	۸۵/۰
پیشبرد اهداف فلسطین	۹	۲/۵
کل	۳۶۰	۱۰۰/۰

جدول (۳)

با توجه به نتایج جدول فوق ملاحظه می‌شود که بیشترین درصد افراد، هدف از شرکت در انتفاضه را به منظور آزادی فلسطین در نظر می‌گیرند.
 فرضیه شماره (۴): اعتقادات دینی زنان جوان فلسطینی در میزان حمایت و مشارکت آنها از اهداف انتفاضه الاقصی مؤثر است.

خواندن نماز در مساجد در طول ماه	تعداد	درصد
.	۴۱	۱۱/۴
یک بار	۱۴۲	۳۹/۶
دو بار	۴۸	۱۳/۴
سه بار	۳۸	۱۰/۶
چهار بار	۹۰	۲۵/۱
کل	۳۶۰	۱۰۰/۰

جدول (۴)

چنانکه جدول فوق نشان می‌دهد اکثریت زنان جوان فلسطینی در طول ماه برای اقامه نماز به مسجد می‌روند و همچنین با توجه به جدول شماره (۵) ملاحظه می‌شود که اعتقادات دینی زنان جوان فلسطینی در حمایت و مشارکت آنها از انتفاضه مؤثر است.

اعتقادات دینی	تعداد	درصد
نماز	۳۱۷	۸۸/۱
روزه	۳۰۹	۸۵/۸
خمس و زکات	۳۰۴	۸۴/۴
جهاد در راه مقابله با ظلم	۳۱۴	۸۷/۲
فدا کردن جان و مال و فرزند	۳۱۹	۸۸/۶
پوشش اسلامی	۲۹۸	۸۲/۸
صله رحم در اعیاد قربان و فطر	۳۰۲	۸۳/۹



اعتقادات دینی	تعداد	درصد
مشارکت در نماز اعیاد فطر و قربان	۲۹۲	۸۱/۱
سایر	۴	۱/۱
همه موارد	۳۰۷	۸۵/۳

جدول (۵)

سؤال‌ها	میانگین رتبه
اعتقاد به یاری خدا در امور روزانه	۲/۵۲
شاهد کمک خدا در مشکلات	۲/۸۷
خواندن نماز	۲/۸۱
شرکت در نماز عید	۱/۸۰

جدول (۶)

فرضیه شماره (۵): حضور مستقیم زنان جوان فلسطینی در جبهه‌ها به منظور مشارکت و حمایت از انتفاضه الاقصی است.

تقویت در روحیه مبارزه با انجام عملیات استشهادی توسط زنان	تعداد	درصد
خیلی مخالفم	۳	۰/۸
مخالفم	۱۲	۳/۳
بی‌نظر	۷۳	۲۰/۳
موافقم	۱۱۳	۳۱/۴
خیلی موافقم	۱۵۹	۴۴/۲
کل	۳۶۰	۱۰۰/۰

جدول (۷)

با توجه به جدول شماره (۷) بیشترین درصد مربوط به گزینه خیلی موافقم است.

حاضر به شرکت در عملیات استشهادی به قیمت جان	تعداد	درصد
خیلی مخالفم	۴	۱/۱
مخالفم	۵	۱/۴
بی نظر	۹۳	۲۵/۸
موافقم	۸۵	۲۳/۶
خیلی موافقم	۱۷۳	۴۸/۱
کل	۳۶۰	۱۰۰/۰

جدول (۸)

با توجه به جدول شماره (۸) بیشترین درصد مربوط به گزینه خیلی موافقم است.

سؤال ها	میانگین رتبه
حمل سلاح	۲/۱۷
شرکت در عملیات استشهادی	۱/۹۷
شرکت در صفوف مقدم جبهه	۲/۱۰
تقویت روحیه مبارزه با انجام عملیات استشهادی توسط زنان	۴/۳۹
حاضر به شرکت در عملیات استشهادی به قیمت جان	۴/۳۸

جدول (۹)

با توجه به نتایج حاصل از جدول های فوق ملاحظه می شود که زنان جوان به لحاظ اعتقادی مایل به شرکت و حضور مستقیم در جبهه هستند.

فرضیه شماره (۶): مشارکت غیر مستقیم زنان در پشت جبهه ها به منظور مشارکت و حمایت از انتفاضه الاقصی است.



درصد	تعداد	علت حمایت از انتفاضه الاقصی
۷/۰	۲۵	رسیدن به آزادی فردی
۶۴/۵	۲۳۱	آزادی فلسطین
۲۸/۵	۱۰۲	پیشبرد اهداف فلسطین
۱۰۰/۰	۳۵۸	کل

جدول (۱۰)

با توجه به جدول شماره (۱۰) ملاحظه می شود که بیشترین درصد افراد، علت حمایت از انتفاضه را آزادی فلسطین دانسته اند.

میانگین رتبه	سؤال ها
۲/۴۶	تأمین آذوقه و لباس برای رزمندگان
۲/۷۰	نگهداری از خانواده و کودکان رزمندگان و خانواده شهدا
۳/۵۷	همدردی و همدلی با خانواده رزمندگان و شهدا و زندانیان
۳/۱۷	رسیدگی مالی به خانواده رزمندگان، شهدا و زندانیان
۳/۱۰	دادن خون برای مجروحان

جدول (۱۱)

با توجه به جدول شماره (۱۱) مشخص می شود که همدردی با خانواده های رزمندگان و شهدا دارای بیشترین رتبه و تأمین غذا و لباس برای رزمندگان کمترین رتبه را داراست و در هر حال مشارکت غیر مستقیم زنان جوان فلسطینی در پشت جبهه ها قابل توجه است.

فرضیه شماره (۷): زنان در انتفاضه و خصوصاً انتفاضه الاقصی مشارکت اجتماعی دارند.

عضویت در تشکل اجتماعی	تعداد	درصد
خیر	۲۲۶	۶۲/۸
بله	۱۳۴	۳۷/۲
کل	۳۵۸	۱۰۰/۰

جدول (۱۲)

با توجه به جدول فوق ملاحظه می شود که درصد بیشتری از افراد، عضو تشکل های اجتماعی نیستند.

شرکت در انجمن های خیریه	تعداد	درصد
خیر	۱۶۴	۴۵/۶
بله	۱۹۶	۵۴/۴
کل	۳۵۸	۱۰۰/۰

جدول (۱۳)

با توجه به جدول فوق ملاحظه می شود که درصد بیشتری از افراد در انجمن های خیریه شرکت می کنند.

نقش در تشکل	تعداد	درصد
عضو عادی	۱۲۸	۳۵/۶
رئیس یا مدیر	۱۶	۴/۴
هیچکدام	۲۱۶	۶۰/۰
کل	۳۵۸	۱۰۰/۰

جدول (۱۴)

با توجه به جدول فوق ۳۵/۶ درصد از افراد عضو عادی، ۴/۴ درصد مدیر یا رئیس و ۶۰ درصد هیچ عضویتی در تشکل ها ندارند.



نتیجه گیری

با توجه به نتایج مصاحبه‌ها در این پژوهش:

- زنان جوان به نقش تعلیم و تربیت در بازگشت به سرزمین فلسطین به عنوان عامل مؤثر و حائز اهمیت اشاره کرده و نقش زنان را مؤثرتر از سایر نهادها و افراد در این زمینه می‌دانستند.
- به نظر می‌رسد میل به بازگشت در میان زنان جوان فلسطینی ساکن کشور سوریه، دغدغه‌ای همه گیر در سایر اردوگاه‌ها نیز باشد که در مقاله نبیل محمود السهلی هم به این مطلب اشاره شده است.
- زنان جوان فلسطینی از لحاظ اجتماعی، در وضعیتی مشابه با شهروندان سوری در کشور سوریه هستند و به دلیل سکونت طولانی بعد از سال‌های ۱۹۵۶، به نوعی شهروند این کشور محسوب شده و روند عادی زندگی اجتماعی خود را مثل سایر مردم این کشور دارا هستند.
- با استفاده از نتایج آماری، مطالعه مقالات، مصاحبه‌ها و تحقیقات میدانی در مجموع، نتایج زیر در این پژوهش دریافت می‌شود:

نهضت فلسطین از منظر هویت فلسطینی

در این منظر شاهد نقش عمده و گسترده زنان در بعد فرهنگی و در حد بسیار بالایی هستیم؛ علاوه بر شاخص‌هایی که در زمینه فرهنگی و حفظ هویت فلسطینی در پرسشنامه مطرح شد، به نقش ادبیات کلامی، داستانی، اشعار حماسی و آثار هنری در تقویت و تداوم روحیه مبارزه و تلاش برای بازپس‌گیری خاک فلسطین می‌توان اشاره کرد. برای مثال هنرمندانی از جمله ناجی‌العلی کاریکاتورست و عبدالحی مسلم برجسته‌ساز و مجسمه‌ساز، در آثار هنری خود زنان، همسر و فرزندان خود را به سوی جبهه و شهادت بدرقه می‌کنند؛ همچنین در اشعار محمود درویش و عبدالرحمن بارود و سمیح القاسم نیز نکات مختلفی در مورد هویت فلسطینی و مبارزه گفته شده است که در مقاله خانم نرگس گنجی هم به این موارد اشاره شده است.

از مهمترین نکاتی که بیشتر پاسخگویان به آن اشاره می‌کردند حفظ آداب و رسوم اصلی سرزمین فلسطین بود. در کتاب زندگی مردم فلسطین نوشته ادوارد سعید هم با ذکر مصادیق مختلف از جمله دوخت لباس‌های سوزن‌دوزی شده محلی فلسطین، پخت شیرینی محلی با نام «سیم سیم»، میهمان‌نوازی زنان و... به این فرهنگ غنی اشاره شده

زن جوان فلسطینی با تحمل

است. در پایان این قسمت می‌توان گفت فرهنگ و حفظ بار سنگین فقر و محدودیت هویت فرهنگی نه تنها در انتفاضه الاقصی در فلسطین بلکه و نگهداری از کودکان یتیم در تداوم حیات ملت‌ها در اقصی نقاط دنیا عاملی تأثیرگذار و بی‌سرپرست، باز هم در سازمان‌های امداد رسانی و مهم است.

به پرستاری مجروحان

می‌پردازد و هیچ دستمزدی

را طلب نمی‌کند

نهضت فلسطین از منظر سیاسی

در بعد سیاسی هم شاهد حضور زنان در طول دو انتفاضه

هستیم. اگر حمایت‌های زنان در مراحل پشتیبانی و همراهی با مبارزان در پشت جبهه‌ها نبود، این تداوم نیز مسلماً دچار خلل می‌شد. اگرچه این زنان از بعد سیاسی در انتفاضه مشارکت فعال ندارند، اما این مشارکت نیز در سطح کلان مسلماً تفاوت‌های چشمگیری نسبت به جامعه نمونه داشته است. شاهد این مدعا تداوم این انتفاضه و ادامه مبارزه برای بازگشت به خاک فلسطین است. در مقاله حسنیة اصلاح جاد هم که یکی از اساتید دانشگاه بیرزیت در فلسطین است، به حیات سیاسی زنان در رشد و گسترش جنبش ملی فلسطین اشاره شده است. همچنین در مقاله فریال الشیخ سلیم، مدیر مرکز آمار و داده‌های اجیال - لبنان به نقش زنان در احزاب و تحركات سیاسی اشاره شده است. علاوه بر موارد ذکر شده، برای مثال در جنگ میان ایران و عراق نیز اگر حمایت و پشتیبانی زنان در پشت جبهه‌ها و مشارکت‌های سیاسی آنها در هنگام جنگ و پس از آن نبود، شاید کشور وضعیت فعلی را نداشت. به نظر می‌رسد در صورت عدم حمایت زنان از سیاست کشور با توجه به نقش این قشر در خانواده‌ها و در سطح کلان جامعه، روند حرکت جوامع سیری نزولی داشته باشد.

نهضت فلسطین از منظر اقتصادی

برای بررسی شاخص‌ها در مورد مشارکت اقتصادی زنان جوان، مقالات مختلفی مورد مطالعه قرار گرفته است که همه آنها فرضیه مشارکت و نقش اقتصادی زنان در انتفاضه را تأیید می‌کنند.

در تحلیل پرسشنامه و انجام مصاحبه، این نتیجه حاصل شد که زنان در صورت شرایط بحرانی علاقه‌مند به کمک‌های مالی هستند اما در وضعیت فعلی این لزوم احساس نمی‌شود؛ یا افرادی که لزوم را احساس می‌کنند و کمک مالی به انتفاضه دارند درصد کمی از جامعه نمونه را تشکیل می‌دهند.



با توجه به این مطلب که جامعه آماری مورد مطالعه، زنان جوان ساکن در سه اردوگاه یرموک، سبینه و سیده زینب بودند و در حال حاضر خانواده آنها حدود ۴۰ یا ۵۰ سال است که در این اردوگاه‌ها در کشور سوریه ساکن‌اند، به نوعی شهروند سوری به حساب می‌آیند و شاید دغدغه‌های نسل اول انتفاضه را ندارند و شرایط زندگی نیز تفاوت‌های بسیاری کرده است. برای مثال در مقاله‌ای پیرامون اقتصاد زنان انتفاضه، عبدالقادر یاسین از استفاده زنان از هیزم برای گرما و نمک‌سود کردن یاد کرده است؛ در حالی که این وضعیت در حال حاضر در سه اردوگاه مورد بررسی دیده نمی‌شود؛ اگرچه در اردوگاه‌های لبنان هنوز وجود دارد.

در مقاله محمود عبدالسلام کریم نیز به نقش اقتصادی زنان و حمایت این قشر از اهالی روستاها و اردوگاه‌ها اشاره شده است.

در نهایت می‌توان زنان جوان را از نظر مشارکت اقتصادی به انتفاضه با توجه به شاخص‌های این پژوهش به سه دسته تقسیم کرد:

۱. زنان جوانی که وضعیت فعلی را (از نظر سیاسی) شرایط بحرانی نمی‌دانند و در نتیجه کمکی به انتفاضه ندارند.

۲. زنان جوانی که به انتفاضه کمک مالی می‌کنند.

۳. زنان جوانی که علاقه‌مند به کمک مالی هستند اما توانایی مالی ندارند.

نهضت فلسطین از منظر مذهب و ایدئولوژی

در بررسی دیدگاه ایدئولوژیک و مذهبی با استفاده از نظر ملوچی مبتنی بر شکل‌گیری هویت جمعی و توماس گرین که معتقد است ایدئولوژی در بسیج جنبش‌های اجتماعی مؤثر است و به آن مشروعیت و استمرار می‌بخشد، در انقلاب فلسطین هم به نوعی این ایدئولوژی و تفکر مذهبی را به عنوان عاملی در تداوم انتفاضه و مبارزه شاهد هستیم. با توجه به نگاه اسلام و قرآن به دفاع و جهاد و موضع‌گیری‌های علمای عرب از جمله شیخ عکرمه صبری مفتی فلسطین و شیخ نصر فرید مفتی مصر و بسیاری دیگر از بزرگان و بالاحص امام خمینی (ره) در طول جنگ ایران و عراق، انگیزه‌های دینی و تقیدات مذهبی را عاملی تأثیرگذار در تداوم انقلاب‌ها و به خصوص انقلاب فلسطین می‌دانیم. مارتین کرامر در کنفرانس بین‌المللی انقلاب و تشیع که در مرکز مطالعات استراتژیک دانشگاه دایان وابسته به دانشگاه تل‌آویو برگزار شد، در بخشی از نوشته خود بیان می‌کند که امام خمینی با تأکید بر این عقیده شیعه که امام حسین (ع) آگاهانه به استقبال مرگ

شتافت، شهادت عمدی را نیز مشروع می‌داند.

نهضت فلسطین از منظر اجتماعی

در بعد اجتماعی با اشاره به نظریه ارزش‌ها از اسملسر، که معتقد است ارزش‌هایی که افراد برای خود دارند راهنمای آنها در حرکات اجتماعی آنهاست و در شرایط فشار به شکل ساختارهای خاصی به رفتار اجتماعی شکل می‌دهد؛ همچنین با اشاره به عقیده جانسون مبنی بر این مطلب که وقتی افراد به ارزش‌های آرمانی مورد نظر خود در جامعه اطراف خود دست پیدا نکنند، جامعه از حالت تعادلی خارج می‌شود؛ در تعریف تحول داخلی در نظام اجتماعی معتقد است که تغییر تفکرات و بینش‌ها، تحول در ساخت و محیط اجتماعی را نیز به همراه خواهد داشت. در مجموع می‌توان بیان کرد که در انقلاب فلسطین هم ما شاهد مواردی از این نظریات هستیم که به نظر می‌رسد مشارکت زنان جوان در انتفاضه اول و الاقصی ناشی از این عوامل است:

۱. ارزش‌هایی که جامعه فلسطین و بالاخص زنان جوان معتقد به آن هستند. (جهاد در مقابل ظلم)

۲. عدم دستیابی و دسترسی جامعه فلسطین به ارزش‌ها و اهداف آرمانی خود از جمله دوری از خاک فلسطین و تلاش برای رسیدن به عوامل فوق باعث مشارکت اجتماعی زنان برای ادامه انتفاضه الاقصی شده است.





مناسبت‌ها



نقش سنت‌های مذهبی در تشدید روند انقلاب اسلامی

«بازخوانی برگزاری چهلم شهدای تبریز در تشدید شور انقلابی مردم جهرم»

وحید کارگر جهرمی^۱

مصطفی جوان^۲

چکیده

در هفدهم دی‌ماه سال ۱۳۵۶ مقاله‌ای تحت عنوان «ارتجاع سرخ و سیاه در ایران» در روزنامه/اطلاعات به چاپ رسید. نویسنده ضمن توهین به امام خمینی، ایشان و مخالفان انقلاب سفید شاه را عوامل ارتجاع معرفی کرده بود. انتشار این مقاله موجب انفجار خشم مردم مسلمان و انقلابی ایران گردید. در پی انتشار این مقاله توهین‌آمیز، جرقه‌ای در قم، شهر خون و قیام زده شد که این قیام توسط عمال رژیم پهلوی به خاک و خون کشیده شد و در پی آن عده‌ای شهید و مجروح شدند. به دنبال این حادثه شهر مبارزه خیز تبریز به مناسبت اربعین شهدای قم مراسم باشکوهی برگزار کرد. این حرکت مردم تبریز با حمله مأموران مسلح رژیم به مردم بی‌دفاع به خاک و خون کشیده شد. در چهلم شهدای تبریز، مردم مسلمان ایران در اکثر شهرهای کشور بالاخص در شهر جهرم در ۱۰ فروردین ۵۷ دست به تظاهرات زدند. مقاله حاضر می‌کوشد از طریق مصاحبه با

۱. پژوهشگر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی تهران

۲. کارشناس ارشد تاریخ و مدرس دانشگاه پیام نور تهران

افرادی که در نهم و دهم فروردین ۱۳۵۷ به ایفای نقش پرداختند و همچنین با بررسی اسناد و مدارک موجود و منتشر نشده، گوشه‌ای از مبارزات مردم چهارم به رهبری علما را در این واقعه تاریخی بازگو نماید.

کلیدواژه‌ها: چهارم، قیام ۱۹ دی قم، قیام ۲۹ بهمن تبریز، قیام ۱۰ فروردین چهارم، چهلم شهدای تبریز، علمای مبارز، شهید معصومه زارعیان.

مقدمه

در هفدهم دی ماه سال ۱۳۵۶ مقاله‌ای تحت عنوان «ارتجاع سرخ و سیاه در ایران» با نام مستعار احمد رشیدی مطلق در روزنامه/اطلاعات به چاپ رسید. نویسنده ضمن توهین به حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی ایشان و مخالفان انقلاب سفید شاه را عوامل ارتجاع معرفی کرده بود. انتشار این مقاله موجب انفجار خشم مردم مسلمان و انقلابی ایران گردید. در پی انتشار این مقاله توهین آمیز، جرقه‌ای در قم، شهر خون و قیام زده شد که سرانجام با تظاهرات مردمی دیگر شهرهای ایران شعله‌های انقلاب که سراسر ایران اسلامی را فرا گرفته بود، توسط عمال رژیم پهلوی به خون کشیده شد و در پی آن عده‌ای شهید و مجروح شدند. به دنبال این حادثه دردناک، حضرت امام خمینی کلاس درس و نماز جماعت را به منظور ابراز همدردی با مردم ایران و اعتراض به کشتار مردم قم در نوزده دی تعطیل کردند و دیگر مراجع و علما نیز اقدامات مشابهی انجام دادند. این مبارزات به صورت انتشار اطلاعیه‌ها، سخنرانی‌ها و درگیری‌های پراکنده ادامه داشت تا اینکه اربعین شهدای قم نزدیک شد و شهرهای مختلف کشور آماده برگزاری مراسم چهلم این شهدای مظلوم شدند. شهر تبریز نیز به مناسبت اربعین شهدای قم در ۲۹ بهمن مراسم باشکوهی برگزار کرد. این حرکت مردم تبریز با حمله مأموران مسلح رژیم به مردم بی دفاع، به خاک و خون کشیده شد. به دنبال این حادثه مراجع، علما، گروه‌ها و اتحادیه‌های مختلف با انتشار بیانیه‌هایی کشتار مردم تبریز را به شدت محکوم کردند. در پی کشتار بی رحمانه مردم در قم و تبریز، حضرت امام (ره) ضمن اعلام اعزای عمومی، عید نوروز سال ۱۳۵۷ را تحریم فرمودند و ملت نیز به پیروی از رهبر نهضت، مراسم عید را برگزار نکردند و در ماتم شهدای قم و تبریز به سوگ نشستند؛ تا اینکه چهلم شهدای تبریز (دهم فروردین) نزدیک شد. با نزدیک شدن چهلم شهدای تبریز، مردم مسلمان در اکثر شهرهای ایران بالاخص در شهر چهارم دست به تظاهرات زدند. در ۱۰ فروردین ۵۷ در شهر چهارم اجتماع مردم برای بزرگداشت شهدای تبریز و همچنین

تحریم عید نوروز توسط علما و روحانیون به تظاهراتی شورانگیز بدل شد و سینه مردم این شهر سپر گلوله سربازان شاه گردید. در این مقاله کوشش شده است که از طریق مصاحبه با افرادی که در آن دوره در جهرم حضور داشتند و همچنین با بررسی اسناد و مدارک موجود و منتشر نشده تاریخی، گوشه‌ای از این واقعه تاریخی به طور اجمالی و کوتاه بازگو شود.

برگزاری مراسم چهارم شهدای تبریز در جهرم

در روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ که مصادف با چهارم فاجعه ۱۹ دی قم بود، در بسیاری از شهرها و نقاط کشور مجلس ختم و سوگواری برگزار شد. مأموران رژیم از برگزاری مراسم ختم در مسجدی در شهر تبریز جلوگیری کردند. به دنبال آن درگیری وسیعی بین مردم و نظامیان رژیم به وجود آمد و شهر تبریز در اثر مقاومت و پایمردی مردان، زنان، جوانان، بازاریان و دانشجویان از خون رنگین شد. فاجعه قم و قیام خونین مردم تبریز و انعکاس برخورد رژیم در این دو واقعه با ملت به پا خاسته و مسلمان و بی‌احترامی که طی این وقایع نسبت به مقامات روحانی به عمل آمد، رفته رفته بیشتر شهرهای کشور را از حالت عادی خارج ساخت. در چندین شهر مردم با برپایی مجالس سوگواری آمادگی خود را جهت به ثمر رساندن مقاصد مشروع مراجع تقلید و بالاخص امام خمینی که ۱۴ سال بود در ضدیت و مخالفت با رژیم خود کامه در تبعید به سر می‌برد اعلام داشتند. این آمادگی و هیجان در چهارم شهدای تبریز، به خصوص در چندین شهر طی برگزاری مجالس سوگواری بیشتر تجلی کرد. یکی از این شهرها، شهرستان جهرم بود که مردم مسلمان آن با ازدحام خود در مساجد و راهپیمایی‌ها اعمال رژیم را به باد انتقاد گرفتند.^۱

برگزاری مراسم چهارم شهدای تبریز در روز ۹ فروردین

در ماه‌های قبل از پیروزی انقلاب مردم مرتب شاهد به خاک و خون کشیده شدن فرزندان برومند ایران زمین در اقصی نقاط میهن خود به دست عوامل رژیم پهلوی بودند و در سوگ شهادت عزیزی که به دست عمال رژیم به شهادت می‌رسیدند می‌نشستند. در فروردین ماه ۱۳۵۷ قرار شد به مناسبت چهارم شهدای تبریز و به دنبال بیانیه علما و مراجع قم و شیراز حضرات آیات عظام گلپایگانی، مرعشی نجفی، محلاتی و آقای شریعتمداری، جلسه بزرگداشت شهدا در مسجد جامع جهرم برگزار شود. همان‌طور که ساواک پیش‌بینی می‌کرد مراسم چهارم شهدای تبریز در جهرم با استقبال

۱. علی دوانی، نهضت روحانیون/یران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷، ج ۷ و ۸، ص ۱۰۳-۱۰۲.

بی سابقه‌ای روبه‌رو شد؛ به طوری که این مراسم در این شهر در دو روز یعنی روز نهم و دهم فروردین برگزار گردید^۱ و در آن دو روز آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی (نوه آیت‌الله سید عبدالحسین نجفی لاری) و آیت‌الله اصفهانی به سخنرانی پرداختند و عمداً نام امام خمینی را بر فراز منبر بردند.^۲

آقای حاج غلامعلی مهربان یکی از افرادی که در آن دوره حضور داشته نقل می‌کند: چند روز قبل از برگزاری مراسم چهلم شهدای تبریز، آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی تلفنی به من خبر دادند که قصد ملاقات با شما را دارم. بنده نیز بی‌درنگ به منزل ایشان رفتم. آقا فرمودند که باید به هر نحوی که شده مراسم چهلم شهدای تبریز در جهرم برگزار شود. دو نفری به منزل آیت‌الله حق‌شناس رفتیم تا با ایشان در این باره مشورت کنیم. برنامه‌ریزی برگزاری مراسم را در آن جلسه کردیم. قرار شد روز نهم فروردین چهلم شهدای تبریز در مسجد جامع جهرم برگزار گردد. در روز نهم فروردین مطابق با برنامه‌ای که آیت‌الله حق‌شناس و آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی تعیین کرده بودند به مسجد جامع جهرم رفتیم. اما متوجه شدیم که درهای مسجد توسط نیروهای رژیم قفل شده است



مسجد جامع جهرم محل برگزاری مراسم چهلم

۱. روح‌الله حسینیان، یک سال مبارزه برای سرنگونی شاه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۴.
 ۲. مصاحبه با آقای حاج شکرالله جهان‌مهرین از مبارزان انقلاب اسلامی، جهرم آذرماه ۱۳۸۸.



و مسجد در محاصره نیروهای نظامی و شهربانی است. بعد از این ماجرا به طرف منزل آیت‌الله حق‌شناس حرکت کردم. مردم زیادی در آنجا جمع شده بودند گفتند که آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی و آیت‌الله حاج نمازی به پیش رئیس شهربانی جهرم که در آن زمان سرهنگ کمال تصاعدی بود رفته‌اند تا با ایشان صحبت کنند و از او بخواهند درهای مسجد را باز کنند. آنها به توافق رسیده بودند تا آنها بدون سر و صدا آرامش به مسجد برونند و قرآن و فاتحه‌ای بخوانند و بعد با آرامش آنجا را ترک کنند. خلاصه مجلس در روز ۹ فروردین شروع شد.^۱

در حالی که مأموران اطراف مسجد جامع را محاصره کرده بودند مراسم با قرائت قرآن کریم آغاز شد و سپس مرحوم آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی شروع به سخنرانی پیرامون فرماندهی و قدرت فتوی نمودند. در پایان، سخنران به ذکر مصیبت شهدای قم و تبریز پرداخت و اعلامیه حضرت آیت‌الله محلاتی قرائت گردید.^۲ آقای حاج غلامعلی مهربان در ادامه نقل می‌کنند:

بعد از پایان مجلس در روز نهم فروردین که خواستیم ختم مجلس را اعلام کنیم، نامه‌ای به دست ما دادند و گفتند فردا روز دهم فروردین روز چهارم شهدای تبریز است. بنابراین من در همان جلسه به همه مردم که در آن جلسه حضور داشتند اعلام کردم که فردا جلسه‌ای در همین مسجد (مسجد جامع) برگزار می‌گردد.

آقای حاج سعید مسعودی درباره اینکه چرا مراسم چهارم شهدای مردم تبریز در دو روز در جهرم برگزار شد می‌گویند:

با نزدیک شدن به چهارم شهدای تبریز (دهم فروردین) و رسیدن اعلامیه مراجع قم یعنی آیات عظام گلپایگانی، مرعشی نجفی و آقای شریعتمداری، به امر آیت‌الله حق‌شناس و صلاحیت دیگر علما مجلس چهارم در مسجد جامع برگزار گردید ولی به دلیل اینکه آیت‌الله محلاتی تعطیلی و برگزاری مجلس چهارمین روز شهدای تبریز را روز بعد از اعلام مراجع قم اعلام کرده بودند، بنابراین در جهرم دو روز مجلس در مسجد جامع برگزار گردید.^۳

۱. مصاحبه با آقای حاج غلامعلی مهربان از مبارزان انقلاب اسلامی، جلسه دوم، جهرم، آذرماه ۱۳۸۸.

۲. مصاحبه با خانم منصوره مصدقی از مبارزان انقلاب اسلامی، جهرم، دی‌ماه ۱۳۸۸.

۳. مصاحبه با آقای سعید مسعودی داماد آیت‌الله شفیعی و از مبارزان انقلاب اسلامی، جهرم، بهمن‌ماه ۱۳۸۸.



برگزاری مراسم چهلمین روز شهدای مردم تبریز در روز دهم فروردین

نیروهای ساواک بعد از پایان مراسم چهلم شهدای تبریز در روز نهم فروردین، و هنگامی که از احتمال برگزاری دوباره این مراسم در فردای آن روز در مسجد جامع آگاهی یافتند به این فکر افتادند تا سیستم صوتی مسجد جامع را قطع کنند. به همین علت بلندگوهای آن مسجد را به هر شکلی که بود از کار انداختند. اما عده‌ای از مبارزان انقلاب در جهرم که از این اقدام رژیم آگاهی یافته بودند در صدد برآمدند تا به طور مخفیانه بلندگوهای مسجد را تعمیر کنند تا هنگام برگزاری مراسم فردا مشکلی به وجود نیاید. آقای اسماعیل نیک‌فر در این باره می‌گویند:

اینجانب به اتفاق شهید غلام توحیدی و شهید اسدالله کیهانی^۱ بر آن شدیم تا به طور مخفیانه سیستم صوتی و برقی مسجد را برای مراسم روز دهم فروردین ماه که توسط مأموران رژیم قطع گردیده بود، راه اندازی کنیم. لازم به ذکر است که هر سه نفر ما در رشته برق درس خوانده بودیم و با این کار آشنایی داشتیم. خلاصه وقتی که مردم شرکت کننده در مراسم چهلمین روز شهدای تبریز در روز نهم فروردین مسجد را ترک کردند و حتی خادم مسجد نیز رفت و مسجد خالی از جمعیت شد، اینجانب به همراه غلام توحیدی در مسجد پنهان شدیم و دو نفری در آن تاریکی سیستم صوتی آنجا را تعمیر کردیم. آقای کیهانی هم بر طبق نقشه قبلی میکروفونی را برای ما تهیه کرده بود و آن را از بالای مسجد و به وسیله طنابی به داخل مسجد فرستاد. ما نیز بلندگو را در جای مناسب نصب کردیم و صبح روز دهم فروردین که جمعیت آمد، مسجد همه امکانات را داشت.^۲

آقای ابراهیم جمالی درباره چگونگی برنامه‌ریزی برای برگزاری هر چه بهتر مراسم روز دوم (دهم فروردین) می‌گویند:

اینجانب به همراه برادران عزیزم جناب آقای حاج غلامعلی مهربان و نصرالله میمنه در ساعت ۷ صبح ۱۳۵۷/۱/۱۰ به خدمت حضرت آیت‌الله سید حسین آیت‌اللهی رفتیم و موضوع را با ایشان در میان گذاشتیم و برنامه‌هایی را که قرار بود اجرا شود توضیح دادیم. برنامه‌هایی را که

۱. در تاریخ ۱۳۶۰/۹/۹ در جریان جنگ تحمیلی به شهادت رسیدند.
۲. مصاحبه با آقای اسماعیل نیک‌فر، از مبارزان انقلاب اسلامی، جهرم، بهمن‌ماه ۱۳۸۸.



ما برای حضرت آقا شرح دادیم عمدتاً قرائت قرآن، فاتحه خوانی برای شهدا، سخنرانی، خواندن مرثیه و در پایان قطعنامه که خواسته عامه مردم در آن لحاظ شده بود. با توجه به حساسیتی که ساواک بر روی حضرت آقا داشتند و تهدید و خطاری که به وی کرده بودند شاید هر فرد دیگری که جای ایشان بود برای دخالت کردن در چنین برنامه سنگینی عذر می آورد؛ اما ایشان با اینکه منزلشان همیشه زیر نظر و تحت کنترل مأموران ساواک بود با خوش رویی و شجاعت همیشگی که داشت، به گرمی از آن استقبال کرد. به هر حال تقسیم کار شد و قرار شد که پس از قرائت قرآن، جناب آقای مهربان سخنرانی کنند. یک نفر هم مرثیه بخواند.

آقای جمالی در ادامه می گویند:

پس از اینکه معلوم شد چه کسی قرآن بخواند و سخنرانی کند و نیز مرثیه بخواند به دنبال فردی بودیم که قطعنامه بخواند. مهمترین کار همین بود. ابتدا پیشنهاد شد که من قطعنامه بخوانم. من هم به ناچار پذیرفتم. اینکه می گویم به ناچار به علت این است که مأموران امنیتی شاه قبلاً مرا احضار و به من اخطار کرده بودند که در هیچ برنامه‌ای شرکت و نیز دخالت نکنم؛ اما مگر می شد در چنان شرایطی در هیچ برنامه‌ای شرکت نکرد. در همین لحظه آیت الله سید حسین آیت اللهی فرمودند کس دیگری به ذهنتان نمی رسد؟ دوستان پرسیدند چه اشکالی دارد. فرمود جمالی معلم و کارمند دولت است و خواندن چنین قطعنامه‌ای آن هم برای یک نفر که کارمند دولت است و شناخته شده هم می باشد چه بسا ممکن است خیلی گران تمام شود. نظر آقا بر آن بود که فردی که می خواهد قطعنامه بخواند حتی الامکان شناخته شده نباشد یا کمتر او را بشناسند. بعد بحث آقای نصرالله میمنه به میان آمد که با موافقت آقا و حاضران همراه بود... نهایتاً قرار شد هنگام خواندن قطعنامه عده‌ای دور میکروفن بلندگو تجمع کنند و بعد آقای میمنه شروع به خواندن این قطعنامه کنند.^۱

مسجد جامع جهرم در روز دهم فروردین مملو از جمعیتی شد که اکثراً از جوانان

۱. مصاحبه با آقای ابراهیم جمالی از مبارزان انقلاب اسلامی، جهرم، آذرماه ۱۳۸۸.

تشکیل شده بودند. حتی در بیرون از مسجد هم جمعیت زیادی وجود داشت. در ابتدای جلسه آقای سید محمد شهیم، شعری را که از کتاب مکتب/سلام استخراج کرده بود خواند و احساسات حاضران به جوش آمد. معنا و مفهوم آن شعر که به سبک نو سروده شده بود، این بود که پایان حکومت ظالمان و ستمگران فرا رسیده و مردم امیدوار به حرکت خود باشند. زیرا این جملات در شعر لحاظ شده بود:

دگر صبح است دگر صبح است و پایان شب تار است

دگر صبح است و بیداری سزاوار است^۱

در این روز سخنرانان دیگری نیز از جمله آقای حاج غلامعلی مهربان سخنرانی کردند. اما آنچه بیش از همه مردم را به وجد آورد سخنرانی آیت‌الله حاج اصفهانی بود. در این روز آیت‌الله حاج اصفهانی در منبر مطالب تندى علیه رژیم ایراد کردند و مردم با فریاد صحیح است، صحیح است، بیانات ایشان را تأیید نمودند.^۲ بعد از پایان سخنرانی ایشان، آقای نصرالله میمنه از این فرصت به دست آمده نهایت استفاده را بردند و شروع به خواندن قطعنامه کردند. محور اصلی قطعنامه، ورود امام به ایران بود. بندهای دیگر این قطعنامه عبارت بودند از: اجرای احکام اسلام، اجرای مسائل دینی، رفع ظلم و ستم، بستن مشروب‌فروشی‌ها، برداشتن سانسورهای بی‌مورد و آزادی زندانی‌های سیاسی - مذهبی که در این باره دستگیر شده‌اند.^۳ هر بند از قطعنامه که خوانده می‌شد مردم این گونه پاسخ می‌دادند: صحیح است؛ صحیح است؛ صحیح است.^۴

ساواک مراسم روز دهم فروردین ماه جهرم را که به مناسبت برگزاری چهلم شهدای تبریز برگزار شد؛ به این شکل گزارش می‌دهد:

عصر روز مجلس یادبود مقتولین حوادث تبریز در مسجد جامع جهرم برگزار شده است. در این مجلس شخصی به نام محمدرضا اصفهانی سخنرانی کرده و با اشاره به حوادث تبریز، مطالب تحریک آمیزی عنوان نموده است. پس از سخنان مشارالیه یک نفر دانش آموز در پای منبر مطالبی ایراد و به اصطلاح قطعنامه‌ای در ۸ ماده قرائت نموده که مسائل آن پیرامون مراجعت خمینی به ایران و برقراری حکومت اسلامی در

۱. همان.

۲. مصاحبه با آقای سعید مسعودی.

۳. مصاحبه با آقای نصرالله میمنه از مبارزان انقلاب اسلامی، جهرم، دی‌ماه ۱۳۸۸.

۴. مصاحبه با آقای ابراهیم جمالی.

کشور بوده است.^۱



نمونه‌ای از تظاهرات مردم جهرم

درگیری نیروهای نظامی رژیم شاه با مردم جهرم پس از برگزاری مراسم چهل‌م شهدای تبریز

پس از پایان مراسم در مسجد جامع در روز ۱۰ فروردین ۱۳۵۷ مطابق با ربیع‌الثانی ۱۳۹۸ در شهرستان جهرم، بار دیگر میان مردم و مأموران مسلح درگیری‌هایی رخ داد که جمعی مقتول و بازداشت و مجروح شدند.^۲ نزدیکی‌های غروب، برنامه به اتمام رسید. نیروهای امنیتی اعم از آنهایی که در لباس نظامی و غیر نظامی بودند در آماده‌باش بودند؛ زیرا احتمال می‌دادند که پس از پایان برنامه، مردم با آنها درگیر خواهند شد. با تاریک شدن هوا کم‌کم درگیری شروع شد. مسبب آن هم خود مأموران بودند. هر کسی را که در خیابان می‌دیدند، ولو آنکه در برنامه شرکت نداشته بود، با او پرخاشگری می‌کردند و بعضاً می‌گرفتند و کتک می‌زدند. مردم جهرم بعد از اینکه چنین وضعیتی را مشاهده کردند، دست به تظاهرات علیه حکومت شاهنشاهی زدند. مأموران رژیم نیز با شلیک تیر هوایی و پرتاب گاز اشک‌آور به تظاهرکنندگان در میدان ششم بهمن (میدان شهدا فعلی) حمله کردند. هر چند مردم

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، تهران، تدوین مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، سروش (صدا و سیما)، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۱۲۶.
۲. علی دوانی، همان، ص ۱۰۲.



در کوچه و پس کوچه‌های شهر در حالی که مأموران آنان را تعقیب می‌کردند پراکنده شدند، ولی تا پاسی از شب در کوچه‌ها و بر فراز پشت‌بام‌ها علیه رژیم شعار می‌دادند.^۱ آقای حاج شکرالله جهان‌مهرین از جمله افرادی بود که در آن مراسم حضور داشت. وی حادثه را این‌گونه تشریح می‌کند:

بعد از پایان مراسم تمام خیابان و به خصوص محله صحرا و بولوار شهید رجایی کنونی (فردوسی) مملو از جمعیت معترض بود که با گاز اشک‌آور و با پاشیدن آب مأموران شهربانی روبه‌رو شدیم.^۲ در نتیجه برخورد مردم با مأموران رژیم یک نفر خانم در جهرم به نام معصومه زارعیان به شهادت رسید و نام خود را به عنوان اولین شهید انقلاب اسلامی در جهرم ثبت کرد. علاوه بر این، تعداد زیادی از مردم جهرم نیز در این درگیری‌ها زخمی و دستگیر شدند. سرگرد خائف فرمانده نیروهای سرکوبگر خلاصه‌ای از حوادث جهرم را ساعت به ساعت به تهران تلفنگرام می‌کرد. اولین متن مخابره‌شده پس از شروع تیراندازی به مردم چنین بود:

تیراندازی افراد انتظامی علیه متظاهرين شهرستان جهرم که از ساعت ۱۹:۳۵ دقیقه شروع شد همچنان در محله مصلی به طور پراکنده ادامه دارد و برابر اطلاع حدود شش نفر از متظاهرين زخمی، که در بیمارستان شیر و خورشید جهرم بستری شده‌اند. تظاهرات مردم حدود ساعت ۲۳:۳۰ پایان یافت. سرگرد در ۵۵ دقیقه بامداد نوشت:

تظاهرات جهرم حدود یک ساعت و نیم قبل تمام و شهر به کلی خلوت شده و نیروهای انتظامی به محل کار خود مراجعت نمودند. ضمناً شیشه بانک پارس باجه مصلی و چند مغازه در بلوار فردوسی و تعدادی اتومبیل شکسته شده است.

منابع امنیتی نتیجه رویارویی نیروهای نظامی با مردم را یک شهید و ۱۲ مجروح گزارش دادند.^۳ به گزارش اسناد ساواک پس از خاتمه مجلس یادبود، تعدادی از مردم که در مسجد جامع بوده‌اند از آنجا خارج شده‌اند و در پنج نقطه شهر به تظاهرات و شکستن شیشه‌های اتومبیل‌ها و یکی از حمام‌های شهر اقدام نموده‌اند. مأموران انتظامی برای

۱. مصاحبه با آقای ابراهیم جمالی.

۲. مصاحبه با آقای حاج شکرالله جهان‌مهرین.

۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۱۱۷-۱۱۶.



متفرق کردن اخلاگران به تلاش پرداخته و ابتدا با استفاده از ماشین‌های آب‌پاش و گاز اشک‌آور و شلیک هوایی، سعی در پراکنده نمودن تظاهرکنندگان کرده‌اند، اما آنها با پرتاب سنگ و مواد آتش‌زا مبادرت به مقاومت کرده‌اند که مأموران انتظامی ناگزیر به تیراندازی شده و بر اثر آن، یک دختر ۲۰ ساله کشته و ۱۲ نفر مجروح شده‌اند. حال یکی از مجروحان وخیم بوده که برای معالجه به شیراز اعزام گردیده است. در این جریان جمعاً ۲۲ نفر دستگیر شده‌اند و سرانجام در ساعت ۲۳:۳۰ وضع شهر به حال عادی برگشته است.^۱

اطلاعیه جمعی از مردم جهرم به مراجع تقلید پس از برگزاری مراسم چهلمین روز شهادت مردم تبریز

بعد از این حادثه، تعدادی از دانشجویان و روحانیون جهرم در اعلامیه‌ای به حضور مراجع تقلید و مردم مسلمان ایران، از وضعیت بحرانی جهرم پس از برگزاری مراسم چهلیم شهدای تبریز در این شهر آگاهی دادند و به شدت از عملکرد مأموران رژیم شاه انتقاد کردند. در این اعلامیه آمده است:

بسم الله القاصم الجبارین

اطلاعیه مردم داغ‌دیده و مصیبت‌زده جهرم به حضور مراجع تقلید و همه برادران مسلمان

ما مردم جهرم در روز چهلیم شهدای تبریز طبق اعلان عزای عمومی حضرت آیت‌الله‌العظمی‌آقای خمینی و مراجع تقلید در مسجد جامع شهر جهرم مجلس ختمی برگزار نمودیم و تا ساعت ۶/۵ بعد از ظهر ادامه داشت. پس از پایان مجلس شرکت‌کنندگان عازم منازل خود بودند. کثرت جمعیت تمام خیابان اطراف مسجد پوشانده و مردم با کمال آرامش و بدون تظاهرات حرکت می‌کردند. افراد پلیس در میدان ششم بهمن متمرکز شده بودند و مردم با خشم خود دیدند که یکی از افراد پلیس شیشه بانکی را شکسته و پس از آن، حمله مسلحانه در خیمان سوگندخورده شروع شد. تیراندازی پیاپی و ناگهانی مردم را دچار حیرت کرده بود یعنی چه؟ نه تظاهراتی؟ نه تهاجمی؟ نه تخریبی؟ چرا و به چه مجوز قانونی پلیس روی ما آتش گشود؟ چرا از ماشین آب‌پاش و یا

۱. همان، ص ۱۲۶.



گاز اشک‌آور برای متفرق کردن جمعیت استفاده نکرد؟ آیا اینان سوگند خورده‌اند که فقط خون بریزند و با کشتار و ترور احساسات ملت را بخوابانند؟ نه؛ دیگر دیر شده است. آری؛ اینان مانند برگ درخت، جوانان ما را روی هم ریختند و از عدد کشته‌شدگان اطلاع کامل نداریم. همین اندازه دیدیم که در اوایل حمله شش نفر را که شهید شده‌اند و پس از آن تعداد شهدا به چند نفر رسیده‌اند؛ نمی‌دانیم و با زحمات فراوان توانستیم اطلاع حاصل کنیم که در یکی از بیمارستان‌ها بیش از ۵۰ نفر مجروح وجود دارد که حالشان رو به وخامت است و در آستانه شهادت می‌باشند و تعداد خیلی زیادی از زخمیان در منازل معالجه می‌شوند و پس از تیراندازی بی‌رحمانه تا چند روزی شهر جهرم حکومت نظامی بود و از افراد کشته‌شدگان و زخمیان و یا زیر بار شکنجه دژخیمان اطلاعاتی نداریم و فعلاً هم در تمام کوچه و پس‌کوچه‌های شهر، افراد پلیس و گارد مستقر هستند. هر کس را ببینند، می‌گیرند و می‌زنند و به زندان می‌برند؛ حتی به زن و بچه مردم رحم نمی‌کنند و اگر جوانی در خیابانی ببینند ابتدا او را لخت می‌کنند و سپس به بدن او شلاق می‌زنند و آنگاه او را به شکنجه‌گاه‌ها می‌فرستند و از همه بدتر این دژخیمان سوگند خورده نقشه حمله و یورش ناگهانی پیش گرفته‌اند. به منازل مردم ناگهان حمله می‌کنند و حتی از دیوار مردم بالا می‌روند و وحشت و دلهره در قلوب مردم ایجاد می‌کنند. اکنون مانده تأمین مالی و نه تأمین ناموسی و نه تأمین جانی داریم. منازل علمای ما در محاصره می‌باشد. بازاری‌های آزادی‌خواه ما را اجبار می‌کنند که مغازه‌ها را باز کنند و پس از باز کردن به آنها حمله می‌کنند و غارت می‌کنند و نمی‌دانیم این افراد را از کجا آورده‌اند که کوچک‌ترین رحمی در دل آنان نیست و به هیچ فردی رحم نمی‌کنند. فقط در روز ۱۳۵۷/۱/۱۴ بچه‌دستانی‌های کلاس اول به مدرسه رفتند. وضع شهرها همانند دهکده‌های جنگ‌زده فلسطینی‌ها است که آخر مردم جهرم چه کرده‌اند که باید این همه عذاب بکشند؟ آیا کجا را خراب کرده‌اند و به کجا حمله نموده‌اند؟ آیا شرکت در مجلس ختم به امر مراجع جرم است؟ مثل اینکه رژیم دستور داده که مال و ناموس و هستی مردم برای افراد پلیس حلال است تا هر

چه خواستند انجام دهند. ما این همه جنایت را و کشتار وحشیانه را به کدام سازمان شکایت کنیم؛ سازمان بین الملل یا صلیب سرخ یا سازمان عفو بین الملل؟ اینها که همه دوستان هم و هم کاسه هستند. اینک از تمام مسلمانان مخصوصاً از مراجع تقلید استمداد می نماییم که به داد ما مستمیدیه های مستضعف برسند و نمایندگانی را بفرستید اگر بگذارند وضع ما را از نزدیک مشاهده نمایند.^۱

۰۴۸۰۴۱۵۲۰۲۱ بسم الله القاسم الجبارین

الاحیة مردم داغ دیده و صعبت زده جهرم به حضور مراجع تقلید و صمیمانه برادران مسلمان
ما مردم جهرم امروز چهل هجدهای تیریزلیق اعلان عزای عمومی حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی و مراجع تقلید
تقلید در مسجد جامع غیر جهرم مجلس نفس برقرار نمودیم و تا ساعت ۷۵ بعد از ظهر ادامه دادیم پس از پایان مجلس
مرکز کنندگان عازم منازل خود بودند کثرت جمعیت تمام غیابان اطراف مسجد بودند و مردم با کمال آرامش
و بدون تظاهرات حرکت میکردند افراد پلیس در میدان ششم بهمن متمرکز شده بودند و مردم با چشم خود دیدند
که یک نفر از افراد پلیس همیشه با نکی را گرفته و پس از آن حمله مسلمانان در میدان سوخته غورده شروع و متغیر انداز
پهانی و ناگهانی مردم را دچار حرکت کرده بود یعنی چه؟ نه تظاهراتی؟ نه تهاجمی؟ نه تفریبی؟ نه تهاجمی؟ نه دیگر
مجاز قانونی پلیس روی ما نمی گذارد؟ چرا از ما عین آب پاشی و با گاز ایکس اور برای متفرق کردن جمعیت استفاده
نکرد؟ آیا اینان سوگند خورده اند که فدا خون بریزند و یا کشتار و ترور را حاسات ملت را بخواهند؟ نه دیگر
دیده است. آری اینان مانند دیگر حرکت در جوانان ماراوری هم میکنند و از تعدد گفتهندگان اطلاع کامل ندارند
صمیمانند از دیدیم که افراد اقل حمله عن نفرا که عیب خورده اند و پس از آن تعدادی به چند نفر رسیده اند
نمی دانیم و باز دست افراد را توانستیم اطلاع حاصل کنیم که در یک از بیمارستانها یعنی از ۵۰ نفر خروج وجود
دارد که جانان رویه و با مت است و فرآیند نه جهات میبایند و تعداد خیلی زیاد از زمین در منازل مصالحه
میدوند و پس از تیراندازی بهر حال نه تا چند روزی بهر جهرم حکومت قاطع بود و از افراد گفتهندگان و زمینان و
باز بر بار میگذشت در زمینان الانانی نسیس داریم.

وقلام هم فرستادیم و بهر گونه می توانیم افراد را بهر گونه و گارد مستقر و مستقر میگردانیم و زمینها را
زندانی بهر جهت به زن و بچه مردم رحم نمیکند و اگر جوانان را در غیابان به زمینها بفرستند و اورا لست میکنند و پس
به بدن او فلان میزنند و آنگاه او را به شکنجه گاهها میفرستند و از همه بدتر این در زمینان سوگند خورده نده حمله
و پورن ناگهانی بهی گرفته اند به منازل مردم ناگهان حمله میکنند و شوق از دیوار مردم بالایشان فرو میزنند و
دلهره در قلوب مردم ایجاد میکنند و اکنون ما نه تا همین مایه و نه تا همین ناموس و نه تا همین جان داریم
به منازل علما ما در محاصره میباشد و از بهی آرا دیوار ما اجبار میکنند که منازل ما را باز نکنند و پس از باز کردن
نیت و به هیچ فردی رحم نمیکند و فقط از روز ۱۳۵۷/۱/۱۴ بچه دیستانهای کلی اول بهر سره رفتند و شوق جهرم
صدا میدهند که کما یجذره فلتا اینها است که از مردم جهرم چه کرده اند که باید این همه عذاب بکنند؟ یا
گیا را غراب کرده اند و به کجا حمله نموده اند؟ آیا حرکت در مجلس عظمی به امر مراجع جرم است
مثل اینکه رژیم استور داده که مال و ناموس و شوق مردم برای افراد پلیس جلال است تا هر چه خواهند انجام
دهند این همه جنایت ترا و کشتار و خونریزی را به کدام سازمان بکا بکنیم سازمان بین الملل یا صلیب سرخ؟
پس از آن عقوبت بین الملل اینها که همه دوستان هم و هم کاسه هستند.
اینک از تمام مسلمانان مضرم از مراجع تقلید استمداد می نماییم که به داد مستمیدیه های مستضعف برسند
و نمایندگانی را بفرستند اگر بگذارند ما را از نزدیک مشاهده نمایند.

اما ای بهدا و صعبت زده جهرم

تکبیر از رومانیست و دانستیم و دانستیم

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷، بازبایی ۲۱۵۲، ص ۴۸.

معصومه زارعیان نخستین شهید جهرم در انقلاب اسلامی

همان‌طور که ذکر گردید، در نتیجه برخورد مأموران رژیم با مردم، یک نفر خانم در جهرم به شهادت رسید. شهید معصومه زارعیان فرزند امرالله در تاریخ ۱۳۳۹/۴/۱۱ در جهرم متولد شد. وی معتقد به دین مبین اسلام بود و در تمام جلسات مذهبی شرکت می‌کرد و با وجود خفقان شدید از سوی رژیم پهلوی به فعالیت در زمینه سیاست‌ها و راه امام می‌پرداخت و هیچ وقت نماز و روزه‌اش ترک نمی‌شد. از زمانی که مردم به رهبری روحانیون دست به فعالیت سیاسی و گسترده علیه رژیم پهلوی زدند، ایشان نیز از همان ابتدا که در سن ۱۷ الی ۱۸ سالگی بود فعالیت خویش را شروع کرد و سرانجام در تظاهرات چهل‌م شهدای تبریز در جهرم به درجه رفیع شهادت نایل آمد و نام خود را به عنوان اولین شهید زن جهرم ثبت کرد. برادر شهید، احمدعلی زارعیان نحوه شهادت ایشان را این‌گونه بازگو می‌کند:

شهید معصومه زارعیان به همراه مادرم در این مجلس چهل‌م و همچنین تظاهرات حضور داشتند. چون این تظاهرات اولین تظاهرات علیه رژیم در جهرم بود باعث خشم شدید مأموران پهلوی شد تا آنجا که مأموران با شلیک تیر هوایی قصد پراکنده کردن مردم را داشتند ولی غافل از اینکه مردم هر لحظه متحدتر می‌شدند. این تظاهرات از مسجد جامع تا میدان مصلی ادامه داشت که به خیابان سعدی سابق (شهید باهنر فعلی) منتهی می‌شد که شهید بزرگوار در بلوار شهید باهنر، زمانی که قصد عبور از خیابان را داشت و در حالی که شعار «مرگ بر شاه» سر می‌داد تا نزد مادرم بیاید، با شلیک دو گلوله از طرف مأموران رژیم پهلوی که به سینه او اصابت کرد، در همان لحظه به درجه رفیع شهادت نایل آمد. اینجانب چون خودم در تظاهرات بودم کمی بالاتر از محل شهادت خواهرم بودم که توسط دیگران شنیدم که دختری پایین‌تر از محلی که من ایستاده بودم به ضرب گلوله به شهادت رسیده است. در همین هنگام به طرف او رفتم و متوجه شدم کسی نیست جز خواهرم... برخورد مقامات شاهنشاهی بسیار زشت و غیر انسانی بود تا آنجا که زمانی که برادرم در حال بردن جسد خواهرم به طرف بیمارستان بود، مأموران رژیم شاه جلوی موتور سیکلت حامل شهید معصومه زارعیان و برادرم و همسایه منزلمان (حسن کارگرفرد) که پیرمردی با محاسن



سفید بود را می‌گیرند و می‌گویند که به کجا می‌روی؟ و می‌پرسند که چه کسی به این دختر شلیک کرده که برادرم با صدای بلند به مأموران معترض می‌شود و می‌گوید شما که آدم می‌کشید، لااقل وسیله حمل آن را هم مهیا کنید. در همین حال مأموران ناراحت و خشمگین می‌شوند و با قنداق اسلحه به سر و صورت هر ۳ نفر می‌زنند. مأموران پهلوی حتی به بدن بی‌جان یک دختر هم رحم نکردند. مأموران جنازه را با زور از دستان آنها بیرون آوردند و با زور و تهدید اسلحه، برادرم و صاحب موتور را از بیمارستان دور کردند. برادرم با ناراحتی به مأمورین گفته بود که خواهرم کشته شده و این جسد خواهر من است ولی مأموران با توهین و پرخاش نسبت به برادرم آن را روانه منزل کردند. به هر حال به هیچ عنوان اجازه تشییع جنازه را به ما ندادند چون جنازه توسط مأمورین ساواک به صورت مخفیانه به شیراز برده شده بود و جسد، ۴ الی ۵ روز در شیراز بود. در این مدت منزل ما هم در محاصره مأمورین ساواک قرار داشت و اجازه عبور و مرور را نمی‌دادند. رژیم پهلوی از ترس اینکه مبادا مردم به بهانه تشییع جنازه مجدداً علیه رژیم دست به تظاهرات بزنند از ما خواستند که جنازه را در شیراز و در جوار احمدبن موسی (ع) شاهچراغ دفن کنیم ولی با مخالفت شدید مادرم و خانواده روبه‌رو شدند. آنها دست بردار نبودند و اصرار می‌کردند که با آنها موافقت کنیم ولی ما این بار به بهانه اینکه مادرمان پیر است و توانایی رفت و آمد به شیراز را ندارد با آنها مخالفت کردیم. سرانجام آنها در مقابل خواسته ما تسلیم شدند و نیمه‌شب روز بعد به طور مخفیانه مأمورین ساواک به درب منزل ما مراجعه کردند و گفتند: فقط پدر و مادر تان بیایند که کار مهمی پیش آمده است. این در حالی بود که پدرمان به رحمت ایزدی پیوسته بود لیکن آنها مادرم را به همراه شوهر خاله‌ام تحت‌الحفظ با ماشین بردند.^۱

مادر شهید زارعیان در این باره می‌گوید:

ابتدا ما را به پاسگاه ژاندارمری قطب‌آباد بردند. چون از قبل به طور مخفیانه جنازه از شیراز به قطب‌آباد منتقل شده بود. در راه مأمورین ساواک مرتباً از طریق بی‌سیم با جهرم تماس می‌گرفتند و می‌پرسیدند

۱. مصاحبه با آقای احمدعلی زارعیان برادر شهید معصومه زارعیان، جهرم، آبان‌ماه ۱۳۸۸.



که آیا شهر آرام است یا نه؟ آیا کسی از این قضیه مطلع نشده است. این در حالی بود که ساعت یک نیمه شب بود. بعد از اینکه مأمورین از آرامش شهر مطلع شدند، جنازه را به طرف قبرستان رضوان جهرم منتقل کردند و ما شاهد محاصره شدید اطراف قبرستان بودیم و حدوداً ساعت ۳ نیمه شب بود که مراسم خاکسپاری به اتمام رسید و ما را به منزل آوردند.^۱

برادر شهید زارعیان در ادامه می گوید:

زمانی که مادرم به منزل آمد مانند مرده متحرک بود و حال بسیار پریشان داشت و کمرش را که خمیده شده بود به وضوح می توانستیم مشاهده کنیم. بعد از خاکسپاری بود که مشکلات ما توسط ساواک آغاز شد و مانع از انجام مراسم ختم در روزهای سوم، هفتم و چهلم آن شهید بزرگوار شدند و فقط اجازه دادند که این مراسم با حضور افراد نزدیک در منزل برگزار شود و گفتند اجازه ندارید در مسجد برگزار کنید و حتی گفتند حق ندارید که بر سنگ قبر خواهرتان نام شهید را بنویسید ولی ما نام شهید را بر روی سنگ قبر نوشتیم.^۲

اعلامیه امام خمینی (ره) به مناسبت کشتار رژیم در شهرهای مختلف کشور از جمله جهرم

حضرت امام خمینی (ره) به مناسبت قیام مردم جهرم و برخی از شهرهای دیگر بعد از برگزاری مراسم چهلم شهدای تبریز و شهادت تعدادی از مردم، پیامی صادر کردند و در طی آن فرمودند:

... سلام و تحیت بر مؤمنین محترم یزد و سایر شهرهایی که با خون خود بزرگداشت اربعین خونین تبریز را گرامی داشتند... دستگاه جبار با اعصاب خردشده و با ادامه قتل و چپاول در بلاد مختلف مثل جهرم و اهواز و بادست زدن به خرابکاری و انفجار منازل آزادی خواهان و دزدی و ضرب و جرح علنی افراد مبارز و حمله سبعانه به جوانان مسلمان در کوه‌ها توسط «گروه انتقام» ساخته شاه و بستن مالیات‌های کمر شکن

۱. مصاحبه با مادر شهید معصومه زارعیان، جهرم، آبان ماه ۱۳۸۸.

۲. مصاحبه با آقای احمدعلی زارعیان.



به کسبه متعهد به انتقام شرکت در اعتصاب همگانی، اجازه تنفس را هم از ایرانیان سلب کرده است. کسانی که از حال این ملت رنجیده در این پنجاه سال آگاه‌اند و به سرنوشت ایران علاقه دارند، از جمع طبقات، از کارگر تا دهقان، از دانشجو یان قدیم تا دانشگاهی‌ها، از لشکری تا کشوری باید بدانند با دست آوردن آزادی در برکنار شدن شاه و دودمان او است که دشمن سرسخت ملت و نقطه اصلی بدبختی است و تصور آنکه بدون کنار رفتن و انتقام از او آرامش ملتی که همه چیزش به دست او به باد رفته است به او برگردد، خیالی است باطل. از خداوند متعال وحدت کلیه مسلمین و خصوص ملت سربلند ایران را خواستار و قطع ایادی اجانب و عمال آنها را امیدوارم...^۱

انعکاس حادثه جهرم در رسانه‌ها و مطبوعات

رژیم بعد از ضرباتی سنگین که در قم و تبریز از مردم خورده بود، تمهیدات گسترده‌ای برای جلوگیری کردن از وقوع چنین حوادثی در شهرهای دیگر اعمال کرد. در واقع در شهرها نوعی حکومت نظامی اعلام نشده وجود داشت. با این تمهیدات تصور شاه این بود که دیگر مشکلی در شهرها به وجود نخواهد آمد. اما حادثه جهرم و برخی از شهرهای دیگر مثل یزد که چهلیم شهدای تبریز را بر گزار کردند و در آن عده زیادی شهید، مجروح و بازداشت گردیدند تمام معادلات رژیم شاه را بر هم زد. بعد از قیام مردم متعهد و انقلابی تبریز و تظاهرات عظیم مردم شهرهای جهرم، یزد و قم و دیگر شهرهای کشور، زمان دیگر برای مردم ما به کندی نمی‌گذشت؛ بلکه این رژیم بود که دچار بحران و مشکل شده بود و زمان برایش به کندی در گذر بود. آقای بشارتی که در این زمان در تهران بودند درباره انعکاس خبر تظاهرات مردم جهرم، پس از برگزاری مراسم چهلیم شهدای تبریز می‌گویند:

یک‌باره خبر رسید که به مناسبت چهلیم شهدای تبریز، گروهی از جوانان جان‌برکف متعهد و انقلابی شهر جهرم با پخش اعلامیه‌های امام خمینی و چسباندن اعلامیه بر در و دیوار شهر، شعارهای تند را بر علیه رژیم به راه انداخته و ضمن حمله به ساختمان حزب رستاخیز و شکستن تابلوی آن و انداختن مواد آتش‌زا در آنجا، با موتور سیکلت

۱. صحیفه/مأم، ج ۳، ص ۳۸۰-۳۷۸.



دست به تظاهرات در سطح شهر زدند. به دنبال تظاهرات موتور سیکلت سوارها مردم به طرفداری از امام خمینی و جوانان به خیابان‌ها ریخته، شعارهای تند را علیه شاه سردادند و شیشه‌های بسیاری از بانک‌ها، ادارات دولتی و مظاهر رژیم را از بین بردند. به قدری این حرکت تند، غافلگیرانه و بهت‌آور بود که رژیم چاره‌ای جز سرکوب مردم نداشت. مردم هم که از زن و مرد و پیر و جوان به خیابان‌ها ریخته بودند به مقاومت ادامه دادند و نشان دادند که ضرب و شتم دیگر تأثیری ندارد. سرانجام رژیم دست به اسلحه برد و جمع زیادی مجروح و گروهی نیز کشته شدند.^۱

حادثه جهرم در رسانه‌های خارجی و داخلی انعکاس گسترده‌ای داشت. شاه که از خبر تظاهرات مردم جهرم و چند شهر دیگر به مناسبت چهلم شهدای تبریز و به شهادت رسیدن تعدادی از هموطنان به شدت به وحشت افتاده بود، با وارونه کردن حقایق، تظاهرات مردم جهرم و چند شهر دیگر را توسط گروهی اخلاک‌گرم معرفی کرد. به همین علت به رسانه‌ها و مطبوعات دستور داده شد تا مردم شرکت‌کننده و کشته‌شدگان در تظاهرات شهر جهرم و چند شهر دیگر را اخلاک‌گرم و آشوبگر معرفی کنند. رادیو ایران در روز جمعه ۱۱ فروردین ۱۳۵۷ درباره این حادثه می‌گوید:

... گروهی اخلاک‌گرم طی دیروز و دیشب در برخی از شهرها به مؤسسات عمومی و رفاهی حمله کردند و آسیب‌هایی به بار آوردند. تحریکات و اخلاک‌گری عوامل بیگانه که در روزهای اخیر در پاره‌ای از نقاط کشور انجام گرفت، موجب شد تا گروهی معدود از اخلاک‌گرم دست به آشوب بزنند و تأسیسات اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و بانک‌ها را هدف قرار دهند. بر اثر آشوب گروه معدودی اخلاک‌گرم یک نفر در جهرم کشته شد. این خبر در رادیو بی‌بی‌سی نیز انعکاس داشت. گزارش رادیو بی‌بی‌سی درباره حادثه جهرم و چند شهر دیگر در مقایسه با اخباری که در داخل ایران منتشر شد بیشتر به واقعیت نزدیک بود. رادیو بی‌بی‌سی در روز جمعه ۱۱ فروردین ۱۳۵۷ این خبر را این چنین منعکس کرد:

پیرامون تظاهرات ضد دولتی در آن کشور اخبار بیشتر منتشر یافته

۱. علی محمد بشارتی جهرمی، عبور از سط، تدوین احمد رشیدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۱۴۵.



است. این تظاهرات روز گذشته به عملیات خشونت‌آمیز انجامیده است. از قرار معلوم تظاهرکنندگان مسلمان به مناسبت مرگ تظاهرکنندگان ماه گذشته تبریز نسبت به دولت اعتراض می‌کرده‌اند. بر اساس خبر رسمی رسیده از ایران در تظاهرات ضد دولتی در شهر جهرم یک نفر کشته شده است. مقامات رسمی اظهار می‌دارند که شورش‌کنندگان به بانک‌ها و ادارات دولتی در جهرم حمله کرده بودند و افراد پلیس در ابتدا با ماشین آب‌پاش و گاز اشک‌آور با آنها مقابله نموده بودند و پس از آن برای اعلام خطر دست به تیراندازی هوایی زده بودند. طبق گفته مقامات رسمی ایران پس از این جریان بود که مردی^۱ بر اثر اصابت گلوله به قتل رسیده است. خبرنگاری که برای بی‌بی‌سی گزارشی می‌فرستد چنین می‌گوید: بر طبق گفته رادیو دولتی، در تظاهرات ضد دولتی که در شب پنج‌شنبه در شهر جهرم رخ داد یک نفر کشته شده است. هدیه مقبور گفت: تظاهرکنندگان، بانک‌ها و ساختمان‌های مؤسسات عمومی را در جهرم مورد حمله قرار دادند. دولت ادعا کرده است که پلیس ابتدا به تظاهرکنندگان هشدار داده تا متفرق شوند و سپس از آب و گاز اشک‌آور استفاده کرده، اما اثری نداشت. بر طبق گفته رادیو دولتی پس از آن پلیس قبل از شلیک گلوله که در اثر آن یک نفر کشته شد، به هوا شلیک نمود. خبرنگار رسمی حادثه را با کمی اختلاف گزارش داد و گفت که فرد مزبور زمانی کشته شد که سعی می‌کرد اسلحه پلیس را برباید.^۲

خبرنگاران خبرگزاری دولتی پارس نیز گزارش‌هایی در این باره از شهر جهرم و چند شهر دیگر تهیه نمودند.^۳ در قسمتی از این گزارش‌ها آمده است:

جمعه ۵۷/۱/۱۱ در جهرم یک نفر به شهادت رسید. در شهر جهرم تظاهرات اخلاک‌گرا نه‌ای به وقوع پیوست و اخلاک‌گران به مأمورین انتظامی حمله نمودند که در نتیجه مقابله مأمورین با آنها، یک نفر کشته و چند نفر مجروح شدند.^۴

۱. منظور شهید معصومه زارعیان است که به اشتباه مرد گفته شده است.

۲. اخبار رادیو بی‌بی‌سی پیرامون چهلم شهدای واقعه بیست‌ونهم ۱۳۵۶ در یزد و جهرم، ۱۳۵۷/۱/۱۱، شماره بازیابی ۴۱۱۸.

۳. روزشمار انقلاب/اسلامی، واحد تدوین تاریخ انقلاب اسلامی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی/حوزه هنری، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۶۳.

۴. همان، ص ۶۶.

این واقعه در روزنامه‌ها نیز انعکاس داشت. خبری که از طرف دستگاه امنیتی به مطبوعات داده شد تحریف شده بود. در این خبرها علت شهادت معصومه زارعیان، اقدام وی به تصرف اسلحه یکی از مأموران نظامی گفته شد که نادرست بود. روزنامه/اطلاعات در این باره می‌نویسد:

در پی اغتشاش‌ها و آشوب‌های روزهای هفتم و هشتم، نهم و دهم فروردین ماه عصر روز پنجشنبه و اوایل صبح جمعه نیز عوامل اخلاک‌گر با ایجاد بلوا و آتش‌سوزی و تحریک مؤسسه‌های فرهنگی، آموزشی و اقتصادی به اعمال ضد ملی ادامه دادند و بر اثر این اغتشاشات ۱۳ نفر کشته و مجروح شدند. در چهارم حدود ساعت ۸ بعد از ظهر پنجشنبه عده‌ای از عناصر اخلاک‌گر در این شهر به تظاهرات ضد میهنی پرداختند و به مغازه‌های مردم و اتومبیل‌های پلیس حمله کردند که مأموران انتظامی به آنها اخطار کردند متفرق شوند. ولی اخلاک‌گران به عملیات خود ادامه دادند و مأموران انتظامی ابتدا برای متفرق کردن آشوبگران از ماشین آب‌پاش و گاز اشک‌آور استفاده کردند و در اثر حمله‌های متقابل عوامل مخرب ناچار به تیراندازی هوایی شدند. در این هنگام اخلاک‌گران در صدد حمله به مأموران و گرفتن اسلحه آنها برآمدند که بر اثر دفاع مأموران انتظامی یک نفر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد.^۱

روزنامه‌کیهان درباره همین حادثه نوشت:

در تظاهرات ۲۱ شهر گروهی کشته، مجروح و دستگیر شدند. در یزد و چهارم ۳ نفر کشته و ۷ نفر مجروح شدند. دیروز و پریروز تظاهرات خیابانی، پخش اعلامیه، حمله به بانک‌ها و اتومبیل‌های پلیس در شهرهای مختلف ادامه پیدا کرد. طبق گزارش خبرنگاران خبرگزاری پارس ۳ نفر در حوادث روزهای چهارشنبه و پنجشنبه کشته و عده‌ای زخمی و دستگیر شدند. بر اساس گزارش‌های خبرگزاری پارس در روزهای چهارشنبه و پنجشنبه جمعاً در ۲۱ شهر آشوب روی داد. گزارش درباره حوادث ۵ شهر در کیهان روز پنجشنبه چاپ شده است. شرح آشوب‌ها در ۱۷ شهر دیگر را خبرگزاری پارس چنین گزارش داده است: در تظاهرات چهارم که پنجشنبه روی داد یک تن جان خود



را از دست داد. گزارش خبرنگاران پارس از نقاط مختلف حاکیست که اخلاالگران و تحریک‌شدگان استعمار و دشمنان ایران این بار کوشیدند در نیمه‌های شب و نخستین ساعات بامداد که شهرها خلوت و مردم به استراحت مشغول بودند، نیات وحشیانه و ضد ملی خود را جامه عمل بپوشانند. بر اساس این گزارش‌ها در جهرم حدود ساعت ۸ شب پنجشنبه عده‌ای از عناصر اخلاالگر در این شهر به تظاهرات ضد میهنی پرداختند و ضمن آن به بانک‌ها، مغازه‌های مردم و اتومبیل‌های پلیس حمله کردند که مأمورین انتظامی به آنها اخطار کردند که متفرق شوند. ولی اخلاالگران به عملیات خود ادامه دادند. مأمورین انتظامی ابتدا برای متفرق کردن آشوبگران از ماشین آب‌پاشی و گاز اشک‌آور استفاده کردند و در اثر حمله‌های متقابل عوامل مخرب ناچار به تیراندازی هوایی شدند. در این هنگام اخلاالگران در صدد حمله به مأمورین و گرفتن اسلحه آنها برآمدند که بر اثر دفاع مأموران انتظامی یک نفر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد.^۱

تلاش برای برگزاری مراسم تحریم شهدای جهرم و... در شهرهای مختلف کشور

در پی وقایع جهرم و چند شهر دیگر بعد از برگزاری مراسم چهلم شهدای تبریز، مراجع تقلید ضمن ابراز تأسف شدید از این حوادث و آگاه‌سازی اذهان در برابر اقدامات رژیم در جهت تفرقه‌افکنی میان ملت و روحانیت بر ادامه مبارزه با رژیم پهلوی تأکید فرمودند. در ساعت ۹ روز ۵۷/۱/۱۶ مجلس فاتحه‌ای به مناسبت هفتمین شب کشته شدن شهدای شهرهای جهرم، یزد و اهواز با حضور آیات و روحانیان حوزه علمیه قم و با شرکت قریب دو هزار نفر از طلاب علوم دینی در مسجد اعظم شهر قم برگزار گردید. در این مجلس، ابتدا آیاتی از کلام/الله مجید قرائت شد و سپس واعظی به نام عبدالحسین محمودی بالای منبر رفت و ضمن اشاره به وقایع شهرهای مذکور، موارد زیر را به عنوان خواسته‌های جامعه روحانیت مطرح کرد:

۱. اجرای کامل احکام دین مبین اسلام
۲. بازگشت روح‌الله خمینی به ایران

۱. کیهان، ۱۳۵۷/۱/۱۲، ش ۱۰۴۲۶، ص ۲۰.



۳. استفاده از حجاب توسط بانوان
 ۳. دادن آزادی بیشتر به دانشجویان مراکز عالی
 ۴. رسیدگی به وضع زندانیان
 ۶. برچیدن مغازه‌های مشروب‌فروشی
 نامبرده سپس گفت: «این است خواست‌های ما، ولی با وجود این ما را مرتجع می‌خوانند. مه فشانند نور و سگ عوعو کند!»
 در پایان مجلس مذکور در هنگام خروج جمعیت از مسجد، تعدادی از شرکت‌کنندگان چندبار شعار «درود بر خمینی» سردادند.^۱
 در همین حال در روز ۱۳۵۷/۱/۱۷ همچون روزهای گذشته مراسمی به مناسبت هفتم شهدای جهرم، یزد و اهواز در گوشه و کنار کشور برگزار شد.^۲
 به دنبال نزدیک شدن چهلمین روز شهادت شهید معصومه زارعیان و چند شهید دیگر از شهرهای یزد و اهواز اعلامیه‌های مختلفی از سوی مراجع و علمای سایر کشور در محکوم کردن جنایات رژیم و برگزاری مراسم چهلمین روز شهادت آنها صادر شد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:
 • متن اعلامیه شماره ۱ جامعه روحانیت ایران درباره چهلمین روز کشتار مردم در جهرم و دیگر شهرها

فان حزب الله هم الغالبون

ملت مسلمان ایران با تعطیلی عمومی خود سومین چهلم شهدای سراسر ایران را گرامی می‌دارد... روز سه‌شنبه ۱۳۵۷/۲/۱۹ به مناسبت چهلم شهدای قهرمان یزد، جهرم، قزوین، اصفهان و سایر شهرستان‌های ایران که در روز دهم فروردین ۱۳۵۷ به دستور شاه جلاد به شهادت رسیده‌اند اقدام به تعطیل عمومی خواهند نمود.^۳

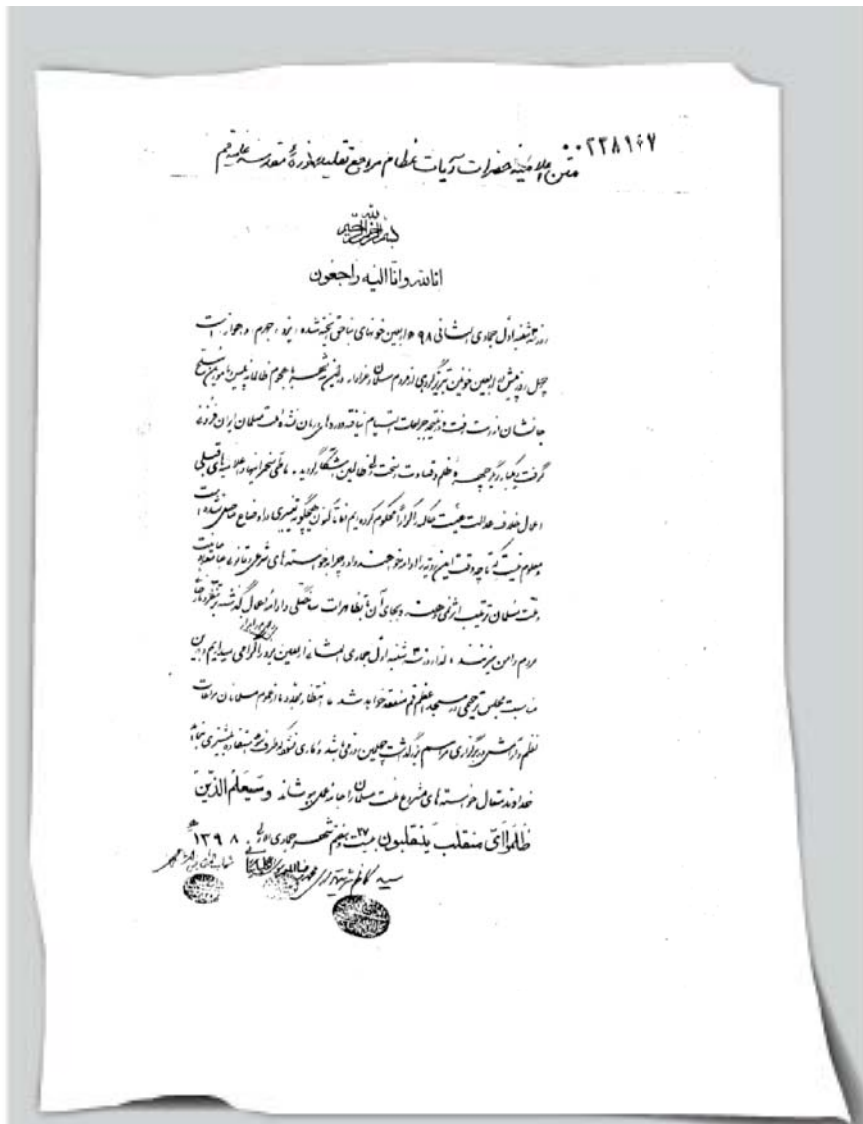
• اعلامیه آیات قم به مناسبت چهلم کشته‌شدگان وقایع جهرم، یزد و اهواز
 آیات قم گلپایگانی، مرعشی نجفی و آقای شریعتمداری در شب ۱۳۵۷/۲/۱۰ در دارالتبلیغ اسلامی قم با یکدیگر ملاقات و درباره مراسم چهلم کشته‌شدگان جهرم، یزد و اهواز با هم تبادل نظر نموده و سرانجام تصمیم گرفتند که برای روز ۱۳۵۷/۲/۱۹ که

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۲۲۳.

۲. روزشمار انقلاب اسلامی، همان، ص ۱۰۰.

۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد پرونده ۱۴۵۱۴/۱/اسناد/انقلاب/اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۷۴.

مصادف با چهلمین روز کشته‌شدگان جهرم و یزد می‌باشد مراسمی برگزار کنند و در این باره اعلامیه‌ای را هم منتشر نمایند.^۱



متن اعلامیه آیات عظام گلپایگانی، مرعشی نجفی و آقای شریعتمداری

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، بازبایی ۲۳۸، تاریخ ۱۳۵۷، ص ۱۴۱.

سرانجام در عصر روز ۱۳۵۷/۱۲/۱۶ اعلامیه‌ای با مهر و امضای سه نفر از آیات گلپایگانی، مرعشی نجفی و آقای شریعتمداری به مناسبت چهلمین روز کشته‌شدگان شهدای جهرم، یزد و اهواز منتشر شد. آیات در این اعلامیه اعلام کردند:

طی سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های قبلی اعمال خلاف عدالت هیئت حاکمه را محکوم کرده‌ایم، اما تاکنون هیچ‌گونه تغییری در اوضاع حاصل نشده است و معلوم نیست تا چه وقت این رویه را ادامه خواهند داد.^۱

سواک که از انتشار این اعلامیه به شدت دچار وحشت شده بود، به کلیه پست‌های کلیدی کشور اعلام کرد:

چون احتمال دارد سایر روحانیون و عناصر افراطی مذهبی به تبعیت از آیات فوق مجالسی برگزار نمایند لذا پیش‌بینی و مراقبت‌های لازم معمول و هر گونه اتفاقی گزارش شود.^۲

عده‌ای از شهرستان‌های مختلف به منظور شرکت در مجلس یادبود چهلمین روز حوادث جهرم، یزد و اهواز به قم مسافرت نمایند و آیت‌الله صدوقی روحانی مقیم یزد نیز احتمالاً به این منظور مسافرت خواهند نمود؛ علیهذا خواهشمند است دستور فرمایید در این زمینه پیش‌بینی و مراقبت‌های لازم معمول و نتیجه را اعلام دارند.^۳

• اعلامیه حوزه علمیه قم درباره برگزاری مراسم چهلمین روز شهدای جهرم، یزد، اهواز، اصفهان و دیگر شهرها در این اعلامیه آمده است:

بسمه تعالی

و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون

چون ملت مسلمان و متعهد ایران به خاطر تجلیل از شهدای مقاومت یزد، جهرم، اهواز، اصفهان و دیگر شهرهای ایران و برای بزرگداشت اربعین آن جانبازان راه اسلام و آزادی که به دستور شاه جلاد در روز ۱۳۵۷/۱/۱۰ به شهادت رسیدند، روز سه‌شنبه ۱۳۵۷/۲/۱۹ را عزای عمومی اعلام نموده و تعطیل سراسری خواهند داشت، لذا حوزه علمیه قم ضمن اظهار همدردی، اعلام تعطیل حوزه علمیه نهاده و یادآور

۱. همان، ص ۱۴۰.

۲. همان، ص ۱۵۲.

۳. همان، ص ۱۶۱.



می‌شود که به این مناسبت در روز سه‌شنبه ۱۳۵۷/۲/۱۹ از طرف حضرات آیات عظام و مراجع بزرگوار ایدهم‌الله تعالی در مسجد اعظم قم مجلس یادبود آن شهیدان راه حق و عدالت برقرار می‌باشد.^۱

• اعلامیه گروهی از علمای مشهد برای برگزاری مجالس ختم برای مقتولین حوادث شهرهای جهرم و...

گروهی از علمای مشهد با انتشار اعلامیه‌ای چهل‌م شهدای جهرم، یزد و اهواز را عزای عمومی اعلام کردند. به دنبال اعلامیه سه تن از علمای مشهد (هاشمی‌نژاد، واعظ‌طیسی و محامی) که در روز ۵۷/۲/۱۵ منتشر شد در روز ۵۷/۲/۱۶ اعلامیه‌ای با امضای ده تن از روحانیون مشهد خطاب به آیت‌الله حاج شیخ محمد صدوقی منتشر شد. این روحانیون در اعلامیه خود مردم را به برپایی مجالسی به مناسبت چهل‌م شهدای جهرم، یزد و اهواز سفارش کردند.^۲

در قسمتی از پاسخ روحانیون مشهد به نامه آیت‌الله محمد صدوقی در مورد اعلام عزاداری عمومی به مناسبت چهل‌مین روز مقتولین جهرم و یزد آمده است:

... برای اینکه تا اندازه‌ای تسکین خاطر مردم مسلمان و ابراز تأسف و تأثر شده باشد ما در مشهد مقدس چهل‌مین روز مقتولین یزد و جهرم و اهواز (روز سه‌شنبه نوزدهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۷ برابر با اول جمادی‌الثانی ۱۳۹۸ هجری) را به مسلمانان عزای عمومی اعلام می‌کنیم و از همه طبقات محترم تقاضا داریم که مراسم عزاراد را در این روز با کمال آرامش و متانت برگزار فرمایند...^۳

• اعلامیه وعاظ تهران درباره حوادث خونین جهرم و چند شهر دیگر

در بخشی از اعلامیه علما و وعاظ تهران درباره حوادث خونین در جهرم و چند شهر دیگر آمده است:

حوادث خونین و قتل‌عام‌های پی‌درپی که در چند ماه اخیر در ایران به وقوع پیوست موجب معرفی چهره ضد انسانی دستگاه جبار و نمودار قدرت و استقامت و رشد آگاهی مردم و عدم تنبه و ضعف و سستی پایه‌های لرزان حکومت طاغوتی گردید. هنوز خاطره بسیار اسفناگیز

۱. محسن صالح، مجموعه بیانی‌های جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۱۸۶.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۵، ص ۲۴۱.

۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷، بازبایی ۲۱۵۲، ص ۵۲.



قم و فاجعه مؤلمه تبریز مسلمانان را در رنج است که حوادث خون‌بار دهم فروردین اتفاق افتاد که عده زیادی از افراد بی‌گناه در دارالمؤمنین یزد و شهرستان‌های دیگر مانند جهرم و اهواز و... به جرم دفاع از قرآن و حقیقت و پشتیبانی از مقام شامخ روحانیت به خاک و خون کشیده شدند و خانواده‌هایی عزادار گشتند.^۱

برگزاری مراسم چهلمین روز شهدای جهرم و دیگر شهرها در سراسر کشور

به دنبال نزدیک شدن چهلمین روز شهادت شهدای جهرم و یزد و برخی از شهرهای دیگر، ساواک قم در حکمی به مراجع انتظامی کشور دستور داد تا اماکن مذهبی و مکان‌هایی را که قرار است مراسم چهلمین روز شهادت شهدای جهرم، یزد و اهواز در شهرهای مختلف کشور در آن برگزار شود، کنترل امنیتی نموده و از وقوع حوادث و پیشامدهای احتمالی جلوگیری کنند. در این دستور آمده است:

برابر اطلاع بین روزهای ۱۷ و ۳۷/۲/۲۰ یا بعد از آن از سوی عناصر ناراحت مراسم چهلیم کشته‌شدگان یزد و جهرم و اهواز در شهرستان‌های کشور برگزار خواهد شد و به علاوه، گزارشات واصله حاکیست حوادثی در روزهای مزبور رخ خواهد داد. علی‌هذا خواهشمند است دستور فرمایید ضمن مراقبت از کلیه مجالس و مراسم ترحیمی که در مساجد و یا منازل منعقد می‌گردد پیش‌بینی‌های لازم در مورد جلوگیری از بروز هر گونه حوادث و یا خنثی نمودن پیشامدهای احتمالی، مأمورین مربوطه را در زمینه کنترل افراد متفرقه و سرکشی به اماکن مشکوک و زیر نظر گرفتن عناصر مظنون توجه و در صورت به دست آوردن اطلاعات و اخبار و یا مشاهده موارد مشکوک مراتب را سریعاً به مسئولین مربوطه گزارش و نتیجه را به این سازمان اعلام دارند.^۲

با همه این تدابیر، در نقاط مختلف کشور از جمله تهران، تبریز، شهرهای استان مازندران، سمنان، دامغان، شهرهای استان خوزستان، همدان و... اعلامیه‌هایی در مورد عزای عمومی در روز ۱۹ اردیبهشت توزیع گردید و از مردم خواسته شد در مراسم ویژه این روز شرکت کنند.^۳ به طور نمونه شهربانی و رامین در گزارشی به ساواک این شهر از

۱. علی دوانی، همان، ص ۱۲۰.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، بازایی ۲۳۸، ص ۱۶۰.

۳. روزشمار انقلاب اسلامی، همان، ج ۳، ص ۲۸۶.



توزیع اعلامیه‌هایی در دانشگاه تهران راجع به برگزاری مجلس تر حیم در منزل محمد پیشوایی در ورامین به مناسبت بزرگداشت چهلمین روز کشته‌شدگان جهرم، یزد و اهواز خبر می‌دهد. در این گزارش آمده است:

به قرار اطلاع در اعلامیه‌هایی که در دانشگاه تهران توزیع شده است قید گردیده که ساعت ۱۵ مورخه ۱۳۵۷/۲/۱۹ مجلس تر حیمی به مناسبت کشته‌شدگان یزد، جهرم و اهواز در منزل شخصی به نام سید محمد پیشوایی در ورامین برگزار می‌گردد و پس از آن شرکت کنندگان در مجلس تر حیم قصد انجام تظاهراتی را دارند. چون شخص نامبرده بالا تاکنون در حوزه استحفاظی این شهربانی شناخته نشده است. مراتب جهت اطلاع و بررسی چگونگی موضوع اعلام می‌گردد.^۱

خبرنگاران آلمان، فرانسه، انگلستان و برخی دیگر از خبرنگاران ممالک اروپایی که می‌دانستند از روز ۱۳۵۷/۲/۱۷ به بعد اتفاقاتی از سوی عناصر ناراحت مراسم چهلیم کشته‌شدگان جهرم، یزد و اهواز روی می‌دهد، به ایران آمده بودند تا بتوانند با ارسال خبر این مراسم به کشورهای خود، مردم کشورشان را از حوادث ایران آگاه کنند.^۲

در آستانه چهلمین روز شهادی یزد، جهرم و اهواز، تظاهرات دانشجویان دانشگاه تبریز در محوطه دانشگاه و خیابان مقابل آن توسط نیروهای امنیتی و انتظامی رژیم سرکوب شد و در نتیجه تعداد بسیاری مجروح و چند تن به شهادت رسیدند.^۳ همین‌طور چهلمین روز شهادت تظاهر کنندگان جهرم، یزد و اهواز در سراسر کشور، در تاریخ ۹ اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۷، به شکلی بی‌سابقه گرامی داشته شد، که در آن بیش از هفت شهید و ده‌ها مجروح بر جای ماند.^۴

همچنین به مناسبت چهلمین روز شهادت تظاهر کنندگان در یزد، جهرم و اهواز مجلس فاتحه‌ای در مسجد جامع بازار تهران برگزار گردید که پس از خاتمه مجلس، حاضران با ورود به خیابان‌های اطراف و به ویژه ناصر خسرو اقدام به تظاهرات علیه رژیم نمودند.^۵ بخش زیادی از بازار تهران هم به مناسبت چهلمین روز شهادت مردم جهرم و چند شهر دیگر تعطیل شد.^۶

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷، بازبایی ۱۳۵۱، ص ۱۰.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷/۲/۱۷، بازبایی ۲۳۸، ص ۱۶۲.

۳. روز شمار انقلاب اسلامی، همان، ص ۲۸۴.

۴. همان، ص ۲۹۱.

۵. همان، ص ۳۰۷.

۶. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷، بازبایی ۳۲۲، ص ۹۲.



گزارش ساواک قم راجع به شرکت برخی از آیات عظام قم و روحانیون در مجالس یادبود شهدای جهرم، یزد و اهواز در مسجد اعظم قم و سخنرانی شیخ علی تهرانی در انتقاد از دولت بدین شرح است:

روز سه‌شنبه ۳۷/۲/۱۹ ساعت ۹/۵ صبح در مسجد اعظم مجلس ختمی که به مناسبت کشته‌شدگان یزد، جهرم و اهواز با جمعیتی حدود ۲۰ هزار نفر و با شرکت آیات ثلاثه قم و سید صادق روحانی و هاشم آملی تشکیل شده بود شخصی به نام تهرانی (شیخ علی تهرانی) سخنرانی نمود.

به گزارش اسناد ساواک در قسمتی از سخنرانی ایشان چنین آمده است:

... مردم مسلمان و غیور تبریز برای چهلم شهدای قم می‌خواستند مجلس ختمی برگزار کنند که مزدوران استعمار نگذاشتند و ریختند با توپ و تفنگ و آتش بر سر مسلمانان و عده‌ای را کشتند. آخر چرا؟ سخن من با دستگاه است. همچنین برای مسلمانان یزد، جهرم و اهواز برای مجلس ختمی که برای جوان‌ها و مسلمان‌های تبریز برگزار کرده بودند، باز مجدداً مزدوران استعمار ریختند و آنها را با توپ و تفنگ همه را از بین بردند. مجلس امروز هم به عنوان چهلم شهدای یزد، جهرم و اهواز از طرف علما و مراجع تقلید برگزار گردیده و من از طرف آیات ثلاثه قم دارم سخن می‌گویم و در این موقع از افراد شرکت کننده می‌خواهد که برای سلامتی آنها صلواتی بفرستند و بعد از آن از بین جمعیت طلبه‌ای می‌گوید برای سلامتی آیت‌الله روحانی هم صلوات بفرستید. در پایان سخنران از مردم تقاضا می‌کند با آرامش مجلس را ترک کنند و از دادن شعار و تظاهرات خودداری کنند.^۱

با وجود این افراد شرکت کننده در مراسم چهلمین روز شهادت مردم جهرم، یزد و اهواز پس از خروج از مسجد اعظم قم دست به تظاهرات زدند و شعار درود بر خمینی و مرگ بر شاه سردادند. عده‌ای از زنان نقابدار هم عکس‌هایی از امام خمینی را پخش می‌کردند.^۲ کلیه مدارس و دبیرستان‌های قم نیز از ساعت ۱۰ این روز به علت شروع تظاهرات به صورت تعطیل درآمده بود.^۳

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷، بازبایی ۲۳۸، ص ۱۸۱.

۲. همان، ص ۱۸۱.

۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷، بازبایی ۲۱۷۴، ص ۲۴.



در مشهد هم در روز سه‌شنبه ۱۳۵۷/۲/۱۹ مراسم اربعین شهدای جهرم و چند شهر دیگر در حدود ساعت ۴ بعد از ظهر از طرف گروه کثیری از روحانیون، دانشجویان، بازاریان و بانوان مشهدی در صحن حرم مطهر امام رضا(ع) برگزار شد. در هنگام برگزاری این مراسم در حالی که تجمع‌کنندگان خواسته‌های مشروع و منطقی خود را اظهار می‌کردند، ناگهان افراد پلیس با چوب و چماق به تظاهرکنندگان حمله کردند و آنان را شدیداً مضروب و مجروح نمودند و جمع زیادی از روحانیون و دانشجویان را دستگیر کردند. بعد از این واقعه بود که طلاب علوم دینی و کسبه و اصناف جامعه زنان مسلمان مشهد در اعلامیه‌ای، کشتن و مجروح کردن مردم مشهد در مراسم اربعین جهرم و چند شهر دیگر را به شدت محکوم کردند.^۱

نویسنده کتاب/از سید ضیاء تا بختیار کوتاه و گویا در مورد برگزاری مراسم روز ۱۹ اردیبهشت می‌نویسد:

... نوزدهم اردیبهشت پس از یک سکوت نسبی یک‌ماهه، که تظاهرات پراکنده و درگیری‌ها در آن بسیار بود، ولی ابعاد وسیع نداشت، ناگهان تظاهرات عمومی و همزمان در بیست و یک شهرستان نشان داد که سازماندهی و برنامه‌ریزی جناح مذهبی نهضت از کار نیفتاده است.^۲

به هر حال برگزاری چهلم‌ها خبر از گسترش بحران برای رژیم می‌داد. چهلم اول در تبریز فاجعه به بار آورد و ابعادی را به مراتب گسترده‌تر از ۱۹ دی قم به وجود آورد. دومین چهلم در برخی از شهرها از جمله جهرم برگزار شد و تعدادی از شرکت‌کنندگان، شهید و مجروح شدند. از بزرگترین دستاوردهای سومین چهلم خونین، توسعه نهضت در سراسر کشور، تسریع حوادث، کم شدن فاصله قیام‌ها و خودآگاهی انقلابی دانشجویان به نقش خود در اثرگذاری، پررنگ شدن بعد مذهبی نهضت و سرانجام آغاز عقب‌نشینی رژیم از مواضع تثبیت‌شده خود بود. اولین واکنش رژیم بر کناری ارتشبد نصیری، رئیس ساواک بود که در ۱۶ خرداد برکنار و سپهبد ناصر مقدم به جای وی منصوب شد.^۳

نتیجه

برگزاری مراسم چهلم نزد مردم ایران یک سنت مذهبی - ملی به شمار می‌رود؛ ضمن

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷/۲/۱۹، بازبینی ۲۱۵۲، ص ۱۱.

۲. مسعود بهنود، نخست وزیران ایران/از سید ضیاء تا بختیار، تهران، جاویدان، ۱۳۶۶، ص ۷۵۲.

۳. روح‌الله حسینیان، همان، ص ۲۲۹-۱۹۳.



آنکه عدد چهل در میان اعداد جایگاه خاصی دارد. پیامبر اکرم (ص) در سن چهل سالگی به بعثت رسید... یادمان حماسی شهدای کربلا هم اربعین است... در نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی این سنت اسلامی توانست یک کارکرد مهم و غیر قابل انکاری در تشدید نهضت ایفا نماید. در واقع هر یک از چهل‌های شهدا حلقه تشدید مبارزات و اوج‌گیری نهضت و سرانجام انقلاب اسلامی بودند. طلاب و مردم قم در اعتراض به مقاله اهانت‌آمیز «ارتجاع سرخ و سیاه در ایران»، حماسه ۱۹ دی را به وجود آوردند و مردم تبریز در چهل‌م شهدای قم قیام به یادماندنی ۲۹ بهمن را علیه حکومت پهلوی به انجام رساندند. در چهل‌م شهدای قیام مردم تبریز، مردم انقلابی جهرم به صحنه آمدند. تظاهرات مردم جهرم در روز ۱۰ فروردین ماه سال ۱۳۵۷ و تقدیم اولین بانوی شهید انقلاب در چهل‌مین روز شهادت شهدای تبریز در شهر جهرم، انعکاس بسیار وسیعی در سراسر ایران داشت و در تسریع پیروزی انقلاب نقش مهمی را ایفا نمود. در واقع قیام مردم جهرم در ۱۰ فروردین ماه ۱۳۵۷ حلقه سوم از سلسله قیام‌هایی بود که منجر به قیام سراسری در ایران ضد شاه گردید. در اربعین شهدای جهرم، شهرهای دیگر نیز دست به قیام زدند و سرانجام همین استراتژی چهل‌ها منجر به سرنگونی رژیم پهلوی شد. قیام مردم جهرم به حدی مهم بود که اکثر شهرهای ایران با پخش اعلامیه‌هایی، مجالس ترحیم هفتمین و چهل‌مین روز شهادت شهدای این شهر را برگزار کردند.